Autograph of the Author

MIRAT-I-AHMADI

A HISTORY OF GUJARAT IN PERSIAN

OF

ALI MUHAMMAD KHAN.

EDITED BY

SYED NAWAB ALI, M A.,

Professor, Baroda College Fellow, University of Bombay Author of Tarikh-i-Sohaf, Tazkirat-ul-Mustafa, etc

Part I.

Oriental Institute,

Baroda.

1928.

FOREWORD

Mirat-i-Ahmadi was first lithographed by the Fathul Karim Press of Bombay in 1888 A D but the historical portion of it was incomplete inasmuch as a considerable portion of the account from the reign of Muhammad Shah to the coronation of Alamgir II was altogether omitted The lithographed text also was in many places hopelessly corrupt abounding in a large number of misprints and mistakes

It was therefore a great relief and real pleasure when in 1921 through the efforts of Mr C N Seddon, a retired Civilian and Revenue Minister of Baroda, a rare manuscript of the complete work discovered at Cambay bearing the author's seal and copied during his life time by his Secretary, was placed at my disposal for editing and publishing in the *Gaekwad's Oriental Series*

The plan adopted by me was to edit first the omitted historical portion of the text from the said manuscript which was available for a short period Last year I was able to place in the hands of the public the above historical portion in a typed edition as *Mirat-i-Ahmadi* Text, Part II, with a Preface, Explanatory Notes, Index and a Foreword in English by our renowned historian Professor Jadunath Sarkar

The lithographed historical portion is now presented, after necessary corrections, in a typed edition in Part I together with the author's own Preface and a glossary which I have added to it

The author's *Khatima* or the Supplement which in the lithographed edition is wrongly put down as Vol II will in a short time, appear as a supplement to my edition of the complete text of the *Mirat-i-Ahmadi*

BARODA,
27th May, 1928

NAWAB ALI

کوشک — معرب آن قوشق - بنای بلند را گویند که بعربی قصر خوانند -

کُلال — کوزه و کاسه گر بعربی فخار نامند -

کوکه — برادر رضاعي لغت ترکي -

کنکاش — صلاح و مشورت لغت ترکي -

کریاس — دربار و خلوت سرای بادشاه -

کُوچ — زن و فرزند و اهل و عیال -

کلابتون — تاریست از طلا و نقره بپیچیند و در مندیل و زربفت بکار برند -

کروری — عامل را گویند که کرور دام را عامل باشد -

کلتر — هندي بمعني اندازه و تخمین زراعت -

گ

گیپا — نوعی از طعام -

م

متهّي — لغت هندي بمعني یک قبضه که از هر جنس بردارند -

مَعقَد — فوجی را گویند که بادشاهان پیشا پیش خود دارند -

مَهوَه — استاد و دانا -

ماهچه — سر علمی را گویند که بصورت ماه ساخته باشند یعني گرد و مدور و صیقل زده از طلا و نقره وغیره -

مداهنه — پوشیدن خیانت کردن و خوار داشتن -

معتوه — بیهوش و در شرع کسی که بعضي از کلام او همچو مجنونان بود و بعضی هوشیار -

ن

نوئین — شاهزاده و ملوک و سلاطین را که خویش و قوم و قرابت باشد — و هم بمعني امرایان -

و

ه

ی

یراق — لغت ترکي بمعنی اسلحه سپاه از جنس شمشیر و کمان وغیره -

Published on behalf of the Government of H H the Maharaja Gaekwad of Baroda by Newton Mohun Dutt, Curator of Libraries, Baroda Raj, at the Central Library, Baroda, and Printed by P Knight, Baptist Mission Press, Calcutta

حُدوک — پراگندہ و پریشان شدن طبیعت باشد از امور نا ملائم -

حداق — بکسر اول ریسمانیست که در حلق چیزی کنند و باز حلق او بگیرند -

د

دمریحه — باصطلاح هند مردی زن شوی مردہ یا مطلقه را نکاح کند -

در پوست افتادن — کنایه از عیب گفتن و عیبت کردن -

درد انشار — معاون و یاری دهندہ و شریک درد -

داروغه — لغت ترکي بمعني نائب حاکم -

دمدمه — بفتح اول بروزن زمزمه مکر و فریب و فسون و دُهل و نقارہ و بمعني شهرت و آوارہ هم است و سرکوب قلعه را نیز گویند و آن برج مانندی باشد که از چوب و سنگ و گل سازند و از آنجا توپ و تفنگ بقلعه اندازند

دوستاق — لغت ترکي بمعني قید -

ذ

ذائع — فاش و پراگندہ -

ر

رجاله — بضم مشدد پیادگان و آن جمع رجال است و رذاله مردم پست فطرت را گویند -

س

سُدّہ — در و درگاہ -

سرہ — زر رائج تمام عیار -

ساباط — صفه که درمیان دیوار باشد و در زیر آن راہ باشد و تخته پهن که متصل شود میان دو حائط -

ش

شعب — درہ کمر کوہ و راهی که در کوہ باشد -

ط

طبلق — در اصطلاح اهل دفاتر ورق چند را بروی هم گذاشته ببندند -

ف

فدوک — بضم اول پراگندہ و پریشان شدن طبیعت از امور نا ملائم -

فوطه — معرب پوته است خزانه و مخزن را گویند -

ق

قول — لغت ترکي لشکر

قدغن — شتاب و تاکید و بمعني اضطراب هم آمدہ - لغت ترکي -

ک

کهي — عبارت از کهي در هند از آوردن گاہ و علف است از اطراف و جوانب

فرهنگ بعضی از الفاظ مشکله مرأت احمدی

جزء اول

به ترتیب حروف تهجي

الف

ایبک — لغت ترکي بمعني شخصی که یک دستش شش انگشت دارد -

الغ — لغت ترکي کلانتر -

ارک — قلعهٔ کوچکي که در بناء قلعهٔ بزرگ سازند -

اقطاع — کنایه از جاگیرات -

آتون — بروزن خاتون معلمهٔ دختران -

انها — بکسر اول خبر رسانیدن -

ب

برانغار — لغت ترکي بمعني فوج دست راست -

بایر — زمین نا مزروع - لغت هندی -

ت

تکچه — تصغیر تکه -

ترقوه — استخوان چنبر گردن -

تل — زمین و تودهٔ که سرش بس فراخ باشد -

تیول — جاگیر و علوفه مدّ مدد معاش -

توزیع — بخشیدن چیزی میان گروهی -

تمغا — باج که از سوداگران و گذریان بگیرند -

تتق — چادر و پردهٔ بزرگ را گویند -

تالار — تختی یا خانه که بر بالای چهار ستون یا بیشتر از چوب ساخته باشد -

تیپ — لغت ترکي بمعني فوج -

ج

جر — هر شگافی را گویند عموماً و زمین شگافته را خصوصاً -

جر پیرت — معرب کر پیرت بمعني مکر و حیله

جعبه — ترکش -

چ

چارقب — جامه است مخصوص پادشاهان ترک -

چول — بیابان و جای خالي از مردم -

ح

حي — معرب هي است و آن کلمه ایست که بجهت جرار کردن در مقام تهدید و تخویف و زجر باشد -

خ

خلج — بروزن فرخ شهریست از ترکستان منسوب بخوبرویان

و بعارت بردن نقد و جنس دست تطاول را در از ساحته و ابتدا در آمدن دهار که
اران وقت شده بود و پدذتان دکهنی که راتق وفاتق مهمات بودند باحتیار حودها
کار میکردند وجهی به صیغهٔ چنٔما من از وطیفه داران و مدد معاش سادات بدعت
نهادند و پیوسته روئدادهای سابق ولاحق متواتر و متوالی بعرض اقدس
رسید لهذا تعیر گشت و از نوشتجات و کلای دربار جهاندار این معنی
را دریافت نموده عربي حان جالوري فوحدار پالن پور را تا رسیدن ناظم منصوب
نائب مقرر ساحته عرّهٔ شهر شعبان المعظم سال صدر روانه دکن گردید *

ازآنجا که او سبحانه تعالی طاقت لسان و عذوبت بیان بدیشان کرامت فرموده و اثر تمام در موعظت بخشیده بود در اندک فرصت شهرت عظیم یافت گروه گروه مردم از اعلی و ادنی در پای منبر باستماع وعظ حاضر گشته دست ارادت داده مرید و معتقد گشتند تا آنکه بذریعه فضائل خان اوصاف ایشان بعرض مقدس رسید و حکم ملازمت صادر شد و او ایشان و ملا عبد العزیز را که او نیز بهره وافر و حظ متکاثر از فضل و کمال داشت بحضور رسانید و تمامی حقیقت و سرگذشت بلا واسط بوقف عرو جلال واضح و منکشف گشت آن حضرت متاثر شده فرمودند که هنوز از راه خلاف نمائی این قسم مرد عزیز الوجود را از خانمان آواره ساخته اند فرمان شد که کپور چند وغیره را دستگیر نموده بخاو در پا انداخته محبوس سازند و بناظم صوبه و دیوان یرلیغ رفت که خانه او را ضبط نمایند چنانچه در احمد آباد بعمل آمد و چون حضرت وعظ گفتن را استماع فرمودند پس از پیش متوجه شده بزبان وحی ترجمان آفرین و احسنت گذشت و تعریف بلیغ فرمودند - این معنی به نهایت مرتبه شهرت یافت و کثرت مرجعیّت خلق گردید پس از چندی کپور چند وسیله نجات خود سوای التیام و التجا با محمد علی و ملا عبد العزیز ندیده پیغام نمود که ماها از یک وطن و دیار آمده ایم از سر پر خاش درگذشته و مجانبت را بمخادنت مبدّل ساخته نوعی نمایند که بسلامت باتفاق بوطن رفته شود چون از پیشگاه خلافت و جهانداني ملا عبد العزیز رخصت انصراف یافت ترخیص او را نیز حاصل نموده راهي گشت و محمد علی را مردم بالحاح و عجز تمام نگاه داشتند تا بجوار رحمت ایزدی پیوست - داؤد خان ناظم صوبه اگرچه مرد سپاهی و صاحب ضبط بود خصوصاً بر لشکریان خود که احدی را در هنگام فوج کشی یا رای آن نبود که خوشه از مزروعات یا پشتاره بخدر وا کراه تواند گرفت اما رویه حکومت و ملک داری که امریست علحده نورزیده لهذا نقش نظم و نسق درست نه نشست کولیان و متمرّدان گرد و نواح تهیّت اجتماع که باصطلاح گجرات دهاڑ و ذاکه گویند سدها در پورجات و در بلده در آمده به شگافتن خانها

گوپال که عمدهٔ صرافان بود برای طلب مبلغ سر باز زد و کار بناخوشی انجامید و کپور چند بمنازعت پیش آمده از طریق مورچال بندی نموده و مستعد جنگ گشتند تا دو روز این صحبت ماند عاقبت اندیشان جماعه صرافان واسطه شده مصالحهٔ دادهٔ تدبیر رفع آنچه نمودند که بر طرف شد مخفی نماند که انچه آنرا گویند که در وقت کمی زر نقد صرافان این معامله در پیش میکنند مثلاً شخصی در بندر سورت مبلغ معین بصراف آنجا داده و هنڈوی که در فارسی سفته گویند بر شریک دار یا گماشته او در احمد آباد آورده اگر خواسته باشد زر نقد بگیرد و وجهه آنچه رایج الوقت را وضع نموده میدهد والا به اگر شخصی دیگر از آورندهٔ هنڈوی همان مبلغ طلبداشته باشد او را بدو حواله می نماید و خود را خلاص می سازد و همچنین او حواله دیگری می کند تا رفته رفته به شخصی که صاحب هنڈوی از و طلبداشته باشد منحصر شود و ابراء ذمه کند اما زر نقد درمیان نیست الحاصل چون مقدّمات هنگامه هولی و مورچال بندی حال از معروضهٔ اخبار نویسان بعرض اقدس رسید و نیز جماعه هندوان صرافان و تجارت پیشگان گجراتی که در اردوی معلّی دکاکین داشتند دست از معاملت و داد و ستد کشیده بهئیت مجموع به درگاه معدلت پناه نسبت تاراج و سوختن دکاکین و قتل و غارت نقد و جنس را باغوای محمد علي واعظ و ملاّ عبد العزیز داده تظلم نمودند حکم معلّی شرف صدور یافت که گرز برداران شدید رفته نام بردها و کنور چند بهنسالی و هري رام را مسلسل و مغلول به دارالعدالت العالیه حاضر سازند پیش از رسیدن گرز برداران از نوشتجات نواهیر که در اُردوی معلّی بودند بملا عبد العزیز آگهی آمد و او محمد علي واعظ را مخبر ساخت لهذا صلاح وقت در رفتن از خود در حضور دیده روانه شدند و متعاقب آنها کپور چند بهنسالی و هري رام از حقیقت حال واقف گشته شتافتند و گرز برداران از بین طریق معاودت نمودند چون آن جماعه طی منازل و قطع مراحل نموده پس و پیش به دارالخلافت رسیدند قدوة الواعظین محمد علی در مسجد جامع بر منبر موعظت بر آمده شروع به گفتن وعظ فرمودند

پیش کس نموده هنگام مراجعت عنیه زمیندار هلود را در سلک ار دواج کشیده داخل بلده گشت *

وقوع جنگ فیمابین مومن خان و ضیا خان قلعه دار بندر سُورت در سال هزار و صد و بست و هفت

بنابر امری فیمابین مومن خان متصدي بندر سُورت و ضیا خان قلعه دار منازعت رُو داد و کار بجنگ توپ و تفنگ و بستن مورچال انجامید مومن خان فدا الدین خان و محمد اسد غوری را باوج طلبداشت قلعه دار نیز سید قاسم نبیسه سید حسن خان سپاه پیشه و در بزوده سکنه داشت وجهی جهت خرچ او فرستاده نوکر ساخته طلبید از اتفاقات دربین راه نزدیکی بهروچ تلاقی هر دو طلب شدکار برو نمود و بنابر روانگی پیش و پس با یکدیگر گفتگو نموده معرکه قتال آراستند ۔ * نظم *

حسک در ره استي آختند ستیزه کنان در هم آویختند

و چندی از طرفین کشته و خسته گشتند فوج قلعه دار شکست یافت فدا الدین خان مظفر گردیده به سُورت پیوست و نزاع قلعه دار به صلح مبدل گشت *

بر افتادن صیغه آنهته که دران ایام رواج یافته بود بسعي محترم خان دیوان و روانه شدن کپور چند بهنسالی و محمد علي واعظ بحضور اعلی

همدرین سال صیغه آنهته که بتدریج بالا رفته و سری صد از بیست روپیه تجاوز کرده بود محترم خان دیوان صوبه کپور چند بهنسالی سیٹهه و صرافان را طلبداشته قدغن نمود که بنابر مقدمه داد و ستد صیغه آنهه کاروبار خلق الله بند است و معاملت زر نقد از میان برخاسته به قسمی که این شیوهٔ تا مرتبه بالا رفته بتدریج فرود آرند و کپور چند بهنسالی تقید این معنی به عمل آورد هریرام گماشته مدن

عہدۂ خویش نگاہ داشتہ محصول را عاید خزانہ نکردہ اند حکم جہان مطاع گیتی منقاد بدیوان صوبہ صادر شد کہ من بعد سر رشتہ مقاطعان نمی دادہ باشند واحدی را در پائدامی و خالصہ دخل ندہند و یک منزل خانہ علو خان گجراتی کہ داخل منازل نزول در ایام سلطنت جہاندار شاہ بطریق انعام بحقایق و معارف آگاہ شاہ علی رضا سر ہندی مقرر شدہ و دریتولا بضبط در آمدہ بود در باب معافی و وا گذاشتن خانہ با و حکم رسید ہمدرین سال سدب نزول باران نوی نمود کہ چند شبانہ روز متصل واحد باردگی داشت دریای سابرمتی طغیانی نمودہ در بلدہ در آمد و در مواعد میان اکثر عمارات تزلزل انگندہ خراب ساخت دیوار حصار شہر پناہ بیشتری شکست و ریخت بہمرسانید بعد معروض قدسی حکم بہ ترمیم صادر گشت و مرمت پذیرفت ہمدران آوان محمد معز نامی بہ بیوتات صوبہ احمد آباد کہ در عہود سابق درین صوبہ علحدہ بود از پیشگاہ خلافت و جہانبانی مقرر گشت و پرگنہ دھندوکہ از خالصہ بعہدہ دیوان مفوض گردید شریعت خان کہ از عہد حضرت خلد منزل بامر نیابت اقضی القضاۃ می پرداخت اصالۃً بدو تعلق گرفت و دیوانی صوبہ از تغیر او بمحترم خان کہ بامر حکومت بندر سورت قیام داشت مرحمت گشت و بمتصدی گری بندر و فوجداری بڑودہ و پرگنہ پٹلاد و دھولقہ و بھڑوچ و بتزاد مومن خان از پیشگاہ خلافت و جہانبانی سرفراز گردید و فوجداری جونہ گڈہ از تغیر کنور اہی سنگھہ در پانیباقی بعہدۂ عبد الحمید خان تعلق پذیرفت و محترم خان قبل از رسیدن سعد عقیل خان را نایب ساخت و او غرۂ شہر شعبان المعظم دخیل کار گشت عبد الحمید خان بجونہ گڈہ جمعیت سوار و پیادہ نگاہداشت نمودہ راہی گشت مومن خان از دارالخلافت بعزم تعلقات روانہ شدہ آمد نیابت فوجداری پٹلاد را بعدا الدین خان خویش خود و نیابت فوجداری دھولقہ بہ محمد عبد اللہ برادر و فوجداری بڑودہ بہ محمد اسد غوری مقرر نمودہ داخل بندر سورت گردید و محترم خان باحمدآباد آمد داؤد خان ناظم صوبہ پیش کش گیران بصوب کاتھیاواڑ و دوانگر ستافتہ بقدر و مقدرر میسور تشخیص و تحصیل

تمشیت مهام بندر مستقل داشته به احمدآباد آمد و دیوان صوبه بنابر یرلیغ قضا
بتلیغ اسپدرا روانه درگاه والا ساخت ازانجا که دران حهار حاجی علی اکبر نامی
تاجر که هفتاد هشتاد هزار روپیه از نقد و جنس همراه داشت نقدی را در دارالضرب
کهنبایت بسکهٔ مبارک رسانیده جنس را برداشته به احمد آباد آمد چون
قریب هشتاد مرحله از مراحل زندگانی طی نموده از راه حرص و آز درین سن
و سال بعنوان بازرگانی از ولایت به هند آمد و از تقریرش شمار حکایت مشهور
که شیخ سعدي آورده که مالش بضاعت از کجا به کجا برم دمیده صادق بود و می
گفت که از احمدآباد نقدی را امتعه خریده به شاه جهان آباد برم و از محال
خورجه نیل خوب می شود خریده بولایت برم و دیگر ترک سفر کنم و مدار کار
و معتمد علیه سه چهار غلام ضایع روزگار همراه داشت و از ممر خساست و لیامت
که در مراحش جا گرفته - * بیت *

گر بجائی نانش اندر سفره بودی آفتاب
تا قیامت روز روشن کس ندیدی در جهان

ازانجا که مرد حقیر جثه و ضعیف البنیه بود عبدالصاحب حمالی را کرایه گرفته
بدوش سوار تردد میکرد و به گردهٔ نانی می گذرانید و غلامانش بمال مفت و دل
بیرحم بشرب خمر بد مستی و تعیش مینمودند بالجمله پس از ورود احمدآباد در
سرای کهتر کر خانه بکرایه گرفته نسبت جماعهٔ از بی باکان خدا نشناس بر نقیر
و قطمیر حقیقت حال واقف گشته شب بخانه اش در آمدند و حلقش را از
گوش تا گوش بریده کیسهٔ چند از نقد انچه توانستند بردند - * بیت *

آن شنیدستی که وقتی تاجری | در بیابانی بیفتاد از ستور
گفت چشم تنگ دنیادار را | یا قناعت پر کند یا خاک گور

باعتبر وا یا اولی الابصار زر دیگر اموال و اثقال ضبط سرکار پادشاهی گردید - * بیت *

مقراض اجل طناب عمرش نه برید | دلال امل برایگانش بفروخت

چون بعرض اقدس رسیده بود که خان فیروز جنگ و شهامت خان ناظمان پیشین
سر رشته پایباقی و خالصه سربعه را از دفتر دیوانی گرفته محالات پائباقي را در

مہا در پیوستند کبور چند بہمسالی کہ پیوستہ در سرکار ناظم و دیوان صوبہ آمد و رفت داشت جمعی از فرقہ سپاہ متوطنان گجرات کہ با او گرویدہ بودند از راہ خوشامد فراهم آمدند و او بر خانۂ خویش و دروازہ جوهری و راہ نطریق مورچال نشاید سپاہ پیسہ بی روزگار واقعۂ طلب ظہور این هنگامہ را وسیلۂ روزی تصور نمودہ بر دروب محلات صرافان و تجارت پیشگان بمقرر ساختن روزانہ بعلّت حطّام دنیوی پہلوار امداد دین خالی کردہ آمادہ پیکار گشتہ باغات کفر پرداختند و دین را بدنیا فروختند تیر و بندوق ایشان معادن سنگ و کلوخ آنہا گشت و جمعی از طرفین کشتہ و خستہ گشتند و تا دو سہ روز این معرکہ برجا ماند داؤد خان کہ دران حین باراده گرفتن پیش کش زمینداران و بندوبست مفسدان ضلع سابر آمدہ در باغ شاهی اقامت داشت فوجی تعین نمود کہ درمیان حایل بودہ جانبین را باز دارند و نگذارند کہ احدی زیادہ سری نماید و خونریزی واقع شود و نیز اکثر اعیان و مشاهیر رجال عاقبت اندیش و ارباب کیاست و درایت بلدہ زدن مقال زلال نصایح سودمند و دلائل عقلی و نقلی کشادہ فریقین را باز داشتند و آتش فتنہ فرو نشست و داؤد خان بعزم نظم و نسق کوچ نمود حاجی امیر حسین منصب دار بدستاویز سند درگاهی بہ داروغگی ابتیاع اسپان عربی و کچھی لایق بارگاہ فلک والا و پتہ نخاس مقرر گشت و پروانہ خوراک اسپان بنام دیوان صوبہ ورود یافت سیّد عقیل خان متصدی بندر کھنبایت بعنوان تفرج بمحال متعلقہ شتافت از اتفاقات همدران موسم حاجی علی بن سلطان کہ خود نیز راکب تناهی گشتہ بود از بصرہ با پنجاہ راس اسپان عربی وارد بندر کھوکھہ متعلقہ بندر کھنبائیت شد لنگر بہ کھنبایت انداخت و اسپان و اقسام اجناس آن بحمل کشتی ها بہ کھنبایت رسید و از معروضہ منہیان و اخبار نویسان ورود اسپان بعرض عاکفان سریر خلافت مصیر رسید چون مزاج همایون مائل و راغب اسپان خوب بود حکم والا بنام سید عقیل خان صادر گشت کہ حاجی علی را با اسپان بدرقہ و خرچ دادہ باحمدآباد رساند چنانچہ بعمل آورد و خود نیز دو سہ ماهی کہ در آنجا متوقف بود بدستور سابق والد راقم را بہ

نزد حقایق و معارف آگاه محمد علی واعظ که در آنوقت سر حلقهٔ اهل
موعظت و سر گروه ارباب هدایت رونق افزای منبر واعظ بودند و بآب بیانی
زبان تشنه کامان وادی حرمان را سیراب و گمراهان صحرای ضلالت را هادی
طریق نجات میگردیدند و اعالی و ادانی فرقهٔ اسلام معتقد و گرویده بوده او را
نمودن سر گذشت و روئداد واقعهٔ پرداخته تظلم نمودند ایشان را حمیّت اسلام
و اعانت دین متین گریبان گیر شده در مسجد جامع کسان کشان برد و از آمدن
خویش و ماجرا ملّا عبد العزیز رئیس قوم بواهیر اهل سنت جماعت آگاهی
فرستاد او با جماعهٔ خود رو به مسجد نهاد و سایر الناس مسلمین چه گروه سپاه
و چه اهل حرفه سکان بلده و باشندگان پورجات گروه گروه و فوج فوج دین دین
گویان از هر گوشه و کنار حاضر شده هجوم عام و اجماع اهل اسلام رو داد و کمر
همت به قتل و غارت هنود بسته بهیئت مجموع رو بخانهٔ قاضی خیر الله خان
باظهار اینکه چون مقدمه شرع و اعانت اسلام است آمده شریک شود نهادند
شریعت پناه از وقوف این معنی در خانه را بسته از همراهی هجوم عام
اندیشیده تقاعد ورزید جهّال عوام الناس چون از فتح الباب مایوس گشتند زبان
به هذیان و هرزه دراز ساخته اجامرهٔ چند بر در خانه شریعت پناه آتش دادند
و پیش از بیش خیره‌گی و خود سری آغاز نهاده دست تطاول به قتل
و غارت دراز ساختند و دکاکین بزاز خانه و صرافان را که در آنوقت مملو
و مشحون از نقد و جنس بود بتاراج برده اکثر را آتش دادند - * بیت *

فروغ آن چنان آتشی بر فروزد که از تاب آن هرچه باشد بسوزد

در پیشخانه مدن گوپال که فتنه از آنجا برخاسته و محلات هنود که عمدهٔ جوهری
وارهٔ باشد و خانه کپور چند بهنسالی که دران ایام سر گروه فرقهٔ هنود که باصطلاح
نگر سیٹھه گویند درانجا بود چه از راه تعصّب دین و چه از ممر همچشمی که
فیمابین ملا عبد العزیز که او نیز سیٹهه گروه بواهیر بود از قدیم الایام فیمابین کاوش
و عداوت جبلی و فطرتی استمرار داشت آوردند و آنها سپر ممانعت بر سر
و دست مدافعت در پیش نموده بجنگ انداختن سنگ و کلوخ از پشت با

حسابی و واحدی چه جای عذر اگر قسم دیگر بخاطر آورده باشند پیش رفت نخواهد شد تا سه شبانه روز بدین منوال گذشت و نزدیک بود که جانه جنگی واقع شود عبد الحمید خان واقف گشته برادر زادهٔ خود را مانع آمد و رفع مناقشه نمود و متصدیانرا بنابر بار دید محاسبه رجوع بدفتر دیوانی کرده داد *

رسیدن داؤد خان پني ناظم صوبه از دکهن بصوبه احمد آباد و استقبال نمودن عبد الحمید خان نائب

داؤد خان بفرمان عالیشان از خجسته بنیاد اورنگ آباد بعزم صوبه بر آمده بعد طی مراحل و قطع منازل در نواح بلدهٔ رسید عبد الحمید خان و متعینهٔ صوبه باستقبال شتافته غرهٔ شهر شوال المکرم سال صدر که مطابق هزار و صد و بیست و پنج باشد داخل بلدهٔ گشته بنابر رسیدن ساعت و در آمدن به بهدر دو سه روزی در خانه محمد بیگ خان که برلب دریای سابرمتی واقع بود فرود آمد و بروز مختار اهل نجوم در بهدر در آمد اما اکثر اوقات در میدان ریگ بیرون قلعهٔ به کنار جوئبار سابر در خیمهٔ می گذرانید چون مرد سپاهی و بخوردن حشیش معتاد داشت امور مالی و ملکی بهدر بیدنتان دکهنی دادهٔ خود بسیر و تماشای حیوانات وحش و طیور می ماند و سگهای شکاري که همراه داشت و چه دریبجا بهمرسانیدهٔ مشعوف و مشغول می بود هددران آوان سید عقیل خان که بعنوان کومک به سورت رفته بود معاودت نمودهٔ آمد از پیشگاه خلافت و جهانباني متصدّي گري بندر کهنبایت از تغیر احسن الله خان بد و مفوض گشت سدانند نامی را به نیابت خویش بدانجا رخصت نمود سید احسن الله خان چون سلوک پسندیده با رعایا و برایا نکردهٔ بود بیر یک گونه در مزاج متوطنان آنجا فتنهٔ جوی مخمر است در هنگام بر آمدنش هجوم عام نمودهٔ به شوخي تمام پیش آمدهٔ در بازار به سنگ و کلوخ انداختن پیوسته تا موضع کساری دو کروهی بدین حالت مشایعت کردند *

خاه برای بندوبست ملک و حفظ و حراست شهر و پرگنات سوار و پیاده در ماهه دارد زیاده بر پنجاه هزار روپیه نوکر نموده بواقعی حقدار شده چون محال مشروط ناظم صوبه اکثر جریقی است سربلند خان ناظم معزول محصول آنرا متصرّف شده روانه گشت و آنچه تتمهٔ مانده بود آنرا سهامت خان گرفته دربن ولا سوار و پیادهٔ که نگهداشت برای طلب خودها تقاضا می نمایند و سند تنخواه سه نقدی بیابت صوبه داری در حضور پر نور مرتب میشود نائب دیوان صوبه بالفعل مبلغ لک روپیه برسم علی الحساب از خزانهٔ عامرهٔ تنخواه دهد که از عهدهٔ طلب و تقاضای سپاه و بندوبست ملک بر آید و سند تنخواه سه نقدي از حضور طلبیده داده خواهد شد چنانچه بمتشرع خان نائب شریعت خان دیوان صوبه مبلغ مذکور را دهانید •

وقوع نزاع محترم خان متصدّي بندر سُورت به احمد زمان قلعه دار و رحلت معتمد خان دیوان خالصه شریفه

همدرین سال در بندر سُورت فیمابین محترم خان متصدي و احمد زمان قلعه دار منازعت رؤیداد و کار بجنگ توپ و تفنگ انجامید سید عقیل خان که از ابتدا متوسل معتمد خان دیوان خالصه برادر محترم خان بود بنابر کومک و اعانت حسب الطلب روانه شده شریک گردید و یک چندی منازعت بطول انجامید و همدران آوان واقعهٔ ناگزیر معتمد خان در حضور رو نمود متشرع خان نایب دیوان چون جاگیرات و فرمایشات ایران دیار بمعتمد خان و بعهده و اهتمام سید عقیل خان بود بنابر ضبط اموال بخانه اش کسان خود را فرستاده حجرات اجناس را زیر مهر قرق نموده ارادهٔ گشایندن مستحفظان و سخت گیري داشت والد راقم که رتق وفتق مهمات خان مومی الیه بید اقتدار داشت و در بلدهٔ بود ازین معنی به ممانعت پرداخته از فرقهٔ سپاه متوطنان گجرات که اکثر بصیغه نوکری و فوجدار پهلوتوسل داشتند قریب دو هزار کس فراهم آوردهٔ گفت در امر

خان که در گوشهٔ انزوا در احمدآباد نشسته بود مقرر گشت او بدانجا شتافته چندی بامر حکومت پرداخته بنابر امری استعفا نموده روانه درگاه معلی گردید و تولیت مزار قدوة العارفین شیخ احمد کهتّو قدس سرهٗ واقع موضع سر کهیج کرفته آمد و متصدی گری بندر سورت از پیشگاه خلافت و جهانبانی بمعتمد خان تفویض یافت و منصب قضای بلدہ بقاضی خیر الله خان و بخشی گری بعلام محمد مقرر شد و تهانه داری کهرود به محمد صایب که از سابق داشت بدستور در بحالی حکم رسید و فوجداری حویلی گذه از تغیر سید احمد گیلانی به کنور انهی سنگهه ولد مهاراجه اجیت سنگهه مرحمت گشت و به نیابت او فتح سنگهه نامی کایت رسید *

صوبه داری داؤد خان پنی و نیابت خواجهٔ عبد الحمید خان تا رسیدن او و دیوانی شریعت خان نائیب متشرع خان

همدرین سال در پیشگاه عظمت و جلال بنابر بعضی مصالح امور ملکی صوبه داری احمدآباد بنام داؤد خان پنی که به منصب هفت هزاري ذات هفت هزار سوار بلا شرط سرفرازی داشت تفویض یافت ازانجا که او در دکهن بود فرمان عالیشان صادر شد که از همانجا شتافته به نظم و نسق امور نظامت پردازد تا رسیدنش حسب الحکم اقدس در نیابت بخواجه عبد الحمید خان شرف نزول فرمود و شجاعت خان را ازان آگاه گردانید شجاعت خان چون موسم برشکال بود تا انقضای آن بنابر حالی نمودن قلعهٔ بهدر مهلت خواسته امر حکومت را سپرد عبد الحمید خان به تمشیت امور مالی و ملکی اشتغال ورزید شجاعت خان پس از اجرای طرق و شوارع راهی گشت عبد الحمید خان برای اخراجات سه بندی از روی فرد حقیقت بدین مضمون که بموجب سند درگاهي نیابت صوبه داري احمدآباد از تغیر شجاعت خان تا رسیدن داؤد خان ناظم منصب به احمدآباد به بندہ درگاه خلایق پناه مقرر شده و فدوي درگاه آسمان

گذرانیده در باب استرفاه خلایق که بدائع و دایع خالق اند وظیفه احتهاد مبذول داشته نگذاریم که از قوی بر ضعیف حیف و تعدی رود و ریاض عالم آرائی برشحات سحاب معدلت چنان سرسبز و شاداب گردانیم که پژمردگی خزان و جور عدوان نه بیند باید که آن قابل احسان مراسم شکر عطیهٔ یزدانی بجا آورده وظائف انبساط و بساط شادمانی بتقدیم رسانیده جهت خاطر ملکوت ناظر اقدس را نصب العین خود دانسته باستقلال در نظم و نسق صوبه و سد ابواب ظلم و جور و محافظت و رفاهیت رعایا بهیچ وجهه من الوجوه اسهال و اهمال جایز ندارد و مراحم والا بحال خود روز افزون انگاشته همگی همت مصروف آن دارد که روز بروز مملکت معمور و مساعی جمیله مشکور گردد و نقل خطبه که واقعان آستان کرامت نشان فلک بنیان برای خواندن روز جمعه ترتیب داده اند فرستاده شده باید که خطباء مساجد آن صوبه خطبهٔ مسطور را حفظ نموده روز جمعه می خوانده باشند انتهی و حسب الحکم والا بمهر قطب الملک یمین الدّوله سید عبد الله خان بهادر ظفر جنگ سپه سالار یاوفا بنام شریعت خان دیوان صوبه بشرف ورود بخشید *

نقل حسب الحکم آنکه

دریموالا حکم جهان مطاع آفتاب شعاع شرف صدور یافت که بدیوانیان صوبجات قلمی گردد که روپیه و اشرفی مطابق ضمن سکه مبارک میرسیده باشد لهذا نگارش می یابد که آن وزارت پناه اندرین مادّه مطابق حکم والا به عمل آرند دریں باب تاکید داند شرح ضمن سکه مبارک بر اشرفی و روپیه بدستور حضرت خلد مکان -

* سکه *

سکه زد از فضل حق بر سیم و زر پادشاه بحر و بر فرّخ سیر

وزن اشرفی یازده ماسه و روپیه یازده و نیم ماسه و نیز در باب مقرر داشتن زرینه داران و سالینه داران بدستور عهد حضرت خلد مکان و عهد حضرت خلد منزل احکام قدسي عز ورود یافت و متصدي گري بندر سُورت بخواجهٔ عبد الحمید

اشرف اقدس شرف نفاذ یافت که روزگار سلطنت جهاندار شاه را ایام فترت و جهالت انگاشته داخل سنین جلوس مبارک محسوب سازند فرامین مطاعه و مناشیر نافذه مشتملبر تهنیت اورنگ آرائی و اجرای خطبه و سکه بالقاب همایون و اسم مبارک بصوبجات ممالک محروسه هندوستان بنام ناظمان و دیوان شرف صدور یافت و صوبه داري احمد آباد به شهامت خان که به تنظیم و تنسیق صوبه مالوه می پرداخت مفوض گردید و او بموجب حکم اقدس باحمد آباد شتافته بیستم شهر جمادي الاول داخل بلده شده بتمشیت مهمات و انتظام صوبه سرگرم کار گشت و فرمان والا شان ورود فرمود *

نقل فرمان عالیشان آنکه

فدوي مورد مراحم بیکران قابل احسان شهامت خان بعنایت پادشاهی مباهی بوده بداند که درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که آفتاب عالمتاب سلطنت جاوید طراز و خورشید گیتی افروز دولت خدا داد ابد مدت ازل بنیاد از مطلع فضل و افضال ایزد متعال طالع گشته زمام مهام عالم آرائی دو جهانی بعون عنایت الهی بقبضهٔ اختیار ما قرار گرفته مخالف که از دست بهادران نصرت شعار و مداران فیروزي مآثر شکست یافته ره نورد وادی فرار گشته بود اسیر و دستگیر شد و اورنگ خلافت و جهانبانی بجلوس میمنت مانوس اقدس اعلی زیب و زینت اندوخته رؤس منابر و وجوه نقود را بنام و القاب اشرف اقدس ارفع همایون رونق رواج افزود در مقام شکرگذاري و سپاسداري بارای این موهبت جلیله و عطای جزیله وجهه همت عالی نهمت آن آنست که بر حسب قدرت و امکان از اعتلای اعلام شریعت غراو ملت بیضا کوشیده استقامت احوال رعایا وزیر دستان را خالصاً لوجهه الله مطمح نظر داشته ارکان دین و دولت را به نصفت و عدالت استحکام دهیم و بساط امن و امان در بسیط زمین و زمان بگسترانیم و امضای داد گستری و اجرای لوازم جهان پروري و مراعات مظلوم نوازي و ظالم گذاري بنظر قدسی اثر

سپرد چون دران ایام چندی از اوباشان که شیوهٔ مردم آزاري پیش گرفته بودند سید عقیل خان اله یار خان نائب کوتوال را باسر و قتل آنها مامور ساخت و او پیوسته در انتهار فرصت و قابو می بود روزی بحسب اتفاق در راسته بازار دروازهٔ سلاح فروش دو چار گشته ارادهٔ دستگیر ساختن نمود آنها راه فرار پیش گرفته بخانه مستفید خان که در شارع عام است گوشه گیر گشتند اله یار بد انجا رسید چون مفری نداشتند بجنگ در پیوستند و کشته شدند - * بیت *

وقت ضرورت چو نماند گریز　　دست بگیرد سر شمشیر تیز

ازانجا که سیّد عقیل خان بنابر بندوبست و گرفتن پیشکش برهنمونی صفدر خان بابی او را رساله داده رخصت نموده بود چنانچه بمحمود آباد پیوست درین بین خبر تقرر صوبه بشهامت خان رسید والد راقم او را با فوج بر داشته برد دودا رانا زمیندار موضع بر سرهٔ معموله چوراسی کهنبایت رفت و سی هزار روپیه و قرار فرستادن صبیه خود بازدواج سید عقیل خان مقرر ساخته وجه مذکور را به طلب سپاه تنخواه نموده معاودت کرد *

سلطنت حضرت ابو المظفر معین الدین محمّد فرّخ سیر پادشاه بن محمد عظم الدّین بن حضرت خلد منزل و صُوبه داري شهامت خان و دیوانی شریعت خان نائب متشرع خان

بعد از وقوع جنگ سلطانی با جهاندار شاه پادشاه عم خویش سیزدهم ذیحجه الحرام سال صدر که سال هزار و صد و بیست و چهار هجري باشد محمد فرخ سیر پادشاه غازي بجلوس مبارک تخت سلطنت را زیب و زینت بخشیدند و منصب جلیل القدر وزارت بقطب الملک یمین الدوله عبد الله خان بهادر ظفر جنگ و امیر الامرائی بسید حسن علی خان بهادر مرحمت گشت و حکم

مخاطب گشته و ناصر الدین احمد سوانح نویس و قاضی اظہر خان که بمنصب قصلی بلده از تغیر ابو الخیر سرفراز گردیده بود بصیغه تنبیه مرهٔته دکهنی اسداد گدیها و معبرها و ضروریات توپخانه برسم علی الحساب دو لک و چهل هزار و چهار صد و پنجاه و شصت روپیه بموجب دستکات تنخواه دیوان صوبه از خزانه عامرهٔ گرفت و همدرین سال رحمة الله خان که بعهد حضرت خلد مکان داروغه عدالت عالیه و امین هفت چوکی و قرب و منزلت داشت بعد ارتحال آنحضرت ترک منصب و نوکری نموده سیوهٔ انزوا گزیده بود بعزم دریافت حج بیت الله الحرام زاد الله شرفاً و تعظیماً چون با سربلند خان اخلاص داشت همراهی نموده وارد شهر گشت و خدمت امینی احد خریه بمهر علی خان از حضور مفوض گردید و در همان سال محمد بیگ خان متصدی بندر سورت رخت هستی در بست سربلند خان از استماع این معنی بنابر محافظت آنجا سیّد صلابت خان خسر پورهٔ خود را فرستاد و لاش محمد بیگ خان را منسوبان او آورده در باغی که بیرون دروازهٔ شاه پور بلده دارد مدفون ساختند درین بین خبر جنگ سلطانی و سریر آرائی محمد فرخ سیر پادشاه رسید سر بلند خان بمقتضائی وقت سید عقیل خان را نائب صوبه مقرر ساخته روز دوشنبه هفدهم شهر صفر المظفر سال هزار و صد و بیست و پنج بعزم دار الخلافت راهی گشت *

نیابت سید عقیل خان

چون سر بلند خان روانه گشت سیّد عقیل خان در قلعهٔ بهدر داخل شده بانتظام مهام سرگرم گردید والد راقم از پرگنه دَهوئی که در خالصه والا و سپرد سیّد عقیل خان بود حسب الطلب آمد از آنجا که رتق و فتق مهمات او پیوسته تعلق بایشان داشت بامور مرجوعه پرداخته نیابت فوجداری پتن محال شرطی صوبه را بمعصوم قلی فوجداري بیرمگام را به رضا قلی برادرش و فوجداري کرد را بمحمد یحیی بابی برادر زاده صفدر خان بابی که از ابتدای ورود باحمد آباد متوسل بود مقرر نمود و کروړائی محال سایر و کَنهرهٔ پارچه بمحمّد جعفر عم راقم

گذرانید بعد ورود منشور و عطیات برحناح استعجال عازم این صوب شده بتاریخ چهاردهم شهر جمادي الاول سال مذکور وارد احمدآباد گشت و شهامت خان را که صوبه مالوه مقرر شده بود بر آمده بدان صوب شتافت محمد بیگ خان به تمشیت امور انتظام مهام نظامت و مقرر نمودن فوجداران و تهانه بندي متعلقهٔ ناظم سرگرم گردیده مدت سه ماه بامر نیابت پرداخته بخدمت متصدي گري بندر سورت از تغیر دلاور خان سرفرازي یافت *

صوبه داري آصف الدوله اسد خان و نیابت سربلند خان بهادر و دیواني شریعت خان نایب متشرّع خان

از پیشگاه خلافت و جهانباني سر بلند خان که بمنصب شش هزار سوار سربلندي داشت به نیابت عمدة الملک آصف الدّوله مقرر شد و پیش از رسیدن خود ذوالفقار خان که از کومکیان صوبه بود بنابر مداخلت نوشت چنانچه او بتاریخ پنجم شهر شعبان المعظم دخیل کار گردید و محمد بیگ خان به بندر سورت راهی گشت سر بلند خان از حضور بعنایت خلعت فاخره سرفرازي یافته عازم صوبه احمد آباد شده بکوچهای متوالی طی مراحل و قطع منازل نموده بساگواره متصل سرحد صوبه رسیده بتاخت در آورده متوجهه پیش گردیده روز پنجشنبه شهر شوال داخل بلده گشت و بنظم و نسق مهمات پرداخت و عبد الرحمن و عبد الرحیم جماعداران همراهی خود را با فوج آراسته و توپخانه پیراسته بنابر بندوبست صوبه و تنبیه و تادیب متمردان و گرفتن پیش کش رخصت نمود آنها بصُوب پته چنوال که مسکن کولیان مفسد مقرریست شتافته بتاخت مواضعات و قتل و اسر آنها مبادرت نمودند و بوجهه احسن بندوبست آن ضلع به عمل آمد سربلند خان بدستِ آویز محضر بمهر اقضی القضاة خواجه عبد الحمید خان و شریعت خان دیوان و مهر علیخان بخشی وقایع نگار و اکرم الدین خان صدر که دران آوان بخطاب شیخ الاسلام خان

سلطنت ابوالفتح معز الدّین جهاندار شاه ابن خلد منزل شاه عالم بهادر شاه پادشاه و صوبه داري آصف الدّوله اسد خان و نیابت محمد بیگ خان و دیواني شریعت خان و نیابت متشرع خان

دوردهم شهر محرم الحرام سال هزار و صد و بیست و چهار واقعهٔ نا گریز حضرت خلد منزل در دارالسّلطنت لاهور روی نموده میان پادشاهزادها جنگ سلطانی بوقوع آمد وسلطنت بر ابوالفتح معز الدّین جهاندار شاه پادشاه قرار گرفت - * بیت *

یکی چون رود دیگر آمد بجای　　جهانرا نمانند بی کد خدای

و آنحضرت متوجهه دارالخلافت شاه جهان آباد گشته سریر آرا شدند امر جلیل القدر وکالت بدستور سابق بعمدة الملک آصف الدوله اسد خان بهادر و منصب وزارت بجمله الملک مدارالمهام ذوالفقار خان مرحمت شد و شرح سکه بدین نهج مقرر گشت - * بیت *

در آفاق زد سکّه چون مهرو ماه　　ابوالفتح غازي جهاندار شاه

ازانجا که از عهد حضرت خلد مکان محمد بیگ خان ربط قدیم به آصف الدوله داشت و نیز کیفیت سر گذشت خود و رسیدن بکهر کول و معطل نشستن را بعمدة الملک نوشته بود چون از انتقال خان فیروز جنگ صوبه احمدآباد به کسی مفوض نه گشته بود صوبه مذکور از پیشگاه خلافت و جهانبانی بآصف الدّوله عطا گردید و بعد معروض قدسی محمد بیگ خان را به نیابت صوبه تجویز نموده باضافه منصب که ۲۰۰۰ از اصل و اضافه سه هزار ذات دو هزار سوار باشد و عطای علم و نقاره سرفراز گردانیده نوشت که از مکانیکه رسیده باشد معاودت نموده خود را بصوبه احمدآباد رساند ازانجا که او در آرزوی این چنین روز روز ر سـت می

باز داشته دائرهٔ قتال را بآب یاری سخندان مصلحت آمیز فرونشانیدند در عهود سابق این قسم خانه جنگی در بلده اتفاق نیفتاده بود این معنی نیز بدعت تازه شد القصّه بعد چند روز محمد بیگ خان بودن خود را صلاح وقت ندیده بر آمده بسمت کهرکول راهی گشت همدران ایّام اقصی القضّات عبد الحمید خان مستعفی امر قضا گردیده رخصت رفتن احمدآباد بعرض اقدس رسانید و این معنی در پیشگاه خلافت و جهانبانی منظور نشد لهذا خیمهٔ خود را آتش داده لباس فقیرانه در بر کرده بگوشهٔ مسجد بنشست چون معروض قدسی گشت از راه تفضلات و قدم خدمت که بحال او مبذول بود یرلیغ شد که برادر خورد شریعت خان را که بدیوانی صوبه احمدآباد سرفراز است تا معاودت خود که شش ماهه رخصت است به نیابت خویش مقرر ساخته طلب دارد و بنابر سرانجام مهام دیوانی صوبه متشرع خان پسر شریعت خان نایب باشد خواجه عبد الحمید خان راضی باین معنی شده باحمدآباد آمد و شریعت خان رفته بامر قضائی حضور سرگرم کار گردید همدران ایام سهامت خان بنابر بندوبست و اخذ پیش کش زمینداران و کولیان ضلع رود سابرمتی بصوب پرگنه کری و بیجاپور بر آمده اکثر دیهات زور طلب را قرار واقعی تاخته ضامن عدم تمرد گرفت که درین بین خبر پیوستن مرهٹه بر گذر بابا پیاری رسید لهذا مَعَاودت نموده بیرون بلده با لوازم توپخانه و منصبداران متعینه و سیّد احمد گیلانی فوجدار سورٹهه را همراه گرفته بکوچهای متواتر به بروده رسید و ازانجا لشکر را جریده ساخته بنگاه را به بهروچ فرستاده تورک لشکر نموده ایلغار کرد مرهٹه از خبر رسیدن فوج از گذر بابا پیاری عبره شده بآنطرف رفت صباح روز دیگر که سهامت خان کوچ نمود دکهنیان پیش راهی گشتند و سهامت خان بفرودگاه آنها نزول نمود و بهمین تا او گلیسر رسید روزیکه ازانجا کوچ لشکر اسلام شد درین راه بر چند اول جنگ رؤیداد تنبیه معقول یافته رو گردان شده رفتند و سهامت خان تا بندر سُورت رفته بعد مقامات چند و رفتن دکهنیان معاودت نموده به احمد آباد آمد *

خوشي ها و علاوه وحشتها گردید - شهامت خان در صدد رسانیدن خفت و گرفتن رز باز گردانی زبردستی در آمده روزی به بهانه شکار سواري و فوج خود را مهیا ساخته جمعي را بیخبرانه بر خانه محمد بیگ خان که بر کنار لب جوی سابرمتی واقع بود فرستاده که او را نشانیده باز خواست وجهه مذکور نمایند و اگر ممانعت پیش آید فوجیکه مستعد است میرسد آنها قریب یک پاس روز بر آمده رسیده در خلوتخانه در آمده ارادا رفتن دیوانخانه داشتند از اتفاقات پیش از رسیدن فرستاده ها او باندرون رفته و چندی از پیاده و شاگرد پیشه که حاضر بودند و از سوی مزاجی خانگین که اشتهار یافته بود اطلاع داشتند باظهار اینکه خان اندرون است خبر کنیم مانع از دخول شدند و آنها منع پذیر نشده می خواستند که جبراً و قهراً در آیند بایکدیگر گفتگو واقع شد و دو سه کس از طرفین زخمی گشتند و فرستاد ها را بیرون بر آورده در را بستند محمد بیگ خان از استماع شور و غوغا بیرون بر آمده بر ماجرا واقف شده با برادران و پسران و جمعی از غلامان مستعد و آمادهٔ جنگ شده نسبت شهامت خان از آگاهی این واقعه فوج و توپخانه و مرحله های تخته بندي که برای همین معنی مرتب ساخته بود با فیلان تعین فرا بود و جنگ توپ و تفنگ و بان در گرفت و این خبر در کوچه و محلات درون و بیرون شهر شایع گردید ازانجا که بیشتري از جماعداران و فرقه سپاه باشند گان درون حصار و آنطرف دریای سابرمتی که در آنوقت بمشابه شهري بود و قریب شش هفت هزار کس از سوار و پیاده قوم افغان وغیره سپاه پیشه سکنا داشتند و از قدیم الایام مکرر بصیغه نوکری با محمد بیگ خان بودند بمجرد آگاهي از هر گوشه و کناره قا و دیده خود را میرسانیدند و بدین منوال ازان طرف آب از راه دریچهٔ خانه او بود که مشرف بدریا بود رسیده شریک شدند هر چند فوج شهامت خان متواتر حمله ور گشته یورش می نمود از صدمه رسیدن گوله بندوق و جزائیر که از پشت بامها و دیوار خانه میرسید کاري پیش نمیرفت و مردم بسیاري کشته و زخمی گردیدند و درین هنگامه چندی از خانهای نزدیکی سوخته بغارت رفت او اخر همان رو مهر علي خان بخشی صوبه و صفدر خان بابی درمیان آمده طرفین را از جنگ

50

پرداخت و بموجب حکم والا بمهر امیر الامرا فوجداري گرد نواح بلده بمظفر علی خان و بمتصدي ذات صد سوار بشرط آن اضافه عطا گردید امانت خان بنابر بعضی امور و موسم برشکال که شوارع و طرق مسدود بود تا هنگام اجرای آن در سورت توقف ورزیده پیش از رسیدن خود محمد بیگ نامی از خویشان و انور خان را برای تمشیت امور مامورة فرستاده متعاقب آنها در معدود الایام روز دو شنبه هشتم شهر ربیع الاول سال هزار و بیست و سه باحمدآباد رسیده بضبط و حراست بلده و تمشیت امور صوبه پرداخت و متصدي گري بندر سورت به دلاور خان تعلق گرفت همدران آوان امانت خان بخطاب شهامت خان مخاطب گشت و از عرضداشت او معروض بارگاه فلک اشتباه گردید که مرهته هر سال باراده فساد در قصبات صوبه احمدآباد می آیند اگر احیاناً احتیاج نگاه داشت سپاه جمعیت شود قدوي در هر گاه هر قدري برای نگاهداشت و مصالح توپخانه در کار شود تنخواه بر خزانه عامره نماید لهذا حکم محکم عز ورود یافت که عند الحاجت بقدر یک لک روپیه در ماهه باتفاق خود و بخشی و وقایع نگار موافق ضابطه تا رفع فساد از خزانه عامره آنجا تنخواه نمایند بنابر آن بدفعات سه لک و پنجاه و شش هزار و هشتصد و شانزده روپیه طلب سه ماه و هفده یوم بموجب دستخطات بمهر دیوان صوبه تنخواه گرفت *

روئداد خانه جنگي با محمد بیگ خان

ازانجا که محمد بیگ خان از خانه زادان قدیمی موروثي در سرکار والا و مرد سپاهی منش بود نظر بر خلادت و قدم بندگی چنانچه بایست مراعات و سلوک در برخورد روز اول که بعنوان استقبال شتافته ملاقی گشت با شهامت خان نکرده و در آمد و رفت و دیدن ها بنخوت میگذرانید و این معنی فیمابین بکدورت انجامید چون درین ایام تقدیم محافظت بلده بعد ارتحال خان فیروز جنگ از محالات انتقالی که به شهامت خان سپرد گشته برداشت نموده بود و در مقدمه حساب و وجهه بار گردانی جواب راستی نمیداد موجب ارد یاد با

معروض قدسي گشته بود که متصدیان خان فیروز جنگ خزانه را وا کرده زر بدون مرتب شدن اسناد برات به سپاه و شاگرد پیشه داده و مي دهند و به بهانه دادنی مطلبی متصرف می شوند و بخشي کش دیوان کاغذ کارخانجات را تبدیل میکنند بنابران حسب الحکم اعلی بدیوان غرورود یافت که بمجرد وصول این حکم اموال را بتقید تمام باتفاق امانت خان و محمد بیگ خان از قرار واقع بضبط در آورده هر که متصرف شده باشد از و باز خواست نموده حقیقت را بر نگارند و نه گذارند که احدی تبدیل اوراق دفتر تواند نمود و از متصدیان ضامن معتبر بذخیره بند بگیرند چون هنوز امانت خان از بندر سورت نرسیده بود محمد بیگ خان بخشي کش دیوان و الماس و مصاحب و دیگر خواجه سرایان فیروز جنگ را دوستاق نمود اکرم الدین خان که بعمدة الملک آصف الدوله اسد خان و امرایان عظام که جاگیر اکثر ازانها در سپرد داشت که یک لک روپیه بموجب جبراً و قهراً فیروز جنگ از من گرفته چون من زر نه داشتم از وجهه محصول جاگیرات داده ام لهذا حکم اقدس شرف ورود یافت که دیوان صوبه از جمله اموال او بدهاند و چون بردن نعش فیروز جنگ مقرر بود حکم اقدس رسید که اموال وغیره سرانجام از ناطق و صامت را منسوبان او که همراه نعش مي آیند به درگاه معلی بیارند *

مقرر شدن امانت خان متصدي بندر مبارک سورت بضبط اموال خان فیروز جنگ و نیابت صوبه از خالصه شریفه

خدمت امینی و فوجداري پرگنه حویلی احمداباد وغیره محالات انتقالی خان فیروز جنگ بخالصه شریفه من ابتدای ثلثان خریف پارس ئیل سال مذکور تعلق پذیرفته و به امانت خان که دران هنگام متصدي بندر سورت و بمنصب سه هزاری ذات چهار هزار سوار سرفرازي داشت تفویض یافت و یرلیغ شد که باحمدآباد شتافته از تعلقات خبردار باشد و بضبط اموال خان فیروز جنگ

عوض خان و دیگر متصدیان بواقعی ضبط اموال را که مقدور نبود انچه بعمل آمد زیر مهر فرق نموده کیفیت واقع را بحضور معروض داشتند اکثر بدعات از احد و حر وغیره در ایام حکومت اواحداث یافته که هیچ یک از ناظمان توفیق رفع آن نیافته اند اکنون رفته رفته بدرجهٔ اتم پیوسته چنانچه بذیل عمل هرکدام انشاء الله تعالی بقدر وسع معلومات ثبت خواهد افتاد کم و بیش مصادره که درباره بین پوا وجدار کرد و انچه در چبوتره کوتوالی می شد چون درانوقت در مردم یک گونه دست رس بود چندان نمی نمود دیگر در محال سایر بر عرابه غلات خوراک دواب فی عرابه یک روپیه بر فی صد مال بازرگانان که بمحال کثره پارچه برای ادای محصول رجوع می ساختند از مسلمین نیم روپیه از هنود یک روپیه بصیغه عولک ناظم قرار داده یکی از متوسلان خود را کروره ساخته دران محل نشانیده و این بدعتها استمرار یافت اگرچه آن وقت کروڑه ناظم را سوای گرفتن وجه معین دخلی در تشخیص قیمت آن اجناس و حکومت نبود متصدیان پادشاهی موافق ضابطه سرکار می کردند الحال بمرور ایام تمام اختیار به کروره ناظم تعلق گرفته متصدیان پادشاهی برای نام اند - دیگر از جمله بدعتهای احداثی آنوقت مقرر شدن محصول بر بقولات که ترکاری گویند چون در صوبه دار السرور برهانپور از قدیم محصول مندوی سبزی مقرر است و در صوبه احمد آباد کاهی معمول نبوده خان فیروز جنگ که تازه از انجا بصوبداری احمد آباد رسیده ازان محال استفسار نمود چون واضح گشت که درین صوبه نبود لهذا قلیل محصول مقرر ساخت که اکنون مبلغی افزوده و در دروب شهر نویسندها مقرر که آمدنی جنس ترکاری و میوه را می نوشته باشند و نیز مندوی روغن زرد که مردم سرباری می آرند احداث شد که اکنون هر دو محال شده اند الحاصل خبر ارتحال خان فیروز جنگ بعرض اقدس رسید حکم والا بنام دیوان صوبه درباب ضبط اموال باتفاق امانت خان و وقایع نگار و سوانح نویس که بقرار واقعی پردازند و نوعی احتیاط بکار برند که دامی فوت و فرو گذاشت درمیان نیاید و سر رشتهٔ آن بدفتر معلی ارسالدارند صادر گشت ازانجا که از معروضه هرکاره صوبه

کروهی برلب آب سابرمتی مقامات نموده و دفعهٔ ثانی بلوازم طوی جشن و چراغان پرداخت محمد رضا نام که تازه از ولایت ایران وارد این دیار گشته و معروض قدسی شده بود حسب الحکم والا شریعت خان دیوان عز و رود یافت که دو هزار روپیه جهت خرچ او از خزانه عامره بدهانند سابقاً پروانه در باب تنخواه یک لک و بیست و پنج هزار روپیه در ماهه اخراجات سه بندی بو نگهداشت مهم راجپوتیه بخان فیروز جنگ بنام عبد الحمید خان دیوان پیشین صادر شده بود دریفولا که دیوانی شریعت خان معوض گردید حکم اقدس بنام او شرف ورود افگند که مبلغ مذکور مرقومه را از تاریخی که خان فیروز جنگ از احمدآباد بر آمده و شروع بگهداشت کرده بموجب سرسته نگهداشت بخشی صوبه مطابق سند سابق تنخواه بدهد و محمد عبد الله بخدمت سوانح نویسی از تغیر محمد محسن از حضور سرفرازی یافته رسید سید احسن الله خان متصدی بندر کهنبایت مقرر گشت خان فیروز جنگ از نواح بلده کوچ نموده پیش کش زمینداران ضلع دریاء سابرمتی گیران بموضع ولاسنه عمله پرگنه ایدر رسیده چند ماه مقامات نمود و در سال هزار و صد و بیست و دو حسب الحکم اقدس بنام دیوان صوبه کرامت ورود فرمود که دریفولا حکم جهانمطاع آفتاب شعاع صادر شد که اشرفی و روپیه سکه مبارک بوزن یک توله مسکوک می کرده باشند چندی بدان وزن سکه بعمل آمد ثانی الحال موقوف گشته بدستور عهود پیشین حکم شد چون عمدة الملک مدارالمهام خانخانان وزیر الممالک زمین متصل لال دروازه و پهلوی دروازه بقار خانه قلعهٔ بهدر بنابر احداث رباط و مدرسه و مسجد خریده کار عمارت شروع نموده بود ازانجا که یک قطعهٔ زمین مخصوص خانه چبوتره کوتوالی درانجا واقع گشته از سرکار والا خریده حسب الحکم والا بمهر عنایت الله خان میر سامان درین باب شریعت خان دیوان رسید که وجهه قیمت زمین مذکور منجمله طلب خانخانان که بعد فراغ محاسبه جاگیرداری در سرکار والا بر آمده مجسوب نمایند و آن قطعه را داخل عمارت نموده و به تقید تمام تعمیر میشد چون تقدیر باتمام آن مقدر نبود بعد چندی

سرہ واقعۂ بلدۂ احمیر ملحوظ خاطر مدسی مظاهر بود رایات عالیات متوجهه آنصوب شد نحان فیرور جنگ فرمان رفت که بالشکر آراسته و لوازم توپخانه خود را از احمدآباد بدانجا رسانیدہ سعادت اندوز ملازمت سازد و یک لک و بیست و پنج هزار روپیه در ماهه سه بندي سه هزار سوار و پنج هزار پیادہ فی نفر سوار سی و پنج روپیه و پیادہ چهار روپیه سوای جمعیت همراهی خود که نگهداشت نماید مقرر شد چنانچه یازدہ لک روپیه طلب هشت ماهه و بیست چهار یوم بدفعات بموجب دستکات تنخواہ بمهر عبد الحمید خان و شریعت خان دیوانیان صُوبه از خزانه عامرہ گرفت و به دیوان صوبه فرمان شد که پنج ضرب توپ و پنجاہ رهکله و یک صد و پنجاہ شتر نال و سه هزار بان و هزار من سرب هزار من باروت و صد من مهتابی از توپخانه سرکار والا و دو صد نفر بیلدار و یک صد نفر تبردار و یک صد نفر سقا نوکر کردہ در فوج خان فیرور جنگ تعین نماید در سال هزار و صد و بیست و یک عبد الحمید خان که در حضور رسیدہ بود تفضلات پادشاهی سامانحال او شدہ بوالا رتبه اقصی القضاۃ مباهی گشته در رکاب ظفر انتساب سرگرم بامر مامور شد صلابت محمد خان بابی را که همراہ بردہ بود رخصت انصراف داد و دیوانی صُوبه اصالتاً بشریعت خان برادرش که در احمدآباد بنیابت می پرداخت مفوض گردید همدران آوان روزی چند بیماری طاری حال خان فیرور جنگ گشته بود مبدل به صحت و اعتدال مزاج گرائید لهذا بلوازم ضیافت و اطعام سادات و مشایخ و اصحاب عمایم و منصبداران واعیان و اهالی شهر پرداخته تا سه شب بر کنار رود سابرمتی بچراغان و سر دادن انواع آتشباري جشن نمود و بنابر نوشتن بعضی مقدمات بحضور بمهر علی خان بخشی وقایع نگار سلوک نا پسندید نمودہ یک دو ساعت در چبوترہ کوتوالی توقف دادہ گذاشت و با محمد محسن سوانح نویس نیز اعراض نمودہ در صحن مسجد جامع بعد انفراغ از نماز قدمی چند در پیش مردم دوانیدند و از اکرام الدّین خان لک روپیه و بهمین مقدار از کان داس پیشکار دیوانی جبراً گرفت و بعزم روانگی مارواڑ و مهم راجپوتیه بر آمدہ بموضع اچیر عمله پرگنه حویلی سه

فرمود که چون در عهد حضرت خلد مکان مقرر شده که وقایع نگار و سوانحه نویس گماشتهای آنرا در مقدمات مالی دخیل نباشد باید که نگذارند که آنها در مقدمات مالی دخل نمایند و نیز حکم معلی صادر شد که پول سیاه دام عالمگیری را شکسته بوزن عهد پادشاه غفران پناه که بوزن بیست و یک ماشه بود به سکهٔ مبارک رسانند چنانچه دران وقت پول سیاه بآن وزن تا مدتی رایج گشته بود بعد آن بهمان وزن عالمگیري عود نمود جنس چیره باف خانه سرکار و کارخانجات پادشاهزاده که روانه شده بود بنابر خبر هنگامه مرهته برگشته آمد چون رایات نصرت آیات پادشاهی بعد فتح محمد کام بخش از دکهن بمعاودت فرموده متوجهه هندوستان شد حکم جهان مطاع عالم مطیع بدیوان صوبه کرامت ورود فرمود که بدستور سابق انچه زر در خزاین موجوده باشد همراه خود گرفته بحضور بیارد که در نواحی صوبهٔ مالوه به لشکر فیروزی اثر ملحق گردد و نیز فرمان شد که چون بعرض اقدس رسیده که بکتاب خانه درگاه شاه عالم قدس سره قرآن مجید و کلام حمید بخط شریف حضرت امام علی ابن موسی الرضا علیه التحیة و الثنا موجود است آن را از سجاده نشین آنجا گرفته بحضور بیارد که بزیارت دستخط آنحضرت تبرک جسته آید بنابران عبد الحمید خان قرآن را از صاحب سجاده بطریق امانت گرفته با خزانه روانه گردید چون هنگام روانگی بقصبه سانولی رسید ازانجا که صلابت محمد خان بابی را که سیّد عقیل خان بفوجداري آنجا مقرر کرده بود بنابر بدرقه همراه خود تا لشکر فیروزي برد و در نزدیکی قصبه دهار متعلقه صوبه مالوه بار دوی معلیٰ پیوسته شرف اندوز ملازمت گشت و قرآن مجید را بجناب والا رسانید بعد چندی معروض داشت که قرآن بطریق امانت از سجاده نشین آنجا گرفته بحضور آورده ام حکم اقدس بشرف صدور پیوست که ما را زیارت مدعا بود این تحفهٔ بی بها سزاوار همانجا است حواله فرمودند و حکم شد که رسید صاحب سجاده را بحضور برساند چون دران هنگام راجه اجیت سنگهه بنابر رؤیداد هرج و مرج و ارتحال حضرت خلد مکان جودهپور را متصرف شده سر بشورش و فساد برداشته و نیز زیارت حضرت خواجه معین الدّین چشتی قدس

بمجرد استماع یکی از بی باکان جماعهٔ مذکور پای خطیب را از فراز منبر کشیده
از زخم بکده مقتول ساخت دیگران او را کشیده بیرون مسجد در راسته بازار
انداخته چنانچه با آجرهای زور افتاده بود پس از حصول رخصت ناظم صوبه
به تجهیز و تکفین او پرداخته بخاک سپردند شهدران آوان حکم اقدس بنام
دیوان صوبه عز ورود یافت که انچه زر در خزانهٔ صوبه فراهم آمده باشد همراه گرفته
برکاب ظفر انتساب که متوجه حیدر آباد است و بنواحی دار الفتح اوجین
میرسد بیارد چنانچه بموجب حکم اشرف عبد الحمید خان سر انجام بار برداز
نموده خزانه را گرفته در نواحی اوجین بحضور لامع النور رسانیده مورد تفضلات
پادشاهانه گشته رخصت بصوبه و تعلقهٔ خود یافت متعمد خان که مدار المهام
پادشاهزاده جهان شاه بهادر بود به قلعه داری خجسته سر افرازی یافت و سپرد آن
به سید عقیل خان گردید و میر ابو البقا بخدمت کوتوالي و کروره محال گنهرة
پارچه که در عهد حضرت خلد مکان موقوف گشته بود تعین شد و میر ابو القاسم
بخدمت امینی داغ تصحیحه از تغیر شیخ نجم الدین و محمد کاظم ولد
محمد حاتم بیگ به داروغگی چبوتره کتوالی و خواجه عوض داروغهٔ خزانه عامرهٔ
بلده از تغیر عبد الواسع و علی اکبر بخشي و وقایع نگار و شیخ نور الله بخدمت
داروغگی خزانه بیت المال و امینی چبوته دیوانی خانه از تغیر شرف الدین
از حضور مقرر گشتند و همدرین ایام تخفیف دامی که در عهد حضرت خلد
مکان در اکثر پرگنات شده بود بموجب حکم بار یافت گردیده تنخواه شد بلکه
در بعضی مکانات افزود دامی هم بعمل آمد و متصدی گری بندر کهنبایت
از تغیر امانت خان و تهانه داري کاحته از تغیر سید علیخان فیروز جنگ بنام
اعتماد خان تجویز نموده دخیل ساخت و محمد قلی دو صدی ذات سی سوار
و یک صدی ذات ابراهیم قلی و قاسم قلی سرخ ایضاً پسران کاظم بیگ که
ابراهیم خان تجویز نموده بود دریغولا بدرجه پذیرائی رسیده سرفراز شدند - چون
بعرض اقدس رسیده بود که وقایع نگار و سوانحه نویس بلدهٔ احمد آباد میخواهند
که گماشتهای خود را در کوتهٔ پارچه بفرستند حکم مقدس به دیوان صوبه عز ورود

خان مُستعفی به غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ سپه سالار که بمنصب هفت هزاري ذات هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه بالا شرط ممتاز و بصوبداري دار السرور برهانپور قيام داشت تفويض يافت و بارسال فرمان والا شان و مرحمت خلعت و اسپ خاصه سر بلند گرديد حکم شد که از همانجا بصوبه شتافته بتمشيت امور و مُهام و انتظام و ضبط و نسق پردازد لهذا حسب الامر جليل القدر بکوچهاي متواتر راهي شده وارد سرحد صوبه گشت محمد بيگ خان و عبد الحميد خان ديوان صوبه و مهر علي خان بخشي و وقايع نگار وغيره منصبداران متعينه صوبه باستقبال شتافته ملاقي گشتند روز دو شنبه نهم شهر رجب المرجب سال هزار و صد و بيستم داخل بلده گرديده تعين فوجداران و تهانه داران متعلقهٔ نظامت سر گرم کار گشت محمد بيگ خان را به نيابت فوجداري پتن محال سرطي صوبه مقرر ساخت و همدرين سال سيد عقيل خان متصديگري محالات جاگير پادشاه زاده محمد جهان دار شاه بهادر که در صوبهٔ احمد آباد يافته و تهانه داري پيتها پور که سابق مير عبد الوهاب برادرش داشت و در جنگ مرهتّه برتبهٔ شهادت فاير گشته تفويض يافت و محمد علي والد راقم بتقريب وقايع نگاري محالات موصوف در هنگاميکه رايات نصرت آيات پادشاهي متوجهه مهم محمد کام بخش به دکهن بود در عرض راه بهمراهي او رخصت يافته رسيد مسود اوراق در سن هشت سالگي وارد اين ديار گرديده انچه در آن هنگام برای العين خود مشاهده نموده در خاطر داشت و چه از تقرير ثقات استماع رفت مندرج ميسازد خان فيروز جنگ عوض خان را بنابر بندوبست واحد پيش کش زميداران تعين فرمود از انجا که حکم اقدس به جميع صوبجات شرف نفاذ يافته بود که در خطبه جمعات و عيدين لفظ وصي اضافه باسم خليفهٔ چهارم ميخوانده باشند چون جماعهٔ اهل توران همراهيان خان فيروز جنگ در روز جمعهٔ اول که خطيب خطبه را خواند بعضي از انها خطيب را بتهديد منع نمودند که آينده باين لفظ متلفظ نگردد چون حکم مبرم اقدس نفاذ يافته بود مالعاذرا از جمله زمرهٔ جهال انگاشته در جمعهٔ ديگر بدستور سابق خطبه انشا کرد

بدیوان صوبه گفت که نگاه داشت سپاه و سرانجام توپخانه از سرکار والا ضرور
است دیوان جواب داد که بدون حکم حضور یکدام از خزانه عامره تنخواه نمی
تواند شد این معنی را بدرگاه معلی معروض باید داشت او گفت جان و مال
بدولت درگاه نثار کار پادشاهی است لیکن اگر کفار بحدود اینصوب در آیند تا آنکه
جواب از حضور برسد کار ضرور است که وقت از دست میرود لهذا حسب الحکم
بمهر عمدة الملک مدارالمهام خان خانان بدیوان صوبه عز ورود یافت که درباب
نگاه داشت سه بندی موافق ضابطه باتفاق بخشی صوبه طلب آنجماعه تنخواه
دهند و نیز درباب ضبطی اموال و وصول زرهای که بر ذمه محمد بیگ خان
وغیره نوکر محمد اعظم شاه باقی است حکم اقدس ورود فرمود و ازانجا که
وکالت بعمدة الملک اسد خان تفویض یافته بود درباب منظور داشتن پروانجات
جاگیرداران و [illegible] خدمات و ارباب ایمه و تنخواه داران نقدی وغیره اسناد بمهر
وکالت و وزارت [illegible] رسید و فرمان شد که دیوانیان صوبجات مدد معاش ارباب
استحقاق اراضی [illegible] بدستور عهد حضرت خلد مکان بشرط حی و قائم بودن
و [illegible] اسناد [illegible] بدستور سابق وا گذارند و معترض احوال آنها نه شده
مزاحمت نرسانند و [illegible] اهل خدمات پادشاهی اند بدستور سابق بحال
[illegible] چون از معروضه [illegible] خان متصدی بندر سورت و بندر کهنبایت بعرض
[illegible] رسید که اعتماد خان متصدی معزول بندر کهنبایت هزار و سه صد و چهل
[illegible] [illegible] متصدی [illegible] متصرف شده است لهذا حکم اشرف
[illegible] صادر شد [illegible] مذکور را ازو بمعرض وصول در آورده داخل
[illegible] آن [illegible] سازند *

تعیناتی غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ در دیوانی صوبه عبد الحمید خان و شریعت خان

[illegible] [illegible] گجرات از تغییر ابراهیم

که باغوای بعضی با عاقبت اندیشان دعوی سر و همسری با خلیفه آلهی داشت از راه غرور و پندار با فرزندان و سرداران مقتول گردید تیغه و لحقه او دستگیر شده زندان ابدی در آمدند باید که آن عمدهٔ مریدان سعادت نشان شادیانه این فتح عظیم که از پردهٔ غیب بعاریان دیدار و مجاهدان تهور شعار بمنصه ظهور جلوه گر گردید بمسامع خاص و عام و کوچک و بزرگ سکنه آن دیار رسانیده سجدات شکر الهی بتقدیم رسانند و از راه فضل و کرم بے اندازه صوبداري احمدآباد بدستور سابق بآن وزارت پناه بحال شد باید که در تربیهٔ حال رعایا و برایا و مساکین عامه خلق الله و گرد اوری محصُولات سرکار والا و قلع و قمع قطاع الطریق و لوازم صوبداري بکمال سعی بعمل آورده حسن اعمال رامثمر نتائیج خود شناسد بتاریخ غرهٔ شهر ربیع الثانی سنه احد جلوس معلی تحریر یافت ابراهیم خان پس از ورود فرمان والا شان بمراسم استقبال و تقدیم آداب موافق ضابطه پرداخته داخل قلعهٔ ارک گردید ازانجا که درین هرج و مرج کولیان متمرد سر بشورش و فساد برداشته بودند لهذا ابراهیم خان بنابر بندوبست بصوب پرگنه کڑي بر آمده چندی بگرفتن ضامنی عدم تمرد فوج کشی نموده معاودت کرد چون دست کشیدن از نوکری و گوشه انزوا گزیدن مکنون ضمیر داشت محمد بیگ خان را به نیابت صوبه تا رسیدن ناظم دیگر مقرر ساخته نهم شهر رجب المرجب سال صدر بصُوب دارالخلافت راهی گشت محمد بیگ خان به نظم و نسق صوبه و محافظت بلده سر گرم کار گردید چون تقرر نیابت او از روی وقایع و سوانحه بعرض اقدس رسید حسب الحکم معلی تا تعین یافتن ناظم منصوب و ترویج خطبه طیبه و سکّه مبارک بنام نامی و القاب سامی که شرح آنها از حضور عطا شده بود بنام او و خواجهٔ عبد الحمید خان دیوان صوبه عز و رود یافت *

شرح سکهٔ مبارک شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازي

همدران آوان از معروضهٔ اخبار نویسان بعرض اشرف رسید که محمد بیگ خان نائب نظامت حقیقت انتشار مرهٹه مابین بندر سورت و بلدهٔ استماع نموده

مقام احمد نگر واقعهٔ ناگزیر حضرت خلد مکان رونیداد پادشاه زادهٔ عالیجاه محمد اعظم شاه که همدران ایام از حضور بصوبه مالوه مرخص گشته روانه شده بود بر دو سه منزل خبر ارتحال آنحضرت شنیده بر جناح استعجال معاودت فرمود و به تقدیم مراسم تعزیت و سوگواري و استمالت بازماندها پرداخته روز عید الضحی سریر آرای سلطنت شده بصوب دار الخلافت نهضت فرمودند و پادشاه زاده محمد معظم بهادر شاه که در ان هنگام بر تق و فتق مهمات صوبه کابل اشتغال داشتند پس از وصول اخبار مذکوره متوجهه دار الخلافت شاه جهان آباد شده به دار السلطنت لاهور جلوس اول بر تخت سلطنت فرموده روانه پیش گردیدند تا آنکه هر دو جانب پادشاهزادهها در میدان جاجو نواحی مستقر الخلافت اکبر آباد بهمرسیده جنگ سلطاني رونیداد محمد اعظم شاه از تقدیرات آسماني کشته افتاد و به اورنگ خلافت و جهانداري حضرت خلد منزل ابو النصر قطب الدین محمد معظم بهادر شاه پادشاه غازی صعود فرموده در باغ دیره واقع مستقر الخلافت مذکور هیجدهم ربیع الاوّل سال هزار و صد و نوزده جلوس میمنت مانوس نویم و تعین خطبه و سکه اتفاق یافت و منصب جلیل القدر وکالت بعمدة الملک اسد خان و امر وزارت بجمدة الملک منعم خان خانخانان سپه سالار هند مفوض گردید و فرامین و مناشیر لازم الانقیاد بنام ناظمان و دیوانیان ممالک محروسه صادر شد *

نقل فرمان والا شان بنام ابراهیم خان در سریر آرائي و استقلال نظامت

آنکه اختصاص خلافت و فرمان روائي اعتماد سلطنت و کشور کشائي مشمول تفضلات جزیله و جلیله ظل الهی عمدهٔ نوئینان خداب خلیفة الرحماني زبدهٔ مقربان آستان ملک آشیان ابراهیم خان بعنایت پادشاهي مستظهر و مُستبشر بوده بداند که وزیدن نسیم عنبر فام لآلي بار فتح و نصرت دنبال بے زوال عنبر نمال سامعهٔ افروز جان و جهانیان گردانیده بتصریح نگارش پذیر میگردد که مخالف تبه کارسیه روزگار

تا موضع نتوه سه کروهی دست تطاول دراز ساختند عبدالهادي و پهديمل ديوان نزد ابراهیم خان آمده کیفیت حالت سپاه که با گروه دکهنیان مقاومت توانند نمود ظاهر ساختند و او خود سوار شده بفرودگاه فوج آمده بنظر تامل نگریسته جرات و جلادتی در آنها ندید و قلق و اضطراب سکنه پور جات و دیهات را برای العین خود مشاهده کرد از انجا که خبر ارتحال حضرت خلد مکان به دور و نزدیک رسیده و هنوز سلطنت یکی از پادشاهزادهای عالي تبار قرار نیافته بود بصلاح خیر اندیشان دور اندیش مظفرحسین که سابق از مرهته جدائی گزیده بهمراهی خواجه عبد الحمید خان و محمد بیگ خان او را دستگیر ساخته بود چنانچه سابقاً نگدارش در آمده با برابن داس منصب دار بنابر مصالحه نزد بالا جی بشنو ناتهه فرستاد پس از گفت و شنود دو لک و ده هزار روپیه بصیغه کهندلی بشرط آنکه از همانجا معاودت نماید انفصال یافت و مبلغ مرقوم از خزانه عامره بگفته ناظم و دستک دیوان صوبه داده شد و آنها برگشته رفتند و فوج ناظم صوبه بیست و دویم شهر صفر داخل بلده گشت و اطمینان قلب عامهٔ رعایا و کافهٔ برایا شهر و پورجات گردید *

سلطنت حضرت خلد منزل ابو النصر قطبُ الدّین محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازي و صوبه داري ابراهیم خان و دیواني خواجه عبد الحمید خان و روانه شدن ناظم صوبه باوجود ورود فرمان والا شان بحضور و نیابت محمد بیگ خان

چون بتاریخ بیست و هفتم شهر ذیقعده الحرام سال هزار و صد و نورده در

صمیمه بخشگیری داسب چون تاب مقاومب بیاورده کناره گرفب و بدین دستور اکثر فوجداران برخاستند مرهته به قصبهٔ موبده رسیده آنجا را بتاخب در آورده آتش داد و این خبر وحشب اثر بروز دو شنبه ششم سهر صفر المظفر سنه ۱۱۱۹ هزار و صد و نوزده از تقریر عامل پرگنه محمود آباد که از قبل خواجهٔ عبد الحمید خان دیوان صوبه در آنجا بود رسید که دکهنیان از قصبهٔ بریاد بایں طرف رسیده اند و متواتر و متوالی این معنی بصدق مقرون گردیده سایع شد دیوان صوبه و بخشی باتفاق یکدیگر برد ابراهیم خان شتافته ظاهر ساختند و نیز بوضوح انجامید که بالاجی بشوباتهه مبلغهای خطیر کلی بصیغه مال آمانی که باصطلاح آنها کهندنی گویند داعیه دارد ابراهیم خان پس از دریافب این معنی میر عبد الهادی بخشی و پندیمل دیوان خود را باستعداد سپاه بونگهداسب مامور ساخب و باستحکام برج و باره همب گماشب چون دران ایام فرقه سپاه در بلده و آنطرف دریای سابرمتی ساکن بودند عرصه سه روز قریب هشب هزار سوار و سه هزار پیاده و قریب چهار هزار کولی و راجپوت نواحی حسب الطلب بعنوان کومک فراهم آمدند و هم شعر صدر عبد الهادی و پندیمل دیوان ناظم و عبد الحمید خان دیوان صوبه و محمد بیگ خان و نظر علی خان و صفدر خان بابی و جمعی از منصبداران و مشاهیر رجال و طایفه شجعان گجرات متعینهٔ و فوجداران بالوازمه توپخانه بر تالاب کانکریه معسکر آراسته مورچال بستند باوجود اجتماع اینهمه جمعیب سکنه پور جات و دیهات اطراف و نواح بیدسب و پا شده باضطراب تمام بعیال و اطفال و احمال و اثقال رو بحصار شهر پناه آوردند و بر دروب اژدهامی رؤیداد که اکثر پدر از پسر و مادر از دختر جدا افتاده و از افتادن بر روی یکدیگر برخی کالا خود را گم کردند و بازار حمالان و مزدوران و عرابچیان چندان گرم گشب که مزد هفته را در یک روز میگرفتند القصّه سرداران فوج بنابر بی جگری سپاه که چشم شان از جنگ سابق ترسیده بود در کوچ و مقام اندیشه مند بودند مرهتّه از دریافب این معنی جری شده همه جا تاخب و تاراج کنان بمحمود آباد دوازده کروهی شهر رسیده سواران خوش اسپه

برداشته باکمور محکم سدگهه که در بندگی والا امتیاز داشت جنگ نموده غالب آمده بود یک گونه فوت و مکنت پیدا ساخته بر خودهپور رفت و جعفر قلی ولد کاظم بیگ را که به نیابت فوجداری آنجا می پرداخت بیرون نموده متصرف گشت و بروز عید الضحی بعد ادای صلوة افواهای خبر ارتحال حضرت خلد مکان سیوع یافت در رور دیگر بتقین پیوست - * نظم *

اگر سر کشاید فلک راز خویش — نگوید سرانجام و آغاز خویش
برش پر ز خون دلیران بود — کنارش پر از تاج داران بود
پر از مرد دانا بود دامنش — پر از گلرخان جیب و پیراهنش

آمدن بالاجي بشنوناتهه موهته بافوج گران و تاخت نمودن اکثر پرگنات و معاودت نمودن بعد گرفتن دو لک و دو هزار روپیه بصیغه کهندني از بلدۀ احمدآباد

ازآنجا که پیوسته افواج پادشاهی بحر امواج پادشاهی بتعاقب و رد و بست مرهته مامور بودند بهر جانب که روی می آورد و فرامانه دست تطاول بتاخت و تاراج دراز میکردند دریندولا که رحلت حضرت خلد مکان که بعد سپری شدن پنجاه سال و کثری سلطنت بعرصه ظهور آمد عجب تهلکه و طرفه آشوبی در ممالک محروسه رخ نمود - * نظم *

رفت آنکه بود خانه ملک استوار ازو — رفت آنکه داشت کار جهانی قرار ازو

خصوصاً درین صوبه که بنابر نظم و نسق ناظمان و فوجداران و تهانه بندي کولیان و راجپوتان متمرد مانند روباه در گوسه و ویرانه خزیده بودند سر بشورش و فساد برداشتند علاوه آن چون دکهنیان در مقدمه عبد الحمید خان چاشته خور این ملک شده بودند دریندولا بالاجی بشنوناتهه نامی بافوج گران همان هوس در سر و همان داعیۀ در ضمیر جا داده از راه جانوه عازم اینصوب گشت و همه جا غارت کنان بگودهرۀ پیوست نائب محمد مراد خان بخشي که فوجداري آنجا به

مناصب و افزودنی بمراتب آن امارت پناه شود انشاء الله تعالی بعد رسیدن به
احمدآباد گجرات جاگیرات جید و اضافه نمایان مرحمت خواهد شد عنایات کشور
ستانی در آن امارت پناه روز افزون است چون فرمان مسطور بابراهیم خان رسید
شرایط استقبال و آداب بجا آورده پس از اطلاع مضمون عرضداشت بپایهٔ سریر
خلافت مصیر نمود که شرطی صوبه احمدآباد نسبت بصوبه داران دیگر که
بندوبست خوب نموده اند کمتر نباشد بموجب حکم والا مراتب محمد امین
خان و او بعرض اشرف رسید از پیشگاه فضل و کرم اضافه یک هزار سوار و هشتاد
لک دام انعام و یک لک روپیه بعنوان مساعده از خزانه دارالسلطنت لاهور
مرحمت گردید چون زبردست خان خلف او بنابر عذر آزار از صوبه داری
دارالخیر اجمیر و فوجداری جودهپور که تفویض یافته بود مستعفی بود به ابراهیم
خان یرلیغ شد که او را مستمال نموده راضی نماید چنانچه زبردست خان
بموجب استمالت پذیرائی حکم والا نموده قبل از رسیدن ابراهیم خان بمکان
متعلقهٔ خود رسید و ابراهیم خان از کشمیر بکوچهای متواتر عازم احمد آباد گشته
بعد قطع منازل و طی مراحل به روز یکشنبه شانزدهم شهر ذیقعده الحرام سال
هزار و هیژده بملازمت شاهزاده بهادر شرف اندوز گشت و مطابق امر اقدس
که سابق ذکر یافته بعطای خلعت و نیمهٔ آستین و خنجر مرصّع سربلندی یافته
دخیل کار گردید و شاهزاده بهادر روز شنبه هفتم شهر ذیحجه الحرام بعزم حضور
لامع النور کوچ فرمود ابراهیم خان بتمشیت مهام و انتظام صوبه و نصب نمودن
فوجداران و تهانه داران متعلقه بنظامت پرداخت علی قلی ولد کاظم بیگ را به
نیابت فوجداری پتّن و معصوم قلی برادر دویمی را بفوجداری بیرم گانم تعین
نمود و آنها بدان صوب شتافته به بندوبست و گرفتن ضامنی عدم تمرد کولیان
اشتغال ورزیدند علی قلی که بر مُوضع سمو معموله پتّن سواری نموده بود کشته
افتاد و معصوم بحسب اتفاق بر مُوضع چهبیار متعلقه پتّه چلوال رفت جمعی
از همراهیان او کشته و زخمی افتادند و اسپ سواری او بکار آمد و خود بدشواری
برآمد چون در آن آوان راجه جیت سنگهه که از چندی سر بشورش و فساد

صوبه داري ابراهيم خان و ديواني عبد الحميد خان و ارتحال حضرت خلد مكان

چون بادشاهزاده عاليجاه محمد اعظم شاه بنابر نا موافقت آب هوا عبد الحميد خان ديوان صوبه را نايب مقرر فرموده بحضور شتافته از صوبداري مستعفي گشتند بنابران فرمان والا شان در باب تفويض صوبه داري احمدآباد به ابراهيم خان كه در كشمير بامر نظامت مي پرداخت شرف صدور يافت *

نقل فرمان والا شان درباب تفويض صوبه داري احمد آباد آنكه

امارت و ايالت پناه مورد مراحم بيكران عمدة قدويان شهامت نشان زبدة مريدان شجاعت نشان ابراهيم خان بعنايت بادشاهي اميدوار بوده بدانند كه فرزند ارجمند دلبند بجان برابر والا حسب بلند نسب عاليجاه محمد اعظم شاه استعفاء صوبداري احمدآباد بسبب نا سازي آب و هواي آنجا نموده هميشه مركوز خاطر قدسي مواطن شايستگي و لياقت و حسن عمل و كياست آن عمدة مريدان سعادت نشان بوده از روي كمال فضل و احسان و وفور قدرداني نظم و نسق آن صوبه بعطاي هزاري ذات هزار سوار و چهل لك دام انعام معوض فرموديم كه از اصل و اضافه منصب آن امارت پناه شش هزاري پنج هزار سوار دو اسپه كه هفت هزار سوار ميشود و چهل لك دام انعام مقرر فرموديم مي بايد كه تا رسيدن ناظم صوبه كشمير نائب درآنجا گذاشته بزودي روانه صوبه احمدآباد گجرات شود چون در آنجا صوبه پادشاهزاده هاي كامگار و امراياں عاليمقدار حسن محافظت و تنبيه ارباب فساد و دستگيري رعايا و عامه خلق الله مي نموده اند محمد امين خان از كمال خود بافراط حسن نسق و سياست پرداخته اميرا لامرا شايسته خان نيز درين كار خود را معاف نداشته بملاحظه عمدة منصب و انعام عظيم فوج شايسته و وافر نگاه داشته عمل آن رفيع الشان كم از آنها نباشد كه موجب ترقي

حطوط مشتملر تحویر حدمات و دیگر مقدمات بحصور استداه و تلبیس بهم میرسید لهدا مقرر سد که دیوانیان و امنای حالصات افتتاح و احتتام نوشتجات را بخط حود می کرده باشند تا رفع اشتباه سود و نیر حسب الحکم اعلی کرامت صدور فرمود که انچه مبلغی که ار روی فصل نه صیغه انعام و مساعده تنحواه می شود بلا قصور وصولی تمام و کمال بارباب طلب تنخواه میداده باشند و بعلب وضع و ضوابط مراحم نشوند درین باب یرلیغ گیتی مطاع بدیوان صوبه رسید - و چون درگ داس راٹهور باعوای احیب سنگه پرداحته و او در صاع حودهپور سر بشورس برداشته بود ساهراده بهادر فوحی بسمت تهراد وغیره تعین نمود درگ داس ار استماع این معنی هراس برداسته با ماکنی کولیان غیر مطیع رفته نظر بفرط توحش و مکرر مصدر چنین ادا گردانیدن و مامور شدن فوج با سر و قتل او و منچلکا دادن صفدر حان بابی در باب قلع و قمع او به تحویر فوجداری پٹن باضافه مشروط ار معروضه شاهراده بعرض مقدس رسید منطور گشت و تهانه داری املداره باحمد بادر موزاسه بحاگیر اضافه مشروط که تحویر آن معروض گردید حکم اقدس باد گشت که موزاسه که اول بچندرسین حها" تحویر کرده بودند حدمات دیگر بسیار است مشروط را مکان دیگر تحویر نمایند ار اظهار بعضی عرض گویان بساهراده بهادر ظاهر شد که عبد الحمید حان بنابر ارتباط با درگا راٹهور احدار محفی بوکیل او میرساند شاهراده این معنی را بحضور عرضداشت نمود در پاسخ حواب یافت که او حافظ و حاحی و مسلمان و مسلمان راده است چه ممکن که دوست کافر باشد - سبحانک هدا بهتان عظیم حکم اقدس به شاهراده شرف صدور یافت که چون سورش مرهته به سمت چاشته حوری بار طرف سورت و گحرات بعرض رسیده آن والا گهر ابراهیم حان را طلبیده رود بطرف سورت متوجهه شوند و رده رده براه بکلانه بحضور بیایند و تحویر منصب پسر شیخ علی رضا سر هندي که نموده بودند عز پدیرائی دیافت همدران ایام یک لک روپیه در وجهه انعام ساهراده بهادر ار حرانه احمد آباد مرحمت گردید *

که برای نزول او مقرر کرده باشند کاییست و روز ملاقات بخشی و میر تورک بمنزل و رفته بیارند بلکه ملاقاتها درمیان راه بر سر سواریها باشد و مصافحه بشود سابقاً گذارش یافته که فرنگیان در دریا فساد برپا نموده جهازات را گرفته اند چون اصلاح فساد آنها نشده بود حکم جهان مطاع آفتاب شعاع در باب منع تجارت و لندیس از ممالک محروسه صادر گشت بعبد الحمید خان یرلیغ شد که تجارت آن جماعه را از احمدآباد منع نمایند ثانی الحال همدرین سال فخر الاسلام و شیخ السّلام که در قید اهل فرنگ بودند چون سلوک بآن جماعه شد خلاص گشته آمدند و رفع فساد دریا کسب و جهازات بخاطر جمع راهی شدند ازانجا که دران ایام شورش مرهٹه ذکر می در این صوبه اکثر روی میداد محمد کمال خان ولد مجاهد خان جالوری فوجدار پالن پور ظهور حسن خدمت دانسته بذریعه فصیلت پناه شیخ نور الحق بعرض اقدس رسانید که باستماع اراده باطله دکهنیان بسمت احمد آباد محمد فیروز خانه زاد را با جمعیت در مکان متعلقه گذاشته خود سوار و پیاده از نوکران و زمینداران همراه گرفته باحمد آباد میرسد امید وار است که جمعیّت کومکی همراهی فدوی درگاه را تا مدت تقدیم کار پادشاهی بدستور گجرات بقدر خوراک از سرکار معلی رعایت شود که همراه بنده جانفشانی نمایند منظور و حکم درین باب بدیوان صوبه یرلیغ رسید - همدران ایام حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که بناظمان و فوجداران صوبجات ممالک محروسه قلمی گردد که امر معروف و نهی از منکر برهمه واجب است که میرزا میر را با لکل از هر جا دور باید کرد درین ماده حکم محکم بنام صوبه نیز عز ورود یافت و تقید این معنی بعمل آمد چون پیش ازین پادشاهزاده عالیجاه بنابر خیانت داروغه کٹهره پارچه عبد الواسع را کروره محال مسطور مقرر فرموده بودند ازانجا که تعین کروره خلاف معمولی بود و داروغه ضابطه است ثانی الحال در عرض مکرر موقوف حکم شد و برای برداشتن کروره به عبد الحمید خان دیوان صوبه حکم گیتی مطاع رسید و بعمل در آمد و نیز حکم اقدس بنام دیوان صوبه رسید که چون

نعمان خان معروض داشته منظور نشد و حکم شد که برکاب شاهزاده بحضور بیاید
و محمد بیگ خان برفتن تعلقهٔ سورتهه مامور گشت و نظر علی خان را که
شاهزاده بفوجداري محمد نگر عرف هلود بشرط اخراج چندرسین زمیندار آنجا
و قایم نبودن او بزمینداري و حقیقت موجود نداشتن اکثر متعیدان صوبه تا
بیدان موافق ضابطه و اسپان حصهٔ ذات از وقایع رکاب شاهزاده بهادر معروض ارفع
اعلی گردید بنظر علی خان تحویر منظور گشت ویرلیغ شد که بمعیّنان برای
موجود داشتن تا بیدان و اسپان حصه ذات شاهزاده تاکید نماید همدران ایّام عطر
گلاب و یک کارد و روغن بنفشه و بادام از حضور لامع النور به شاهزاده عطا گردید
چون راجه جی سنگه بموجب حکم اقدس با فوج بنابر خبر فراهم آمدن دکهنیان
باراده باطله ایذصوب برگذر بابا پیاره تعین شده بود آنها برگشته رفتند ازانجا که
از معروض شاهزاده بهادر در پیشگاه خلافت و جهانبانی بوضوح انجامید که
ابراهیم خان ناظم صُوبه از دار الخیر اجمیر بر آمده عنقریب میرسد و خود از راه
بگلانه بموجب حکم روانه می شود حکم جهان مطاع صادر شد که ملازمت و
رخصت ناظم صُوبه در یک روز ویک مجلس باشد خلعت با نیمه آستین و جمدهر
مرصع به قیمت دو سه هزار روپیه با گل و علاقهٔ مروارید بدهند چون از روی
اخبار بندر سُورت معروض اقدس گشته بود که علی نقی نام دختر زاده
والی ایران بارادهٔ آستان بوسی به بندر سورت رسیده است حکم اشرف به
شاهزاده بهادر شرف ورود یافت که هرگاه او برای ملاقات برسد دیوان و ملتفت
خان با منصبداران تا بیرون لشکر خود باستقبال فرستاده و دیدن در خلوت که
دیوان نباشد اولی است خلعت پیش قیمت با جمدهر مرصع با گل و علاقه
و یک اسپ عربی بیش قیمت با ساز طلا و زین نقاشی نو و عنای
زربفت تاره و دو هزار روپیه از سرکار خود داده او را با سردار بدرقه که جرانه
بیارد بحضور پرنور رخصت کنند و تا آنجا باشد به کشکچیان تاکید نمایند که
دزدي در خانه اش نه شود و مرفه الحال بیاید ثانیاً درین باب حکم رسید که
استقبال دیوان و بخشی در کارنیست کوتوال از منزل قریب در خانه یا مکانی

که بیچاره دیوان باشد سپاه چه کند تا مراد بخش فریب ده هزار سپاهی
جوق آمده بودند سه بندی چهار پنج هزار نگهدارند و پیاده نیز که بآن
والا گهر گمان تعلق و بیجا خرچ کردن نیست اگر ناظم منصوب برسد
پسرش را که بدار الخیر احمیر رسیده طلبیده در گذاشته نهمان راه بیایند که
مرهتهها را قدرت در آمدن نباشد چون از روی وقایع همراهی شاه زاده بهادر
بعز اشرف رسید که یک پهر چهار گهری روز بر آمده بعدالت می نسیند حکم
والا عز ورود یافت که در عدالت نمودن تعجیل اولی است و در باب ملاّ عالب
داروغه یرلغ شد که چون داروغگی عدالت از همه صوبجات منع نموده که کار بیکاران
است سابقا رقمزده کلک بیان گشته که مظفر حسین نامی از همراهیان دکهنیان
را عبد الحمید خان مصحوب خویش آورده و محمد بیگ خان گرفتار نموده
در قید داشته و حکم والا رسید که او را بشاهزادهٔ بهادر حواله نماید دریمولا عبد
الحمید خان بحضور انور معروضداشته که او را بامیدواری بندگی والا و کار شاهی
آورده بودم امیدوار است که خلاص شود حکم اشرف عز ورود یافت که این
معنی را بشاهزاده ظاهر نماید که انچه مناسب باشد بعمل خواهند آورد چون
مقرون بصدق بود شاهزاده خلاص فرمود ازانجا که محمد بیگ خان در هنگام
نیابت بنابر نگهداشت سپاه مبلغی نقد از خزانه پادشاهی برداشت نموده
بود لهذا حسب الحکم اقدس بنام او عز ورود یافت که سوای زر جاگیر
ابراهیم خان ناظم صوبه باتفاق میر نعمان خان بخشی در دو ماه سه لک
و هستاد و هزار روپیه از خزانه عامره صوبه گرفته اند و برای انسداد گذرهای
دریای مهي وغیره یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه ازانجمله یک لک روپیه
بنام سید احمد باقر ظاهر می نمایند و حال آنکه بر گذرهای مذبور احدی نرفته
حکم گیتي مطاع باید یافت که زر مذکور بردمهٔ آن بسالت و سیادت پناه
است مفصل بقلم آرند که زر مذکور را چه کردند و کجا بخرچ در آوردند و نعمان
خان به کمی منصب معاتب گردید دریمولا محمد بیگ خان باظهار قلعی
و دیوان عدم تعلق خود به ثبوت رسانید و شاهزاده بنابر بحالی کمي منصب

در ایام نیابت
محمد بیگ خان
تجویز نموده

خان از حضور معوض کشت از انجا که محمد راهد تجویز نموده
خان از حضور معوض گشت از انجا که محمد بیگ خان در ایام نیابت
قلعه داری احمد آباد و پانصد نفر احشام بنام شیخ محمد راهد تجویز نموده
بود دریندولا که بعرض اشرف رسید حکم شد که سابق هیچ گاه دران قلعه احشام
و احشاس توپخانه از سرکار سپهر اقتدار مقرر نشده منظور نگشت و اظهار محمد
بیگ خان در باب گرفتن قلعه ایدر بعهدهٔ خویش و رسانیدن خواجهٔ احمد
نائب دیوان سی هزار روپیه به سرکار شاهزاده از خزانه صوبه از روی اوراد و قایع
رکاب شاهزاده بعرض رسید حکم شد که باوجود بودن دیوان نایب چرا باشد مگر
به سبب عارضه که نتواند بر آمد و محمد بیگ خان خدمتی دارد و بی ضرورت
بودنش بیجا است چون بشاهزاده خبر رسیده بود که مفسدان قلعه حکت
عرف دوارکان را متصرف شده اند شاهزاده این معنی را از محمد بیگ خان
وجدار سورتهه استفسار فرمود طاهر ساخت که بی اصل است متمردان بر قلعهٔ
مذکور ریخته بودند تهانه دار آنجا کشته افتاد برادر زاده‌اش قلعهٔ را نگاه داشت
چنانچه این روئداد از روی وقایع رکاب شاهزاده بعرض اقدس رسید حکم جهان
مطاع صادر شد که میگویند که یک بتخانهٔ کلان دیگر در سورتهه هست اگر مقرون
بصدق باشد منهدم گردانند چون احیب سنگهه ولد مهاراجهٔ جسونت سنگهه
متوفی فوجدار جالور و بیری سال زمیندار راج پتیله یک گونه سر به فساد
بر داشته بودند بنابر اصلاح حال آنها بشاهزاده حکم صادر شد و معروضهٔ شاهزاده
کیفیت فراهم آمدن دکهنیان به ارادهٔ آوارگی سمت سورت و فرستادن فوج از
مالزمان سرکار خود نگذر بابا پیاره واضح رای عالم آرا گردیده و نیز معروض داشته
بودند که جمعیت همراهی آنقدر نیست که تواند بسمتی دستوری یابد و برخی
پیش خود دارد و از متعینان صوبه کسی نیست که بسر کردگی فوج مقرر توان
کرد اگر سرفراز خان بایکدیگری از فوج خان فیروز جنگ یا راودلپت تعین گردد تا در
تنبیه متمردان سعی موفوره به عمل آید حکم جهان مطاع بشرف صدور پیوست که
اینجا یک نفر نمی توان فرستاد و کی میرسد و وقت میگذرد و ملک
گجرات لشکر خیز است و همه یا اکثر سپاهی اما سردار باید دایب گجرات

بر آمد باضافه در حورکار و نظر بمشروط معرولان باتفاق بخشی صوبه تجویز می نموده باشند محمد حان برادر زاده و میر علام محمد همشیره زاده عبد الحمید حان که بطریق بونقایابی دمه او در قید مرهته بودند از مساعدت بخت بنادر امریکه در انجماعه رو داد کار از مداوشه بمحادله انجامید با معردهها قابو یافته گریخته پیاده بحد و جهد تمام حود را به بروچ رسانیده نجات یافتند و حبر توجهه شاه زاده بهادر باین صوبه از راه جهانوه متواتر رسید از دریافت این معنی و چون موسم بار کشت مرهته رسیده بود که کوچ نموده بحوالی بندر سورت و بر اطراف حار بندي آنجا حمله آوردند لیکن پیشروت نشد چندی از پرگنات و قریات را بتاحت آورده بمسکن حود شتافتند *

رسیدن شاه زاده عالي تبار محمد بیدار بخت بهادر بموجب حکم اقدس بنابر محافظت صوبه تا رسیدن ابراهیم خان ناظم صوبه

شاهزاده محمد بیدار بخت بهادر که بموجب فرمان واجب الاذعان متوجه اینصوب شده بودند بسرحد صوبه رسیدند بندهای پادشاهی و اعیان بلوازم استقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشتند و بساعت مختار سلخ شهر ربیع الثانی سال هزار و صد و هیجده در منازل پادشاهزاده عالیجاه که متصل باغ شاهی برلب حوئدار شاهر واقع بود و نزول فرموده بتمسیت مهام و انتظام صوبه پرداختند سیّد محمد علی که بخطاب سید ادریس خان پدرش ممتاز بود و از فوحداري بریاد و تهانه داري تا سد بیاره تعیر گشته؛ دربنولا بموجب التماس شاهزاده بهادر بدستور سابق بحال گردید و بتجویز میر نعمان حان بخشي فوجداري سونکهره و بهادر پور بموزنگ حان میانه شجاعت حانی مقرر شده بود به شهزاده حکم اقدس عز ورود یافت که اگر تجویز مناسب نه نماید دیگري را مامور سازند و متصدی بندر کهنبایت باتضمام متصدی گري سورت نمادت

خالصه
داس پیسکار دیوان محالکا نگیرند و تاکید کنند و به دائدان دیوان که محال خالصه و پائیاقي مقرر اند برنگارند که از محصول محال خالصه تیول عالی متعالی یک دام و درم به پیسکار دیوان نه دهند از پادشاهی بدستور سابق داخل خزانه می سده باشد و به عنوان هندویات بحضور مرسل گردد دریں داب بر از دائدان محالکا باید گرفت و خرچ سه دلدی نایب صوبه از محال مسروط ناظم تمنخواه خواهد شد الحاصل عبد الحمید خان تا چندی بدابر ادای مقطعی در قید مرهته ماند انچه از کار داس سرانجام شد و اصل ساخته بحسب تدبیر بقایا به محمد خان برادر زاده و میر عالم محمد همشیره زاده خود را بطریق یرغمال استه مطهر حسین نامی جماعدار از نوکران غنیم را با چند کس دیگر همراه گرفته به احمدآباد آمد انچه توانست بهمرسانیده فرستاد و هنوز مبلغی باقی بود که مطهر حسین را رخصت انصراف داد محمد بیگ خان میخواست که او را دستگیر نماید لیکن نگمان اینکه دیوان بحمایتش خواهد پرداخت جرأت نمی کرد این معنی را سابق از روز ورود او بهمراهی دیوان بحضور عرضداشت نموده انتظاري صدور حکم داشت از اتفاقات بر آمدن او از سپهر و رسیدن حکم اقدس در باب گرفتن و اسیر ساختن او معاً روئداد که آن اسم بی مسمی را گرفته در حبس شدید نگاه دارند و به شاه زاده بهادر که تا حال رسیده باشند به سپارند که ایشان مقید همراه خود خواهند آورد محمد بیگ خان که مترصد امر محکم بود فی الفور جمعی را تعین ساخته مطهر حسین را از نزدیکی موضع نَتوره سه کروهی بلده با شش نفر همراهیانش دستگیر ساخته آورد همدران آوان سیّد مطهر عرف سیّد مستو رحمی بر آمده بود رخت هستی بمطمورهٔ نیستی بر بست ازانجا که فوجدار اعظم آباد بود فوت او از روی وقایع و سوانح صوبه بعرض مقدس رسید حکم والا به محمد بیگ خان شرف صدور و پیوست که باوجود مرحمت گردیدن نیابت صوبه داری احمدآباد فوجداري مذکور را میر نعمان خان به یکی از متعینان می بایست تجویز نموده بحضور نوشت و همچنین فوجداري محال دیگر که فوجداران بکار آمده اند یا از عهدهٔ ضبط آن محال نمی توانند

از گرفتاران اطلاع حاصل نموده فراخور آن مقطعی مقرر ساختند صفدر خان بابی بنابر ادای ذمه خود محمد صلابت پسرش را طلب داشته طریق یرغمال سپرده به پهروج رسید و بسر انجام وجهه پرداخته رهانید و دیگران نیز بهر تدبیری که توانستند خاطر نشان وجه معینه نموده رهائی یافتند چون معدمه عبد الحمید خان و نظر علی خان عمده بود چندی بنابر تشخیص بطول انجامید نظر علی خان پیشتر مرخص گشته باحمدآباد آمد و قدر وجه ذمه او معلوم نشد و سه لک روپیه بر عبد الحمید خان قرار یافت و جهت سرانجام و فرستادن آن باحمدآباد به کانداس پیشکار و منسوبان خود نگاشت و آنها در تدبیر این معنی شدند ازانجا که مبلغ خطیر بود باوجودیکه از خزانه او و خویش و اقربا انچه از نقد و طلا و نقره فراهم آورده فرستادند وجه مقرره تمام نگشت بالجمله چون سوانحات مذکور از عرایض بخشی وغیره معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر گردید فرمان والا شان واجب الاذعان بنام شاهزاده بهادر محمد بیدار بخت که دران آوان بنابر قلع و قمع بنیان مفسدان در صوبه مالوه استقامت داشت صادر شد که تا رسیدن ابراهیم خان که بایالت و نظامت صوبهٔ احمدآباد مفوض شده بر جناح استعجال از راه جهابوه که پادشاه زاده عالیجاه رفته بود بدان صوب شتافته اخراج مرهته و محافظت بلده نمایند و چون بعضی فوجداران آنصوبه بکار و برخی بدست اشقیا گرفتار اند و معدودی که نجات یافته اند هراس در قلوب آنها بنحوی متمکن گشته است که از عهدهٔ محال فوجداران نمیتوانند بر آمد در عوض آنها دیگران را از متعینهٔ صوبه باضافه مناصب مشروط در خورکار و نظر بمشروط معزولان تجویز نموده بنویسند که بعز اجابت و پذیرائی مقرون خواهد گردید و حسب الحکم اشرف علی بنام محمد بیگ خان عز ورود یافت که مسموع می شود که عبد الحمید خان باضطرار یا بتدبیر درباب فرستادن زر از خزانه پادشاهی و سرکار عالی پادشاه زادهٔ عالیجاه جهت خلاصی به بانگان و پیشکار خود می نویسد باید که باتفاق یکدیگر از خزانه پادشاهی و سرکار بادشاه زاده علیجاه خبردار باشند و نگذارند که کسان دیوان یک روپیه از خزانه توانند متصرف شد درین باب از کان

پیش رو ریخته

و مردم روسداس که ایستادگی نموده بود پیاده گست و ترکس پیش رو ریخته
در میدان دستبست دکهنیان چون بلای ناگهانی بر سرش ریخته با جلدی دستگیر
نمودند سید مطفر عرف سد مستو رحمی بر آمد و میر عبد الوهاب بدرجه سیادة
قایر گردید معصوم قلی رحم برداشته بگیر آمد ازانجا که کلب علی نام معلی
همراه دکهنیان که یک گونه رشدی دران قوم بهمرسانیده و سابق معرفتی به کاظم
بیگ بدرش داشت معصوم قلی را از دست آنها خلاص ساخته آورد و تیمار
احوال و بستن و نهادن مرهم دلدری پرداخت و بهزوج رسانید دکهنیان پس از
گرفتاری عبد الحمید خان و تاخت و تاراج بنگاه همانجا چندی مقامات گزیده
دست تعارف و گرفتن کهنتلی قصبات و قریات کشادند تهلکه عظیم و فتور جسیم
در صوبه پدید آمد و ضبط و نسق و انتظام ملک برخاست کولیان متمرد که پیوسته از
تنبیه و تادیب فوجداران و تهانه داران سر بگوشه خمول و گمنامی فرو برده بودند
از هر گوشه و کنار بر آمده شیوه خلقی خود را پیش نهاده بنیاد فساد * فرد *

در آیند روباه انجا دلیر
چو بیشه تهی گردد از نره شیر

آغاز نمودند - چنانچه قصبه بتروده را تا دو شبانه روز
دست بتاراج قصبات و دیهات کشادند چون رویداد صدر از تقریر فراریان لشکر احمد آباد رسید
خوان یغما ساخته بودند محمد اکرم الدین صدر صوبه و قاضی
میر نعمان خان بخشی و وقایع نگار و شیخ محمد اکرم الدین صدر صوبه و قاضی
ابوالفرح اتفاق نموده محمد بیگ خان را که در همدران آوان به فوجداری سورتهه
سرفراز شده باراده روانگی بموضع سرکهیج سه کروهی بلده دائره داشت رفته بنابر
محافظت بلده آوردند و او بجهت اخراجات کار پادشاهی زر از خزانه عامره
گرفته باتفاق و استصواب بخشی صوبه بنگاه داشت سپاه و فراهم آوردن جمعیت
و انسداد گذرهای دریای مهندری و استحکام دروب و بروج و باره حصار شهر پناه
و محافظت پورجات پرداخت و کیفیت وقوع این واقعه و آوردن محمد بیگ
خان را بخشی و صدر قاضی مشروحاً مصحوب مسرعان سریع السیر بدارگاه فلک
اشتباه معروض داشتند دکهنیان بر حقیقت کماهیت حالات و سخصیت هریک

رسانیدند بامداد که هنگام زوال و غروب آفتاب عمر اکثری رسیده خسرو سیّار تیغه تیغ زرنگار از غلاف شب تار کشید و از شعشعهٔ اش چون ضمیر روشن دلان عرصهٔ جهانرا مصفا و منجلی ساخت دکهنیان بجنگ در پیوسته کوشش و کشش آغاز نهادند بهادران اسلام نیز بمدافعه و مقابله صفوف آرا گشته طاحونه حرب را بید شجاعت و سر پنجهٔ جلادت بگردش در آورده تنور معرکه را با فروختن نائرهٔ توپ و تفنگ گرم ساخته بامید مثوبات جهاد گیر و دار رزم را برم انگاشته مستانه وار بجقلشهای نمایان نعل کشودند و از آمد و شد صفیر تیر طایران ارواح در پرواز در آمد * فرد *

کمانها دران برم مخمور وش گهی عطسه زن گاه خمیازه کش

بسیاری از مردم کاری و نامی برتبهٔ شهادت فایز و برخی بزخمهای نمایان سُرخروئی دارین حاصل نمودند ازانجا که گروه مخالف در شمار بیرون و از چند و چون افزون بودند از هر جانب مانند مور و ملخ و حشرات الارض هجوم آورده تزلزل در قواعد از کان فوج انداختند و ترک برهم خُورد پیشتری از بد دلان چنان بمضمون مَنْ نجَابِرَأسِهِ فَقَدْ رَبَحَ کار فرمود راه فرار پیش گرفتند کار برخی بهلاک یا بگرفتاری انجامید جمعی بسلامت ازان وادی هولناک بدر رفتند و محمد صلابت خان و محمد اسد و محمد اشرف غوری و محمد شیر بابي بمشاهده رفتن کار از دست و دست از کار و تفرقه فوج و انبوهی مرهته از و جانب عاقبت اندیشیده خود را بترتیب آنها زده بیرون تاختند جماعهٔ مرهته بتعاقب شتافته بتکامشی در آمدند و محمد شیر را مجروح ساخته انداختند محمد اشرف جوانمردی بکار برده بر سر وقتش رسیده و نمي گذاشت که آسیبی با و برساند اسپس بکار آمد پیاده گشته خود را وقایه از ساخت چون روز آخر پیوسته بود مرهته ها برگشتند میدان را از اغیار خالی یافته محمد شیر را که طاقت ره نوردی نه داشت بر دوش کشیده بموضع ماندوه نزدیکی کردالی چابود افتان و خیزان و بسعی موفوره رسانید و محمد صلابت و محمد اسد باحمدآباد پیوستند بالجمله خواجه عبد الحمید خان باجمعی از اعیان و خویش و اقربا

* فرد *

چندین است رسم سرای درشت گهی پشت زین و گهی زین به پشت

انچه شرط دلاوری و جلادت و تهور و شجاعت بود بعرصهٔ امکان رسیده و از محاربه باین خم غفیر و گروه کثیر عهده بر آمدن نبود عقل دوربین ظاهر خود را در معرض هلاک انداختن و بعد جان را رایگان باختن ثمر ندارد جمعی از تنگ اندیشان باقی ماندگان که با نظر علی خان مانده بودند مژدهٔ امید زندگانی و بر آمدن ازین بلای ناگهانی شنوده زبان بمصایح و دلایل عقلی و نقلی کشوده باز داشتن دست از استعمال آلات حرب را بجد و باعث شدند بالضرورت ملاقی شد و آنها باحترام در کمال اعزاز و احلال همراه گرفته روانه پیش گردیدند و این واقعه در سلخ ماه ذی قعده الحرام آن سال روئداد - چون خبر بر آمدن خواجهٔ عبد الحمید خان و متوجه بودن این صوب در نزدیکی به دکهنیان رسیده بود بگمان آنکه بدریافت این واقعه مبادا معاودت نماید یا مکانی را استحکام داده قایم شود بر جناح استعجال بسرعت هرچه تمام تر راهی شده شب درمیان نگذر بابا پیاره عبور دریای نربدا نمودند از اتفاقات در همان روز عبد الحمید خان باتفاق منصبداران و ابطال رجال مثل محمد شیر و محمد صلابت پسران صفدر خان بابی و محمد اشرف و محمد اسد غوری و خلیل خان و مصاحب خان و معصوم قلی و سیّد مظفر عرف سید مستو فوجدار اعظم اباد و میر عبد الوهاب تهاده دار پیتھا پور و فوجه نو نگهداشت با جمعیت چهار هزار سوار و همانقدر پیاده بر گذر مسطوره رسیده معسکر آراسته بود چون گاه بیگاه که سپاه زنگ بر رومی روز شبخون آورده عرصهٔ روزگار را تیره و تار ساخته بود *

* فرد *

چو خورشید گشت از جهان نا پدید شب تیره بر چرخ دامن کشید

دکهنیان بمقابل فرود آمدند و سرگذشت فوج مقابله بشرح و بسط نوضوح انجامید تهلکه عظیم و ولوله جسیم روی نمود ازین واقعهٔ جان گسل هوش ربا کسانی را خوف و حزن مستولی گشت پردهٔ ظلمانی شب را روشنی روز بحساب انگاشته و فرصت را مغتنم پنداشته باطراف و جوانب خودها بنامی

خان که با چند سوار معدود بود بپای مردمی و شماوری اسپ گذاره شد چون وقت بیگاه گشت دکهنیان نظر علی خان و باقی ماندگان را قتل نموده فرود آمدند و شب تار فرو گرفت و قوت باصره را از مشاهده اشخاص و مطالعه اجسام معزول کرد *

قرص خورشید در سیاهی شد   یونس اندر دهان ماهی شد

دلهای بیدلان باضطراب افتاد تاریکی شب را روشنی روز تصور نموده هر که توانست و راه یافت بر طرفی بر آمد یا گرفتار مرهٔله گردید نظر علی خان از مشاهدهٔ این سانحه و حالت سپاه خیمه را معه اسباب آتش داده بنابر رفع حرارت عطش مردم و دواب که از بام تا شام تشنه و خسته بودند بکنار دریا که باندک مسافت بود راهی شده سیراب گردانیده اراده معاودت بر فرودگاه خود داشت درین بین چون ایام جزر و مد دریای شور بود بنابر زیادتی مد آب دریا که همان وقت روداد دریای نربدا که بدان پیوسته است طغیانی نمود تا رسیدن بمکان بعضی جا آب از سر گذشته جمعی از سوار و پیاده بگرداب فنا افتادند و برخی که هنوز پیما نه حیات شان لبریزنه گشته بود بیاوری شنا آنطرف پیوستند و بهر صورت که میسر شد چه از آب گذشتهای روز و این شب تار افتان و خیزان به بهروچ رسیدند اکبر قلی فوجدار آنجا بتفقد احوال و تیمار آنها پرداخت نظر علی خان باشر ذمه قلیل بفرودگاه پیوسته تا دمیدن سفیدهٔ صبح و طلوع آفتاب عالمتاب منتظر و مترصد قتل و رسیدن بیک اجل بوده امادهٔ رزم و پیکار مخالفان ایستاد تا خسرو خاوری رایت انوری برافراخته عرصهٔ روزگار را روشن و معمور ساخت از لشکر مخالف *   * فرد *

خروش کوس و بانگ نای برخاست   زمین چون آسمان از جای برخاست

دکهنیان بجولان در آمده از چهار طرف مانند مور و ملخ هجوم آورده بدور نظر علی خان در آمدند چون او را دل بنهاد مرگ دیدند چندی از معتبران آنها پیش آمده التماس نمودند که از گردش دوران این قسم امور بر عمدهای والا مکان و امرای ذیشان بسیار اتفاق افتاده *

معنی را علۀ خود پنداشته اندک تکاهسی نموده نه فرود گاه معاودت نموده مشغول پخت و پز گردیدند که گروه دیگر ستران بارکش لسکر را که دران نزدیکی برای چرا برده بودند سواران مرهته حمله کرده بردند گروهی از سپاه بهمان نهج پیش دنبال شتافته شتران رهانیده آوردند و می بیاسوده بودند که گرد عظیم علامت انبوهی فوج عظیم از پیش رو برخاست و عالمی را تیره و تار ساخت از مشاهدۀ آن دل اکثر بد دلان از جای رفته در طپش آمد و سیماب وار مضطرب گردیده و مانند بید لرزه بر اندام افتاد که از مقابل این بلای سیاه و از پس سر چنین دریای هولناک * فرد *

سهمگین آبی که مرغ آبی درو ایمن نبود
کمترین موج آسیا سنگ از کنارش در ربود

معری و مناصی بنظر نمی آمد درین اثنا مرهته اوّل جلوریز فرودگاه صفدر خان بابی که بفاصله یک تیر پرتاب از دیگران خیمه زده بود رسیده هاله وار فرو گرفتند او پای ثبات و مردانگی را قایم نموده بمحاربه و مدافعۀ پیش آمد دران معرکه که از هول قیامت نشان می داد و از ستخیز حکایت می کرد هر تیغی که در نیام قدرت و توان داشت بدست جرات کشیده داد جلادت و مردانگی داد و بسیاری از همراهیان و محمد عثمان پسرش بدرجه شهادت فایز و اکثری مجروح شدند و خود نیز در دریای حرب غوطه زده زخم کاری برداشته در میدان افتاد و گرفتار دکهنیان گردید و رخت و ثقل بتاراج رفت محمد اعظم برادر زاده اش چون اسپش بکار آمد افتان و خیزان با چندان از زخمیان و باقی ماندگان خود را بفرودگاه نظر علی خان رسانید و مرهته بر سر محمد پردل سیرانی که او نیز بفاصله جای داشت هجوم آورده جنگ صعب انداختند و از طایفه سجعان هر تیریکه در جُعبه امکان بود در کمان نهاد و از طرفین مکافحت و مکاسفت بظهور آمد کسانی را که اجل مسمی رسیده جانفسان کشته سرخروئی حاصل نمودند بقیة السّیف را پای استقامت برجا نمانده مانند حروف تهجی پراگنده شدند محمد پردل نیز لاچار عنان را از معرکه برتافته بر دریا زده بر آمد و التفات

و وجهه علوفه معلمان بر آنها مقرر نمایند و حقیقت حال را بحضور انور بر نگارند و هم بدین مضمون حکم اقدس به قاضی ابو الفرح درین باب ورود یافت که باتفاق وزارت پناه بعمل آرد *

آمدن فوج مرهته بسرکردگی دهنا جادهو وغیره که بین العوام بمقدمهٔ بائیسی اشتهار دارد و بمقابله شتافتن خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه وگرفتاري او بدست دکهنیان و جان نثار شدن و زخمي گشتن جمعي از منصب داران متعینه و نیابت محمد بیگ خان دراواخر این سال

خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه و نائب صوبه که فوج کشی بر دهنا جادهو مرهته نموده بود گرفتار گردید مفصل این مجمل انچه از تقدیر بعضی ثقات که دران واقعه حاضر بودند استماع یافت و العهدة علی الراوي سمت گذارش می یابد که بعد از متوجهه شدن موکب پادشاهزاده عبد الحمید خان بموجب حکم اقدس تا رسیدن ناظم منصوب بامر نظامت و نیابت می پرداخت ازانجا که دران ایام دکهنیان باطراف و اکناف ممالک محروسه سر بشورش و فساد برداشته تاخت و نهیب قصبات و قریات دست تطاول دراز ساخته هنگامه آرائی داشتند و افواج قاهره بتعاقب بردن آنها معین و بناظمان و فوجداران حکم بود که بهر دیار صوبه آن فریق طرق عناد و فساد پیموده پا از اندازهٔ گلیم بیرون نهند باتفاق یکدیگر بانسداد طرق و محافظت شوارع و اخراج آنها پردازند چنانچه به دفعات هر گاه خبر انتشار وارادهٔ باطله آنها باحمد آباد میرسید ناظم صوبه با

جمال الدین مفتی که بزیارت حرمین الشریفین رفته بفرستند و درک داس راٹهور که بعد فرار عرض داشت مشتملبر عذر تقصیرات و درخواست عفو زلات و پریشانی حال خود بدرگاه گیتی پناه سپهر اشتباه ارسال داشته بود مراحم پادشاهه او را بر نواخته بمنصب و خدمت بدستور سابق سرفراز فرمود و حکم شد که خواجه عبد الحمید خان را که بالفعل به نیابت صوبه مامور است از حسن سلوک و تقدیم خدمات سرکار والا از خود راضی دارد و حسب الحکم اقدس بعبد الحمید خان در باب تعالی منصب و جاگیرات و خدمت و تجویز وجه مساعده بنابر رفع پریشانی حال او که بعد معروض اقدس از حضور مرحمت خواهد شد به صدور پیوست چون از معروضه شیخ اکرم الدین صدر بذریعهٔ شیخ نور الحق بعرض اشرف رسیده که عیسی و تاج قوم بوهره ریسمان فروش که سابق پادشاه زادهٔ عالیجاه مچلکا ازو گرفته دست از شرارت و اغوای مردم بر نمیدارد و اگر حکم والا مقتضی طور بنام فدوی برسد آنها را گرفته بحضور بفرستد چنانچه بمضمون عذر حکم اشرف صدور یافت که نام برده را گرفته مسلسل و معلول به درگاه والا فرستد و بموجب حکم به عمل آمد ازانجا که بعرض اشرف اعلی رسیده که جانجی نامی جا نشین قطب نام رئیس قوم بواهیر اسماعیلیه که پیش ازین بقتل رسیده بود به دوازده نفر داعی فرستاده رئیس اغوای مردم باعتقاد فاسد خود می نمایند در احمد آباد رسیده و یک لک و چهارده هزار روپیه که مرید بش برای تخلص کسانیکه ازانجماعه در قید آمده اند فراهم آورده اند و آن مبلغ تا حال خرچ نیامده و شصت و چند جلد کتب آنها موجود است لهذا حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام دیوان صوبه صادر شد که باتفاق قاضی ابو الفرح بدین اطلاع تیزی بدوتی که آن بد مذهبان مطلع نه شوند او را با جمعی که

شد که با یک هزار سوار بکومک تعین نمایند چون بسورت قریب است زود خواهد رسید همدران ایام بعرض اقدس رسید که بر روبجات مال بیوپاریان احمد آباد بر رو وقائع نگار و سوانح نویس و برپشت محرران آنها نشانی می نمایند لهذا بنام دیوان صوبه حکم معلی شرف صدور یافت که وقایع و سوانح نویس گماشتهای آنها در مقدمات مالی دخیل نباشند و نگذارند که نشانی بر رو نخاب نمایند *

نهضت رایات پادشاه زاده جهان و جهانیان عالیجاه محمد اعظم شاه بموجب حکم اقدس بصوب دارالسرور برهانپور و سرفراز فرمودن وزارت پناه خواجه عبد الحمید را به نیابت تا رسیدن ناظم منصوب در سال هزار و صد و هفده

چون آب و هوای احمد آباد بمزاج پادشاه زاده عالیجاه موافقت نمی کرد نالش این معنی را مکرر بپایهٔ سریر خلافت معروض می داشتند درین ایام مراحم خسروانه شامل گشته فرمان مرحمت عنوان طلب و گذاشتن نایب مستقل تا رسیدن ابراهیم خان که از تغیری صوبه کشمیر به صوبه داری احمد آباد و زبردست خان پسرش از تغیر صوبه لاهور بصوبه داری دارالخیر اجمیر و فوجداری جودهپور تفویض یافته بودند و زود فرمود لهذا بروز جمعه نوزدهم شهر شعبان المعظم آن سال عبد الحمید خان دیوان صوبه را که از نیکو خدمتیهای او پادشاه زاده عالیجاه متوجه حال او بودند بمرحمت خلعت خاصه بر نواخته نائب صوبه مقرر فرموده روانه دار السرور برهانپور شدند و همدرین سال به امانت خان متصدی بندر سورت یرلیغ اقدس رسید که چهل هزار روپیه هندویات نموده مخفی نزد شیخ

باور میر سامان سرکار پادشاهزاده بخطاب معتمد خانی سرفرازی یافت و خدمت دار الشفای بلده از تغیر حکیم محمد تقی شیرازی بحکیم رضی الدین مقرر گشت و بالتماس پادشاه زاده مست علی خان بخدمت بخشگیری اول سرکار شاهی سرفرازی یافت و همدرین سال چپ و راست زمرد با سه پارچه چینی فغفوری اول با آبخوره ختائی خوش قماش و خنجر مرصع با کل سلیمانی و یک کرسی خاتم بندی کتکتره کار کشمیر از پیشگاه خلافت و جهانبانی بپادشاه زاده مرحمت گشت چون اکثر تعدی جماعه فرقه سپاه و اعیانان سکنه آنطرف آب دریای سابرمتی به رعایا و زیر دستان بعرض پادشاه زاده رسید امر شد که فوج رفته به تنبیه و تادیب پردازد آنها نیز دست از جان و مال شسته مستعد گشتند ثانی الحال بشفاعت محمد عمر و محمد عثمان جماعداران شاهی تقصیرات معاف شده که آینده مرتکب ایذا و اضرار احدی نشوند و به شیخ اکرم الدین و اقاربش و نظر علی خان بموجب التماس پادشاه زاده جاگیرات از حضور انور عطا گردید و نجم الدین امین و داروغه داغ تصحیحه باضافه پنجاهی امتیاز یافت و در سال هزار و صد و شانزده ارادها که در ایام اعراس مشایخ در احمد آباد بعضی امور ممنوعات به عمل می آمد بموجب حکم اقدس پادشاه زاده منع فرمود و دو صد سوار اضافه به محمد بیگ خان بموجب تجویز پادشاه زاده مرحمت گشت چون بعرض اقدس رسیده بود که عیسی و تاج نام بوهره ریسمان فروش از قوم اسماعلیه بتهمت و تخویف مبلغ زر از مردم می گیرند و باغوای بدمذهبی می پردازند لهذا حسبُ الحکم اقدس پادشاه زاده گرفته آنها را محبوس ساخته مچلکا گرفت که آینده مرتکب این معنی نه شوند و همدرین سال فساد و شورش دکهنیان بصوب سورت رویداد و به پادشاه زاده حکم شد که چون سورت داخل گجرات است زود کومک به فرستند اگر آنها باشند تنبیه نمایند و خزانه که نظر علی خان می آرد تا سرحد سورت به نهرور خان ناظم صوبه خاندیس برساند و نرود چون مصطفی قلی ملازم سرکار پادشاهی که بفوجداری بهروچ می پرداخت و در آنجا دستی کرده بود حکم

از تغیر محمد بیگ خان سر انداز خان و محمد بیگ خان فوجدار کرد ساختن
چون این معنی معروض عتبهٔ فلک رتبه گردید حکم مقدس صادر شد که اگر از
پردل خان شیرانی تقصیری که سبب عزلش تواند شد شد بالفعل آمده بود
بایست تحریر کرده بحضور مورد الامور معروض داشت و سوزنیه مکان کم منصب
نیست مردم بیش منصب تا پنج هزاری این کار داشته اند ناظم دکهن و بنگاله
بسبب بعد مسافت از دار الخلافت بعزل و نصب ماذون اند باوجود قرب
رایات نصرت آیات بیحکم والا بعزل فوجداران منصوب حضور معلی و نصب
دیگران سیّما دیوان صوبه که بفوجداری مناسبت ندارد ازان سامی نسب اعلی
حسب الحکم موجب تعجب گشت - دهولقه چون خالصه است و قریب
به بلده واقع شده لهذا خدمت آنجا باز معوض گردیده فوجداری بتروده باضافهٔ
منصب به محمد بیگ خان تفویض یافت و فوجداری نواح احمد آباد به
دیگری از بندههای بادشاهی با ملازمان سرکار خود مقرر کنند و سوزنیه با قطع
وکالی پادشاه زاده مرحمت شد ازانجا که اکثر مقابر مساجد بلده بتخصیص
مسجد جامع و مصلی عید بندههای متعدد داشت پادشاه اده باستصواب
علما مقابر هر دو مکان را شکسته در سه پیله که در حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله و سلم زیاده ترین نبود بنا نهاد و فوجداری بیجا پور بصفدر خان بابی
منظور شد که بدیوان نسبتی نه داشت چون زایل شد [illegible]
محمد کاظم منصدی آنجا نزد پادشاه زاده استغاثه داشت این معنی
بموجب نوشته پادشاه زاده بموقف عرض رسید حکم معلی [illegible] شد که حوالهٔ
عبد الحمید خان دیوان صوبه از عدم پذیرائی خدمت بتروده و حول خدمت
بیجا پور متعلق شده باشد خدمت [illegible]
و [illegible] گذاشته بودند چون [illegible] حکم اقدس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

پادشاه زاده رسید چون بعرض اقدس رسیده بود که جماعهٔ مرهٹه اراده دارند که به سمت بکلانه و بندر سورت آواره شوند حکم معلی به پادشاه زاده صادر شد که علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد بنوعی بطرف سورت بفرستند و آن والا گهر بتقریب شکار به سمت بهروچ بر آیند گنجایش دارد و نیز فرمان معلی رفت که بتخانه سومنات که در سرکار سورٹهه درمیان دریای شور واقع است در اوایل سال جلوس والا منهدم گشته و بت پرستی نمی شد حال معلوم نیست که کیفیت چیست اگر عده اصنام باز مشغول پرستش اصنام درانجا باشند بتخانه را نوعی منهدم گردانند که آثار عمارت نماند و آنها را ازانجا اخراج نمایند و همدرین سال آفتابه و طشت چینی فغفوری با یک سر اسپ ابلق که در بندر سورت بسرکار والا گرفته شده و پادشاه زاده خواهش آنرا داشت و اسپ خوش رنگ و خوش ترکیب دیق سواری از حضور اقدس و اسپ دویم سمند که در بندر بمبئی دیماری بحضور به رسیده به پادشاه زاده مرحمت گشت و نیز حکم مقدس شرف نفاذ یافت که محمد محسن پسر اعتماد خان را بخطاب اعتماد خانی سرفراز نموده طلبیده چند سر اسپ او را بنمایند و اسپ شناسی او را امتحان کنند و نیز حکم معلی به پادشاه زادهٔ عالیجاه بشرف صدور پیوست که ازان بار که شمس الدین خان بتقریبی معروض گردانیده بود که جهازات بدون قول فرنگیان سفری نمی شوند حمیت اسلام برین آورد که جهازات بادشاهی سفری نمی شود اما قریب هشت سال است که جهازات تجارت سورت و بر عرب و حرمین الشریفین در بحر بتاراج میرود و جهازات مسلمین را خطر تمام است و اصلاح این از آخر عمل اعتماد خان تا حال از فوجداران آنجا نمی شود و تغافل و تساهل و اغماض از حمیت اسلام دور است و چون سورت داخل صوبه احمد آباد است آن والا گهر تدبیر این کار باتفاق این کار مثل تجار ساکن بندر وغیرهم بحضور بنویسند که بعنایت الهي همه چیز میسر است لطف و زوتگي و رعایت فرنگیان از حد گذشت بریق و نرمي کار نمي شود و عنف و شدت و سختی را سرانجامی و تدبیری در کار - در بحرمیان رومیان و فرنگیان همیشه جنگ و جدل است که

شاه جهان آباد نقل نموده بودند صاحب سخنی تاریخ رحلت بیگم را یافته و ادخلی جنتی و همدرین ایام نعمان خان بخدمت بخشیگری اول پادشاه زاده باتصمام بخشیگری صوبه بحضور اقدس سر بلندی یافت چون از سید عظمت الله داروغه محال کهتره پارچه خیانتی بوقوع آمده بود پادشاه زاده عبد الواسع نام ملازم خود را بخدمت کرورائی تعین فرمودند چون مقدمه خیانت سیّد عظمت الله بعرض اقدس رسید از خدمت تغیر شد و بمیر احمد خان پسر نعمان خان معوض گردید حکم معلی بنام دیوان صوبه ورود یافت که انچه داروغه معزول بصیغهٔ خیانت گرفته باشد بلا توقف و اهمال از و باز خواست نموده داخل خزانهٔ نمایند و داخلائی آن ارسال دارند و بموجب التماس شیخ اکرم الدین امین کهتره پارچه حکم معلی بنام دیوان صوبه صدور یافت که عبد الواسع که بموجب امر و کلای پادشاه زاده بطریق کروڑہ گهتره پارچه مقرر شده بود موقوف داشته رفع این بدعت نمایند و همدرین سال حکم والا بجمع صوبجات درباب منع تحریر تقاویم که خلاف شرع است و گرفتن مچلکا از منجمان شرف صدور یافت و حسب الحکم اقدس به پادشاه زاده ورود یافت که آن والا نسب گرامی حسب در فرمایشها و تصرفها سلیقه درستی دارند و در گجرات که زیب و زینت هندوستان است اهل کسب و ارباب هنر بهمه جهت می باشند بالفعل کارخانه سرکار معلی که ازانجا می آید پرکار و نقش زر و بسیار زرق و برق و درشت و گران است اگرچه کل شيءٍ ما خلا الله باطل اما نظر بر کریمه يعملون لهٗ مایشاء کرده تا اجل مسمیٰ کار بیکاران باید کرد المصیبُ یصیبُ در کارخانه دارالخلافت شاه جهان آباد کیمخا و فوطه خوب می شد الحال موقوف شده آن والا گهر اگر همان طور بفرمایند درانجا خوب خواهد شد و همدرین سال دو جلد قرآن مجید یکی بقلم طلا و دویم حمایل بخط شاگرد محمدرضا خوشنویس با چهل و دو حدیث که حضرت اقدس خود جمع فرموده بودند با خلعت بارانی سقرلاط که تازه از فرنگ آمده بود با زنجیره کار آنجا مصحوب شاه میر پسر سید باقر که سوانح نویس صوبه مقرر شد از پیشگاه خلافت و جهانبانی بجهت

سورتی خالص نمایند . خدمت میر سامانی سرکار پادشاه زاده عالیجاه بمیر
محمد باقر تفویض یافت نعمان خان که بخدمت بخشیگری و وقایع نویسی صوبه
سرفراز گشته رسید چون پادشاه زاده در باب رعایت پسران شیخ عبد الحق و عطای
خطاب بشیخ اکرم الدین تحریر فرموده بحضور اقدس معروض داشته بود یرلیغ
لازم الاطاعة نافذ گشت که اینها گنجایش ندارد و قاضی عبدالوهاب و شیخ الاسلام
و عبد الحق و نورالحق خطاب نداشتند و همدرین سال سید کمال خان فوجدار ایدر
بقضای الهی فوت شد سیّد احمد باقر پسرش باضافه یکصد و پنجاهی بالا شرط
و چهار صد سوار مشروط و خدمت فوجداری پرانتی و تهانه داری رسول نگر
و پسران دیگر متوفی بعطای منصب امتیاز یافتند چون از سوانح بندر سورت
بعرض رسیده بود که ده دوازده هزار سوار مرهته پای کهات کساری و اطراف نذربار
و سلطان پور آواره شده اند و به نجابت خان خبر رسیده که ارادهٔ سورت دارند
حکم والا به شهزاده عالیجاه شرف صدور یافت که سورت داخل گجرات است
بمحافظت پردازند لهذا پادشاه زاده فوجی از سرکار خود به محمد بیگ خان
و نظر علی خان وغیره منصب داران متعینه صوبه را تعیین فرمود چنانچه آنها
به بندر سورت رسیده چندی توقف نموده معاودت کردند و حسب الحکم اقدس
بنام پادشاهزاده شرف صدور یافت که هرگاه شیخ عبد الشکور پسر شیخ حسن
محمد گجراتی امری از امور دینی اظهار نماید درانجاح آن پردازند و پرگنه
ایدار در عوض یک کرور دام که در محال صوبه احمیر تخفیف شده بود بجاگیر
پادشاه زاده مقرر گشت *

رحلت عصمت قباب جانی بیگم در سال هزار و صد و چهارده ۱۱۱۴ هجری

عصمت قباب جانی بیگم کوچ پادشاه زاده عالیجاه که از چندی بیمار
بود بقضای الهی ودیعت حیات سپرد و درحسب شاهی باغ ناماب سپرده
و چهار دیواری مرتب گردید بعد چندی نعش آن مرحومه را بدارالخلافت

سر راه فوج رسیده را می گیرم تا شما خود را ازین مهلکه برهانید و او ازین معنی
ابا و امتناع نموده میخواست که خود ایستادگی نماید لیکن بنابر مبالغه
نبیره و ضیق وقت خود راهی گشت نبیره درگ داس با چندی از راجپوتان که
هم پای او اختیار نموده بودند سر راه گرفته بجنگ و استعمال آلات حرب
پرداختند و داد مردانگی می دادند آخر الامر نبیره درگ داس بزخم محمد
صلابت خان و محمد خان جهان پسران صفدر خان بابی که هنوز بمرتبه خطاب
فایز نه گشته بودند و محمد اشرف غوری بر خاک هلاک افتادند اندک زخم
شمشیر بر فرق محمد صلابت و زخم تیر به محمد اشرف رسیده بخیر گذشت
و راجپوتان دیگر نیز کشته افتادند درین فرصت درگ داس سبک روی را از برق
و باد استعاره نموده خود را بموضع اوبچه از داوه سی کروهی رسانیده فوج
تعاقبیان که بست بود و خورد نبیره او که فی الجمله توقف روی داده بود نیز
وقت بیگاه شده بفاصله اقامت گزیدند و آخر شب درگداس شبگیر نموده پیشتر
راهی گشت و اهل و عیال خود را که در پتن گذاشته آمده بود همراه گرفته
روانه تهراد گردید فوج شاهی که تعاقب داشت به پتن رسیده کوتوال درگداس
که مانده بود بقتل آمد کیفیت فرار و کشته شدن نبیره او را سرداران فوج به
بادشاه زاده عالیجاه معروض داشته بموجب امر معاودت نمودند همدرین سال
شیخ نور الحق و فخر الاسلام که برخصت اقدس اعلی بزیارت حرمین الشریفین
رفته بودند هنگام معاودت چون حکم مقدس معلی در باب منع قول جهازات
بادشاهی از فرنگیان شرف صدور پیوسته بود در بین راه غرابهای جنگی اهل
فرنگ رسیده جهازات آمدنی بندر جده و مخا را گرفته بردند و شیخین گرفتار
فرنگیان گشتند و این معنی بعرض اشرف اعلی رسید لهذا حکم والا بنام
نجابت خان که از تغیر اعتبار خان بنابر بی نسقی بمتصدی گری بندر سُورت
باضافه پانصدی ذات بلا شروط و سه صد سوار مشروط که از اصل و اضافه دو هزار
و پانصدی ذات یک هزار سوار دو اسپه باشد و موهبت خلعت خاصه سرفراز
شده بود ورود یافت که شیخین را با سایر مسلمین که بقید اهل فرنگ اند

توقف ورزیده بود درین وقت که صوبهٔ احمد آباد به وکلای بادشاه زاده عالیجاه تفویض
یافت صفدر خان را خواهش آمدن احمد آباد بهمرسیده وکیل خود را در جناب
بادشاه زاده فرستاده اظهار مافی الضمیر نمود بادشاه زاده بعد معروض قدسی
و حصول اجازت به احمد آباد طلب فرمود چون حکم اقدس دربارهٔ فرستادن
درگ داس را بحضور یا کارش را همانجا تمام ساختن شرف نفاذ یافته بود
صفدر خان بابی تعهد نمود که او را در سر دیوان بادشاه زاده اسیر یا قتل می
سازد درگ داس که حسب الطلب بادشاه زاده بپتن متصل بوحداری خود
آمده در نزدیکی موضع بارنج متصل دریای آب سابرمتی فرود آمده بود موعود
که اقرار ملازمت بود بموجب امر بادشاه زاده بتشکیل عظام تمام لشکر بادشاهی
را مستعد ساخته شهرت سواری لشکر دادند و منصبداران متعینهٔ صوبه و صفدر
خان با پسران و همراهیان خود مسلح شده نیز دربار حاضر آمد و بادشاه زاده
بدیوان عدالت بر آمده امر باحضار درگ داس فرمود از آنجا که او روز گذشته
مطلع طائفه شده اگیاس و روز وقت کشی آنجا بود میخواست که طعام خورده
برای ملازمت بادشاه زاده سوار شود از مکرر آمدن مردم طلب به شبهه افتاده
و نیز از کمر بندی فوج و شهرت سواری لشکر بخاطر آورده با جمعیت
همراهی خود طعام ناخورده خیمه و اسباب را آتش داده سوار گشته راه فرار
بصوب مارواڑ پیش گرفت و گفت - * بیت *

گریزی بهنگام سر یا کلی   به از پهلوانی که سر بر نهی

چون خبر فرار او بعرض بادشاه زاده رسید اصل خان و داروغهٔ توپخانه با فوج شاهی
و منصبداران و صفدر خان بابی را امر شد که بتعاقب شتافته دستگیر نمایند
یا کارش را تمام کنند چنانچه دو منزل بر جناح مستعجل شتافته جلوریز و پشته
کوب تکامشی در آمده دیدند او شتافتند بعد تکاپو و یلغار درین راه چون فوج
شاهی و صفدر خان بابی با پسران و جمعی قریب رسیدند دیده درگ
داس که در ازل حوالی در پس شتاب بود بجد خود گفت - * مصراع *

بیرون شدن ز معرکه بی زخم عار ماست

یافت که پادشاه زاده اگر خواسته باشند از ملازمان سرکار عالی برای قلعه‌داری آنجا مقرر نمایند و اگر نخواهند از بندهای پادشاهی بفرستند و نیز فرمان شد که درگ داس راتهور را تا حال خوراک دواب معاف بود میعاد منقضی گشته وکیل در حضور نه دارد که سرانجام نماید لهذا وکیل او و پسر و برادر و همراهان او را روانه رکاب ظفر انتساب نمایند چون معروض اقدس گشته بود که اسپی سر طویله پادشاه زاده سقط شده از پیشگاه مجدد و اعتلا سه راس اسپ با ساز مرحمت گشت همدران ایام گرز بردار برای آوردن درگ داس راتهور بحضور انور تعین شده و حکم مقدس بنام پادشاه زاده صادر شد که اگر توانند درگ داس راتهور را بحضور اشرف بفرستند والا همانجا کارش را به سازند که زیاده ازین اغوای اجیت سنگه و مردم راتهور نه کند چون پر دل شیرانی فوجدار بزوده در گرفتن جمعی از جناقان و به قتل رسانیدن شش کس ازان جماعه تردد نمایان کرده بود پادشاه زاده اضافه صدی ذات برای او تجویز نموده بود منظور شد و حکم والا صادر شد که آن جماعه را تا ظهور اثر توبه یا ضامن معتبر محبوس دارند و خدمت متصدی گری کهنبایت به محمد محسن ولد اعتماد خان که بخطاب پدر مخاطب و سرفراز گشته بود بموجب تجویز پادشاهزاده مقرر گردید *

آمدن صفدر خان بابي و فرار نمودن درگ داس راتهور و تعين شدن فوج بتعاقب او

سابقاً در ضمن صوبه داري شجاعت خان سمت گذارش یافت که بنابر بعضی امور صفدر خان بابی بموجب التماس او طلب حضور شده روانه گشته بود چون بمالوه رسید قمرالدین خان پسر مختار خان که بعد در گذشتن پدر بخطاب مختار خانی و صوبه داري مالوه سرفراز بود بنابر قدم تعارف و سابقه که در هنگام صوبداري احمد آباد داشت او را نزد خود نگاه داشته بحضور عرض داشت نمود که بالفعل مهم دکهن نخت در پیش است او تعینات فدوی درگاه باشد التماس مختار خان بدرجهٔ اجابت مقرون گشت صفدر خان بابی با پسرانش همانجا

سائر متي در زمین رستم باغ و گلاب باغ طرح انداخته آساس نهادند و تا اتمام پذیرفتن آن در خیام اقامت گزیدند - * فرد *

این سرائیست که البته خلل خواهد کرد
خنک آن قوم که در بند سرائی دگر اند

امان الله از ملازمان شاهي را سنندي چهار هزار سوار گجراتی داده فوجدار گرد ساختند و جعفر قلی ولد کاظم بیگ را بنیابت فوجداری جودهپور سر فراز فرمودند و فوجداری پٹن از حضور معلی بنابر بعضی مصالح امور ملکی بدرگ داس راتهور مقرر گشت مخفی نماند که سابقاً مکرر اشاره رفته که بعد ده ساله واقعات خلد مکان تاریخی که مشتمل بر باقی احوالات و سوانحات این صوبه بوده باشد ترتیب نیافته بنابر آن اکثر مقدمات از روی دفتر احکام بنام ناظمان و دیوانیان شرف صدور پیوسته و انچه از تقریر بعضی ثقات بوضوح انجامیده اندراج یافت رویدادی که در ضمن حکومت شجاعت خان مرحوم گشت پیشتری از روی مسوّدات خانگی او که به فوجداران و نائبان نوشته انچه قابل تحریر بود به قلم آمده اگر چنانچه بعضی مقدمات که شرح آن درحین تسوید معلوم نه گشته یا تقدیم و تاخیر آن واضح نه شده باشد حمل بر قصور نباید داشت اکنون انچه در ذیل صوبه داري و کلائی پادشاه زاده عالیجاه بنگارش می آید بعضی از روی احکام عالمگیري که بموجب امر اقدس در جواب پادشاه زادها و امرایان عظام با شرح دستخط انور عنایت الله خان دیوان خالصه شریفه نوشته و پس از ارتحال آنحضرت آنرا مدون ساخته است و برخی از روی دفتر احکام که بنام دیوان صوبه ورود یافته و سوای آن از تقریر ثقات است الحاصل چون دران هنگام از روی سوانحه بندر سورت بعرض اقدس رسید که قریب ده دوازده هزار سوار مرهته بالاگهات کساری و اطراف ندربار و سلطان پور رسیده اند و به نجابت خان که دران آوان متصدي بندر سورت مقرر شده خبر رسیده که اراده سورت دارند حکم معلی بنام بادشاه زاده عالیجاه صادر شد که سورت داخل صوبه گجرات است خبرداری لازم چون قلعه‌دار جودهپور از تقدیم خدمت مستعفی بود حکم والا شرف نفاذ

صوبه نوکران شجاعت خان را بقدر ضرورت بدستور سابق بحال داشته سرگرم کار نماید و وجهه طلب آنها منجمله محصول محالات شرطی صوبه تنخواه دهد و نوعی تقید بکار برد که بوجهی من الوجوه در نظم و نسق آنجا قصور راه نیابد *

صوبه داري پادشاه زاده عالم و عالمیان عالیجاه محمد اعظم شاه و دیواني خواجه عبد الحمید خان

چون خبر ارتحال شجاعت خان بعرض اقدس رسید از پیشگاه خلافت و جهان داري پادشاه زاده نامدار عالیجاه غرهٔ ناصیه عظمت قرهٔ باصرهٔ خلافت فروغ دودمان ابهت و بختیاری حراغ خاندان شوکت و تاجداری اختر برج حشمت گوهر درج سلطنت نهال بوستان جاه و حلال نهار چمن عز و اقبال والا نسب محمد اعظم شاه بهادر که بمنصب چهل هزاري ذات چهل هزار سوار بلند رتبگی و بصاحب تادیب و تنبیه دکهنیان در سرکار دهار مضاف صوبه دارالفتح اوجین قیام داشتند به صاحب صوبگی احمد آباد گجرات و فوجداري جودهپور از انتقال شجاعت خان مقرر شدند و صوبداری دارالخیر اجمیر که به ضمیمه صوبه احمد آباد مرحمت گشت و فرمان واجب الاذعان بشرف صدور پیوست که از همانجا متوجهه احمد آباد شده برتق وفتق مهمات مالی و ملکی صوبجات پردازند پادشاه زادهٔ جهانیان امتثال امثله جلیل القدر نموده از راه جالواه عازم گشتند زمیندار آنجا ادراک ملازمت نموده سانردهٔ هزار روپیه بعنوان پیش کش گذرانیده خلعت و اسپ یافته از سرحد تعلقهٔ خود رخصت شد عبد الحمید خان دیوان و بندهای پادشاهی باستقبال شتافته شرف اندوز ملازمت گشتند بادشاه زادهٔ پیش کش گیران و بندوبست کنان برور پنجشنبه بیست و سیوم جمادي الثانی مطابق سال هزار و صد و سیزدهٔ در ساعتی که مختار انجم شناسان بود داخل شدهٔ بتمسیت مهمات و تعین فوجداران و تهانه داران پرداختند ازانجا که عمارات واقعه قلعه بهدر پسند خاطر نشدهٔ عمارات عالی متصل جوئیار

نموده شود همدرین سال شجاعت خان بموجب حکم اقدس نظرعلی خان را با جمعیت شایسته که رایات عالیات در پر ناله اقامت داشت بحضور فرستاد و از در جنگ مرهٹه تردد نمایان بعرصهٔ ظهور آمد و مورد تحسین و آفرین گردید و تا ارتحال شجاعت خان درانجا بود ثانی الحال بعطای خلعت سرفرازی یافته به احمد آباد رخصت شده آمد - در سال هزار و صد و سیزده روز چهار شنبه سیزدهم شهر صفر ازانجا که پیمانهٔ عُمر شجاعت خان لبریز گشته بود بقضای آلهي در گذشت و در مقبره بنا کرده مجاذی خانهٔ خویش مدفون گردید *

* بیت *

اگر صد سال مانی در یکی روز   بباید رفت زین کاخ دل افروز

خواجهٔ عبد الحمید خان دیوان باتفاق بندهای پادشاهی بضبط اموال پرداخت و یک گونه هنگامهٔ فرقه سپاه بنابر طلب روی نموده و کیفیت واقعه را بدرگاه والا معروض داشته از حفظ و حراست بلده خبردار گشت از تقریر بعضی ثقات معلوم شد که شجاعت خان در ایام مرض چون حالت خود را متغیر یافت و علامات رحیل را مشاهده نموده عرض داشت با تذکرهٔ اموال از ناطق و صامت بجناب اقدس نموده بود چون خبر رحلت بعرض رسید بر نیکو خدمتهای او که موافق مزاج مبارک بود متاسف شدند و از راه فضل و کرم اموال را بورثه معاف فرموده اسپان و فیلان وغیره خانداران بموجب حکم دیوان صوبه ارسال حضور نمود حسب الحکم اعلی بنام خواجه عبد الحمید خان که دران آوان بخطاب مفتخر گشته بود بشرف صدور پیوست که تا رسیدن پادشاه زادهٔ جهان و جهانیان عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر که به نفس نفیس خود متوجه احمد آباد اند بندوبست صوبه خبردار باشد و چون معروض قدسی گشته که پس از ارتحال شجاعت خان نائب فوجداری پتن جمعیت بر طرف کرده و از ممر برخاسته فساد و شورش کولیان مفسد در تزاید است رفتن مردم تهانجات حتی مواسی قصبه بیرون نمی تواند بر آمد و دروف تا روز به مسدود می شود حکم جهان مطاع شرف صدور یافت که تا وصول موکب پادشاه زاده محافظت و بندوبست صوبه اهم و لابد است دیوان

بدستور معهود روانه خودهپور گردید و در سال هزار و صد و یازده چون عرض داشت پادشاه زاده محمد اکبر از نواحی سیستان بجناب اقدس نموده استدعای صوبه از سرحد داشت بنابر استمالت پادشاه زاده فرمان مرحمت عنوان و خلعت فاخره برای محمد اکبر و حسب الحکم والا بنام شجاعت خان و درگ داس که سلسله جنبان این امر بود مصحوب خواجه محمد میا و محمد رضا گرز برداران به احمد آباد رسید ثانی الحال بوضوح پیوست که فرستادن عرض داشت فروعی از صدق نداشت موقوف ماند شجاعت خان بموجب اظهار عامل دهندوقه محال جاگیر درگ داس بجهت تنبیه و تادیب کاتهیان که مصدر فساد آنجا گشته بودند به محمد بیگ خان فوجدار سورٹهه نوشت از روی افراد سانحه مرسله شیخ هدایت الله سوانحه نویس بعرض اقدس رسید که در عیدگاه جای برای مصلیان تنگی می نماید حکم اقدس بنام دیوان صوبه صادر شد که درجات دو را بر طرف نموده مکان را وسعت دهد سبحان الله دران وقت جای برای مصلیان تنگی می نمود اکنون بقدر یک صف تمام مصلی نیست همدران سال مدرسه هدایت بخش و مسجد بنا نموده شیخ محمد اکرم الدّین صدر که بمبلغ یک لک و بیست و چهار هزار روپیه صرف عمارت آن شده اتمام پذیرفت و بموجب التماس او بنابر اخراجات مدرس و طلبه موضع سوندره معموله پرگنه سانولی و موضع میٹه عمله پرگنه کڑي و دو روپیه یومیه جهت لنگر از جناب اقدس مرحمت گشت اکنون مدرسه بدان خوبی رو بانهدام آورده و مواضعات بتصرف مرهٹه رفته نه از مدرس آثاری و نه از طلبه نشانی باقی مانده و درس مندرس گردید - و در سال هزار و صد و دوازده خاتم بیگ گرز بردار بحسب الحکم اقدس بنام راجه اجیت سنگهه در باب بردن او بحضور و بنام شجاعت خان در اهتمام راهی ساختن او ورود فرمود گرز بردار روانه جالور گشت ازانجا که او از خوبي که عاید حالش شده بوده بلیت و لعل می گذرانید و در نوشتن جواب تامل داشت لهذا شجاعت خان بگرز بردار نوشت که برودی سزاولی نموده جواب گرفته بفرستد که بحضور معلی عرضداشت

می آمد و تجار رسید آن امتعه موافق ضابطه حاصل نموده بمتصدیان محالات احمد آباد رجوع می نمودند و بعد از آنکه بر طبق برایع معلی محصُول در مکان فروخت مقرر گشت محصول همگی اسباب احمد آباد و دهولقه وغیره در قرضه بعمل در آمده و الحال که بموجب حکم والا بدستور سابق محصول در مکان خرید قرار یافته متصدیان محال صد پنج احمد آباد حاصل سیاه پارچه وغیره محالات را خلاف قانون در احمدا باد گرفته تجار را داخلا می دهند و این معنی باعث برهمردگی معمول قدیم و نقصان سرکار والا می شود و درین باب بنام خواجه عبد الحمید دیوان صوبه حکم اشرف بمهر جمله الملک مدار المهام اسد خان صادر شد که بمتصدیان محال صد پنج احمد آباد مقرر سازند که موافق سد و آمد برای محصُول سیاه پارچه وغیره باب بّر عرب و اسباب دهولقه وغیره مزاحم نشوند تا بدستور قدیم اخذ محصُول در قرضه بعمل آید که نقصان سرکار والا نشود و از تجار ضامنی نگیرند که متاع که در آنجا برند رسید ادای محصُول آن بندر متصدیان بندر مبارک سورت می آورده باشند سابقاً رقمزده کلک بیان عدم موافقت ناظم صوبه با صفدر خان بابی و تغیری او از نیابت فوجداری پتّن شده دریندولا بموجب التماس شجاعت خان حضور طلب گردید براه مالوه راهی گشت و محمد بهادر شیرازی که از تغیر صفدر خان به نیابت فوجداری پتّن مقرر گشته بود بنابر زیاده و کمی وجه سه بندی که موافقت نه کرد موقوف داشته بفوجداری آنجا به سید کالی که به نیابت فوجداری هالول و کالول می پرداخت تفویض نمود چون یوزهای شکاری پیش کش والا که هر سال بحضور می فرستاد دریندولا که یوزهای مقرری بحضور رسید حکم اقدس به شجاعت خان شرف صدور یافت که یوزهای دیگر ارسال دارد بنابر آن به سید کالی فوجدار پتّن و نائب فوجداری سانچور که از جانب راجه اجیت سنگهه بود و فوجدار هلُود و کمال خان جالوری که از انتقال پدرش بفوجداری و جاگیرداری پالن پور سرفراز شده و دران امکنه یوز پیدا می شود بمزید تاکید نوشت و خود بنابر بندوبست و گرفتن پیش کش زمینداران بر آمده پس از انتزاع

صدی ذات و ششصد سوار اسپ از پرگنه مذکور تنخواه داشت و ما بقی به تنخواه جاگیر داران مقرر بود از بدایت حدوث فتن درین دیار و اختلال اوضاع سلطنت بطریق زمینداری آنجا را متصرف اند و از تقدیم خدمات پادشاهی متقاعد و چندی از امکنه اطراف و جوانب را بتعمد انتزاع نموده در تحت خود در آوردند و جواب راستی نمیدهند القصه چون دران ایام امانت خان متصدی بندر سورت ودیعت حیات سپرده بود و یک گونه شورش مرهته دران سمت استیلا یافت شجاعت خان ناظم صوبه نظر علی خان را با جمعیت شایسته و متعینان صوبه بجهت محافظت آنجا تعین فرمود و اطمینان سکنه بندر گشت و از پیشگاه خلافت و جهانبانی متصدی گری بندر سورت بدیانت خان مفوض گردید و به شجاعت خان یک زنجیر فیل از حلقه خاص مصحوب شیخ محمد فاضل گرز بردار مرحمت شد و فیروز خان میواتی نایب فوجداری جودهپور زخت هستی بر بست لهذا شجاعت خان شیخ محمد فاضل زاهد را که به نیابت فوجداری بیرم گام می پرداخت بفوجداری جودهپور تعین فرمود و فوجداری و عاملی پرگنه دهولقه محال خالصه شریفه از تغیر سید محسن بمیر محمد باقر که در حضور انور مقرر گشته بود رسیده بامر مامور پرداخت و در سال هزار و صد و ده حسب الحکم اقدس در مادهٔ ابتیاع یک هزار راس اسپ فی راس دو صد روپیه بمهر حمله الملک بنام دیوان صوبه ورود یافت *

مقرر شدن اخذ محصول سیاه پارچه وغیره باب عرب در بندر سورت

چون از معروضه متصدی بندر مبارک سورت بعرض والا رسید که از سر سررشته فرضه بندر ظاهر شد که هرگاه سابق حسب الحکم اعلی محصول چهل یک و چهل دو در مکان خرید مقرر شده بود محصول سیاه پارچه وغیره باب برعرب آمدنی احمد آباد و اسباب دهولقه وغیره محال متعلقه صوبه در فرضه بضبط در

مقرر نمود و همدرین سال درک داس را تہور که در رکاب شاهزادهٔ بلند اختر بحضور اقدس شتافته بود چنانچه سبق ذکر یافته چون شرف اندوز تقبیل سدهٔ سنیه و عتبه فلک رتبه گردید بمرحمت خسروانه و سرفرازي منصب و جاگیر نوازش یافت و او نظر بر حقوق دیرینه مهاراجه جسونت سنگه متوفی التماس عفو زلات و تقصیرات اجیت سنگهه پسرش را که آوارهٔ دشت ناکامی بود نمود از پیشگاه فضل و عطا بدرجهٔ اجابت مقرون گردید و بعطای منصب و فوجداري و جاگیرداري جالور و سانچور از تغیر مجاهد جالوری کامیاب گشت مخفي نماند که غزنی خان جالوری جد کلان مجاهد در عهد سلطان مظفر عرف نتهو آخرین سلاطین گجراتیه از سابق بفوجداري و جاگیر داری سرکار جالور قیام داشت در هنگام تعلق پذیرفتن مملکت گجرات بممالک محروسه و تسخیر حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه برهنموني بخت بیدار بندگی درگاه فلک بارگاه پذیرفته در سلک بندگان والا منسلک گشت تفضلات سلطانی در باره او مبذول گشته بموید سراپا امید بحالی جالور بدستور سابق مبتهج گردید و بتقدیم خدمات سرکار گیتي مدار بهمراهی ناظمان مامور گشت چنانچه از سوق کلام سوانح ایام مذکور واضح ولایح است گویند که اسلاف غزنی خان که مسقط الراس شان بهار است از مدت ممتد بنابر امری با جمعی از وطن برآمده وارد این دیار گشته با سلاطین گجراتیه بسرمی برد - و دربن سال بنابر مصالح امور ملکی که * مصرع *

صلاح نیک و بد ملک خسروان دانند

جالور به اجیت سنگه عطا گشت و مجاهد جالوری به فوجداري و جاگیرداری پالن پور و دلیسه سرفرازي یافت که تا حالت تسوید این اوراق اولاد او بطناً بعد بطن بدان امر مامور می شده اند مگر در عهد پادشاه شهید محمد فرخ سیر رحیم یار خان نامی فوجدار پالن پور شده به احمد آباد آمد و فوجی را فراهم آورده بدان صوب شتافت با غزنی خان عرف فیروز جالوری مصاف داد اما بمقصد فایز نه گشت غزنی خان بدر و پیش کش بدرگاه گیتي پناه فرستاده به بذل اموال فرمان بحالی حاصل نمود و جاگیر حصّه ذات و تا بینان و مشروط که دو

بدستور سابق می گرفته باشند و احتیاط کنند که فوت و فرو گذاشت بوقوع نیاید چنانچه تا اکنون بهمین ضابطه ازان تاریخ بعمل می آید چون بموجب حکم والا گرفتن محصول در مکان خرید مقرر شد ازان امتعه باب جهازات که به بنا در میروف محصول آنراهم متصدیان احمد آباد بضبط در آوردند و درین صورت کمی در محصول بنادر رو داد لهذا محمد کاظم بیگ متصدی بندر کهنبایت نوشته که از ابتدای آبادي بندر غایت حال معمول بوده که تجاران و سوداگران جنسی را که بجهت بردن بندر مخادر بلده احمد آباد ابتیاع می کردند در آنجا برای عشور مزاحم نمی شدند و محصول آن در بندر بضبط در مي آمد و در مکان دیگر مثل پرگنه بژوده و بریاد وغیره هرگز احد محصول معمول نبود الحال دران مکان که محصُول می گیرند این معنی باعث بر هم خوردگی محصُول و آبادي بندر است و هنگام روانه شدن جهازات مخلئ میگردد امیدوار است که حکم معلی بنام دیوان صوبه صادر شود لهذا آن وزارت پناه مقرر سازند که درین باب موافق معمول بعمل آرند و کسی مرتکب خلاف معمول نگردد و درین باب تاکید دانند و نیز همدرین سال بنابر نالش میر باقر داروغه دارالضرب بلده حکم معلی بنام دیوان صوبه رسید که مقرر سازند که طلا و نقره سوای دارالضرب گذار نه شود تا نقصان محصول نگردد و بموجب عرض شریعت پناه قاضی القضاة محمد اکرم مقرر شد که محبُوسان چبوتره های کوتوالی صوبجات و قلعه جات که چیزی مال نداشته باشند در موسم زمستان کلاه و قبا و سراویل و در تابستان کلاه و ردا و سراویل بتصدیق قاضی صوبه از خزانه بیت المال آنجا می داده باشند درین باب حکم مقدس معلی بنام دیوان صوبه ورود یافت چون گماشته شیخ اکرم الدین امین احد جزیه بناظم صوبه طاهر ساخت که دمیان پرگنه محمود آباد از سالهای پیشین وصولی اند امسال بحمایت دیسائي و سیتهه های آنجا در ادای جزیه ذمه خودها دفع الوقت مي نمایند بنابر آن بمیر عبد الغني نایب فوجداري آنجا تاکید نوشت که دمیان را رجوع باحد جدیه نموده دیسائی وغیره را منع نماید و محمد بهادر شیرانی را نایب فوجداري پٹن

آداب موافق ضابطه گرفت و همدرین سال بنابر بعضی مقدمات مالی میان صفدر خان بابی نائب فوجدار پٹن و شجاعت خان سوء مزاجی بهمرسیده و او ازانجا برخاسته آمد و تا مقرر نمودن نائب دیگر بنابر محافظت به محمد بهادر شیرانی نوشت و او یک جماعدار را تعین این امر نموده فرستاد و خدمت تهانه داری کاذبه از انتقال دولت سو مرة بنام سید علی تجویز نمود و فوجداری سورتهه از پیشگاه خلافت و جهانبانی به محمد بیگ خان تفویض یافت *

مقرر شدن اخذ زکوٰة و محصُول گهڑه پارچه در مکان خریداری سیاه پارچه و باب عرب در سال هزار و صد و نه

حسب الحکم والا بمهر جملة الملک اسد خان در باب اخذ محصول در مکان خرید بنام خواجه عبد الحمید خان دیوان صوبه بدین مضمون شرف ورود یافت که دریبولا بعرض قدسی رسید که پیش ازین ضابطه مقرر بود که تجار محصول امتعه در مکان خرید ادا نموده چتهی حاصل می نمودند و تا یک سال در مکان دیگر بانها مزاحمت نمیرسید ثانی الحال مقرر شد که محصول در مکان فروخت میگرفته باشند و درین صورت محصول از قرار واقع بضبط نمی آید و میر محمد باقر وغیره تجار نسبت اخذ زکوٰة در محال فروخت و قید ضامنی وغیره نالش دارند حکم جهانمطاع لازم الاتباع صادر شد که از شریعت و فضیلت پناه فضایل و کمالات دستگاه قاضی محمد اکرم تحقیق نموده آمد که گرفتن محصول در مکان خرید جایز هست یا نیست بعد استفسار فردی بمهر قاضی القضاة بدفتر معلی رسید و این مقدمه مفصل و مشروح بعرض اشرف اعلی پیوست یرلیغ والا کرامت صدور یافت که محصُول و زکوٰة بیوپاریان در مکان خرید می گرفته باشند چنانچه درین باب بدیوانیان ممالک محروسه نوشته شد می باید که وزارت پناه نیز بعاشران احمد آباد مقرر سازند که حاصل از بیوپاریان در مکان خرید

کمی آب درختان میوه خوب بار نمی آرد اگر درختان آملی وغیره بریده شوند و آب بقدر کفاف برسد باغات خوب می شوند بنابران حکم مقدس به دیوان صوبه شرف صدور یافت که بتحقیق وا رسیده انچه مقرون بطراوت و افزونی محصول باغات باشد مقرر نمایند و تاکید کنند که باغات ضائع نه شوند والا داروغه از عهده جواب خواهد بر آمد *

مقرر شدن امینی خزانه اموال بیت المال بقضات ممالک محروسه

همدرین سال بموجب حکم اقدس در صوبجات امینی خزانه اموال بیت المال بقضات آنجا تفویض یافت چنانچه درین باب حکم اقدس رسید که امینی آن محال را متعلق بابو الفرج خان قاضی آنجا نمایند و نیز مقرر شد که هرسال در موسم زمستان بفقرا و مساکین صوبه احمد آباد یک هزار و پانصد قبا و یک هزار و پانصد کمل بقیمت سه هزار روپیه که یک و نیم روپیه قبا و نیم روپیه کمل باشد بطریق خیرات از سرکار والا باتفاق قاضي و صدر آنجا در بلده و پرگنات متعلقه که مسکن غربا و مساکین باشد بقدر حال قسمت می نموده باشند و زنار داران پرگنه سینور نزد شجاعت خان استغاثه نمودند که فوجداران و عاملان بعلت بیگار قاصدی مزاحم احوال زاعیان می شوند این معنی باعث پریشانی حال مستغیثان می گردد لهذا بنابر عدم مزاحمت این بدعت که از ابواب ممنوعه بارگاه ولا است نوشته داد و میر عبد الغنی نامی را بجهت جنگل بری ضلع محمود آباد وغیره تعین نموده و پرگنه دهند وقه و بعضی محالات دیگر از پیشگاه خلافت و جهانبانی درین سال بجاگیر زا تهور درگ داس مرحمت گشت و همدرین سال فرمان والا شان قدر توامان و خلعت خاصه و جمدهر از روی فضل و عاطفت مصحوب خواجه محمد ضیا و عبد الله بیگ گرز برداران بناظم صوبه ورود فرموده و بتاریخ بیس پور بیرون بلده رسیده بود بتاریخ دوازدهم روز سنبه ماه ذیحجه شجاعت خان بلوازم استقبال پرداخته بعد تقدیم

سرگرم کار گردید و چون هنگام آمدن او کولیان موضع کهمدالی شوخی نموده بودند بهمان جا مقام نموده قلعه در انجا بنا نهاده تهانه مقرر ساخت و حسب الحکم اقدس به دیوان صوبه رسیده که پیشکاران و دیوانیان صوبجات که از حضور سعادت گنجور مقرر شده اند همه معزول دیوانیان بدستور سابق پیشکاران خانگی کار می کرده باشند چون از اخبار سوانح صوبه یار علی داروغه داک معروضه مقدس کرد که ناظم صوبه گفت که محال سایر بلده در تنخواه بنده است درینوالا در صوبه احمد آباد اکثر مردم پوره دو آباد کرده اند و از غرابها غله در آنجا آورده محصول را خود متصرف می شوند درین صورت نقصان می شود حکم قضا شیم بنام دیوان صوبه شرف نفاذ یافت که بتحقیقت وا رسیده بتاکید مقرر سازند که غله فروشان اجناس را در پوره چات نواحداث فرود نیارند و بدستور معمول در مکان قدیم می آورده باشند تا نقصان محصول شجاعت خان که محال سایئر در تنخواه اوست نشود ازانجا که درین ایام در حضور بوضوح پیوست که بعضی مردم از راه تلبیس پروانجات جعلی بدیوانیان صوبجات رجوع مي نمایند بنابر رفع استباه مقرر گشت که نقل پروانجاتی که بنام دیوانیان از حضور صادر شود روبرو بمهر خود ارسال حضور می نموده باشند لهذا بشرح صدر حسب الحکم مقدس بمهر مدارالمهام عمدة الملک اسد خان و زود فرمود و نیز معروض ودسی گشت که صرافان سکنه بلده احمد آباد باهم اتفاق کرده روپیه های کم وزن رائج نموده هنگام دادن کم وزن می دهند و وقت گرفتن از غربا و مساکین آنجا بر یک روپیه دو تنکه و سه تنکه می ستانند و بدین جهت نقصان باکثر غربا میرسد حکم اشرف جهان مطاع عالم مطیع شرف نفاذ یافت که ناظم صوبه و دیوان از صرافان مچلکا بگیرند که موافق دستور حضور لامع النور روپیه‌ها را که بیارده ماسه و دو سرخ باشد رائج نمایند و انچه ازان کم وزن باشد رائج نکنند از روی اخبار وقایع صوبه مرسله غیاث الدین محمد بعرض اقدس رسید که سابق در باغ شاهی و گلاب باغ وغیره خیلی گلزار بود و گلهای گلاب بسیار می آمد و درین روزها در باغات مذکور درخت آملی و پیپل دراز و سایه دار که از سایهٔ آنها و از

سالی بود که کاه و آب پیدا نمی شد و هفتم شهر جمادی الاول شجاعت خان بعزم جودهپور از احمد آباد روانه گشت و محمد پردل شیرازی از تغیر اصالت خان از درگاه گیتی پناه بفوجداری بروده سرفرازی یافت و محمد مومن نامی بقلعداری جودهپور مقرر شده رسید و حسب الحکم اقدس بمهر بخشی الممالک مخلص خان بناظم ورود یافت که محمد فاضل را بنابر اخبار نویسی محمد اکبر باغی که در آن وقت طرف ملتان شیوع داشت بطرف صوبه تهتهه تعین نماید که قرار واقع اخبار او را بدرگاه معلی میرسانیده باشد و حسب الحکم اقدس بمهر وزیر الممالک اسد خان بنام ناظم صوبه ورود یافت که حسب الحکم جهان مطاع عالم مطیع نگارش می یابد که آن شجاعت و معالی پناه از هر یک زمیندارن و فوجداران و تهانه داران صوبه متعلق خویش جدا جدا مچلکا باین مضمون بستانند که اگر باغی اثر در حدود متعلقه او بیاید باش بادشاه زادگی او نداسته بی ملاحظه در کشتن و بستن او سعی بلیغ نمایند و اگر همراهان باغی اظهار کنند که او پادشاه زاده است گوش بحرف آنها نکرده در قتل و اسر داعی حتی الامکان مساعی نمایان بتقدیم رسانیده او را معلول و یا مقتول گردانند و اگر خلاف این حکم معلی بعمل آورند بانواع عذاب و عقاب پادشاهی که نمونه قهر الهی است گرفتار خواهند شد چنانچه بموجب حکم مقدس تقید به عمل آمد چون محمد مومن قلعدار جودهپور استعفای خدمت بحضور ارسال داشته بود حکم جهان متاع آفتاب شعاع رسید که شجاعت خان که یکی از همراهیان خود را که لیاقت این کار داشته باشد برای حراست آن قلعه مقرر نموده بحضور لامع النور معروض دارد لهذا لطیف بیگ نامی را قلعهدار ساخت چون بنابر بعضی امور سرانجام مهام دیوانی صوبه از محمد محسن ولد اعتماد خان بعرصه ظهور نمی رسید در اواخر این سال خواجه عبد الحمید ولد خواجه عبد الله قاضی القضاة که بعد شرف اندوزی حج بیت الله الحرام بملازمت اقدس فایز گردید به تفویض دیوانی صوبه از ابتدای نصف ربیع پارس ئیل آن سال از تغیر محمد محسن مامور گشت چهارم شهر ذیقعده به بلده احمد آباد رسیده بامر مامور

نگار نردند که جواب مقدمه از مقدمات نگاشته حضور ساطع النور موقوف و ملتوي نماند چنانچه بمضمون صدر بنام محمد محسن دیوان صوبه وصول فرمود و همدرین سال متصدي گري بندر سورت از انتقال اعتماد خان بامانت خان مقرر شد و او آمده دخیل کار گردید و چون از روي فرد وقایع چکله زبود من اعمال سرکار چندیری بعرض اقدس رسید که بیار بیگ ولد ساقی بیگ منصبدار گرز بردار که حسب الحکم معلی بنام سید غیرت خان برده بود الحال بحضور پرنور میرود ظاهر نمود که چون در سرای کاله باغ و شاه پوره اسپان یام که باصطلاح هند داک گویند موجود نیست بنده با پیاده طی همه مسافت نموده حکم جهان مطاع واجب الاتباع صادر شد که بدیوانیان صوبه جات مرقوم گردد که اسپان یام داک چوکی بعهده فوجداران مقرر گشته که در هر چوکی که اسپ سقط شود فوجداران از خود عوض سقطی اسپي نه بندند که تا خبر احکام مقدس نشود و سررشته بحضور نفرستند چنانچه بمضمون مرقوم حکم اشرف بدیوان صوبه رسید - همدرین سال شیخ نور الحق بمنصب احتساب بلده سرفرازي یافته دخیل کار گردید چون فصیلت پناه شیخ کرم الدین صدر صوبه فرد بمهر خود بدفتر والا فرستاده و نوشته که اهل معاش اسناد خود را براي تصحیحه رجوع نمی کنند بدین جهت در دست شدن نسخه بحالی تعویق رو میدهد لهذا حکم اشرف بنام دیوان صوبه صادر شد که بآن جماعه قدغن نمایند که اسناد خودها موافق ضابطه و معمول بصدور راجع سازند که بعد ملاحظه تصحیحه نسخه مرتب ساخته بحضور ارسال دارد و همدرین سال خدمت متصدي گري به سید محسن تفویض یافت حکم معلی رسید که چهار هزار روپیه به مستحق و مستحقات بلدهٔ احمد آباد از خزانه عامره باتفاق قاضی و صدر وقائع نگار رسانند و چون از روی افراد وقائع سورتهه مرسله میر ابو طالب وقایع نگار حقیقت شکست و ریخت حصار بعرض اقدس رسید حکم شد که دیوان صوبه به تعمیر آن پردازد و همدرین سال در اکثر پرگنات صوبه و بضلع مارواڑ خصوصاً کمی باران رو داده چنانچه از پٹن تا جودهپور یکسان خشک

که بحضور پرنور رسیده بودند و بر آمد آنها درست نشده بموجب حکم والا گرز بردار سدید تعین شد که هر سه عمال را نزد محمد محسن دیوان صوبه برده بالمواجهه رعایا بر آمد و محاسبه آنها را درست نماید و نیز حکم مقدس بنام دیوان صوبه رسید که مبلغی که بابت تصرف حصه خالصه سرکار بر ذمه لاکها وغیره پسران و نبیره تماچی زمیندار اسلام نگر لازم الادا است آنرا بوصول رسانند و چون از روی سر رشته بعرض اقدس رسیده بود که سه صد و نود اسرفی و پنج لک و هفت هزار و چهار صد و پانزده روپیه لعایت شهر شعبان سال گذشته در خزانه احمد آباد موجود بنابران حکم والا شرف صدور فرمود که دیوان صوبه آنرا باربکه تا ورود این حکم فراهم امده باشد بلا توقف و تا خیر بضابطه و قاعده معین روانه حضور فیض گنجور نماید و همدرین سال سید محسن که سابق به نیابت اعتماد خان با امور دیوانی صوبه می پرداخت بعاملی و امانت پرگنه دهولقه سرفرازی یافت و خدمت کوتوالی بلده از تغیر میر عتیق الله بخواجه قطب الدین در پیشگاه خلافت و جهانبانی مقرر شد و حکم اشرف بصدور پیوست که سوای جمیعت متعینه ناظم صوبه که بیست و دو سوار و پنجاه پیاده همراه کوتوال معزول مقرر بودند یکصد نفر پیاده از سرکار والا بدرماهه دو صد و هیجده روپیه که بعد وضع قصور و دوامی وغیره آن یک صد و نود و روپیه میشود همراه او مقرر دارند و علوفه آن‌ها از تحویل خزانچی خزانه صوبه بتصدیق کوتوال تنخواه دهند و پانصد روپیه بلا قصور وصولی از خزانه عامره در وجهه انعام شیخ محمد عیسی عوثی مرحمت شد و بدیوان صوبه حکم رسید که بمعروف قاضی ابو الفرح قاضی صوبه تنخواه نماید و نیز حسب الحکم معلی بنام دیوانیان صوبه ممالک محروسه بمهر عمدة الملک مدارا المهام اسد خان بصدور پیوست که پروانجات در باب بار جواب مطالب تنقیح معاملات و احکام مطاعه که از روی وقایع و سوانح بنام دیوانیان صادر می گردد جواب آن در وقت نمی رسد بنابر آن بدیوانیان صوبه نگارش پذیرفته که جواب پروانجات و احکام قدسی رو برو بشرح و بسط می نوشته باشند و احتیاط

احکام مطاع صادر گشت که در سرانجام این کار موجب کمال مجرای خود دانسته لوازم سعی تمام بحضور رساند و در سال هزار و صد و هشت حسب الحکم معلی به محمد محسن ولد اعتماد خان که از انتقال پدرش بوالا رتبه دیوانی صوبه سرفراز شده بود صادر شد که یک لک روپیه در وجه مساعده درگ داس راتهور ازانجمله پنجاه هزار روپیه بعد آمدن جودهپور و هزار پس از رسیدن احمد آباد باستصواب شجاعت خان ناظم صوبه از خزانه عامره بعد گرفتن تمسک بمهر درگداس از تحویل خزانچي تنخواه نماید و پرگنه میرتهه معموله سرکار جودهپور من ابتدای فصل خریف او دئیل در جاگیر راتهور مرحمت شد و فرمان عالیشان در تحسین و آفرین مصحوب وزیر بیگ گرز بردار بنام شجاعت خان شرف صدور یافت و بدستور معهود بعد اطمینان خاطر از بندوبست صوبه و گرفتن پیشکش متوجه جودهپور گشت و فرمان مرحمت عنوان مصحوب گرز برداران و ایسر داس بدانجا رسید شجاعت خان ایسر داس را بار برد شاهزاده سلطان بلند اختر و درگ داس رخصت کرد چنانچه بعد آمد و شد مکرر عهد و پیمان موکد و موطد و وصول پروانجات تنخواه مساعدت و مداخلت جاگیر درگ داس همراه سلطان آمد شجاعت خان بلوازم استقبال و پیش کش پرداخت و با درگ داس لازمه رفتگی و سلوک بمرتبه اتم بظهور آورده سلطان را با درگ داس تا بندر سورت رسانید حسن علی خان و شاه بیگ که از حضور معلی بمامور استقبال و اتالیقی سلطان مقرر شده بسورت رسیده بودند سلطان و درگ داس را بحضور بردند و کمال حسن خدمت شجاعت خان در پیشگاه خلافت و جهانبانی شد چون یک لک و بیست و هفت هزار روپیه و سه صد و نود و پنج روپیه در وجه طلب نقدي شاه زادهٔ محمد بیدار بخت بر خزانه صوبه تنخواه شده پیش از رسیدن پروانه که بنام اعتماد خان بود او فوت شد لهذا حسب الحکم معلی در باب تنخواه آن وجهه بموجب استدعای سرکار پادشاه زاده عالم و عالمیان بنام محمد محسن دیوان صوبه شرف صدور یافت و همدرین سال حیات الله و محمد مقیم و محمد باقر عمال معزول پرگنه دهولقه

سد تفصیل این مجمل آنکه چون از مدتی سلطان بلند اختر و صفیة النسا بیگم پسر و دختر بادشاه زاده محمد اکبر که در هنگام آوارگی خود بدرگ داس حواله کرده رفته بود و او از آسیب افواج پادشاه در مکان شعاب جبال صعب و شدید که عبور طایر خیال دران دشوار باشد روزگار بسر می برد درین وقت چون ایام نکبت او بسر آمده روی بهبود و زمانه بهی رسیده بود خطی بنام ایسر داس که از قبل شجاعت خان بامانت و شقداری بعضی محال می پرداخت که اگر شجاعت خان قول بدهد و تا پذیرائی ملتمسات بجناب اقدس آسیب افواج متعینه جودهپور بمکان او نرسد صفیة النسا بیگم را بحضور والا بفرستم چنانچه آن نوشته را بجنسه نزد شجاعت خان فرستاد و او بحضور اقدس روانه نمود بمجرد گذشتن از نظر انور حکم والا بپذیرائی آن شرف نفاذ یافت و احکام والا بنام شجاعت خان صادر گشت که استمالت خاطر درگ داس نموده صبیه محمد اکبر را بسامان و سرانجام لایق طلبداشته روانه حضور نماید بعد وصول یرلیغ معلی بر طبق اشاره شجاعت خان ایسری داس نزد درگ داس که در مکان صعب اقامت داشت رفته به سخنان عقلی و نقلی استمالت داده راضی بفرستادن بیگم نموده آمد و فوج و سامان و سرانجام لائیقه همراه گرفته باحمد آباد رسانید شجاعت خان ایسر داس را که مصدر این امر شده بود همراه بیگم روانه حضور گردانید چون بیگم بتقبیل قدوم جد بزرگوار مستفید شد حضرت ظل سبحانی را نظر بر اینکه آن والا مکان را خواندن مصحف مجید و کلام حمید از کجا دست داده باشد آتونی را برای تدریس ایشان تجویز فرمودند بیگم عرض نمود که درگ داس از راه قدویت آتونی از اجمیر برعایت معقول درانجا طلب داشته بود چنانچه بتعلیم او حافظ کلام الله شده ام ازین معنی نقش بندگی درگ داس در خاطر اقدس منقوش گشت و دلالت تقصیراتش بعفو مقرون گردید حکم والا به پذیرائی مطالب درگ داس شرف صدور یافت و ایسر داس را حکم شد که رفته سلطان بلند اختر و درگ داس را بحضور بیارد و بنام شجاعت خان

و بامورات مرجوعه پرداخت و همدرین سال تلاق بیگ نامی گرز بردار بداروغه
مداقسه لاکها ورن مل برادرش فوجدار تواتگر وغیره و مقدمه استعانیان سورتهه از
درگاه آسمان جاه مقرر شده آمد و چون درین سال محمد مدارز نامی نائب
فوجداري پتن که بر موضع ساپیره معموله سرکار پتن بجهت تدبیه کولیان رفته بود
بعد تاخت و آتش دادن آنجا هنگام برآمدن تیری از شست قضا بمقتل او
رسیده مقتول گردید - شجاعت خان نیابت فوجداری آنجا از انتقال او بصفدر
خان نامی داد و برای محمد اعظم وغیره پسران محمد مدارز نامی مناصب
مناسب تجویز نموده و فوجداري گودهره از تغیر محمد بیگ خان به محمد مراد
خان از حضور معلی تفویض یافت و چون بمسجد جامع معظم پور و مسجد محله
اساول بنا نموده سید ابو تراب شکست و ریخت بهمرسانیده و چهار هزار و یک صد
و شصت و چهار روپیه برآورد مرسله دیوان صوبه حکم والا بجهت ترمیم بدیوان
صوبه سرف صدور یافت و نیز حکم اقدس نزول فرمود که دیوانیان ممالک
محروسه سرشته محصول سایر بقید اسم تجار در مکانی که روبه بیارند بحضور پرنور
میفرستاده باشند و همدرین سال فوجداري نرودة از تغیر محمد بیگ خان بنام
اصالت خان مقرر گردیده و در ماه شعبان اعتماد خان که به دیوانی صوبه
و متصدي گري بندر سورت سرفرازي داشت و سید محسن خویش او به نیابت
دیوانی در احمد آباد می پرداخت در بندر سورت ودیعت حیات سپرد *

التجا آوردن درگا داس راتهور و فرستادن سلطان بلند اختر و صفیة النساء بیگم پسر و دختر بادشاه زاده محمد اکبر به سعي شجاعت خان و روانه شدن راتهور به درگاه معلی در رکاب سلطان

همدرین سال برهنمونی طالع درگا داس راتهور که از صدمت افواج
قاهره در شعاب جبال آواره مصدر شورش و فساد بود سلسله جنبان عفو تقصیرات

باشد همین که فتوری راه یابد فی الفور مرمت نمایند و نیز بنابر ترمیم مسجد
جامع ساختهٔ شیخ احمد واقعهٔ بلدهٔ پٹن دو هزار و پانصد روپیه بدیوان صوبه حکم
شد که از خزانهٔ عامره رساند و میر حیات الله امین پرگنه دهولقه از خدمت
تغیر شده بجهت ادای محاسبه بحضور رفت و خدمت آنجا بمیر محمد باقر
اصفهانی تفویض یافت و چون از روی روزنامچه سوانح احمد آباد حقیقت
گرانی بعرض اقدس رسید حکم شد که بدستور سنه جلوس معلی صد روپیه اضافه
در لنگر مقرر نمایند تاوقتی که نرخ بدستور سابق برسد شجاعت خان بدستور
معهود متوجهه مازواز شده بعد انفراغ و اطمینان خاطر ازانجا در ماه ذي الحجه
باحمد آباد مراجعت نمود در سال هزار و صد و هفت قاضی القضات خواجه
عبد الله بعرض اقدس رسانید که فرش سنگین قدیم دروازه را یکهتر بلده احمد آباد
مشرف دریای سابرمتی شکست و ریخت بهمرسانیده و مترددین هنگام عبور
تصدیع می کشند حکم والا بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که زود مرمت
نمایند و درین قسم امور خیر که باخراجات جزوی سرانجام شود انتظار حکم حضور
نه کشند * مصرع *

در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

و نیز بموجب عرض قاضی القضات درباب تجهیز و تکفین مردم مترددین
و مفلس لا مالک و لا وارث حکم جهان مطاع واجب الاتباع کرامت صدور یافت
که به دیوانیان ممالک محروسه نگاشته آید که در جائیکه بیت المال باشد از
خزانه بیت المال والا از خزانه جزیه برای تجهیز و تکفین موتی لاوارث و لا
مالک بقدر ضرور بتصدیق قاضی آنجا بتنخواه می نموده باشند چون مسجد
جامع قصبه دهولقه مرمت طلب شده بود بموجب فرد بر آورد مشتملبر یک
هزار و چهار صد و سی روپیه مرسله اعتماد خان دیوان صوبه حکم والا صادر شد که
به تعمیر نمایند و همدرین سال بدستور معهود شجاعت خان بعد از بندوبست
و کوتاهی پیش کش مقرری صوبه متوجهه مازواز گشت و قریب هشت ماه
توقف ورزیده در شهر جمادی الاول بعزم احمد آباد بر آمده رسیده

که بموجب حکم اشرف بتخانه آنجا را منهدم سازد و چون شیر افگن خان فوجدار و تیولدار سورتهه بدیهات پرگنه دهندوقه بمحال جاگیر ناظم متعرض شده مواشي آنجا را برده بود بموجب نوشته عامل آنجا در مادة استرداد مواشي و عدم مزاحمت دیهات باو نوشت وهمدرین سال محال سایر پٹن که تعلق بخالصه والا داشت از پیشگاه فضل و کرم بجاگیر شجاعت خان مرحمت شد و عبد الغني نامی بمحتسبی بلدهٔ پٹن معین گردیده بنابر سندی نیابت فوجداري پٹن از تغیر صفدر خان بابی و ممارز خان برادرش مقرر نموده بعزم بندوبست مارواړ متوجه گشت و همدرین سال کاظم بیگ که بنیابت فوجداري جودهپور می پرداخت بقضای الهي فوت شد لهذا فوجداري آنجا بفیروز خان میواتی مقرر نموده خاطر از بندوبست آنجا فارغ ساخته باطمینان قلب باحمد آباد معاودت نمود و سال هزار و صد و سش از نوشته مخبران جودهپور به شجاعت خان ظاهر شد که میر شفیع خارس قلعه ارک آنجا نوردهم شهر شوال ودیعت حیات سپرده بنابر آن تا مقرر شدن قلعه دار مجدد از درگاه فلک بارگاه میر محمد رفیع داروغه توپخانه سرکار والا بحراست قلعه آنجا تعین سد و همدرین سال محمد بهلول شیرانی فوجدار نترودة رخت هستی بر بست و فوجداري آنجا به محمد بیگ خان تفویض یافت و چون هنوز گرانی غلات بر طرف نه شده بود شجاعت خان بعاملان پرگنات بتاکید نوشت که هر جنس غله که در پرگنات پیدا شود بجنسه حصهٔ جاگیرات و حصهٔ رعایا را باحمد آباد می فرستاده باشند که در مندویات آنجا به فروش رسد و نگذارند که احدی از بقالان خریده ذخیره تواند کرد و نیز داروغها بمندویات بلده مقرر ساخت که بخوش خرید غلات بفروخت رود و بغربا و مساکین برسد و هیچکس از غله فروشان وغیره هم ذخیره و انبار نکند چون ممر آب کاریز که آب از آنجا بمسجد جامع وغیره مساجد میرود و شکست و ریخت بهمرسانیده بود از روی فرد مرسله دیوان صوبه که بر آورد یک هزار روپیه و دو صد شده معروض اقدس گشت حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور یافت که برای این قسم امور خیر جاری تا خیر نمی کرده

سرخه روپیه را رائج سازند و اگر روپیه کمتر از سه سرخه باشد بدار الضرب برده بسکه رسانند - همدران سال ورد بر آورد مرمت حصار شهر پناه بلده احمد آباد عمارات باغ و تالاب کانکریه بمهر دیوان صوبه بنظر اقدس گذشت که چهار هزار و دو صد و پنجاه و چهار روپیه خرچ دارد حکم اشرف زینت صدور یافت که مبلغ از خزانه عامره آنجا گرفته مرمت نمایند چون بنابر ترمیم قلعه اعظم آباد سید محسن نائب اعتماد خان هفت هزار روپیه از خزانه عامره داده بود و این معنی از روی اوراق واقعه بلده احمد آباد بعرض اعلی رسید حکم والا صادر شد چرا زر داده صوبه‌دار و فوجدار از خود مرمت نکنند و زر را واپس نگیرند - همدران سال بعرض اقدس رسید که اجیت سنگه باغوای درگ داس در تهلها استقامت ورزیده مصدر شورش و فساد است بنابر آن فرمان واجب الاذعان در باب تاکید رفتن جودهپور و تنبیه و تادیب مفسدان به شجاعت خان ورود یافت لهذا بسرعت هرچه تمامتر روانه آنصوب گشت موازی دو صد عرابه پر از سنگ مرمر که شجاعت خان از پتن برای عمارت مسجد و مدرسه و مقبره بنا نموده خود طلبداشته بود باحمد آباد رسید و از نوشته صفدر خان بابی نائب فوجداری آنجا ظاهر شد که اگر هزار عرابه از سنگ مرمر مطلوب باشد سرانجام مي تواند شد و محمد سلطان نامی بخدمت وقایع نویسی میرته از حضور سرفرازي یافته رسیده دخیل شد و در سال هزار و صد و پنج سلطان نظر وکیل نواب قدسی القاب بادشاه زاده اعظم شاه بعرض اقدس رسانید که جنسی که بموجب نوشته بادشاهزاده در احمد آباد بساجی و ابتاع می شود بعلت محصول متصدیان آنجا مزاحم می شوند حکم مقدس بنام اعتماد خان دیوان صوبه عز ورود یافت که نوشتهای که از حضور عالی بادشاه زاده در باب خرید جنس فرمایش بنام متصدي سرکار آن والا شان میرسند ملاحظه نموده نقل آن بمهر او گرفته مطابق آن جنس مسطور را وا گذارد و بجهت محصول متعرض نشوند و نیز حکم اقدس ارفع اعلی بنام ناظم صوبه مصحوب خواجه حسن در باب انهدام بتخانه واقع بذنگر رسید لهذا محمد مدار بابی که به نیابت فوجداري آنجا می پرداخت نقدعلی نوشت

بردن کاهد حال حاصل پرگنات و موازنه ده ساله صوبه رسیده بود بموجب اظهار
او دستکات از دفتر دیوانی بنام دیسائیان و مقدمان پرگنات صوبه مصحوب
مقصدداران متعینه کچهری دیوانی فرستاده بود ازانجا که بعضی جاگیرداران
در رجوع کردن دیسائیان اهمال می ورزیدند شیخ حقیقت را به شجاعت
خان که دران ایام بجودهپور قیام داشت نوشت و بهاری داس بموجب اشاره
او سزاولان شدید تعین نموده دیسائیان را رجوع کرده داد - همدرین ایام قاضی
محمد شفیع بخدمت قضای پرگنه میرته از حضور سرفرازي یافته رسیده شجاعت
خان را دید چون احوال قاضی مذکور بعسرت بود یک روپیه روزانه از طرف خود
تا بهمرسیدن پسر مقرر نموده برهمان پرگنه که در جاگیر مشروطی فوجداري
جودهپور داشت تنخواه داد و در شهر جمادي الاول بعد انتزاع بندوبست
مارواڑ بعزم احمد آباد برآمده کوچ بکوچ متوجهه گشت چون در منزل
چوررنگ معموله پرگنه کڑي که هنگام عبور آب تنگی می نمود لهذا احداث
یک دهنه چاه بغایت کلان نمود چون عامل پرگنه گهر الو محال جاگیر فرحام
خان درخواست استمداد نمود لهذا به مبارز بابی که نیابتاً بفوجداري بده نگر
قیام داشت نوشت و در سال هزار و صد و چهار از روی روز نامچه سوانح
احمد آباد فرستاده محمد جعفر سوانح نگار معروض اقدس معلی گشت که
شجاعتخان سر دیوان گفت که از مدت یک ماه کار خلق الله برای روپیه‌های
چلنی بند است چون به گماشته عبد اللطیف داروغه دار الضرب گفتم که
روپیه‌های چلنی کم وزن شده و صرافان در نرخ آن پول سیاه کم میدهند این
معنی باعث نقصان خلق الله است و صرافان می گویند که وزن روپیه‌های
چلنی مقرر کرده بدهند گماشته مذکور از عبد اللطیف جواب آورد که بدون حکم
والا این معنی نمی توانم بعمل آورد حکم والا بنام اعتماد خان دیوان صوبه صادر
شد که روپیه کم وزن را موافق ضابطه حضور بسکه حال برساند ازانجا که حسب
الحکم اعلی مقرر گشته روپیه یک سرخه و دو سرخه و سه سرخه را روپیه و اگر
از سه سرخه کم باشد بنقره اعتبار نمایند باید که از صرافان موچلکا بگیرند که تا سه

وریدہ کاظم بیک را با فوج شایستہ بسمت میرتہ کہ خبر آوارگی درک داس اصغا یافتہ بود تعین نمود و فوجدار آنجا تاکید نوشت کہ از عرابچیان و کرایہ کشان موچلکا بگیرد کہ آیندہ اسباب تجارت را از راہ اودیپور باحمد آباد میرسانیدہ باشند و خدمت فوجداری پرگنہ مذکور را از تغیر شجاعان سنگہ بنام کنور محکم سنگہ مقرر نمودہ خاطر خود را از بندوبست جودہپور جمع ساختہ در شہر جمادی الاول بارادہ احمد آباد بر آمدہ رسید و بموجب نوشتہ صفدر خان بابی کہ از طرف شجاعت خان بہ فوجداری پٹن اشتغال داشت بجہت مرمت قلعہ کہنولی و ساپیرہ کہ بر آوردہ یک ہزار روپیہ شدہ بود بعامل آنجا تنخواہ نوشتہ فرستاد کہ بزودی بہ ترمیم آنجا پردازد و در سال ہزار و صد و سہ از روی سوانح احمد آباد بعرض اقدس رسید کہ شیر افگن خان فوجدار سورتہہ نوشتہ کہ چہار دیواری قلعۂ مصطفی آباد عرف جگت از شدت باران شکست و ریخت بہمرسانیدہ مفسدان بواخ افتادن دیوارہای قلعہ را بہترین واسطہ کوتہ اندیشی خودہا یافتہ اند حکم اشرف اعلی عز صدور پیوست کہ اعتماد خان دیوان صوبہ بزودی معمار و شخصی معتمد را بفرستد کہ شروع تعمیر نماید - ہمدرین سال سید ادریس خان فوجدار و تیولدار بریاد بقضای الہی فوت شدہ دیوان صوبہ برای ضبط اموال او عملہ و فعلہ ضبطی را فرستاد چون این معنی بعرض اقدس رسید حکم عدالت شیم بنام دیوان صوبہ عز ورود یافت کہ باین قسم مردم کہ وارثان آنہا ملازم سرکار باشند مزاحم نشوند مال او را بوارثان او وا گذارند - شجاعت خان ناظم صوبہ بنابر گرفتن پیش کش و بندوبست بصوب جہالا وار بر آمدہ بعد تحصیل وجہ پیش کش ذمہ زمیندار و تشخیص پرگنہ کہ در جاگیر مشروط بود بہ شیخ محمد زاہد نائب فوجدار آنجا بجہت بندوبست تاکید نمودہ بدستور معین ہر سالہ عازم جودہپور گشت و بہاری داس دیوان خانگی خود را بتمشیت امور مالی و ملکی باحمد آباد رخصت نمودہ فوجداران و تہانہ داران صوبہ در خبرداری بندوبست و محافظت شوارع و طرق و تاکید متمردان تاکید نوشت شیخ محمد فاضل منصب دار کہ از حضور پرنور بجہت

اعلی عز نفاذ یافت که دیوان صوبه بر آورد ترمیم نموده مرمت نمایند و در سال هزار و صد و دو چون اکثری مساجد بلده احمدآباد مرمت طلب شده بود ناظم صوبه بیست و هفت هزار و پنجاه روپیه بر آورد آن نموده بحضور ارسال داشته بود حکم اقدس صادر شد که بمنطوری دیوان صوبه بمرمت پردازد و شجاعت خان بهادر بندوبست و اخذ پیش کش زمینداران ضلع جهالاوار و کاٹھیاواڑ لشکر کشیده بدان صوب شتافت موضع تهان معموله او لکهه سورٹهه که مسکن متمردان کاٹهیان بود تاخته قلعه آنجا را که آنها پناه گاه خویش ساخته بودند منهدم کرده معاودت نمود و همدرین سال قحط سالی و آثار وبا در بندر بهروچ و سورت و احمدآباد وغیره و اکثری امکنه ظاهر گشت چنانچه خلق کثیر ره نورد وادی عدم گشتند چون حکم قصاص شیم در باب تاکید وجه جزیه دمه دمیان پرگنه پالن پور جالور وغیره رسیده بود ناظم بکمال خان جالوری درین ماده بقدغن تمام نوشت چنانچه او به محمد مجاهد پسر خود که به نیابت جالور می پرداخت بتاکید نوشته اعانت نائبان شیخ اکرم الدین امین اخذ جزیه بتقدیم رسانید و چون بهادر سنگهی فوجداري نژوده از محمد بهلول شیرانی تغیر شده بود ازانجا که بندوبست قرار واقعی داشت حسب التماس شجاعت خان بحال شده و همدرین سال سید محمد صالح سجاده نشین قطب الاقطاب حضرت قطب عالم قدس سره جهان فاني را پدرود نموده بعالم بقا انتقال فرمود - همدران ایام خبر فساد درگ داس راٹهور که در زمین مارواڑ دست تطاول دراز ساخته بتاخت و تاراج و ایذای مترددین می پرداخت رسیده شجاعت خان بهادر بندوبست و رفع شورش او بجودهپور شتافته بمقتضای وقت اکثر راجپوتان و پٹاوتان را بدستور معمول قدیم آبا و اجداد آنها پٹه در عوض جاگیر نمود و بعضی را تجویز مناصب و جاگیر با کاظم بیگ نائب وا داشت و بهادر سلوک و مراعات پسندیده آنها را گرویده خود ساخته بتقدیم نوکري و کار پادشاهي سرگرم کرد و به کمال خان جالوری فوجدار پالن پور و جالور سانچور بهادر فساد راٹهور مذکور بتاکید نوشت که از پالن پور بجالور شتافته خبردار باشد و چندی در جودهپور توقف

اسیر پنجهٔ تقدیر میگردید از صیاد خویشتن بعجز و زاری درخواست می نمود
که از همراهیان قافله دور می مانم بزودی مرا ملحق ایشان ساز و هر که توفیق
کشته شدن نیافت دیگران از هم گذرانیدند و اکثری از زن و مرد خودها را با
ممدکاری دیگری در آب نربده افگندند و بگرداب نیستی فرو رفتند شاید کم کسی
از آنها کشتی حیات بساحل نجات رسانیده باشد نورالدین بهتئی جماعدار که
ترددات نمایان درین معرکه نموده با جمعی از لشکر فیروزی بدرجهٔ سعادت رسید
و فتح نصیب اولیای دولت قاهره شد و آتش فتنه میته‌ها فرو نشست بعد
معروض این واقعه دربار گاه سپهر اشتباه شجاعت خان مورد تحسین و آفرین
گردید مخفي و مستور نماند که اکثر سوانحات از عهد حضرت خلد مکان سماعي
است چنانچه سبق ذکر یافته چون سال این سانحه بواقعی معلوم نه گشته قیاسي
اندراج یافت اگر تقدیم و تاخیر یافته و زیاده در روداد مذکوره بقلم آمده باشد
معذور است شمه‌ازین سال نظام صوبه بعد اندراج سند میشد و گوئی پیش کش
مقرری و بندوبست صوبه متوجه نظم و نسق مرور گشت و تا آخر ایام نظامت
ششماه در احمدآباد و شش ماه در مارواڑ میگذرانید در احمدآباد هنگام بودن در
مارواڑ بهاری داس دیوان خانگي شجاعت خان مستصوب دیوان صوبه و قاضي
وغیره بتصدیق بادشاهي مهام مرجوعه مي پرداخت و نسبت آس و شد
شوسانه بندوبست وامنیت طرق و شوارع توجه خاص بوده است و در سال
هزار و صد و یک شجاعت خان بجهت اخراجات لشکر چون فتور بندوبست
مارواڑ حسب خواهش بعمل نیاورده بود التماس مساعدت از خزانه سرکار صوبه
نمود و در حضور اقدس بدرجهٔ اجابت رسیده حکم مقدس معلی بنام معتمد
خان دیوان صوبه شرف ورود یافت که یک لک روپیه از خزانه بعد گرفتن تمسک
بمهر او بدهند و در هر سال آن وجهه را از جاگیرات اش معرض وصول در آورده
داخل خزانه نماید و نیز از معروضهٔ شجاعت خان بعرض بارگاه سپهر اشتباه رسید
که قلعهٔ عظیم آباد در سال است که از شدت باران شکست و ریخت بهم رسانیده
و سابق در تیاری شده زرنیمی خان مرحوم برطبق حکم والا مرمت شده حکم

اژدهام نافرجام و متانت قلعه سودی نه نخشید چون آن گروه ناطل پژوه بی سروپا و بی سردار نا ازموده کار از اطراف و جوانب فراهم آمده محکوم دیگری نمودند و آگهی از حفاظت و طریقهٔ قلعه داری نداشتند * فرد *

نه فعل چون عشرات زمانه نا مصنوط   نه طبع چون حرکات سپهر نا موزون

از قضای آسمانی که چنین اتفاق دست داده نظر بر کثرت و استواری مکان نحود غره شده گاه بیگاه در برج و باره نغفلت و رفتن پیش اهل و عیال و حاجت ضروري عالم نشریف غیبت مي نمودند و این معنی بر مردم مورچال لشکر فیروزی منکشف گشت پیوسته در انتهاز فرصت نشسته قانو طلب می بودند قضا را نیمروزی که وقت احل مسمی آن طایفه در رسیده پیمانه عمر اِذَا جَاءَ اَجَلُهُمْ لَا یَسْتَاخِرُونَ سَاعَةً و لَا یَسْتَقْدِمُونَ لبریز گشت رور حاتن که * فرد *

پرنده دران سور ناک آفتــاب   همی گشت در روغن خود کباب

چون آفتاب نه کمال حدت تابش داشت از یکجانب دیوار حصار و برج که اکثر مستحفظان آنجا نناز اطفای نایره آتش جوع رفته و چندی که مانده بودند سایهٔ طلب گشته کناره گیر بودند مورچالیان لشکر ظفر توامان که در قانوی چنین وقت سیوهٔ حزم و احتیاط را مرعی می داشتند ندریافت این معنی از مساعدت نخت و اقبال پادشاهی انگاشته نردبانی چند که برای این رور اماده داشتند بر دیوار قلعهٔ گذاشته بالا بر آمدند و تا آگاهی یافتن جمعی که در سایهٔ و بر بستر بیخبری ماندند تحت حفته خویس غنوده بودند نخوابگاه عدم رسانیده دروازه قلعه را بر روی فوج خود کشایش داده فتح الباب نمودند سپاه فیروزی که مستعد و چون حلقهٔ نظر بر در داشتند بلا توقف یورش نموده گروه گروه و حوق حوق از سوار و پیاده الله الله گویان نحصار در آمدند و نائرهٔ قتال و جدال را مشتعل ساخته سروع نه کشتن و بستن و انداختن نمودند و مخالفان نیز از هر چهار طرف هجوم نموده نمدافع پیش آمده داد مردانگی و مردی داده بر خاک هلاک می افتادند چون کشته شدن بر خونخواهی پیر خود موجب رفع درجات می پنداشتند بی نا کانه جان ناري می نمودند اگر نحسب اتفاق کسی ازانها

به قدمبوسی می رسیدند و چون ضابطهٔ مریدان این سلسله است که دست خالی بمصافحه نمی پردازند و بقدر مقدور نیاز می نمایند لهذا بر قدم سیّد از روپیه و اشرفی مبلغهای کلی نثار می شد ازانجا که در عهد سلطنت حضرت خلد مکان اهتمام کلی در امور شریعه و ابطال مذاهب مختلفه و قدغن بلیغ و تقید شدید بود اکثر مردم برای خدا بهمرسیده این معنی را دستگاه مرجعیت خودها قرار داده از راه عصبیت که شیوهٔ ذمیمهٔ بشریت است جمعی را به تهمت رفض متهم ساخته در انهدام بنیان قصر وجود شان می پرداختند و برخی را بقید حبس می انداختند یکی ازانها حقیقت شاه جی و بد مذهبی مریدان را در پیشگاه سریر خلافت مصیر بمعرض عرض مقدس رسانید آنحضرت باستماع این معنی از راه دین پروری بصدر و قاضی صوبه حکم فرمودند که سید را بحضور گسیل سازند تا تفتیش عقیدت و تحقیق مذهب ایشان نموده شود چون دران هنگام سید شاه جی در جوار مزار سیّد امام الدین سکونت داشت ماموران امر والا اعلام بنام سید نوشته مصحوب چندی برای طلب فرستادند سیّد از آمدن باحمدآباد ابا نموده فرستادها را بیرون کرد شجاعت خان بموجب اظهار قاضی جمعی از همراهیان فوجدار بارهٔ بین پور بسرکردگی سید مچها نام جماعدار برای آوردن سید تعین فرمود سید را چون طاقت مقاومت آنها نبود طوعاً و کرهاً راهی شد گویند که هنگام برآمدن از خانه خود را مسموم ساخت که بعد طی اندک مسافت تسلیم شد و برخی بر آنند که بعد رسیدن به احمدآباد و اطلاع از طلب حضور وقت مراجعت از ملاقات ناظم سم را بکار برده خود را وا رهانیده مسافر ملک عدم گشت و در مقبرهٔ اجداد خویش مدفون شد چون مقدمه سید بانجام رسید پسر او را که درسن دوازده سالگی بود روانه حضور کردند و خبر رحلت او بمریدان دور و نزدیک او رسیده موجب کدورت خاطرها گردید عرق حمیت مریدان قوم میته بحرکت آمده بمظنهٔ اینکه ناظم صوبه سید را مسموم ساخته به قتل رسانیده طلب قصاص از واجبات و حسنات شمرده فعود ازان مستوجب سیاست تصور نموده گروه انبوه فراهم آمده از برنا و پیر و صغیر و کبیر با اهل و عیال از

برپا شدن فساد متیه‌ها در بهروچ

از سوانح سترگ ایام صوبداری شجاعت خان برپا شدن فساد متیه‌ها در بهروچ - شرح این اجمال و تبیین این مقال آنکه متیه قومی اند که در ملک خاندیس و بکلانه سکونت دارند و به امر کسب و کار وغیره اوقات بسر می برند و مسلمان گفته می شوند و بسبب اسلام آبا و اجداد آن جماعه و فرقه که در صوبه احمدآباد اند و آنها را مومنه و گروهی در او لکهه سورتهه اند خواجه می نامند برهمنونی و مشاهده خرق عادات سید امام الدین قدس سره که مقبره ایشان در موضع گرمته عمله پرگنه حویلی احمدآباد بر هفت کروهی واقعه است جمع کثیر و جم غفیر از اقوام متفرقه هنود شرف اسلام دریافته دست ارادت داده متابعت سید اختیار نموده اند مذهب شان بر خلاف مذهب جمهور پس از رحلت سید مذکور اختلاف در مذهب بهم رسیده چند شعبه شده اند و غریب اعتقاد دارند که بصدق نیت و خلوص عقیدت سال بسال ده یکی هرچه بهمرسانند حتی اگر کسی را ده فرزند باشد یک فرزند تعلق به سید می دادند و بعوض فرزند وجه قیمت در صورت رضامندی سادات اولاد سید میرسانند و مانند میراث میانه اولاد سید مریدان تقسیم می شوند و هر کدام از اولاد سید امام الدین از ممر مداخلت وجوه ده یکی از مریدان تعیش می نمایند و مریدان را در جهار عروس نیز میدهند الحاصل عجب اعتقاد و طرفه ارادات دارند و کثری از مومنه در ظاهر در گروه هنود میان قوم و قبیله خود بهمان شیوه هنودی بوده و در باطن بمتابعت سید می باشند چون در آن ایام نوبت ارشاد به سید شاه جی نامی از نبائر سید امام الدین مذکور رسید چندین هزار کس از اولاد میته‌ها و مومنه‌ها بهم رسیده بودند سید شاه جی را از کثرت متابعان و آمد وجوه بدر رتبت و منزلت بدرجهٔ اعلی پیوست اکثر اوقات در پس پرده حجاب اقامت داشته کمتر با مردم ملاقات می نمود و هرگاه مریدان از اطراف و اکناف بزیارت ایشان آمده اظهار اشتیاق می کردند پای خود را از پرده بیرون می داشتند مریدان از راه عقیدت و نیاز مندی این معنی را از عطیهٔ کبری و نعمت عظمی پنداشته

محصول در مکان فروخت بنهج این مقرر شد که جنس دران مکان بنسبت بمکان خرید بقیمت زیادہ می شود و باعث افزایش محصول است لیکن چون تاجران بعضی امتعه را در امکنه که ضبط محصول معمول نبودہ می فروختند نقصان می شد لهذا بار دیگر حکم ضبط محصول در مکان خرید مقرر شد چنانچه در محل خود گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی در سال هزار و صدم اقضی القضاۃ خواجه عبد الله بعرض اقدس رسانید که در بلدۂ احمد آباد بعضی پیادهای عدالت و کچهري چهل و یک و دیوانی وغیرہ بی علوفه خدمت میکنند و از مردم سکنه آنجا مبلغی می ستانند و انواع آزار و اضرار بآنها میرسانند و بر سر طرق و شوارع مردم را گرفته ناحق از آنها چیزی مي گیرند لهذا از پیشگاہ معدلت پناہ بنام دیوان صوبه حکم جهان مطاع عالم مطیع زینت صدور یافت که بمتصدیان آنجا نگارش رود که پیادهای بی نوکر را نگاہ ندارند و بر نوکران قدغن کنند که از کسی چیزی نگیرند و اگر بگیرند تنبیه و تادیب نمایند و حقیقت را از قرار واقع و نفس الامر بحضور بر نگارند همدرین سال دو بهل با چهار راس گاؤ گجراتي پیش کش اعتماد خان دیوان صوبه از نظر اقدس گذشت درجۀ پذیرائی یافت و شیخ محی الدین صدر صوبه و امین احد خریه رخت هستی بربست و چون شیخ اکرم الدین پسر ادای ذمه مطالبه پدر را بعهدہ خود قبول نمود لهذا ضبط اموال موقوف شد و خدمات شیخ اکرم الدین تفویض یافت درین هنگام قاضی القضات خواجه عبد الله بعرض اشرف اعلی رسانید که اکثر مستحقان سرکار سورتهه بموجب اسناد حکام و جاگیرداران زمین مدد معاش دارند و نمی توانند که بحضور رسیدہ سند حاصل نمایند و متصدیان آنجا بعلت سند درگاهی زمین را ضبط می نمایند و بحسب ظاهر آن جماعه همین است حکم والا شرف صدور یافت، که دیوان صوبه بعد تحقیق استحقاق و قبض و تصرف آنها وا گذارد و سند بدهد و کسانیکه قدرت بر آمدن نزد دیوان صوبه نداشته باشند همانجا کس معتمد خود را فرستادہ که تحقیق استحقاق آنها نمودہ سند بدهد •

شده از دریای نربدا عبور نموده بعزم شورش و هنگامه آرای بصوب هندوستان و مارواڑ راهی گشت شجاعت خان به بندوبست مارواڑ چندی توقف نموده و خاطر جمع کرده کاظم بیگ محمد امین خانی که مردی سپاهی نفس بود به نیابت آنجا گذاشته به احمد آباد معاودت نمود گویند که هنگام تعین نائب بفوجداری جودهپور باکثری از منصبداران متعینه صوبه و جماعداران نوکر خود تکلیف نمود هیچکس از خوف فساد راجپوتیه که دران وقت اجیت سنگه ولد راجه جسونت زمیندار متوفی و علی الخصوص که دران بین درگ داس باتفاق او بشورش برداشته بود قبول نمی کرد کاظم بیگ از روی تهور و جلادت نیابت را پذیرفته ماند شجاعت خان بجهت او تجویز منصب مناسب نمود و همدرین سال امانت خان دیوان صوبه که بتقدیم خدمت و حسن تردد در امور مالی با بلغ وجه می پرداخت از فرط عاطفت حضرت شاهنشاهی باضافه منصب از اصل و اضافه دو هزاری ذات و خطاب اعتماد خان مفتخر و مباهی گشت و ضمیمه دیوانی صوبه احمد آباد و متصدی گری بندر سورت از تغیر مختار خان تفویض یافت و سید محمد محسن برادر زاده سید ادریس خان که خویش او باشد به نیابت دیوانی مقرر گردید *

تعین یافتن نقد زکوة در مکان فروخت

همدران آوان حکم اشرف بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که چون سابق عاشران زکوة اجناس در مکان خریداری میگرفتند و روبه می دادند درین ولا مقرر سازند که در مکان خرید اجناس بجهت زکوة بتاجران مزاحم نشده بدون تشخیص قیمت و ملاحظهٔ اجناس سربسته پارچه وغیره موافق بیجک سپرده تجار چٹھی روّنه بمهر خود بدهند که هرجا تاجران متاع را بفروشند عاشران آنجا محصول موافق ضابطه خواهند گرفت و از تاجران موچلکا بگیرند که چٹھی ادای زکوة بمهر عاشران مکان که چٹھی رونه شده برساند و بدین مضمون بجميع دیوانیان صوبجات ممالک محروسه احکام صادر شد مخفی نماند که ضبط

حیات سپردہ بود بعد رسیدن این واقعہ بعرض اقدس اعلی حکم والا شرف نفاذ یافت
کہ کار طلب خان بجودھپور رفتہ خبردار باشد چنانچہ او بدانصوب رفتہ بضبط
و ربط مہام آنجا پرداخت و در حضور اقدس تجویز نیابت صوبہ داری احمد
آباد بدیگری در پیش شد و ہنوز مقرر نہ شدہ بود کہ این خبر در گجرات
و جودھپور چہ افواہی و چہ از گفتن مردم بقیاس شہرت یافت ازانجا کہ تمامی
سپاہ و ہمراہانش سکنہ بلدہ احمد آباد بودند از استماع این خبر سراسیمہ شدہ
دست از نوکری کشیدہ رو بہ احمد آباد آوردند حتی بعضی از شاگرد پیشہ
طریق موافقت بآنہا پیمودند از دریافت این معنی کار طلب خان باستمالت
آنہا پرداختہ شرح حقیقت حال سپاہ خود را بعاصی القصات عبد اللہ کہ واسطہ
عرض معروضہ او بود نوشت و بعرض مقدس معلی رسید ازانجا در رکاب ظفر
انتساب بنابر تمشیت مہم دکھن فوج و سرداران مطلوب بودند تعین شدن دیگری
بصوبجات و مہام دیگر اقتضا نداشت و از بندوبست و نظم و نسق صوبہ احمد
آباد و نقش کاردانی و شجاعت کار طلب خان در پیشگاہ خلافت و جہانبانی
درست نشستہ بود رای جہان آرا چنان اقتضا کرد کہ فوجداری جودھپور بہ ضمیمہ
صوبداری احمد آباد متعلقہ باشد مراحم پادشاہانہ از مساعدت بخت بلند
و طالع ارجمند شامل حال او شدہ صوبہ گجرات اصالۃ از تغیر وکلای پادشاہ زادہ
عالیجاہ و فوجداری جودھپور بہ ضمیمہ آن باضافہ منصب از اصل و اضافہ
منصب پنج ہزاری ذات چہار ہزار سوار دو اسپہ سہ اسپہ بلا شرط و چہار ہزار
سوار مشروط صوبہ و فوجداری جودھپور مضاف صوبہ دار الخیر اجمیر و پٹن و دو
کروڑ دام انعام و خطاب شجاعت خان و عطای نقارہ و یک زنجیر فیل از حلقہ
خاصہ و صدور فرمان عالیشان رتبہ برتری امارت و ایالت یافت و نظر علی بخطاب
اسمہ و بہ اضافہ ہفتصدی ذات و سہ صد سوار سرفراز شد و صوبہ مالوہ در عوض
گجرات حسب الخواہش بہ پادشاہ زادہ عالیجاہ مقرر و عطا گردید چون درگ
داس راٹھور کہ بانی اغوای محمد اکبر بود از تعاقب افواج قاہرہ در تنگنای
جنگل تل کوکن عرصہ را تنگ دیدہ محمد اکبر را زاگ جہاز ساختہ و خود جدا

به دیوان حکم معلی شرف ورود یافت که هفت هزار روپیه از خزانهٔ عامره بمستحقان بلدهٔ احمد آباد به استصواب صدر صوبه بدست بدست رساند و بجهت ارسال مربای هلیلهٔ سدر درختان واقعه جاپانیر وموضع زکهیال معموله پرگنه حویلی احمد آباد بجهت صرف خاص و بنابر مرمت ممر آب جاری از منبع آب کاریز خیرات بمسجد ملک سعدان گجراتی متصل دروازه سلاح فروش و برسانیدن دو هزار روپیه بلا قصور از خزانه بموجب التماس قاضی القضات خواجه عبد الله به سیادت پناه سید محمد سجادهٔ نشین حضرت شاه عالم قدس سره در معتاد مرحمت شد و با نصرام آن مهام به دیوان صوبه احکام قدسی نزول کرامت شمول فرمود و همدران ایام از معروضه معتمد خان متصدی بندر سورت بعرض اقدس رسیده که محمد اکبر از خزانه ناکامی بر آمده به بندر مسقط پیوست و نیز از التماس سیدی یاقوت خان قلعه دارد دندا راجپوری بعرض معلی رسید که محمد اکبر با چند غراب جنگی باراده رفتن ایران دیار بدان بندر پیوست و حاکم آنجا که او را امام میگویند باستمالت و دلجوئی پرداخت و بعد چندی از معروضهٔ اخبار نویسان بندر سورت بذروهٔ عرض پایهٔ سریر خلافت مصیر رسید که محمد اکبر تا سه ماه در بندر مسقط بسر برده و ازینجا بترسیل رسل و رسایل استدعای استمداد و اعانت از شاه سلیمان والی ایران نموده بود شاه بروفق استدعا به بندر دار بندر عباسی متعلقه ایران دیار نوشت که چند غراب بمسقط فرستاده محمد اکبر را با همراهانش زاکب ساخته رساند و ناظمان و محافظان طرق بمکان خودها لوازم استقبال و شرایط ضیافت به آداب بادشاهانه بجا آورده از بندر عباسی تا اصفهان رسانند حکم اشرف عز صدور یافت که اخبار را داخل وقایع حضور نمایند و پادشاه زادهٔ عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر که در تعاقب او مامور بودند یرلیغ رفت که معاودت نموده برکاب ظفر انتساب پیوندند و شیر افگن خان از تغیر بهلول شیرانی بفوجداری جونه گڈه دفعه ثانی سرفرازی یافت و مختار خان از تغیر معتمد خان بمتصدی گری بندر سورت خلعت امتیاز پوشید و در سال هزار و نود و نه چون عنایت خان فوجدار جودهپور ودیعت

به فوجداری جونه گد از انتقال پدرش سربلندي یافت و در سال هزار و نود و هفت معتمد خان بمتصدیگری بندر سورت از تغیر صلابت خان خلعت امتیاز پوشیده رسید و بهلول شیرانی که به منصب پانصدي ذات و سه صد سوار بلا شرط مفتخر بود به فوجداري جونه گده از تغیر شیر افگن خان معین گشت و حسب الحکم والا بعز صدور پیوست که صوبه باتفاق دیوان و میر بهاء الدین بخشی صوبه یک هزار سوار انتخابی از حوالی بلده احمد آباد فراهم آورده بهمراهی سید محمد رفیع منصب دار که برای آوردن آن جماعه از حضور تعین شده در سرکار نوکر بگیرند و علوفه دو اسپه سه اسپه از سصت روپیه و یک اسپه سی روپیه بقرار سراسری و ماهیانه جماعدار پنجاه سوار یک صد روپیه بلا قصور وصولی مقرر دانسته زینکه از بابت ابواب وضعی موافق معمول وضع باید کرد بر مواجب افزوده چهره نماید و داغ نقد بر اسپان آنها کرده از تاریخ داغ صحیح کنند بشرط گرفتن ضامنی معتبر وجهه دو ماهه علی الحساب از خزانه عامره داده روانه حضور پرنور گردانند بعضی ازانها که قابل منصب باشد نظر بر همان مواجب منصب مقرر سازند چنانچه بموجب حکم اقدس بعمل آورد و نیز دیوان صوبه بجهت ترمیم حصار بلدهٔ پتن حکم اشرف شرف صدور یافت و از معروضهٔ دیوان صوبه بعرض اقدس رسید که چون در سال گذشته حسب الحکم معلی ورود یافت که بسبب گرانی و پریشانی حال غربای بلدهٔ احمد آباد تا یک سال محصول غله معاف شناسد چنانچه سبق ذکر یافت و ازان بعد بدستور سابق می گرفته باشند لیکن امسال بسبب کمي بارش بسبب سال گذشته غله گران است در صورتیکه ضبط محصول بمیان خواهد آمد غربا نالش خواهند نمود حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر شد که بمتصدیان محال سایر مقرر نمایند که تا نرخ غله بسبت نرخی که نظر بران گرانی محصول معاف شده بود یک سوای زیاده نشود حاصل غله مفدویات نگیرند و در سال هزار و نود و هشت محمد طاهر دیوان صوبه باضافه منصب و خطاب امانت خانی سربلندي یافت و میر عاري از انتقال میر بهاء الدین خان به تعلقه بخشی گیري و وقایع نگاری مفتخر گشت و همدرین سال

و او در عنفوان جوانی بهمرکابی بادشاهزاده محمد مراد بخش وارد این دیار شده مانده در حکومت ناظمان بصیغهٔ نوکری و تهانه داري و فوجداریها اوقات میگذرانید و از مساعدت بخت بلند و طالع ارجمند عائبانه بمنصب و بندگي درگاه والا سرفرازي یافته تهانه دارِ پیتها پور گشته و در ابتدا بخطاب محمد بیگ خانی و ازان بعد که حسن کاردانی و جانفشانی بعرض مقدس رسیده خطاب کار طلب خان و فوجداري کري و بعد آن عامل دهولقه شده تا آنکه از انتقال غیاث الدین محمد خان بمتصدي گري بندر سورت و ازانجا به نیابت صوبه از نیابت باصالةً بوالا رتبه امارت و ایالت کامیاب گشته و از انتقال او پادشاه زاده عالیجاه محمد اعظم شاه به صوبداری رونق افزا شدند الحاصل بعد ورود شقهٔ خاص مضمون آنرا مخفی داشته بلا توقف داخل خیمه گردیده شروع به نگاه داشت سپاه نموده روانه احمد آباد شد و در اندک فرصت رسیده بتاریخ دوم شهر رجب المرجب موافق سال هزار و دود و شش داخل بلده فاخره زینت البلاد احمد آباد گردید و شقهٔ خاص را بقمر الدین خان خلف مختار خان که ازین ماجرا اطلاع نداشت نموده دخیل کار گشت و قمر الدین خان بعد چند روز بموجب حکم اقدس بمالوه شتافت و محمد طاهر دیوان صوبه و قاضی ابو الفرح وغیرهٔ منصبداران متعینه صوبه و اعیان و اشراف بلده آمده ملاقی شدند کار طلب خان بدابر بندوبست و حفاظت طرق وشوارع جا بجا تهانجات متعلقه بطامت کسان خود را فرستاده به تنظیم و تنسیق مهمات مشغول گشت و همدران

گشت و حکم اشرف اقدس شرف صدور یافت که همدرین وقت حاملان راهی شوند و متعاقب فرمان مرحمت عنوان و احکام موافق ضابطه حواله وکیل خواهد شد قاصدان کار طلب خان که بمددگاري طالع پیشتر از فرستادهای قمر الدین خان رسیده بودند و علاوه آن کامیابی مدعا مسارعت را از باد صبا استعاره نموده رو براه آوردند چنانچه بروقت هنگام معاودت برسه گروهی لشکر فیروزی اثر فرستاده های قمر الدین خان را دریافتند که عازم حضور اند گویند که در تفویض نیابت وکلای پادشاهزاده صوبه احمد آباد اکثری از امرایان را نظر به مراتب ظاهر کار طلب خان بخاطر گذشت که از تغیر او کدام پست فطرت قبول این کار خواهد کرد * * رباعی *

عیبی است عظیم بر کشیدن خود را | از جملهٔ خلق بر گزیدن خود را
از مردمک چشم بباید آموخت | دیدن همه کس را و ندیدن خود را

و غافل ازینکه در کارخانه غیبی و مشیت لاریبی ترقیات او باعلی مراتب مقدر بود اسباب آن سرانجام می یافت که از نتائج نیکو خدمتها و حسن معاشرت با رعایا و کافه برایا و بندوبست ملک از نیابت پادشاهزاده باضافهای مناسب منصب و از راه تفضلات روز افزون خسروانه بوالا رتبه پنجهزاری ذات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه بلا شرط و خطاب شجاعت خان و عطیات خلاع فاخره و صدور فرامین و علم و نقاره و فیل و صوبه داري از تغیر وکلای پادشاهزاده اصالةً و ضمیمه آن فوجداري سرکار جودهپور رسید جمیع مراتب امور نظامت را بآئین شایسته و اطوار پسندیده چنانچه مرکوز خاطر قدسي مظاهر بود سرانجام میداد تا بقیهٔ عمر پای عزل درمیان نیامد و چه در عهود ماضیه و از مده لاحقه تا اکنون که سنه ۱۱۷۰ هزار و صد و هفتادم است هیچ صوبداري را طول مدت امر نظامت و بندوبست و امنیت و رونقی که در ایام حکومت او روی نموده بود چنانچه برالسنه و افواه خواص و عوام و مشهور و معروف است و هندو زنان در سرود می سرایند و یاد خوشی آن ایام می نمایند اتفاق نشده * * فرد *

لشکری و شهری از و با مراد | لشکری از دولت و شهری ز داد

یافت و کار طلب خان که بمنصب بهصدی ذات و هفتصد سوار دو اسپه سه اسپه بلا شرط و فوجداری و متصدی گری بندر سورت و نظر علی متبنای او دو صدی ذات و سه صد سوار مفتخر بود باضافه منصب و سوار به نیابت پادشاهزاده عالیجاه مقرر شد و متصدی گری و فوجداری بندر سورت به خلافت خان مرحمت گشت از تقریر ثقات اهل گجرات که بحد تواتر پیوسته مسموع گشت که قمر الدین خان واقعه نا گزیر پدرش را بدرگاه آسمان جاه مصحوب مُسرّعان سریع السیر عرضداشت نموده چون رایات ظفر آیات در مملکت دکهن قیام داشت از راه بندر سورت بائست زیب قاصدان بدانجا رسیده زمانی بجهت ما یحتاج عالم نشریف درنگی نموده بودند که فی الفور خبر ارتحال مختار خان و بردن عرض داشت از اظهار جاسوسان بسمع کار طلب خان رسید او قاصدانرا نزد خود طلبداشته استکشاف ماجرا نموده تیقن حاصل کرده در ظاهر انچه که باعث توقف بود از سرکار خود زیاده از حوصله شان دهانیده مشغول ساخت و در باطن تمامی شرح در گذشتن مختار خان را بدرگاه گیتی پناه عرض داشت نموده مصحوب کسان خود بمواعید انعام شروط برسیدن بیشتر از فرستادهای قمر الدین خان روانه کرد و فرستادهای قمر الدین خان را در حرف و حکایات و اشتغال امور صوری آنها توقف نموده رخصت داده بقول العبد یدبر و الله یقدر موافق افتاد که عرض داشت کار طلب خان قریب نیم شبی به معسکر اقبال رسید عمل وقت شرف اندوز نظر گردید و این معنی در پیشگاه خلافت و جهانبانی هوشیاری و کار طلبی او جلوه ظهور نمود * * نظم *

خدائی که این لاجوردی سپهر بر آراست از انجم و ماه و مهر

... طرح بنیاد عالم نهد خرد در سر و مغز آدم نهاد

... گردید و نیکو خدمتیهای او از خدمات سرورازی بندگی درگاه عرش ... خدمت بندر سورت موافق مزاج اقدس بود توجهه خاطر ملکوت ... باره طلب خان بتو ... تداخت و در همان شب شقه ... تقرر صوبه ... عالیجاه و نیابت داو مرحمت

* نظم *

درین ره حواله سلطان حواله درویش　　باخر عقبهٔ مرگ آیدش پیش
درین صحرا که بوی خورمی نیست　　گیاهی بی بقا تر ز آدمی نیست

محمد طاهر دیوان صوبه باتفاق عمله و فعله و بندهای پادشاهی بضبط اموال و جاگیرات پرداخته نگاه داشت سوار و پیاده سه بندی بنابر بندوبست و محافظت شهر و پرگنات و اموال مختار خان بدرماهه بیست و یک هزار و یک صد روپیه سید محمود خان را باتفاق قمر الدین خان خلف مختار خان و میر بهاؤ الدین بخشی و وقایع نگار رسالدار ساخته بمحافظت صوبه پرداخت و حقیقت واقعه را بدرگاه گیتی پناه عرض داشت نمود *

صوبه داري كار طلب خان كه آينده بخطاب شجاعت خان سرفرازی یافته و دیواني محمد طاهر بخطاب امانت خان و بعد آن اعتماد خان شده و دیواني محمد محسن خلف خان مذکور و دیواني خواجه عبد الحمید خان

چون ارتحال مختار خان بعز عرض پایه سریر خلافت مصیر رسید صوبه گجرات بوکلای نواب قدسی القاب بادشاهزاده نامدار عالي تبار غرهٔ ناصیه عظمت قرهٔ باصرهٔ خلافت فروغ دودمان ابهت و بختیاری چراغ خاندان شوکت و تاجداري اختر برج حشمت گوهر درج سلطنت نهال بوستان جاه و جلال بهار چمن عز و اقبال والا نسب عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر از انتقال او تفویض

متوجهه حضور لامع النور بودند در نواح دار السرور برهانپور با پیوستن خواجه عبد الله معاً اتفاق افتاد و او برهنمونی بخت بیدار ملازمت پادشاهزاده را وسیله نجات و ذریعهٔ مرادات از مساعدت روزگار پنداشته سعادت اندوخت و ماجرای و برات ذمه خود را و نفس الامر بمعرض عرض رسانیده و بر پادشاهزاده بی تقصیریش ثابت گردید امر فرمودند که در رکاب عازم حضور باشد که در پیشگاه خلافت و جهانبانی بعرض رسانیده مشمول مراحم والا خواهد شد چون خواجه عبد الله مرد صاحب کمال بود توجه پادشاه زاده روز بروز در باره او بیشتر از بیشتر مبذول می شد و بعد از حصول شرف ملازمت اقدس کیفیت و ابراء ذمهٔ خواجه بموجب عرض پادشاه زاده منکشف گردید از اتفاقات همدران ایام قاضی معسکر پادشاهزاده رخت هستي به محکمه نیستی برده بود خواجه عبد الله قاضی سرکار پادشاه زاده مقرر گشت و منصب قضاء بلده احمد آباد بقاضی ابو الفرج تفویض یافت و چندیکه در رکاب ظفر انتساب پادشاه زاده بامر قضا می پرداخت و هم در معارک جنگ که اتفاق می شد از راه تهور و جلادت حاضر می شد ازانجا که نیر طالع خواجه در اوج بود شیخ الاسلام رخصت حج بیت الله زاد الله شرفاً و تعظیماً حاصل ساخته روانه شد و از تغیر او میر ابو سعید اقضی القضاة گشته در اندک مدت استعفای آن کار نمود و تجویز دیگری درمیان آورد پادشاه زاده والا تبار بموقف عرض رسانیده که خواجه عبد الله لایق این منصب والا قدر و سزاوار تقدیم خدمت حضور فیض گنجور که هم قاضي و هم سپاهی است حکم شد که پس قاضی معسکر شما کدام کس خواهد بود عرض کردند که خواجه عبد الحمید خلف او نیر طالب علم منقح اوست چنانچه عرض پادشاهزاده درجهٔ پذیرائي یافته هر دو بخلاع فاخره شرف امتیاز یافتند و بتدریج از نیکو خدمتی پیش آمده اقضی القضاة خواجه عبد الله بدرجه اعلی رسید اکثر معروضه صوبه گجرات بذریعه او می شد و بتاریخ سلخ شهر جمادي الاولی آنسال مختار خان ناظم صوبه باجل طبعی درگذشت و در مزار شاه علي جی کام دهنی واقع بلده بطریق امانت بخاک سپرده بعد از چندی بمکان دیگر نقل نموده بردند *

که آینده بخطاب محمد بیگ خان مخاطب شده به فوجداری گودهره از تغیر دولت سومره منصوب گشت و در سال نود و شش قحط سالی بوقوع آمد لهذا بموجب عرض جامع الکمالات شیخ الاسلام قاضی القضات که عربای مسلمین و جمهور سکنه بلده احمد آباد به سبب گرانی غله پریشان حال اند محصول غله آنجا معاف شود حکم والا بنام دیوان صوبه شرف ورود یافت که محصول غلّه آن صوبه را تا یک سال معاف فرمودیم چون در آن ایام شیخ محی الدین ولد قاضی القضات شیخ عبد الوهاب که بمنصب صدارت و امینی و احد جزیه و نرخ نویسی به ضمیمه داشت عوام الناس بمظنه آنکه او از غله فروشان طمع نموده رشوت گرفته بخواهش آنها نرخ گران بسته اتفاقاً روز جمعه که برای نماز سوار شد ذکور و اناث غلا زده گان نالش نموده کار بانداختن سنگ و کلوخ و خاک رسانیدند چنانچه پالکی سواری شیخ مذکور شکسته شد و او خود را افتان و خیزان بخانه رسانیده و از راه حسد حقیقت سرگذشت را بقاضی القضات شیخ الاسلام نوشت و سبب اغوای مردم را بخواجه عبد الله قاضی بلده گمان برده مسطور ساخت *   * نظم *

کبر و حسد و بغض و ریا و کینه   اوصاف بسر طبیعت دیرینه
حقا که بگرد هیچ مردی نرسی   تا پاک نگردد ات ازینها سینه

و قاضی القضات این معنی را بعرض اقدس اشرف رسانیده حکم محکم والا صادر شد که خواجه عبد الله را مسلسل و معلول بدرگاه معدلت پناه آرند و گرز بردار تعین شد و این خبر وحشت اثر پیش از راهی شدن گرز بردار بخواجه عبد الله رسید چون اطلاع از هجوم عوام الناس نداشت هذا بهتان عظیم گویان بجهت ابرای ذمه خویش از بردن گرز بردار بقسمی که مامور شده بود از خود رفتن را ترجیح داده روانه حضور شد ازانجا که گفته اند *   * مصرع *

عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد

چون در آن هنگام رایات عالیات شاهنشاهی در دکهن اقامت داشت رسیدن پادشاهزاده والا نسب عالیجاه محمد اعظم شاه بهادر که بموجب فرمان طلب

مقرر شدن ضابطه فوطه خانه وكمي وزن روپيه

همدرين سال بعرض اقدس رسيد كه زريكه رعايا بفوطه خانها رجوع مى كنند و عمال پرگنات بنابر آنكه بموجب حكم ارفع اعلى مقرر است زر را نمى گيرند و رعايا آنرا در بازار تبديل نموده زرهاى جنس اعلى بفوطه خانها راجع مى سازند و بعلت تبديل در تحصيل دير ميشود لهذا حكم جهان مطاع عالم مطيع بنفاذ يافت كه از ابتداى فصل خريف سچقان ئيل رعايا هر قسم روپيه كم وزن و جنس زبون بيارند در فوطه خانها نگيرند و واپس ندهند و بموجبى كه در ضمن پروانه مندرج شده بعمل آرند و به ديوان صوبه حكم رسيد كه بعاملان محالات خالصه و پايبافى تعلقه ديوانى خود مقرر كنند اينكه روپيه يك سرخه و دو سرخه و سه سرخه را روپيه اعتماد كرده اگر از روپيه تمام وزن كه پانزده و نيم ماشه است كم باشد وجه كمى بوزن ترازو اين نقره كه از وجه كمي وزن روپيه بعمل آمده وقتى كه بپانزده و نيم ماشه باشد برسد عوض آن روپيه تمام وزن ستانند و سابق كه روپيه يك سرخ تمام وزن اعتبار داشته از وجهه قصور آن بار خواست نميشد چون الحال بار خواست قصور بوزن ترازو مقرر شد كمى وزن آنرا بوزن ترازو نگيرند ديگر از روپيه كه از سه سُرخ كمى وزن باشد آنرا نقره اعتبار نموده نرخ نقره فى روپيه يك توله مقرر دانسته در فوطه خانها نگيرند ديگر صرف سكه مبارك سواى كمى وزن هر جنس روپيه و براى سكه مبارك نيم دام بدستور سابق در مي آمده باشد چون بعضى از سكنه بلده احمد آباد بدرگاه عالم پناه رسيده بذريعه متصديان عدالت عالم آرا بعرض مقدس رسانيدند كه بعد از واقعه محمد امين خان ناظم پيشين فيلبانان و شتربانان اشجار ميوه دار كلان از قسم كهرنى و مهوه وغيره قطع كردند و مى كنند و هر كس از مالكان كه مانع مي شود بضرب و ستم پيش مي آيند حكم اشرف اقدس بصدور پيوست كه در صورت صدق را بنود تاكيد مزيد كنند و مچلكا نگيرند كه احدى مرتكب اين امر نشود و وجه بهاى اشجار مقطوعه شرعاً بمالكان بدهانند و همدران آوان محمد جعفر

و بدیوان صوبه یرلیغ شد که باستصواب مختار خان وجهه یک ماه آن دو هزار سوار از خزانهٔ احمد آباد بفرستند و گماشته و مشرف و تحویلدار برای تنخواه آن وجهه همراه دهد و بعد تنخواه حقیقت را بحضور بنویسد که زر مذکور در طلب وکلای بادشاهزاده موضوع خواهد شد و بنابر مزید تاکید این کار محمد صادق گرزبردار تعیین شده آمد چون درین بین که فوجدار مستقل در سرکار سورتهه نرسیده بود از روی انتخاب سوانح صوبه بعرض اشرف اعلی رسید که میر بهاء الدین بخشی وقایع نگار بمختار خان ظاهر نمود که دیسائیان سورتهه نوشته اند که درین ایام بعضی مفسدان ملک سورتهه را از فوجدار خالی دانسته مواضعات را تاخت و تاراج می نمایند اگر تا رسیدن فوجدار بنام کروری تصدیق وجهه یومیه جمعیت قلیل از محال خالصه برسد که حراست نماید ناظم صوبه بمحمد طاهر دیوان صوبه برای دادن تصدیق گفت دیوان صوبه ظاهرساخت که بدون حکم خان مطاع تصدیق نمی توانم داد لهذا حکم والا بنام دیوان صوبه ورود یافت که درین قسم مقدمات منتظر ورود حکم مقدس نباید بود بتصدیق ناظم صوبه تنخواه بایست داد چون قبل ازین بشاه وردی خان یرلیغ رفته بود لهذا تا رسیدن او بسورتهه وجهه یومیه را بتصدیق ناظم صوبه تنخواه نمایند و حقیقت را بر نگارند چون در همین سال شاه وردي خان بموجب حکم معلی بسورتهه رسید و عرضداشت نمود که بر سرانجام کار سرکار والا نهصد و چهل و شش نفر پیاده برقندار که مصالح این ملک است بسراسری چهار روپیه کثری کم باشد نوکر نموده امیدوار است که سند تنخواه مواجب آنها بنام دیوان صوبه مرحمت شود بنابر آن حسب الحکم والا بدیوان صوبه رسید که وجهه یک ماهه پیاده‌ها را که در ماهه آنها سراسری می نفرسه و نیم روپیه بضابطه آنجا مقرر شده باشد باستصواب مختار خان ناظم صوبه احمدآباد به سورتهه ارسال دارد و زر یک ماهه دو هزار سوار و نه و چهل و شش نفر پیاده را از محصول سرکار سورتهه متعلقهٔ وکلای نواب قدسي القاب بادشاه زادهٔ عالیجاه به وصول رسانیده بخزانه مسطور عاید سازد •

خرابی عمارات نموده اکثر جا دیوار حصار شهر پناه و قلعهٔ ارک شکست و ریخت فاحش بهم رسانیده بود لهذا مختار خان ناظم صوبه بجهت تعمیر آن بپایه سریر خلافت مصیر عرضداشت نمود که ترمیم حصارش از جملهٔ ضروریات است در دیوانی مکرمت خان مرمت هر دو قلعهٔ از سرکار دولت مدار شده لهذا حکم اقدس معلی بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که در عهد حضرت پادشاه غفران پناه رضوان جایگاه علیین مکانی که مرمت شده بود حقیقت تنخواه سنوات ماضیه را تحقیق نموده معروض دارد چنانچه از روی سر رشته معلوم شد که در سنه ۲۲ بیست و دو جلوس فردوس آشیانی یک هزار و چهار اشرفی از خزانه وزن و در سنه ۲۹ بست و نهم جلوس رضویخان از مهاجنان شهر شصت هزار روپیه تحصیل نموده داده و در عهد سعادت مهد از سرکار والا مرحمت شده [illegible] بر آورد بیست و دو هزار روپیه و ششصد و چهل و چهار روپیه شد هرچه حکم [illegible] مرحمت عنوان صادر شد که بچهار دفعه از خزانهٔ عامره تنخواه دهند و بدین موجب از سکنهٔ شهر درخواست نکنند و همدرین سال سردار خان فوجدار سورتهه [illegible] مقرر شده رفت و بعد چندی در آنجا ودیعت حیات سپرد [illegible] در مقبره بنا کرده خود در احمد آباد نزدیک دروازهٔ جمال پور که [illegible] ساخته بود بخاک سپردند و تا مقرر شدن فوجدار جونه گده حکم شد که سید محمود خان خبردار باشد *

مقرر شدن سرکار سورتهه در تیول بادشاهزادهٔ [illegible] محمد اعظم شاه

[illegible] سرکار سورتهه در تیول بادشاهزادهٔ نامدار [illegible] بنام ساه وردی خان صادر شد [illegible] بدین قرار درماهه سر نفری [illegible] نوکر گرفته تا رسیدن فوجدار سرکار [illegible] آنجا بواقعی خبردار باشد

لطیف دیوان صوبه باستصواب مختار خان ناظم صوبه هفده راس که پیر و معیوب بودند بیع نموده ما بقی را به مصحوب میر تقی روانه حضور کرد و همدرین سال بموجب استغاثه رعایای پرگنه پٹن دیو عبد الرحمن کروڑی تغیر شد و حکم اشرف صدور یافت که سردار خان فوجدار سورٹهه از جمله کسانیکه در برادری و رفاقت او مقرر اند تعین نماید چنانچه محمد سعید منصب دار بدین امر تجویز شد و در سال هزار و دود و چهار بموجب التماس ناظم صوبه بجهت محبوسان وفوتیان جمعی از مسلمین که ورثه غنی نداشته باشند حکم رسید که فی نفر از محبوسان چبوتره کوتوالی یک آثار آرد گندم و برای فوتی فی نفر دو چادر و پنج تنکه مرادی از خزانه بیت المال میداده باشند و بجهت ارسال ڈالی‌های انبه انتخابی باغ محمد امین خان حکم رسید که ناظم صوبه مصحوب کهاران ڈاک چوکی براه بہتروچ بحضور میفرستاده باشند و نیز حکم شد که چون او باغ را به تکلف تمام ساخته و انواع اشجار مثمر با کیفیت در انجا نشانیده بنوعی سعی نمایند که طراوت و نضارت آن روز بروز در تزاید باشد و سرشته حاصل و خرچ و مقدار زمین عمارات و درخت شماری وغیره با طرح باغ مذکور بحضور بفرستند و در او اخر این سال منصب جلیل القدر دیوانی صوبه بمحمد طاهر که ایندہ بخطاب امانت خان و بعد آن بخطاب اعتماد خان مفتخر گشته از تغیر محمد لطیف مقرر شد و در سال هزار و نود و پنج حکم معلی بنام محمد طاهر دیوان صوبه ورود یافت که چون مبلغ یک کروڑ و شصت لک دام از پرگنه دونگرپور از تغیر رانا جی سنگه از سدس خریف لوی ئیل سنه ۲۲ بیست دو باقی مانده بود از پنج سدس ربیع پیچی ئیل پرگنه مذکور در جاگیر راول جسونت زمیندار آنجا تن گشته چون زمیندار مرقوم وجهه محصول حصهٔ ایام مابین خالصه والا که مبلغ شصت و شش هزار و ششصد و نود و نیم روپیه میشود بخزانه عامره واصل نکرده بداران وجهه را از محصول فصل خریف تنکور ئیل بلا توقف و اهمال بمعرض وصول رسانیده داخل خزانه عامره نمایند و همدرین سال بنابر شدت نزول باران و طغیانی رود سابرمتی که تا سه دروازه واقعهٔ میدان بازار رسیده بود و

صوبه ورود فرمود نیز حسب الحکم مقدس معلی شرف ورود یافت که حاصل طلا و نقرهٔ غیر مسکوک که بیوپاریان وغیره برای فروختن در دار الضربهای ممالک محروسه بیارند بضابطه چهل یک از مسلمین و چهل دو از هنود نگیرند و متصدیان دار الضرب از بیوپاریان وغیره مچلکا نگیرند که سوای دار الضرب در جای دیگر خرید و فروخت نکنند و از روی وقایع صوبه بعرض اشرف اقدس اعلی رسید که مونگیا وغیره چهار نفر کراسیه موضع حلواس عمله پرگنه کتی که سابقاً محمد مظفر نایب فوجدار انجا بعلت مفسدی دستگیر کرده پیش محمد امین خان فرستاده و او آنها را بچبوترهٔ کوتوالی محبوس ساخته دریندولا قاضی عبد الله آنها را از چبوتره طلبیده خلاص نمود و همچنین اکثر مفسدان که محمد امین بسبب تمرد آنها نظر بر بندوبست ملک داشته از مدت چهار پنج سال در چبوترهٔ کوتوالی محبوس نموده بود خلاص می نماید و آنجماعه خلاصی یافته بجای مکان خود رفته شیوهٔ مفسدی را پیش نهاد خودها می نمایند در این باب حکم جهان مطاع بنام دیوان صوبه شرف نفاذ بخشید که آنها را چرا خلاص کرده‌اند بعد ازین باید که مفسدان مقرر محبوس باشند خلاص ننمایند اگر احدی از محبوسان چبوترهٔ کوتوالی که بسبب مفسدی در قید خواهد بود خلاص شد باز پرس ازان وزارت پناه خواهد گردید حکم محکم در باب منع گرفتن ملبه و نهیبت و بالا دستی و تحصیلداری و صادر و وارد ورود فرمود که احدی از عاملان و کروریان محالات خالصه شریفه وغیره مرتکب گرفتن آن ابواب نشود و نیز حکم والا بنام دیوان صوبه ورود یافت که کسانیکه بعد وضع جزیه پیش از ادای آن یکسال بر آنها گذشته و سال دوم در آمده باشد اگر به تساهل متصدیان سال اوّل نداده باشد موافق قول امام ابو حنیفه رحمة الله علیه واصل را اعتبار نموده جزیه سال اوّل ازانها نگیرند و جزیه سال دوم بگیرند و اگر از راه تمرد جزیه سال اول ادا نکرده باشد موافق قول صاحبین هر دو سال ازانها بستانند لهذا آن وزارت پناه در تعلقه دیوانی خود موافق شرع شریف بعمل آرند و چون پنجاه و نه راس اسپ بابت اموال محمد امین خان بضبط سرکار والا در آمده بود دریندولا وزارت پناه محمد

دارند و بندوبست و نظم و نسقی که محمد امین خان درین صوبه کرده بود در هیچ وقتی نشده چنانچه عند التقریب بر زبان حق ترجمان حضرت اقدس میگذشت که احدی از ناظمان مثل بندوبست محمد امین خان نکرده اند *

صوبداري مختار خان و ديواني محمد لطيف و محمد طاهر که بخطاب امانت خان و بعد آن اعتماد خان و متصدی گري بندر سورت بضميمة ديواني شرفواز شده

از پیشگاه خلافت و جهانبانی مختار خان که بمنصب چهار هزاری ذات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز و بامر نظامت صوبه مالوه می پرداخت بارسال خلعت خاصه و یک زنجیر فیل و اسپ و تفویض صوبه گجرات از انتقال محمد امین خان شرف اختصاص یافت و فرمان مرحمت عنوان صادر شد که از مالوه باحمد آباد شتافته بامور بندوبست و ضبط و نسق صوبه پردازد و قمر الدین خان پسرش که به منصب هزاری ذات پانصد سوار مفتخر بود بفوجداری سرکار پتن بمحال جاگیر مشروطی ناظم معین گشت مختار خان بعد ورود فرمان بعزم صوبه گجرات بر آمده بکوچهای متواتر بتاریخ چهارم شهر رمضان المبارک مطابق سال هزار و نود و سه به بلده احمد آباد رسید و محمد لطیف دیوان صوبه و میر بهاء لدین خان بخشي وقایع نگار و شیخ محي الدین صدر و قاضي خواجه عبد الله وغیره متصدیان و بندهای پادشاهی متعینه صوبه استقبال نموده ملاقی شدند ناظم صوبه متوجه بندوبست نظم و نسق شده بعزم تحصیل پیش کش و گرفتن ضامن عدم تمرد مفسدان و کولیان پرداخت و همدرین سال روزانه صلحا و فقرا و فضلا و مستحقین و طلبه علم که بموجب اسناد درگاهی درین صوبه مقرر بودند تنخواه یومیه آنها بر خزانه عامرهٔ معین گشت و درین ماده حسب الحکم اعلی بمهر جمدة الملک اسد خان بنام دیوان

قدوة المحققین اسوة المدققین جامع منقول حاوی معقول ملا احمد بن سلیمان از خاکدان فانی برياض جاودانی انتقال فرمود و در سال هزار و نود و سه بیست و دویم شهر جمادی الثانی نوبت نیم شب محمد امین خان که از چندی بیمار بود ودیعت حیات مستعار بقابض ارواح سپرد و در قلعهٔ ارک نزدیک به دروازه کچهری امانت بخاک سپرده و گنبدی بر مصجع و مسجد بنا یافت که تا اکنون باقی است صاحب سخنی محمد امین خان مرده تاریخ یافته بعد چندی لاش او را بر آورده بیکی از اماکن متبرکه نقل نمودند محمد لطیف دیوان صوبه باتفاق ارباب تحریر و بندهای بادشاهی بضبط اموال ناطق و صامت پرداخت و کیفیت رویداد را بدرگاه گیتی پناه معروض داشت و به عرض اقدس رسید حسب الحکم معلی بنام دیوان صوبه شرف ورود یافت که از خارج بعرض رسیده که بعد از فوت محمد امین خان متصدیان خانگی چند روز واقعه را مخفی داشته تغلب و تصرف بسیار کرده اند لهذا نوشته میشود که در ضبط کارخانجات لوازم احتیاط و خبر رسی بکار برد و اگر احیاناً فوت و فروگذاشت ظاهر خواهد شد بار خواست عظیم بمیان خواهد آمد و نیز حکم شد که تا رسیدن ناظم صوبه مردم تهانه و سه بندی را که محمد امین خان جهت بندوبست صوبه نگاه داشته از تاریخ فوتش تا رسیدن ناظم صوبه بدستور سابق مقرر دانسته مواجب از سرکار والا تنخواه دهند که نظم و نسق بحال ماند و هم از بندوبست خبردار باشد و خوراک دواب را رسیدن بحضور با مواکب عمله بدستوریکه در خانه محمد خان مقرر بود از سرکار والا سرانجام داده دواب را فربه و آسوده نگاهدارند و با دیوان و میر سامان و منشی و ملا یوسف و علی بیگ و دیگر اهل کاران و خدمات عمده و نوکران رو شناس او هرکه اراده بندگی درگاه جهان پناه داشته باشد روانه حضور نماید الحال شاه وردي خان از متعینان صوبه بعد معروض فدسی تا مقرر شدن ناظم بحراست و حفاظت صوبه سرگرم گشت جمیع کثیر از مغلیه ایرانی و تورانی همراهی محمد امین خان در احمد آباد توطن اختیار نموده ماندند که تا حال از اولاد و احفاد آنها درین دیار اقامت

و تحریص هنگامه عوام الناس پرداخته اغوای مردم بنوعی نمود که آنها به تلقین و بد آموزی او که محض حصول رضای خدا می پنداشتند کار از نالش زبانی و فغان درازی گذرانیده بانداختن سنگ و کلوخ و خاشاک بر پالکی سواری محمد امین دست تطاول و جرات کشادند * * نظم *

ز یک گفتنش حمله شوریده کار   بسی فتنه برخاست از هر کنار

چنان آتش فتنه گردید تیز   که گفتی دران شهر شد رستخیز

گروه سپاه همراهیانش از مشاهده بی اعتدالی تاب مقاومت نیاورده دست باستعمال آلات حربی برده بمدافعه پیش آمدند محمد امین خان بصلاح وقت که بلوای عام است مانع آمده بهر قسم خود را در قلعه بهدر رسانید و رونداد این واقعه از معروضهٔ او و اخبار نویسان در معدود الایام بعز عرض سریر خلافت مصیر رسید مزاج اقدس نهایت بهم بر آمد از آنجا که غضب سلطانی نمونه قهر الهی است به محمد امین خان فرمان بقتل وا سر هنگامه پردازان صادر شد چون مقدمه هجوم عام بود محمد امین خان بتهیب انهدام قصر عمر برای خدای که این گل خیر کاشته و هنگامه پرداخته او بود طرح ضیافت اصحاب عمایم و مشایخ انداخته شیخ ابو بکر را نیز مارون ساخت * * بیت *

هر که از تیغ زبان آزار مردم میکند

میخورد زهر و حلال از نیش کژدم میکند

چون محفل منعقد گشت و مائده کشیده شد محمد امین خان شیخ را نزد خود جای داده بعد انواع طعام از هندوانه بریده که مخصوص ضیافت طبع شیخ آماده داشت قاشی چند مسموم بدست خود تواضع کرد * * بیت *

بر خوان دهر دست ارادت مکن دراز

کالوده کرده اند بزهر این نواله را

بمجرد تناول حالت شیخ متغیر گردید و از مجلس برخاسته راهی گشت محمد امین خان گفت شیخ تا بدین زودی کجا میروی جواب داد بمکانیکه مامور کرده اند میروم گویند تا رسیدن بخانه به نهانخانه عدم شتافت و همدرین سال

دیگر باشد یا بگوید این مال من برای تجارت نیست یا درین مال زکوة نیست اگرچه سبب آن بیان نکند یا بگوید که این مال ملک من نیست و بدست من بطریق مضاربت یا ودیعت یا بضاعت است یا من اجیر صاحب مال یا وصی اویم یا من مکاتب یا عبدم قول مسلم مذکور را معه یمین تصدیق باید نمود و بعد از حلف متعرض او نباید شد دیگر اگر مسلمی با مال تجارت عبور کند و بگوید که من زکوة این مال را بعد از بر آوردن از شهر بفقرا داده ام یا زکوة این مال بعاشر دیگر داده ام و دران سال عاشر دیگر نباشد قول او معتبر نیست و زکوة ازو باید گرفت دیگر اگر تاجر بگوید که مال من فلان جنس متاع است و عاشر گمان برد که جنس دیگر است و خواهد که مال را وا نموده به بیند باید دید اگر در وا کردن آن مال ضرر باشد وا نه کند و قول او را بسوگند قبول نماید و موافق آن زکوة ازو بگیرد و اگر در کشودن ان ضرر نباشد بر قول او اعتماد نکند و آن مال را وا نموده به بیند مطابق آن زکوة ازو بگیرد دیگر اگر مال تجارت از نقد یا جنس در ملک کسی باشد و پیش از مضی تمام سال بر آن مال عوض جنس دیگر برای تجارت خرید کند و بقیه سال بران جنس دیگر بگذرد و بر عاشر مرور نماید ازان جنس زکوة باید گرفت انتهی *

در سال هزار و نود و دو هجری وقوع قحط شدید درین سال قحط وغلا در صوبه اتفاق افتاد و خلایق از فقدان نان دستوه آمده در سواری محمد امین خان شورش و نالش را از حد اعتدال گذرانیدند مفصل این مجمل انچه از تقریر اکثر معمرین که از نیاکان خود شنیده بودند و بحد تواتر پیوسته بدین موجب مفهوم گشت که چون پله میزان گرانی غلات و تسعیر حبوبات بالا رفت مردم بفغان و زاری در آمدند از اتفاقات دران ایام روز عیدی آمد محمد امین خان بمصلی رفته در حین معاودت چون براسته بازار شهر داخل شد از صغیر و کبیر و برنا و پیر و ذکور و اناث که بعبادت تفرج روز بر آمده بودند از ممر گرانی و ضیق معاش بنان بفریاد و فغان کشادند ابوبکر نامی فتنه انگیزی که خود را باسم بی مسمی درای خدائی بجمهور مشهور و معروف کرده بود در آن جمع حاضر شده بترغیب

الابتداع شرف صدور یافت که متصدیان مهمات و مباشران معاملات ممالک محروسه بعد مراعات شروط اخذ زکوة که مفصلاً در ضمن مرقوم گشته باتفاق امنای زکوة بحساب چهل و یک از مسلمین می گرفته باشند و احتیاط و اهتمام تمام بکار برند که سوای زکوة واجب کسی قلیل و کثیر از نقیر و قطمیر ازانها دستاند و اگر در مقدمه رجوع به علما باید کرد باتفاق قضات و مفتیان آنجا عمل نمایند که آن آن وزارت پناه در صوبه گجرات موافق حکم محکم مبرم بصیغه توام بعمل آرند *

شروط اخذ زکوة که در ضمن حسب الحکم درج یافته آنکه

شروط اخذ زکوة آنست که حر عاقل بالغ بمال تجارت ملک خود که مقدار نصاب یعنی پنجاه و چهار روپیه و دوازده و نیم آنه باشد از جای بجای رود و بر عاشر بگذرد و آنمال تجارت فارغ باشد از حاجت اصلی و از دینی که بعد ادای آن ازانچه در ملک او باشد قدر نصاب باقی نماند و یک سال بران مال یا بر مال دیگر بقدر نصاب که از جنس آن بود گذشته باشد دیگر وکیل یا ممالک برای ادای زکوة با مال تجارت بر عاشر بگذرد و شروط اخذ زکوة متحقق گردد ازو زکوة بگیرند دیگر اگر عبد ماذون بمالی که مولی برای تجارت باو داده باشد بر عاشر بگذرد و یا عبد ماذون غیر مدیون بمال مکتوب خود بر عاشر بگذرد درین هر دو صورت بعد تحقیق شروط اخذ زکوة اگر مولی با او باشد زکوة ازو باید گرفت والا نباید گرفت دیگر اگر مال شخصی در دست دیگری بطریق مضاربت باشد و دران ربح سود و حصهٔ مضارب از ربح نصاب باشد بعد وجود شروط اخذ زکوة از حصه مضارب باید گرفت دیگر اگر مسلمی با مال مرور کند و بگوید که بر مال من سال نگذشته یا بر ذمه من آنقدر دین است بعد ادای آن از مال من بمقدار نصاب باقی نمی ماند یا بگوید که زکوة این متاع را پیش از بر آوردن از شهر به فقرا داده ام یا بگوید که زکوة این مال بعاشر دیگر داده ام و دران سال عاشر

شرف اسلام مشرف شود ذکور آنها را تا به شدن ختنه و اناث تا انقضای عدة از خزینه بیت المال باتفاق قاضی آنجا دو تنکه عالمگیری یومیه و بعد به شدن ختنه و انقضای عدة یک دست پارچه از خزانه مذکور میداده باشند و حکم جهان مطاع عالم مطیع بتحبث آدونی شش ماه قلعه چاپاپیر بموجب التماس ناظم صوبه بیر ورود یافت و همدرین سال می الک دام عد روپیه بطریق جزیه بر رعایای ممالک خالصه شریفه و تیولداران مقرر شد سید طهور از تغیر ملتفت خان بفوجداری گودهره معوض گردید و در سال شراز و بود و یک حکم والانه مهر جمدة الملک مدار المهام اسد خان در باب اخذ زکوة از مسلمین بنام دیوان صوبه رسید چنانچه نقل آن بعینه مثبت گردید •

نقل حسب الحکم اقدس به مهر جمدة الملک مدار المهام اسد خان در باب اخذ زکوة از مسلمین

از قرار بتاریخ پنجم شهر ربیع الاول بیست و پنجم جلوس اقدس مانوس آنکه وزارت پناه رفعت و کفایت دستگاه محمد لطیف محفوظ بشند چون اراده اقدس و خواهش مقدس آنست که گروه سعادت پژوه اهل اسلام باحسان و اکرام تمام از گروه دیگر ممتاز باشند پیش ازین در باب عفو زکوة اموال آنها از روی عنایت اعلی و رعایت والا که در بارة آنها مرعی و ملحوظ است حکم اشرف بشرف صدور پیوسته دربیدولا که بمسامع حقایق مجامع رسید که جمعی از مسلمین بنابر خطام دنیوی مال کفار را برای معافی زکوة باموال خود مخلوط می گردانند و آنرا مال خود وا نموده از اخذ زکوة وا میرهانند ازین جهت تعلب بسیار بوقوع می آید و نقصان اموال بیت المال که حقوق مسلمین بآن متعلق است راه می یابد معهذا اکثری از مسلمین زکوة مال خود را که بر آنها فرض است ادا نمی کنند و ذمه آنها مشغول بدین حق می ماند بدین سبب اخذ .... بجهت برات ذمم آنها است حکم جهان مطاع واجب

او زیادہ نباشد از و چیزی نگیرند چهارم باید که اخذ جزیه جزیه را از ذمی نایب
وضع نگیرد که ذمی جزیه را خود گرفته بیارد و پیادہ آید و آخذ نشسته باشد
و ذمي ایستادہ و آخذ دست خود بالای دست ذمی نمودہ از دست او با
دارد و نگوید که اعط الجزیه یا ذمی و اگر بدست نایب خود بفرستد قبول
نکنند و آخذ به سبب دید وضع نکند پنجم بعد وضع جزیه از غنی طلب جزیه
یک سال نمایند و متوسط و فقیر را اختیار دهند که هر دو فریق جزیه سال تمام
فی الحال یا بدو قسط بدهد و فقیر به چهار قسط بدهد ششم ساقط می شود جزیه
باسلام و موت هفتم ذمی اگر در اول سال بالغ شود پیش از وضع جزیه بر اهل
ذمه یا بندہ از آنها آزاد شود یا حربی ذمی گردد یا مریض صحیح شود قبل
از وضع جزیه جزیه آنسال موافق حال هر کدام از آنها وضع نمودہ باید گرفت و اگر
بعد وضع جزیه بر اهل ذمه ذمي صغیر بالغ شود یا بندہ آزاد گردد یا حربی عهد
ذمه قبول کند یا مریض صحت یابد بعد از وضع جزیه انسال از آنها نباید گرفت
هشتم اگر ذمی در بعضی سال غنی باشد و در بعضی فقیر باید دید اگر اکثر
سال فقیر باشد جزیه فقرا ستانند و اگر نصف سال غنی و نصف سال فقیر باشد
جزیه متوسط بگیرند نهم اگر ذمي مریض باشد نصف سال یا زیادہ ازان از و جزیه
نباید گرفت انتهی بندگان حضرت قدر قدرت عنایت الله خان را بتمشیت این
کار تفویض فرمودند حکم اشرف اعلي شرف صدور یافت که از ملازمان سرکار
دولتمدار مواخذہ نکند و سوای آن از جمیع ذمیان مطابق شرع شریف بگیرند
عنایت الله خان حسب الحکم اقدس امنای دین پژدہ در تمام صوبجات
ممالک محروسه منصوب ساخت و اخذ جزیه جاري شد و قریب پنج لک روپیه
سال بسال از ذمیان صوبهٔ گجرات در خزینه جزیه بمعرض وصول در می آید
همدران سال منصب جلیل القدر دیوانی صوبه از تغیر محمد شریف بوزارت
پناہ محمد لطیف و ملتفت خان بفوجداري سرکار گودهره از تغیر سید انور خان
مقرر شد و حکم اقدس بنام دیوان صوبه درباب نو مسلمان شرف صدور یافت که
بموجب پروانگی بمهراقضی القضات شیخ الاسلام که هر که در بلدہ احمدآباد

نموده تاخت آورد و تا خبردار گشتن دو سه مورچالی که بر دروب قلعه بود رده رسید رمیندار مذکور که در نوم غفلت چون بخت بد خود غنوده بود بیدار شده سراسیمه دست از ناموس و عیال برداشته فرار نموده دریکی از شعاب جبل مانند روباه خزید درین بین محمد بهلول با جوانان رزم آزما به محلی که فرار گاه او بود رسیده نشانی ازان شوریده حال نیافت لهذا به بندوبست و حفظ و حراست قلعه پرداخته بقیة السیف راجپوته برخی اسیر و گروهي فرار اختیار نموده آواره دست ادبار گشتند هرچند تفحص و تجسس مآل کار راجه نمود اثری ظاهر نگشت از اتفاقات مردم همراهی محمد بهلول که باطراف جبل بعنوان تفرج می گشتند درآن میان خاک روبی که بجهت شکستن هیزم بمغاره آن ستاره سوخته جا گرفته بود رسید و او را مرده یافت که بسبب فقدان تریاک معتاد داشت و نیز از خوفي که طاری حالش شده بود قالب تهی ساخته خاکروب چون از سیمای نا مبارکش و گوشوارهای مروارید که بگوش منحوسش بود بفرس دریافت که راجه همین است سر او را برده و انچه از پیرایه در گلو و دستش بود بیرون کرده نزد محمد بهلول آورد و چون سر او را بنابر تحقیق نزد رنهای او که از حیات و ممات شوهر خودها خبری نداشتند فرستاد آنها بمجرد دیدن سفاحته شیون و زاری نموده بمراسم ماتم و سوگواری پرداختند محمد بهلول را یقین حاصل شد سر او را با گرفتاران مصحوب کسان خود با رویداد گذشته باحمدآباد نزد محمد امین خان فرستاد اومورد تحسین و آفرین ساخته حقیقت حال و حسن تردد محمد بهلول شیرانی بدرگاه معلی معروض داشت نمود و نیز از معروضه اخبار نویسان صوبه بعرض اقدس رسید از پیشگاه خلافت و جهانبانی محمد شیرانی باضافه منصب و تفضلات بیکران شاهنشاهی و فوجداري ایدر سرفرازي یافت و همدران آوان از روی فرد پروانگی بمهر قاضی القضات قاضی شیخ الاسلام معروض مقدس معلی گشته که سوداگران اسپانرا از بیرون آورده مي فروشند و متصدیان نخاس از خریداران که اسپان را برای داغ نوکری خرید می نمایند چیزی نمی گیرند و از کسانیکه بواسطه تجارت یا امری دیگر ابتیاع می

امدن بهیم سنگه ولد رانا و تاخت نمودن قصبه بیسلنگر و بڈنگر و معاودت نمودن او و مسلط گشتن راجه ایڈر بمکان خویش و کشته شدن او و مسخر گشتن ایڈر بسعي محمد بهلول شیراني

همدران آوان که افواج قاهره به تنبیه و تادیب راجپوتان خصوصاً بتعاقب رانا که از تسلط و صولت بندهای بادشاهي مسکن خود را گذاشته سیماب وار در یکجا استقامت نمي گرفت و حضرت قدر قدرت روزی چند در چیتور متوقف شدند بهیم سنگه پسر خورد را نا از غایت خوف و هراس با جمعی کثیر از تنگنای کوه‌ها بر آمده در ملک گجرات آواره گشته از کوته اندیشی قصبهٔ بڈنگر و بیسلنگر را با چند دیهات دیگر تاخته بغارت برده رفت زمیندار ایڈر که آواره می گشت قابو کرده جمعی از راجپوتان واقعه طلب فراهم آورده قلعه ایڈر را متصرف گشت از زبانی بعضی که از نیاگان خود سماع داشتند شنیده شد و العهدة علی الراوی اگرچه بین العوام نیز مشهور است که بعد تصرف زمیندار ایڈر محمد امین خان محمد بهلول شیرواني را که از کومکیان صوبه بود به جهت اخراج زمیندار مقرر نموده مبلغی بصیغهٔ مساعده داد محمد بهلول که جوهر ذاتی و سپاهي بالنفس بود جمعی از خویشان و همقومان اعتمادی خود وغیره جوانان کار آمدنی را سرانجام اسپ و اسلحه نموده و برخی را که تدارک اسپ برای شان نتواند شد بسواری بهل کرایه برداشته روانه ایڈر شد چون بقصبهٔ پرانتیج رسید گروهی از قصباتیان آنجا را که واقف کار آن ضلع بودند نوکر نموده روانه پیش گردید زمیندار ایڈر باستماع رسیدن فوج بآن استعداد از راه غرور و پندار زاغ نخوت در کاخ دماغش آشیانه داشت باستظهار متانت قلعه که بر کوه واقع شده ... نه نهاده بخود کامی نشست که ناگاه محمد بهلول ایلغار

تارکش معروف بقوم سریمال که ابتدای کارخانه رواج بادله در احمد آباد بی شرکت غیری کار می کردند و احدی را دران کسب راه نمی دادند چون این معنی بعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع عالم مطیع بعز نفاذ پیوست که منع کسب شرعاً جایز نیست فرق برطرف سازند و همدران سال حکم اقدس بدیوان صوبه ورود فرمود که پرگنه بیسلنگر مضاف صوبه گجرات به رسول نگر موسوم باشد و داخل نسخه دوانی بروفق یرلیغ والا به رسول نگر موسوم دارند و همدرین ایام محمد مقیم چیلهٔ عطرکش از حضور پرنور بجهت استعمال عطرگلاب باغات بادشاهی مقرر شده آمد و در سال هزار و هشتاد و به حسب الحکم اقدس بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که دریمولا حکم جهان مطاع عالم مطیع شریف صدور پیوست که چون تعزیر بالمال شرعاً جایز نیست بدیوانیان و امنای محال خالصه شریفه نوشته شود که از آینده هرکس و از عاملان و زمینداران و دیگرسکنه آن محال مصدر تقصیر شود او را در خور کردار بحبس و عزل خدمت و اخراج و امثال آن به تهدیدات تنبیه نمایند و تعزیر بمال نکنند و در سال هزار و نود چون دران هنگام بادشاهزاده محمد اعظم شاه بمهم دکهن اشتغال داشتند حکم اشرف اعلی بدیوان صوبه ورود یافت که هر قدر خزانه که در احمد آباد موجود باشد همراه جمعیت ناظم صوبه به سورت به فرستند که محمد بیگ متصدی آنجا که در همان ایام از تغیر غیاث الدین خان مقرر شده بود با خزانه سورت حسب الطلب بادشاهزاده بخجسته بنیاد اورنگ آباد ارسال خواهد داشت و نیز حکم مقدس شرف صدور پیوست که اگر شخصی از مسلمین در بلاد و پرگنات ودیعت حیات سپُرد و از فرزندان و برادران و اقربای او باو نباشد قاضی آنجا بر سر آن متوفی رفته تجهیز و تکفین نماید وجه کفن از خزانه بیت المال می داده باشند و همدرین سال محمد بیگ متصدی بندر سورت بخطاب کارطلب خان مفتخر گشت *

احمد آباد و پٹن که در جاگیر ناظم صوبه بود بخالصه شریفه تعلق یافت بتاریخ پانزدهم شهر جمادی الثانی سال مذکور محمد شریف بخدمت دیوانی صوبه از تغیر شیخ نظام الدین احمد مقرر شده باحمد آباد رسید و سرگرم امور متعلقه گردید و شیخ مذکور به دیوانی صوبه مالوا معین گشت چون سابقا میر خان حسب الحکم اشرف اعلی بموجب التماس عمدة الملک اسد خان در احمد آباد توقف ورزیده بود دریفولا امرایان عظام سفیع جرایم او شدند بندگان حضرت قدر قدرت از روی تفضلات خسروانه بدستور سابق بعطاء منصب و خطاب سرفراز فرموده فرمان مرحمت عنوان طلب شرف صدور یافت محمد امین خان بنابر بندوبست صوبه و اخذ پیش کش بر آمده بصوب متمردان کاکریچ معموله سرکار پٹن رفته تا چهار ماه به تنبیه و تادیب آنجا پرداخت چون معروض بارگاه معدلت پناه شده بود که بصوبه احمد آباد چودهریان و مقدمان پرگنات مواضعات در اجاره خودها میگیرند و انواع تعدی و ستم بحال رعایا عاید می گردد حکم جهان مطاع بنام دیوان صوبه صادر شد که در خالصه و تیولداران صوبه احدی عمل اجاره داری نکند و از رعایا زیاده طلبی و ابواب ملغیه نگیرند به سید اعظم امین پرگنه دهولقه وغیره امنای محلات را بر مضمون این یرلیغ مطلع گردانند که موافق آن بعمل آرند چون دران هنگام رایات عالیات بنابر استیصال راجپوتان در دار الخیر اجمیر اقامت داشت عمدة الملک بموجب فرمان طلب با لشکر آراسته و افواج شایسته بحضور شتافته در عرصه یازده روز سعادت آستان بوس حاصل نمود حکم اقدس بدیوان صوبه بشرف صدور پیوست که یکصد و چهل و سه اشرفی و پنج لک روپیه که لغایت پانزدهم محرم سنه ۱۰۸۸ هزار و هشتاد و هشت موجودات بعرض اقدس رسیده مصحوب محمد امین خان روانه درگاه سازد او بعد چندی مشمول عواطف بادشاهی و نوازشات شاهنشاهی گشته رخصت انعطاف یافته بصوبه رسید و یک هزار و پانصد و هشتاد روپیه بموجب بر آورد بنابر ترمیم مدرسه و مسجد و حمام و دار الشفای بنا کرده سیف خان تنخواه گردید چون در محال دار الضرب احمد آباد جمعی از گذار گران

صدور یافت و بعمدة الملک فرمان شد که پیادهها بهمراه محمد شریف قاضی و محتسب بلده بجهت اجرای احکام شرعي مقرر نماید و چون بعرض اقدس اعلی رسیده که در حاصل پارچه وغیره بابت محال سایر بلده احمد آباد که داروغگی و امیني آن به شیخ محی الدین تعلق دارد و نسبت به سنوات ماضیه امسال اضافه آورده التماس دارد که پنجاه نفر پیاده برای اهتمام ضبط محصُول سایر تعین شوند به دیوان صوبه حکم شد که مقرر دارد و همدرین آوان بموجب التماس ملا حسن گجراتي بیست و یک موضع از بیجاپور و کري و پٿن در تحت قصبه بیسلنگر حکم شد از آن روز پرگنه علحده گردید و مبلغ نهصد و نود و دو روپیه بموجب بر آورد بجهت ترمیم مسجد بنا نموده هیبت خان واقعه بلده از خزانه عامره صوبه مرحمت گشت و نیز بنابر تعمیر قلعه جونه گده که شکست و ریخت بهمرسیاییده بود از روی وقایع آنجا که معروض اقدس گردید فرمان رفت همدران آوان متصدي گري بندر گهنداییت و فوجداري چوراسی و تهانه دهوان از تغیر برادر معز الملک بمحمد هاشم تفویض یافت و در سال هزار و هشتاد و پنج وکیل سردار خان فوجدار و تیولدار سورٿهه بعرض رسانید که محال سایر از تیولداران خالصه شریف متعلق گردیده در باب دادن عوض آن دیوان صوبه استادگی دارد حکم شد که در عوض محصول ابواب نقدی ممنوعه اگر بوده باشد تنخواه دهند و در سال هزار و هشتاد و هفت سرای و مسجد واقعه در حد مبلغ هفتاد و شش هزار و سه صد روپیه بر آورده شده بود بسرکاري محمد بیگ داروغه صورت تمامي پذیرفت و بموجب حکم اقدس زمین خالصه که در حوالی مسجدیکه بجای بتخانه ستي داس شده برای مسکن غربای مسلمین مرحمت گشت و سید باقر بمنصب احتساب بلدۀ احمد آباد سرفراري یافت و بیست و پنج روپیه در ماهیه از خیرات لنگر و شانزده روپیه علوفه شش نفر پیاده از خزانه عامرۀ بلده تنخواه معین شد و چون حصار شهر پناه بلده و بعضی عمارات دولتخانه واقعه قلعه بهدر شکست و ریخت داشت بموجب بر آورد دو هزار و نهصد روپیه عطا گردید که دیوان صوبه از خزانه بدهد و محال سایر بلدۀ

هزار و سه صد سوار بالا سرط و مشروط معتخر بود بفوجداری اعظم آباد معموله کپر پنچ و معمور آباد مضاف پرگنه بهیل و تهانه اسلام آباد عرف پونا دره معموله تهامنه می پرداختند و محمد جعفر ولد علی قلی بیگ که پانصدی ذات و چهار صد سوار بر آوردی داشت بفوجداری جرکال معموله پرگنه سربال و تهانه کهوروار معموله پرگنه بزیاد از تغیر دریا و عبد اللطیف برادر معزالملک پانصدی ذات دو صد و پنجاه سوار متصدي بندر کهنبایت و سید کمال ولد سید کامل چهار صدی ذات و چهار صد سوار بالا سرط و مشروط فوجدار و جاگیر دار پرانتی و اسلام آباد عرف شاه دره و بیسلنگر و تهانه داري کرود و چلوره تا سعه وار لوه و محمد مطهر ولد شیر نابی بمنصب چهار صدي ذات و چهار صد سوار بالا سرط و مشروط فوجدار پرگنه کتي وغیره محمد مدار ولد شیر نابی به تهانه داري الوریه معموله پرگنه کتي امتیاز یافتند و فوجداري پالی پور که از تغیر کمال جالوري بمحمد فتح مقرر شده بود درین ولا از تغیر او بکمال جالوری که چهار صدي ذات سه صد و پنجاه سوار منصب داشت بدستور سابق بحال گشت چون قلعه اعظم آباد مرمت طلب شده بود هشت هزار و دو صد و پنجاه روپیه بر آورده تعمیر آن مقرر گشت بموجب حکم اقدس مبلغ مذکور از خزانه عامره مرحمت شد و همدرین سال بعرض اشرف اعلی رسید که عاملان محال خالصه شریفه و جاگیرداران بجهت طلب وجهه باقی سنوات مزاحم احوال رعایا می شوند و حالانکه فریقی که زر بقایا بر ذمه آنها است اکثری از آنها در گذشته اند و طایفهٔ فراری اند و جزوي که ماندند بی بضاعت و نادار و قادر بر ادای آن نیستند هرچه فرمان رود حکم جهان مطاع عالم مطیع بعز نفاذ پیوست که وجهه باقی سنوات در پرگنات خالصه و محال جاگیر داران برعایای مالگذار معاف و مرفوع القلم شناسند و اصلا بعلت طلب آن متعرض آن جماعه نگردند و انچه از سال گذشته بر ذمه رعایا باقی مانده باشد هرکس از آنها حاضر باشد و تواند از عهده باقی بر آید بار خواست نموده از باقی دار فوتی و فراری برای آبادي طلب ننمایند و متعرض حال او نشوند درین باب حسب الحکم معلی بنام دیوان صوبه سرف

صوبه داري عمدة الملک محمد امين خان و ديوانی شيخ نظام الدّين احمد و محمد شريف و عبد اللطيف

بعد رويداد واقعهٔ راه کابل که محمد امين خان از افغانان شکست خورده به پيشاور و معاودت نموده آمد و بعرض اقدس رسيد حکم معلی شرف صدور يافت که بصوبداری صوبه احمد آباد از تغير مهاراجه جسونت سنگه ستابد به مهاراجه يرليغ رفت که بعد از رسيدن او بادراک تقبيل عتبه فلک رتبه عازم حضور شود چنانچه عمدة الملک که بمنصب شش هزاري ذات و پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه سرفرازي داشت متوجه صوبه گجرات شد و بعد طی مراحل و قطع منازل بتاريخ دوازدهم شهر جمادي الثانی سال هزار و هشتاد و سه بموضع کالی سه کروهي بلده رسيد و با مهاراجه که بعزم روانگی بيرون آمده در آنجا فرود آمده بود ملاقات نموده داخل احمدآباد شد شيخ نظام الدين احمد ديوان صوبه و مير بهاء الدين خان بخشي واقعه نگار رفته ملاقات نمودند و در سرکار پٹن و بيرمگام که در مشروط صوبه جاگير بود و فوجداران و عمال تعين نموده فرستاده در آنوقت بعضی فوجداران و تيولداران در صوبه از سابق مثل سيد حسن خان ولد دلير خان که بمنصب هزار و پانصدی ذات و هزار و پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه سرفرازي داشت بفوجداري و تيولداری ايڈر و اديياليه معموله پرگنه بهيل و سيد هاشم ولد سيد حسن خان به تهانه داري بانجهادير معموله بيجاپور و سيد محمود خان ولد سيد حسن خان بمنصب نه صدی ذات هشتصد سوار دو اسپه بلا شرط و مشروط بفوجداري بروده و ڈبهوی و بادوت و بيلپار معموله پٹلاد که در صوبداري بهادر خان احداث يافته بود و تهانه کاجده معموله بندر کهمبايت که در عمل مهابت خان مقرر شده بود و شاه وردی بيگ که بمنصب هفتصدی ذات و ...

تیولهای که بجهت ابلاغ احکام قدسی می باشد تاکید آکید نمایند که آینده مرتکب چنین امر نشوند و چون در آن ایام پرگنه موری در خالصه شریفه والا مقرر بود در باب ابرونی و آبادی و معموری آنجا بنام دیوان صوبه حکم شد و سابق برین در عوض زورپانه وغیره بنابر رایج گشتن پل سیاه عالمگیری ده پانزده حکم رسیده بود دریبولا حکم شد که پل سیاه عالمگیری موافق نرخ زور تنخواه می داده باشند و محال پور بندر تابع سرکار سورٹهه که متعلق بخالصه شریفه بود و زمیندار آنجا بشرط نوکری و محافظت بندر چهار حصه می یافت برای سند مجدد از دیوان صوبه استدعاء نمود و دیوان بعد معروض قدسی سند کرده داد چون محال سایر صوبه که در تنخواه تیولداران صوبه گجرات تنخواه بود بعد آن بخالصه والا متعلق گردیده و در باب نه گرفتن ابواب ممنوعه فرمان عالیشان صادر گشته چنانچه نقل آن مرقوم شده و در بعضی محال که در تیول ناظم وغیره مقرر بود بجهت نقصان ابواب ممنوعه التملس تنخواه نمودند دریبولا وکیل عمدهٔ راجهای مهاراجه در حضور انور مچلکا نوشته داد که در محال جاگیر مهاراجه ابواب ممنوعه نگیرد و محصول اجناس را سوای مسلمین از هنود موافق ضابطه می گرفته باشد و عوض نقصان ابواب ممنوعه التماس تنخواه نکند لهذا حکم معلی بنام دیوان صوبه رسید که مزاحمت بمحال جاگیر مهاراجه نکند ازانجا که حکم علی العموم اشرف اقدس بنام دیوانیان ممالک محروسه صادر گشته بود که اراضی و وظیفه و مدد معاش و زورپانه فرقه هنود بسرکار والا ضبط شود چون موضع را مولری من اعمال پرگنه پٹلاد در وجهه انعام برسا وختن چاربان بموجب فرمان عالیشان بادشاه غفران پناه خلد آرامگاه علیین مکانی بشرط محافظت و خبرداری راه و رفع فساد متمردان آن نواحی مقرر است ضبط شده بود قریب دو صد کس ازان جماعه نزد مهاراجه آمده اظهار احوال خودها نمودند و چون از عرضداشت مهاراجه بعرض اقدس رسید بدستور سابق در وجهه انعام آنها بشرط مذکور مرحمت گشت و همدرین سال فرمان طلب بمهاراجه صادر گشت و صوبه بعمدة الملک محمد امین خان مقرر شد *

که خشک شده بعضی جا محصول میگرفتند - حاصل عبور گذرها که از بیوپاریان و متردد دین بضیعه ملاحی وغیره در سرکار میگرفتند - زیاده از اجورة ملاحان باندازه حاصل سرکار والا می گرفتند - سالیانه و فصلانه و ماهانه و جمعگی و زورزیاده و رمستانی و عیدی و دستار شماری و سر شماری و خانه شماری که بمحترفه مسلمین معاف از هنود می گرفتند - کاه چرائی از بنجارها و دیگر مردم میگرفتند - حاصل ته بازاری - حاصلیکه هنگام چهاپه نمودن بر پارچه و دست کلالان میگرفتند - مبلغی که کراه آهنی دران شکر می پزند اما حاصل شکر تری موافق ضابطه مقرر نگیرند و حاصل سنگ وزن هنگام مهر نمودن بر سنگ وزن یا آهنی وغیره می، گرفتند - حاصل خرید و فروخت زمین مقومی بیع حویلی ها که در سرکار می گرفتند- حاصل حوالیگر و روغنگران دیگر بعلت ملاحظه نهال و قولی مردم و دیگر ابواب مراحم نشوند - ملاحظه دولی و بهل و کجاوه وغیره بابت سواری عیال و اطفال مردم و سریطه و صندوق و گهره که بواسطه اخذ حاصل تنباکو وغیره وا می نمودند - دادن غله وانبه باغات قلیل و کثیر و دیگر اجناس بطرح بیوپاریان و اهل حرفه و رعایا - خرید غلات وغیره از نرخ زیاده و فروختن آن از نرخ کمتر- از نداف و عصار وغیره که از جای آمده دوکان نوکنند بعضی حکام و چودهریان مي گرفتند - پیشکشی که عمال نو از غله فروشان وغیره از بعضی مکان در بعضی جا از بنجاره ها وغیره می گرفتند - جرمانه - شکرانه - فروعیات دهریچه تولدانه نکاحانه چوتهائی فرض و مال مسروق وغیره حکام بعد دهانیدن مال ارباب حقوق می گرفتند - بهینت بنجارها - رسوم دندیه ها از چونگی وغیره داروغانه ترازو کشی بعضی جا دهرن و دندی داری می گویند دستور مهترائی مندوی سبزی وغیره و نقصان فرمایش میوه وغیره رسوم کوتوالی - چونگی گوشت در چبوتره کوتوالی می گرفتند - مقرری که از ارباب مدد معاش می گرفتند انتهي چون بعرض اقدس رسیده بود که میورهای ذاک چوکی از صادر و وارد مردم مواضع سر راه و نواحی آن اخذ و جر می نمایند و بر مترددین تعدی میکنند حکم اقدس بنام دیوانیان ممالک محروسه شرف صدور یافت که

ایدست که روّنه مال بیوپاریان که باسلام نگر میرود در مددوبي آنجا منظور داسته بعلت محصول مراحم نمی شوند همدران ایام سردار خان به بوحداري و تیولداری سرکار سورتّهه سرورارپي یافت و در شهر جمادی الاول سال مدکور شیخ نظام الدین احمد بدیوانی صوبه مقرر گشت و در سنه ۱۰۸۳ هزار و هشتاد و سه فرمان رافت عنوان در باب معافی ابواب ممنوعه بنام دیوان صوبه شرف و رود یافت چنانچه نقل آن مرقوم می گردد *

نقـل فرمان عالیشـان درباب معـافی ابواب ممنوعه

از قرار بتاریخ بیست و دوم شهر محرم الحرام سنه ۱۶ شانزدهم جلوس میمنت مانوس تحریر یافت آنکه کفایت شعار نظام الدین احمد بمرحمت بادشاهی امیدوار بوده بداند که حکم جهان مطاع لازم الانقیاد و الاتباع صادر می شود که بعد از ورود این فرمان عالیشان سعادت عنوان مقرر سازند که جاگیرداران محال مضاف صوبه گجرات محصول احداس را از هنود بدستوریکه در سنه بیستم بادشاه غفران پناه خلد آرام گاه علیین مکان شاه جهان بادشاه جعل الجنة مثواه میگرفتند نگیرند و بمسلمین بهمه جهت معاف شناسند و بعلت ابواب ممنوعه درگاه والا که تفصیل آن در ضمن رقم یافته مزاحم احدی نشوند اول راهداری که سابق جاگیرداران از بیوپاریان و تجارها که متاع خود را برای سودا بجائی می برند مبلغی سر عرابه و شتر و گاو در اثناء راه می گرفتند نگیرند دیگر حاصل وغیره که ابواب ممنوعه بارگاه جاه و جلال است مطلقاً نگیرند باب ماهی که ماهی گیران شکار نموده آورده بفروشند و باب ترکاری که مزارعان از زراعت خود آورده بفروشند از کاه و خس و هیمه که از جنگل آورده بفروشند و برگ دهاکه و پالیه و پوست ببول وغیره که از جنگل آورده بفروشند - از شیر و خمرات و حاصل قصابی و هنگام تسلیخ گاو و بز وغیره می گرفتند - و از سازندها که روز شادی بخانه مردم می روند مبلغ باریافت می شد در گذرهای دریا که

شهر ربیع الثانی سال پانزدهم جلوس معلی بنام شمس الدین دیوان سرکار سورتهه و اسلام نگر شرف صدور یافت که مواضع را بجاگیر او مقرر نمایند(مخفی نماند که زمیندار نوانگر در عهد حضرت عرش آشیانی در هنگامیکه راجه تو درمل بنابر بندوبست درین صوبه آمد زمیندار مذکور بذریعه شیر خان گجراتي راجه تودرمل را دید خان مذکور ظاهر ساخت، که در وقت سلطان مظفر گجراتي چهار صد دیهات در و بست و در چهار هزار قریات چهارم حصه زمینداری تعلق داشت و با جمعیت پنج هزار سوار و چهار هزار پیاده در صوبه بحضور سلطان مذکور حاضر می ماند لهذا راجه منصب چهار هزاري ذات و چهار هزار سوار تجویز نموده زمینداری نوانگر را بالکل بر و مسلم داشته مبلغ سه لک محمودی و یک صد راس اسب پیشکش گرفت لغایت صوبداری بادشاه زاده محمد مراد بخش بهمان نمط در پیش ناظمان رجوع و نوکری بجامي آورد) و تا در صوبداری مهابت خان و فوجداري قطب الدین خان چنانچه در ضمن صوبداري مذکور سمت گذارش یافته زمیندار کشته شد و ملک بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد دریبولا بموجب التماس مهاراجه چنانچه مرقوم شد مقرر گردید و تاحین ارتحال حضرت خلد مکان سرکار اسلام نگر بجاگیر امرایان متعینه صوبه احمدآباد تنخواه می شد و جام زمیندار در موضع کهنبالیه اقامت داشته بتقدیم مهام بادشاهی خدمت می نمود و فوجدار و تیولدار و داروغه بندری و تحویلدار در اسلام نگر قایم بوده موافق ضابطه باجه محصول می پرداختند بعد ارتحال آنحضرت جام اسلام نگر را متصرف شده و حصار محکم بنا نهاده و مروارید که در ساحل دریای شور که قریب بدانجا است سابق بنابر خوف که مبادا طمع در ملکش نمایند بر نمی آورد اکنون انچه میخواهد غواصان را فرستاده بجهت مصارف خود بر می آرد لیکن مروارید نوانگری اگرچه یک گونه در آب و رنگ ترجیح دارد اما پایدار نیست همینکه چندی گذشت بهاو لونش متغیر میگردد و بنابر آن کم بها است و بندههای بادشاهی را دخلی نیست مگر ناظم صوبه که فوجکشی نماید بعنوان پیش کش تا چه قسم زور داشته باشد میگیرد از ضابطه سابق بالفعل انچه مانده

دیدن او نرود و همدرین سال تماجی خویش خام زمیندار هالار که سابق قطب الدین خان او را اخراج نموده نوانگر را بتصرف اولیای دولت قاهره در آورده و از پیشگاه خلافت به اسلام نگر موسوم گشته و دیوان و فوجدار و داروغه عدالت و ضبط محصول صد پنج آنجا از حضور علحده مقرر بودند دریلولا نزد مهاراجه بشار چشم داشت قوم راجپوت آنجا آورده از افعال نکوهیده نادم و پشیمان گشته و تعهد نامه سپرد که همواره بر جاده دولت خواهی و بندگی درگاه آسمان جاه راسخ و ثابت باشد و استدعا نمود که از پیشگاه والا خدمت بندوبست ولایت اسلام نگر و محافظت و محارست طرق و شوارع آنجا باو مقرر گردد و منصبی که سابق دلیر خان در هنگام فوجداری خویش بدو و برادرانش تجویز نموده بود عنایت شود و پسر خوردش نیز بمنصب سرفرازی یابد و داغ و تصحیحه تا بیمان معاف گردد و بیست و پنج موضع مطابق ولایت مسطور موطن بعضی راجپوتان قوم جاریجه که همراه او باشند بطریق انعام مرحمت گردد ولایت مذکور را نظم و نسق پسندیده می نمایم چون تماجی از فرقه راجپوت جاریچه که درین فریق عمده میگویند بوده مهاراجه التماس او را بذریعه عمدة الملک اسد خان بموقف عرض رسانید درجهٔ پذیرائی یافته قلم عفو بر جریدهٔ اعمال نکوهیده کشیده شد و خدمت ضبط و ربط اسلام نگر باو مقرر گردید و او بمنصب هزاری هفتصد سوار و پهول به منصب سه صدی یکصد و پنجاه سوار وخسا دو صد و پنجاهی یکصد و پنجاه سوار و مهرامن دو صدی یکصد سوار سرفرازی یافتند ولاکها پسر کلان او که در رکاب سعادت بود بمنصب دو صدی شصت سوار بلندی یافته نزد پدرش رخصت شد ورن مل پسر خوردش بمنصب یکصد و پنجاهی پنجاه سوار نوازش یافت و تصحیحه تا بیمان او و پسران و برادرانش معاف و بیست و پنج موضع بانعام مقرر گردید و حکم شد که در امور دینیه و مراسم شرعیه که دران ناحیه ترویج یافتهٔ بهیچ وجهه فتور راه ندهد و از خلاف آئین بندگی درگاه والا محترز و بر کنار بوده در صوبه احمد آباد و بجمعیت یک هزار سوار و همان قدر پیاده بهمراهي ناظم صوبه بتقدیم خدمات بادشاهی سر گرم باشد درین باب فرمان عالیشان تحریر شد

نماید اگر بی تقصیر است در چبوتره نگاه دارند و سر دهد و اگر کسی را داوی مرافعه شرعی باشد بگوید که بعدالت رجوع نماید و اگر با او معامله مالی خالصه شریعه باشد یا داخل دعوات سابقه باشد بصوبه دار ظاهر ساخته موافق تجویز مومی الیه سند گرفته بعمل آرد و اگر قاضی کسی را بفرستد دستخط قاضی برای دستاویز خود گرفته محبوس سازد و اگر قاضي مدتی معین نموده باشد بعد انقضای آن پیش متصدیان عدالت بفرستد که نگدارند والا به هر روز آنجا بفرستند که معامله را باستعجال فیصل نمایند انتهی پوشیده نماند که در نقل فرمان بنابر کهنگی و کرم زدگی اکثر عبارت نابود گشته و در کتابت تصحیف واقعه شده بقدر مقدور تصحیح کرده مندرج ساخت *

نقل حسب الحکم بنام دیوان صوبه

وزارت پناه کفایت دستگاه خواجه محمد هاشم محفوظ باشد چون معروض اقدس گشت که در صوبه احمد آباد جمعی که به تقریبات مقید درمیایند متصدیان آنجا در تحقیق معاملات آن جماعه تاخیر می نمایند به قطع و فصل نمی رسانند تا بیگناه از قید نجات یابد و مجرم بسزا رسد بنابر آن فرمان عالیشان قضا جریان قدر توامان بنام متصدیان مهات صوبه مزبور شرف صدور یافت که درباره جماعهٔ مذکور بموجب دفعاتیکه در تمثال ترمیم یافته عمل نمایند تا هیچ کس بیموجب در قید نباشد و بر احدي ستم و تعدي نرود می باید که آن وزارت پناه باستصواب ناظم صوبه هر باب مطابق نقل فرمان والا شان بعمل آرند و پیوسته حقایق را مي نوشته باشند درین باب تاکید دانند و چون میر خان که از امرای عظیم الشان بود بنابر بعضی امور در پایه اعتراضی آمده از منصب بر طرف و جمیع اسباب امارت و سروري از فیلان و اسپان و احشام و علم و نقاره در سرکار والا ضبط شده حکم رفتن حرمین الشریفین صدور یافته بود هنگامیکه در نواح جالور رسید بموجب عرض عمدة الملک اسد خان حکم معلی بشرف صدور پیوست که در احمد آباد اقامت نگیرد و احدی از منصبداران متعینه صوبه برای

از وقوع آمده باشد سیاست کنند شست و پنجم فاسقی که در جادهٔ مردم
بجهت فساد در آید بر تقدیر ثبوت تعزیر بلیغ نموده محبوس سازند تا خاطر جمع
شود که باز مرتکب این امر نخواهد شد شست و ششم شخصی که پیش حاکم
سعایت مردم بناحق نموده اتلاف اموال نماید بر تقدیر ثبوت اگر آن فعل پیشه
او باشد او را سیاست کنند والا تعزیر نموده در حبس دارند تا اثر توبه ظاهر
شود و مال کسی که تلف نموده باشد بر تقدیر ثبوت شرعی تاوان آنرا باو بدهانند
شست و هفتم ذمی یا ذمیه اگر مسلم یا مسلمه را بندگی بگیرد یا ذمی مسلمه
را یا مسلم ذمیهٔ غیر کتابیه را بزوجیت نگاه دارد پیش قاضی راجع سازند که
موافق شریعت غرا به عمل آرند شست و هشتم اغلامیان و زانیان و لوطیان
و شاربان خمر و سایر مسکرات و مرتدان و سرتابان از حکم داده و عالم که از جاده
خاوند بر آمده باشد و مدیونان و مهاجنان بشریعت غرا راجع نموده مطابق حکم
قاضی بعمل آرند شست و نهم قاتلانی که قتل آنها به ثبوت شرعی نرسد و عرفاً
نزدیک به یقین باشد محبوس ساخته حقیقت را بدرگاه معلی معروض دارند سی
ام اگر شخصی طفل کسی را خواجه سرا بکند بعد ثبوت او را تعزیر نموده محبوس
سازند تا حصول توبه و انابت او ظاهر گردد اگر درینصورت ولی طفل دعوی داشته
باشد بقاضی راجع سازند سی و یکم رئیس مبتدعان که داعی مردم بسوی بدعت
باشد و از دعوت او طی انتشار بدعت شود بعد از ثبوت سیاست بکنند سی و دوم
محبوسانی که فوجداران وغیرهم نزد صوبدار بفرستند صوبه دار بمجرد وصول آنها
بتقید تمام بر احوال هریکی مطلع شده اگر معاملت مالی خالصهٔ شریفه باشد
آنها را بمتصدیان ابواب المال سپرده تاکید بلیغ نماید که معامله را بزودی منقطع
نمایند والا هر دفع از دفعات مرقومه که داخل باشد مطابق آن بعمل آرد و در هر
ماه یک مرتبه بتحقیقت محبوسان کچهریها و چبوتره کوتوال وغیرهم وا رسیده هرکرا
بی تقصیر داند سر دهد والا متصدیان را تاکید و قدغن نماید معامله را بسرعت
قطع نمایند سی و سوم شخصی را که متصدیان بچبوتره کوتوال بفرستند یا
مدعی بیارد و یا مردم کوتوال گرفته بیارند کوتوال بالمواجهه از گناه آن تفتیش

هفتدهم شخصی که تلبیس کیمیا گری مال مردم می گرفته باشد بعد ثبوت او را تعزیر نموده تا زمانی در قید دارند که اثر توبه ظاهر شود و مال کسی را که به تلبیس مذبور گرفته باشد بعد ثبوت شرعی بمالکش بدهانند اگر حاضر باشد و اگر حاضر نباشد در بیت المال نگاه دارند هجدهم اگر شخصی کسی را بفریب زهر بخور اند و او بمیرد بعد ثبوت او را تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر شود نوزدهم شخصی که زن یاصبی یاصبیه کسی را بخداع و فریب برد بعد ثبوت او را محبوس سازند تا مدتی که زن بشوهر او و طفل بولی تسلیم نماید یا در حبس بمیرد و اگر معلوم شود که آن زن یا صبی یا صبیه مُرِده است او را اشد تعزیر نموده خلاص نمایند یا تشهیر و اخراج کنند و نیز دلاله که زن و دختر کسی را بد راه ساخته برای فعل قبیح بخانه مردم می برد بر تقدیر ثبوت او را تعزیر نمایند و محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر شود بیستم قمار باز را بعد از تفتیش و ثبوت تعزیر نمایند و اگر این فعل را پیشه گرفته باشد تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر باز مرتکب آن فعل شود حبس موبد نمایند و مالی را که به قمار بازی گرفته باشد بعد ثبوت شرعی بمالکش بدهانند اگر حاضر باشد والا در بیت المال نگاه دارند بست و یکم کسی که در شهر اسلام یا در قریهٔ یک مرتبه مرتکب خمر فروشی شود بر تقدیر ثبوت بضرب شدید تعزیر نمایند و اگر مکرر مرتکب این فعل شود و ازان ممتنع نگردد تعزیر نموده در حبس نگهدارند تا اثر توبه ظاهر گردد بست و دوم کسی که خمرکش را نوکر گرفته خمر کشیده می فروخته باشد بر تقدیر ثبوت تعزیر بضرب و حبس نموده تادیب سازند و اگر رو شناس نباشد والا حقیقت آنرا بدرگاه والا بنویسند و خمر کش را تعبیه و تادیب بلیغ نمایند بست و سوم بایع بنگ و بوزه و امثال آنرا بر تقدیر ثبوت تعزیر نمایند و اگر آن فعل پیشه ساخته باشد تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر شود بست و چهارم اگر شخصی کسی را در آب غرق کرده یا در چاه افگنده یا از بالای بام انداخته کشته باشد و ثبوت شرعی برسد او را تعزیر نموده محبوس سازند و دیته معمول که شرعاً لازم آید بدهانند و اگر این فعل زیاده بریکبار

36

اوقات مرتکب این فعل می شود حبس نمایند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر شخصی با او دعوی سرقه و مانند آن داشته تقاضی رجوع نمایند دوازدهم مفسدانیکه بخانهای مردم آتش زده در ازدحام عوام فرصت یافته مال می گیرند یا دهتوره یا بنگ یا جوز بوا یا مانند آن بخورد مردم داده بیهوش ساخته مال آنها می برند بعد از ثبوت آنها را اشد تعزیر نموده محبوس سازند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر دو سه مرتبه به سبب این فعل گرفتار آمده و بعد ظهور علامت توبه خلاص یافته باز مرتکب این افعال شوند آنها را سیاست بکنند و درین باب اموال اگر کسی مدعی باشد بقاضی راجع سازند و بعد از ثبوت شرعی تاوان مال مغرق و مال ماخوذ را بارباب حقوق بدهانند سیزدهم اگر گروهی باغی شده در تهیّه اسباب جنگ و استعداد آن باشند و هنوز جای گرفته مستعد جنگ نشده باشند آنها را گرفته تا ظهور اثر توبه محبوس سازند و اگر جای گرفته مستعد جنگ شده باشد بآنها مقابله نموده مستاصل سازند و مجروح و منهزم آنها را نه کشند ما دام که در آنها تفرق راه نیافته و بعد از تفرق دست از صریع و منهزم آنها باز دارند و کسی که از آنها بقید آید اگر جماعه آنها متفرق نشده باشد بکشند یا محبوس سازند و هرچه از اموال و امتعهٔ آنها بدست آید بعد از ندامت آنها ازین فعل و جمعیت خاطر بآنها پس دهند - چهاردهم کسی که زر قلب سازد و بعد ثبوت در مرتبهٔ نخستین تعزیر و تهدید نموده خلاص نمایند و اگر قلب سازي پیشه او باشد بعد ثبوت شرعی او را تعزیر نموده حبس کنند تا اثر توبه ظاهر شود و اگر باز مرتکب این کار گردد و باز نیامد حبس موبد نمایند پانزدهم شخصی که زر قلب از قلب سازان خریده بجای زر سره می فروخته باشد بر تقدیر ثبوت تعزیر نمایند و اگر به تعزیر باز نیاید حبس کنند تا اثر توبه ظاهر گردد شانزدهم شخصی که زر قلب پیش او ظاهر شود بعد از تفتیش احوال بظهور پیوندد که نه قلب ساز است و نه قلب فروش زر قلب شکسته او را رها کنند و اگر بعد از تحقیق ظن غالب شود که مرتکب قلب سازي یا قلب فروشي میکرد او را تعزیر نموده خلاص نمایند

بقطع ید سیاست نمایند هرچه غالب رای ناظم صوبه تقاضا کند باتفاق متصدیان
عدالت بعمل آرند و اگر مرتبه ثانی بدین فعل اقدام نموده گرفتار آید اشدّ تعزیر
نمایند و اگر باز مرتکب آن فعل شود بعد ثبوت حبس مؤبّد کنند و مال پیش
قاضی بفرستند که مطابق حکم شرع شریف بود به عمل آرد سیوم شخصی که
قطع طریق پیش قاضی ثبوت شرعی برسد به اقرار یا بیّنه بشرایط اقامت حد
قاضی در حضور حدود اجرای حد نماید، هر قسم حدیرا که گناه او را اقتضا کند
و اگر گناه او موجب قتل یا حد دیگر نباشد و رای ناظم صوبه و متصدیان عدالت
اقتضای قتل او بکنند او را سیاست به کند هفتم اگر دزدی گرفتار آید و مال
دزدی نزد کسی نشان دهد و آن مال پیش او ظاهر شود و بعد تحقیق ثبوت
برسد که او دزد اشرار است اگر دو مین فعل را یک مرتبه کرده باشد تعزیر نمایند
و اگر فعل اوست تعزیر نموده در حبس کند تا اثر توبه ظاهر شود اگر به تعزیر
و حبس منزجر نگردد و باز مرتکب آن فعل شود او را حبس مؤبد نمایند و مال
را بعد از ثبوت شرعی بمالکش بدهانند اگر حاضر باشد والا در بیت المال نگاه
دارند و در صورتیکه دانند آن مال باداشته از دزد خریده باشد او را خلاص نمایند
و اگر مدعی آن مال را ثابت کند بوی بدهند والا آن مال زمی الدر گذارند
هشتم مفسدان مقرری که بطریق ذاکه بر خانهای مردم ریزند و ضرر مالی و
جانی بمردم میرسانند بعد ثبوت آنها را بسیاست رسانند نهم کراسیه‌ها و زمیندار
که مفسد و متمرد و مقرری باشند و در کشتن چنین مفسدان نفع عام باشد بر
تقدیر ثبوت آنها را سیاست کنند دهم خناقی که خنق او ثبوت برسد او را تعزیر
نموده در حبس دارند تا اثر توبه ظاهر گردد و اگر معتاد باین فعل باشد و این
معنی به ثبوت شرعی برسد و یا مشهور میان مردم و معلوم ناظم صوبه باشد و یا
آثار خناقی و متاع مردم نزد او ظاهر گردد ناظم صوبه و متصدیان عدالت را
ظن غالب بصدور این فعل از وی حاصل شود او را سیاست بکنند یازدهم
شخصی که متهم بسرقه یا قطع طریق یا خنق یا قتل یا ضرر مردم باشد و گرفتار
آید و با آثار و علامات ظن غالب ناظم صوبه و متصدیان عدالت شود که او اکثر

بعنایت بادشاهی امیدوار بوده بدادند که دریفولا معروض بار یافتگان محفل فیض منزل گردید که در صوبه مذکور جمعی که بتقریبات بعید در می آیند آنها در تحقیق معاملات آنجماعه تاخیر می نمایند و آنرا به قطع و فصل نمیرسانند تا بیگناه از قید نجات یابد و مجرم بسزا برسد ازانجا که همگی همت حق شناس و تمامی نیت عدالت اساس مصروف بر آنست که جمهور خلایق که بدایع و دایع ملک العلام اند بر احدی میل وحیفی نرود و هیچ کس بیحساب در قید نماند حکم جهان مطاع عالم مطیع بشرف صدور می پیوندد که در باره جماعه مسطوره بموجب دفعاتیکه در ضمن این فرمان عالیشان رقم پذیرفته عمل می آورده باشند تا هیچ یکی بی موجب در قید نباشد و بر احدی ستم و تعدی واقع نشود درین باب تاکید دانند و در عهده شناسند و خلاف آنرا بار خواست و باز پرس عظیم تصور کنند اول شخصی که بر او سرقه نزد قاضی به ثبوت شرعی برسد به اقرار یا به بینه بشرایط اقامت حد نموده محبوس سازد تا اثر توبه دزدی ظاهر شود دویم اگر دزدی در شهر اشتهار یابد و در انوقت دزدی بدست آید بعد از ثبوت او را بکشند و بردار نکنند شاید که یک مرتبه دزدی کرده باشد سوم اگر شخصی یک مرتبه کم از نصاب یا بقدر نصاب بوجهی که حد لازم نیاید دزدی کند و به ثبوت شرعی برسد او را تعزیر نمایند و اگر مکرر این فعل ازوی بوقوع آید بعد از تعزیر در حبس نگاه دارند تا اثر توبه ظاهر شود و اگر به تعزیر و حبس منزجر نگردد و باز مرتکب این فعل شود حبس موبد نمایند یا بسیاست بقتل رسانند و مال را بعد از ثبوت شرعی بمالکش بدهانند اگر حاضر باشد والا به در بیت المال نگاه دارند چهارم اگر شخصی دو مرتبه دزدی کرده و اجرای حد درین هر دو مرتبه شده باشد و باز دزدی نکند و به ثبوت شرعی برسد و اوچکه بوده باشد و مکرر آن فعل ازوی بوقوع آید بعد تعزیر در حبس نگاه دارند تا اثر توبه ازوی ظاهر شود و اگر ازین هم منزجر نگردد و مرتکب این امر شود حبس موبد نمایند پنجم نباشی که قبر کسی را نبش کرده باشد و گرفتار آید بعد از ثبوت تعزیر نموده خلاص سازند و اگر این را پیشه گرفته باشد اخراج یا

خان بدفعه ثانی سرفرازي یافت مهاراجه حسب الفرمان واجب الاذعان متوجهه گجرات شده در شهر ربیع الثاني مطابق سال هزار و هشتاد و یک باحمدآباد رسیده به بندوبست و نظم و نسق صوبه پرداخت و در عوض جاگیر پرگنات چکله حصار و پرگنه پتلاد و دهندهوقه مضاف صوبه مزبور مرحمت گشت چون مبلغ کلی مطالبه سرکار بر ذمه مهاراجه بود مقرر شد که هر سال دو لک روپیه را قسط در خزانه عامرهٔ صوبه داخل سازد بدین معنی وکیل مهاراجه در حضور انور التماس نمود که حاصل پرگناتی که در عوض پرگنات چکله حصار در جاگیر مرحمت شده نسبت بمحال چکله مذکور کمتر است و نگاه داشتن پنجهزار سوار برای بندوبست صوبه ضرور از عهدهٔ ادای قسط سالی دولک روپیه نمی تواند بر آمد لهذا مقرر شد که در سال خریف تنکوزئیل و ربیع سچقان‌ئیل پنجاه هزار روپیه ادا سازد و آینده به قسمی که مقرر شود بعمل آرد دربن مادهٔ حسب الحکم اقدس بمهر وزیر الممالک اسد خان بنام محمد هاشم دیوان صوبه و رود یافت و چون گروهی از روزینه‌داران طلبه علم وغیره بموجب اسناد درگاهي مبلغ یومیه از خزانه عامره و محصول ساير می یافتند در پیشگاه عظمت و اجلال التماس نمودند که پیش ازین در طلب روزیانه آنها سکهٔ فلوس سابق که بوزن بیست و یک ماشه بود موافق نرخ روز تنخواه می شده است الحال که دام سکه مبارک بوزن چهارده ماشه مقرر شده متصدیان مهمات سند میخواهند حکم اشرف شرف صدور یافت که موافق ضابطه بحساب ده پانزده یعنی بجای دو دام سکه سابق سه دام سکه حال مي داده باشند و در سنه ۱۰۸۲ هزار و هشتاد و دو فرمان عدالت عنوان درباب قطع و فصل معاملات جمعی که بتقریبات در قید می آیند شرف صدور یافت و حسب الحکم بنام محمد هاشم دیوان صوبه رسیده چنانچه نقل آنها رقمزدهٔ کلک بیان می گردد *

نقل فرمان عدالت عنوان مشتملبر سي و سه فصل

از قرار بتاریخ بیست و نهم شهر صفر ختم الله بالخیر و الظفر سنه پانزده جلوس اقبال مانوس سمت تحریر یافت آنکه متصدیان مهمات صوبه احمدآباد

آرد و یک پاؤ دال و دو دام روغن زرد و سه سیر دانه اسپ و یک پشتاره کاه و پیاده سه پاؤ آرد و نیم پاؤ دال و دو دام روغن زرد روزی بگیرند پیاده بر آن چیزی برداشت نه کنند و کروڑیان در آخر فصل هنگام پیمایی هرچه ازین وجه از رعایا برداشت شده باشد در مال مجرا دهند و احداث خوراک نورن شاهجهانی اعتبار نمایند و چون معروض بارگاه والا شد که گلکار و بیلدار و نجار وغیره اجوره داران عمارت احمد آباد از قلت روزانه که از سرکار والا می یابند نالش دارند بنابر آن حسب الحکم اشرف اقدس اعلی بمهر افتخار خان سامان بنام دیوان آن صوبه شرف صدور یافت که اجوره آنها خوشنخرید و بدستوریکه در سایر عمارات شهر معمول است میداده باشند دلیر خان که بموجب التماس بهادر خان بفوجداری جونه گڈه سرفراز شده بود فرمان طلب مرحمت عنوان بنام او شرف صدور یافت و او روانه بارگاه معلی گردید و سردار خان بدستور سابق بفوجداری و تیولداری سورتهه ممتاز و معین گشت و در سال هزار و هشتاد و یک بهادر خان بسرداری دکهن مامور گشت پناه پور واقعه بیرون دروازه دریا پور را که اکنون ویران و اثری ازان نمانده بهادر خان که محمد پناه نام داشت در صوبداری خود آباد کرده بود و عمارت ایوان رو بشمال واقعه قلعهٔ بهدر که تا حال ناظم صوبه می نشیند از ساخته اوست و به قطب الدین خان که فوجدار و تیولدار بروده بود یرلیغ شد که تا مقرر شدن و رسیدن ناظم صوبه بحفظ و حراست و نظم و نسق صوبه پردازد و محال سایر بلده احمدآباد که در جاگیر ناظمان تنخواه می شد بخالصه والا معین گشت و حکم ضبط نمودن محال مذکور بنام دیوان صوبه رسید *

صوبه داري مهاراجه جسونت سنگهه به دفعه ثاني و دیوانی خواجه محمد هاشم و شیخ نظام الدین

همدرین سال مهاراجه جسونت سنگه که بموجب حکم اقدس از یساق دکهن بدار السرور برهان پور اقامت داشت بر صاحب صوبگی گجرات از تغیر بهادر

بود که سر حلقهٔ متمردان آنجا را بقتل آورده امیدوار است که ملچه درانجا بنا شود حکم والا بنام دیوان صوبه شرف صدور یابد که بر آورد آنرا نوشته بعرض رساند ازانجا که رعایای موضع کوته عمله پرگنه تیسه بذریعه متصدیان دار العدالت العالیه بعرض مقدس رسانیدند که کمال جانوری وحدار پال پور بصیغهٔ گاؤ چرائی و خوراک اسپان هر سال مبلغی بتعدي می گیرد بنابر تحقیق این معنی بدیوان صوبه یرلیغ شد که چون گاؤ شماری وغیره ادوات ممنوعه و موقوفهٔ بارگاه والا است بعد تحقیق و ثبوت او را منع نماید و بموجب عرض اقضی القضات عبد الوهاب بجهت تعمیر و ترمیم باولی موضع اوالیج معموله پرگنه حویلی احمد آباد که بنابر انتفاع مسافرین و مترددین ومواشي آن سر زمین است و دو هزار روپیه بر آورد شده بود بخزانه صوبه تنخواه و بدیوان صوبه درین باب حکم رسید چون از روی وقائع بعرض اقدس رسیده که ارباب عدالت صوبه احمد آباد در هفته دو روز بمحکمه عدالت انجا می نشینند و دو روز که سه شنبه و چهار شنبه باشد پیش صوبه دار حاضر میشوند و سه روز به تعطیل می گذرانند بنابر آن حکم والا صادر شد که هرگاه که در حضور پر نور و جمیع صوبجات این ضابطه نمی باشد در آنجا چنین چرا بعمل می آید باید که خواجه محمد هاشم دیوان صوبه قدغن نماید که ارباب عدالت روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه و سه‌شنبه و پنجشنبه بمحکمه بیایند و روز چهار شنبه نزد ناظم صوبه حاضر شوند و روز جمعه تعطیل قرار دهند و از دو گهری روز بر آمده تا زوال آفتاب در محکمه بوده قطع و فصل قضایا مطابق احکام شریعت نموده وقت ظهر بمنازل خودها میرفته باشند و در سال هزار و هشتادم در باب محصول تپه نخاس یادداشت واقعه درگاهی رسید که در دواب بشرط نصاب و عقل و بلوغ و عدم تملک بقدر معتبر شرعی از مسلم چهل یک و از هنود چهل و دو از حربی چهل و چهار در تمام سال قمري یک مرتبه از یک مکان می گرفته باشند و نیز مقرر شد که هرگاه سوار و پیاده را عمال بجهت تحصیل زر بالواجب و محافظت علات یا برای فرمایش بدیگر تقریبات بدیهات بفرستند جماعه مزبور که برای سر انجام امور مسطوره بمواضع بروند سوای یک و نیم سیر

مشتملبر حقیقت مرقومه صدر بپایه سریر خلافت مصیر ارسالداشته بعد عرض اقدس درجهٔ پذیرائی و استحسان یافته ازان وقت تا حال هر که جا نشین اوست در دیدا راجپوری می باشد او را یاقوت خان می نامند و آن مبلغ را از متصدی سورت می گیرند اکنون خود نوعی گماشته از تسلط بهمرسانیده و قلعه را تصرف در آورده که متصدیان را مجال دم زدن نیست سمهٔ ازین معنی در محل خویش بنگارش خواهد آمد انشاء الله تعالیٰ القصه میرزا راجه بعد از پذیرائی ملتمسات یاقوت خان نمود و اعانت او بنواحی دیدا راجپوری رسید و بتلاش شایان و حکمت عملی سنگ تفرقه در جمعیت دکهنیان انداخت و از آسیب آنها قلعه را خلاص گردانید •

آمدن دلیر خان به گجرات و تقرر فوجداری سورتهه به او

همدران آوان دلیر خان که اصل روهیله واو یزئی و در شجاعت و تهور سر آمد روزگار و تعیناتِ مهم دکهن در رکاب بادشاهزاده والا تبار محمد معظم بهادر شاه بهمراهی مهاراجه جسونت سنگه بود بنابر امور چند که ذکر مناسب نیست بملازمت و رخصت بادشاهزاده بر آمده بدار الفتح اوجین رسید و یک چند درانجا تعب و رنج راه را بآسایش بدل ساخته نشسته بود اتفاقاً دران ضمن بهادر خان ناظم صوبه احمد آباد که باین صوبه منصوب شد می آمد باستماع خبر آمدن دلیر خان به اوجین رفته همراه خود باحمد آباد آورد و حقیقت بدویت و راستی عقیدت دلیر خان و اعتراضی بادشاه زاده باغوای بعضی اهل غرض بموجب عرضداشت بپایه سریر خلافت مصیر نمود و هم تجویز خدمت فوجداری و تیولداری سرکار سورتهه از تغیر سردار خان بحضور انور فرستاده او را روانه سورتهه نمود و در پیشگاه شاهنشاهی معروضه بهادر خان ناظم صوبه و تجویز فوجداری درجهٔ پذیرائی و استحسان یافت و سردار خان بفوجداری و تیولداری پرگنه ایدر از تغیر شیر سنگهه سرفراز گردید چون دران سال سیّد حیدر تهانه دار حیدر آباد بعرض رسانیده

آمدن یاقوت خان حبشي قلعه دار دندا راجپوری در بندگي والا

چون سیواجی مرهته اکثر شهرهای عظیم را تاخته بغارت برده اقتدار کلی بهم رسانید که احدي از زمینداران دکهن را یا رای مقاومت او نمانده خیال تسخیر قلعه دندا راجپوری که تعلق بولایت بیجاپور داشت بر گماشت و دندا راجپوری قلعه ایست بر فراز کوه بلند و مرتفع در غایت متانت و استحکام درمیان دریای شور واقع شده و میگویند که ساخته پرس رام است که هنود آن را اوتار می نامند خلاصه مطلب سیواجی اینکه چون جهازات بندر سورت وغیره که از هندوستان بولایت عرب و فرنگ و بنادر دیگر میروند به پائین این قلعه شده باطراف راهی مي گردند متعرض شده جهازات را بتصرف خود آورد و به این ارادهٔ باطل بر قلعهٔ مذکور شتافت یاقوت خان حبشي که از قبل والی بیجاپور بحراست قلعهٔ مقید بود به انداختن توپ و تفنگ پرداخته مفسدان را نزدیک رسیدن و پیرامون گردیدن آن قلعه نمی داد دکهنیان چون دست از کنگرهٔ تسخیر آن کوتاه یافتند مقابل قلعه که یک کوهی دیگر در آب شور نمودار بود زاکب جهازات شده بران کوه بر آمده و از سنگ‌های کلان دمدمه بغایت استحکام بنا نهادهٔ بر فراز آن توپ‌ها برده بانداختن مقید گشتند تا دو سال این معامله بطول انجامید آخر کار بر متحصنان تنگ شد و کارد بجان رسید در ظهور این صورت یاقوت خان پیام مصالحت بمرزا راجه که به مهم دکهن از پیشگاه خلافت و جهانبانی مامور بود داده امداد و معاونت خواست و عهد و پیمان را موکد بشرایط چند نمود که من از امروز بندگی درگاه والا قبول نموده در سلک ملازمان آستان ملایک پاسبان منتظم گشتم اما جهت دیدن صاحب صوبه دکهن تکلیف نشود و مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه در وجهه خرج سه بندي توپخانه متعینه قلعهٔ هر سال از خزانه بندر سورت عطا کرد د و جهازات عدیم را پایی راهٔ عبور کردن ندهم و جهازات بادشاهی و تجار را صحیح و سالم نگذرانم مرزا راجه عرضداشت

غیر مثمر نشانیده و زمین زراعی را که دران وظیفه زراعت بود باغ کرده و اشجار
مثمر در تمام وظیفه بالا فرحه نشاند دو روپیه سه پاؤ بالا که وظیفه ارتفاع باغ است
نگیرند هر چند آن اشجار ثمر نداشته باشد مگر درخت انگور و بادام که تا ثمر
ندهد بدستور سابق نگیرند و بعد از دادن ثمر دو روپیه سه پاو بالا نگیرند بشرطی که
محصول یک بیگهه شرعی که عبارت از چهل و پنج گز شاهجهانی در چهل پنج
گز مذکور است که بگز شرعی شصت در شصت میشود به پنج و نیم روپیه مارنه
ازان نرسد والا موافق نصف محصول نگیرند اگر قیمت محصول کم از پا و روپیه
یک سیر و پنج سیر شاهجهانی غله باشد ازان کم نگیرند اگر کافری زمین خود را
بدست مسلمان فروخت باوجود مسلمان باشد خراج نگیرند پانزدهم اگر کسی
زمین خود را مقبره یا سرای وقفی نموده خراج آن ساقط دانند شانزدهم از
خراج مقاسمه هر که زمین خراجی را مالک بود کافر باشد یا مسلم خرید باشد
یا گرو باشد کفایت بر او باشد بادن از هر چه دران زمین پیدا شود حصه تعلق که
مقرر باشد نگیرند بشرطیکه زیاده از نصف باشد کم نمایند و اگر کم از خمس باشد
زیاده نمایند هر چه مناسب دانند هفتدهم اگر مالک زمین مقاسمه متردد زراعت
نگذارد دران زمین بدادن آن باجاره یا بمزارعت وغیره آن چنانچه در مؤظف
گذشت بعمل آرند هیجدهم در مقاسمه اگر زراعت را آفت رسد هر قدر که ضایع
شود خراج آن نگیرند بعد از بریدن غله آفت برسد یا پیش از بریدن هر قدر که
بماند خراج نگیرند مخفی نماند که اصل فرمان والاشان در دفتر خانه صوبه نمانده
از روی نقل که بمرور ایام و نوشتن نقل در نقل نویسنده های نافهم تحریف
و تصحیف و سقم بسیار داشت انچه بتقرب معلوم شد باصلاح آورد و انچه ممکن
نبود مانده تا نقل صحیح بدست آید باوجودیکه مصحوب فرامین عالیشان احکام
مطاعه بنام دیوانیان پیشین ورود یافته بود که هر گاه خدمت دیوانی صوبه
بدیگری تفویض یابد فرامین که دستور العمل مملکت است تحویل منصوب
نموده قبض الوصول می گرفته باشد بنابر امور چند و افراط و تفریط که درین صوبه
روی داده بالفعل فرامین مذکوره در دفتر نیست *

نمایند که نصف سالم برعایا برسد دهم در خراج مؤظف هر که زمین خود را باوجود قدرت به زراعت و عدم مانع معطل دارد خراج بعضی در دیگر نگیرند در معنی که بآب در آید یا آب باران منقطع شود تا زراعت پیش از بریدن آب غیر ممکن الاضرار بحدی رسد که جنس غله بدستش نیاید دران سال آن قدر مدت نمانده که پیش از آمدن سال دیگر مرتبه ثانیه زراعت کند خراج ساقط دانند و اگر بعد از بریدن آب برسد خواه ممکن الاضرار مثل خوردن دواب وغیره یا ازان سال مدت مذکوره مانده است خراج ستانند یازدهم اگر مالک زمین خراج موظف از زمین خود زراعت نموده پیش از ادای خراج آن سال فوت شود محصول زراعت بدست ورثه متوفی آید خراج آن از ورثه نگیرند اگر متوفی مذکور تواند زراعت کند فوت شده دران سال آنقدر بدست نمانده باشد و او رونده است همه راستاند دوازدهم در موظف اگر مالک زمین خود را به اجاره یا عاریه دهد مستاجر و مستعیر دران زراعت کند وظیفه آن از مالک زمین نگیرند و اگر آنها باغ نمایند خراج از مستاجر و مستعیر نگیرند و اگر زمین خراجی را کسی قبض نموده منکر باشد مالک گواهان نداشته باشد اگر غاصب زراعت کرده باشد خراج از غاصب نگیرند و اگر زراعت نکرده باشد از هیچ یکی نه ستانند اگر غاصب مقر باشد و مالک گواهان داشته باشد خراج از مالک ستانند و در صورت رهن موافق حکم غصب بعمل آرند اگر مرتهن بی اذن راهن دران زراعت کرده باشد سیزدهم در خراج مؤظف اگر شخصی زمین خراجی خود را که دران زراعت میشود در میان سال بفروشد اگر آن یک فصله است و مشتری آنرا قبض نموده از بقیه سال مدتی دریافته است اگر تواند دران سال زراعت کرد کسی مانع زراعت نیست خراج آن از مشتری والا بایع ستانند و اگر دو فصله است یک فصله را بایع دریافته و یکی را مشتری خراج مقرری بر هر دو قسمت نمایند اگر دران زمین زراعت باشد که بحد درو رسیده خراج آن از بایع ستانند یک فصله یا دو فصله بود وقت تحقیق غله چهاردهم در مؤظف اگر کسی زمین خود را خانه کند خراج آن بدستور سابق بدهد و همچنین اگر دران زمین اشجار

چیزی بریدکه بالمقطع که آنرا خراج مقطعت گویند وضع کنند یا حصّهٔ معین از محصول نصف که آنرا خراج مقاسمه نامند مقرر سازند اگر مالکش معلوم بود لیکن بعایت عاجز از زراعت باشد اگر دران زمین قبل ازین خراج موظف باشد موافق حکمی که می اید بعمل آورند و اگر غیر خراج مقاسمه باشد یا زراعت نشود بعلت عید با خراج مزاحم نشوند لیکن در صورت عجز تقاوی داده به زراعت مشغول سازند پنجم قطعهٔ زمین بادیه باید اگر مالکش معلوم باشد باو وا گذارند دیگر برادران دخل نه دهند اگر مالک آن معلوم نباشد و احتمال عودات دران زمین نبود بمقتضای مصلحت شرکوا لایق پرداخت آن زمین دانند باد ندهند و هرکه آنرا مانع زراعت کند او را مالک رقبه آن زمین دانند و از و پس نه ستانند و اگر احتمال عودات دران زمین باشد از امری مانع عودلت دران زمین بود مانع آیند در انتفاع بآن زمین مزارعت وغیرها منع ننمایند هیچکس را دست تصرف دران مالک ندانند اگر قطعهٔ زمین بادیه در سمت از سمت انتقال است و خلاف ممر آن از سمتی دیگر افتد تا بمانیکه پیش ازین تعلق اوست متعلق دانند دیگریرا دخل ندهند ششم در حائیکه بر مزروعات غیرها خراج مقرر نباشد انچه که موافق شرع مقرر باید نمود نمایند و در صورت خراج آن قدر وضع کنند که از زمین آن رعایا از پا نیفتند و بهیچوجهه از نصف نه گذرند هر چند توانائی زیاده آن باشد و در حائیکه مقرر باشد همان مقرری نگیرند بشرطی که در صورت خراج زیاده از نصف نباشد از گرفتن آن رعایا از پانیفتند والا خراج سابق را کم کرده هرچه موافق طاقت دانند مقرر نمایند اگر دران گنجایش زیاده از مقرری باشد زیاده نگیرند هفتم تبدیل خراج مؤظف مقاسمه موظف اگر رعایا نه آن رضامند باشد نه کنند والا نکنند هشتم وقت طلب خراج موظف رسیدن هر جنس غله بحدّ درو است پس هر جنسی که بحدّ درو نرسد حصه خراج که در برابر آن جنس بود نگیرند نهم اگر در مؤظف بعض زراعت آفت غیر یمکنه الاصرار برسد باید که نیک و ارسید از قرار حق و نفس الامر بر مقدار از آفت مجرا دهند و در اخذ محصول ما بقی نوعی سلوک

احوال هریکی از ارباب زراعت بحسب مقدور اطلاع حاصل کنند که درپی زراعت آن دیار دست ازان کشیده اند و قدرت بر زراعت دارند ترغیب و دلاسا پیش آیند و اگر از بعضی امور رعایت خواهند رعایت نمایند اگر بعد تفحص ظاهر شود که با وجود قدرت دست از زراعت باز داشته اند باید که آنها را تاکید و تهدید نمایند و بحبس و ضرب پیش آیند و در خراج مؤظف بارباب زمین معلوم نمایند که خراج ازانها گرفته خواهد شد زراعت کنند یا نه و اگر معلوم کنند که ارباب زراعت در تهیه اسباب زراعت در مانده اند زری بطریق تقاوی از سرکار دهند و ضامن بگیرند سیوم در خراج مؤظف اگر ارباب زمین از تهیه اسباب زراعت عاجز و در مانده باشند یا زمین را معطل گذاشته گریخته بروند آن زمین را بقصد اجاره یا زراعت بدیگر دهند و قدر خراج از اجاره در صورت اجاره دار حصه مالک در صورت مزارعت ستانند و تتمه اگر نماند بمالکش رسانند یا شخصی را قایم مقام مالک سازند تا زراعت نموده خراج را ادا نمایند و تتمه را خود متصرف شوند و هرگاه ارباب زمین قدرت زراعت بهم رسانند زمین آنها پس بدهند و اگر زمین شخصی معطل گذاشته گریخته رفته باشد باجاره بدهند بعد منقضی آن سال در سال دیگر به اجاره بدهند چهارم بر قطعات زمین افتاده که بر زراعت بار نمی آید مطلع شوند اگر از جمله شوارع و طرق است داخل بنای شهر و قریه نمایند که کسی آنرا مزروع سازد و اگر غیر آن زمین ملاحظه نمایند و اگر دران ما بقی زراعت بود ممتنع العلاج باشد بعلت خراج آن زمین مزاحم کسی نشود اگر دران ما بقی ممکن العلاج بود یا در اصل بایر بود بر هر دو تقدیر اگر آن زمین مملوک است مالکش حاضر و قادر بر زراعت باشد مالک را تاکید کنند که مزروع سازد و اگر ان زمین مملوک نیست یا مالکش مجهول است آنرا به کسی که قادر بر احیا باشد بدهند تا احیا نماید پس اگر اجاره گیر مسلمان باشد و زمین مذکور قریب اراضی عشری بود بر او عشر مقرر نمایند اگر قریب اراضی خراجی بود یا محیی کافر باشد مطلقاً بر او خراج وضع نه نمایند و در صورتیکه خراج باید وضع نموده بنابر تقاضای وقت

بصوبه داری گجرات مقرر گشت و یرلیغ جهان مطاع بنام صادر شد که بعد رسیدن اله وردی خان به اله آباد آزینجا عازم گجرات گردد چنانچه بتاریخ روز یک شنبه یازدهم شهر شوال آن سال به احمدآباد رسیده به بندوبست و نظم و نسق صوبه می پرداخت و در سنه ۱۰۷۹ هزار هفتاد و نه خواجه محمد هاشم از تغیر حاجی شفیع خان بدیوانی صوبه سرورازی یافته آمد و همدران سال فرمان والا شان درباب گرفتن خراج از رعایا بر وفق شرع متین صادر شد چنانچه نقل آن نگاشته میشود *

نقل فرمان عالیشان درباب گرفتن خراج

کفایت شعار محمد هاشم بعنایات بادشاهی امیدوار بوده بداند که بمیامن توفیقات و تائیدات رب الارض و السموات عظمت آلاؤه و عمت نعماه همواره عنان عزیمت و همت بموجب آیهٔ کریمه ان الله یأمر بالعدل و الاحسان معطوف است و همت عالی نهمت بتمشیت امور و تمشیت مهام بر وفق شریعت خیر الانام علیه و آله و اصحابه افضل الصلوة و السّلام مصروف و پیوسته مصدوقه بالعدل قامت السموات و الارض منظور نظر از عبادات و تعظیم امر پروردگار و شفقت و مرحمت بکبار و صغار پیش نهاد خاطر باهر الانوار است بنابرین درین ایام خجسته فرجام فرمان عالیشان عدالت عنوان شرف نفاذ یافت که متصدیان مهمات حل و عقد ممالک محروسه هندوستان از کران تا کران خراج وغیر محصول آن بادائیکه شریعت که در شرع انور و ملت حنفیه از هر مقرر گشته و در ضمن این منشور تحصیل آن از روایات صحیحه بکمال معتمده مستند می گردد منظور است به تحصیل رسانند و هر سال یرلیغ مجدد به تحصیل وقت تحریر را موجب نکال آخرت و دنیا شمارند اول باید که ... ... بر وفق مرضی دارند و تفقد احوال آنها نمایند و بحسن تدبیر ... ... سعی کنند که بطیب نفس و خوشدلی در تکثیر زراعت ... ... شیخه ودل زراعت شود مزروع سازند بویم از ابتدای سال بر

قلمی می گردد که حکم جهان مطاع آفتاب شعاع صادر شده که هرگاه کسی از بندهای بادشاهی فوت شود و وارثی نداشته باشد مطالبه سرکار والا بر ذمه او نباشد اموال او را تحویل تحویلدار بیت المال کنند و اگر مطالبه داشته باشد بقدر مطالبه در سرکار والا گرفته بقیّه را در بیت المال حواله کنند و اگر وارثی داشته باشد و مطالبه دار باشد بعد انقضای سه روز از تاریخ فوت او اموال او را ضبط کنند اگر اموال زیاده بر مقدار مطالبه بوده باشد بقدر مطالبه در سرکار والا گرفته ما بقی را بعد اثبات وارث بوارثه بدهند و اگر مطالبه زیاده از اموال باشد تمام را در عوض مطالبه بگیرند و اگر مطالبه نداشته باشد بعد اثبات وارث بورثه او وا گذارند و مزاحم نه شوند بدین موجب حکم معلی بنام دیوانیان ممالک محروسه شرف صدور یافت که بموجب یاد داشت مذکور در ضبط اموال عمل نمایند متصدیان عمارت و باغات و دیگر کارخانجات بلده احمد آباد بدرگاه عرش اشتباه التماس نمودند که قبل ازین در اجورهٔ مزدوران وغیرهٔ فلوس که بوزن بیست و یک ماشه بود تنخواه می شد و از ابتدای غرهٔ شوال سنه مذکور رواج فلوس مذکور برطرف گردید و فلوس سکه مبارک عالمگیری که بوزن چهارده ماشه باشد مقرر گشته رائج شد مزدوران عوض فلوس سابق سکه حال نمی گیرند و میگویند که تفاوت ده پانزده دارد چون این معنی بعرض مقدس رسید بدیوان صوبه حکم شد که بقرار ده پانزده یومیه بجای تنکه یک و نیم تنکه تنخواه میداده باشند از آن روز در گجرات تنکه سه فلوس مقرر شده بتاریخ روز پنجشنبه هشتم شهر شوال سال صدر مهابت خان تغیر شده روانه دربار جهان مدار گشت *

صوبه داري بهادر خان عرف خانجهان كوكه وديواني حاجي شفيع خان وخواجه محمد هاشم

بتاریخ پنجم شهر ربیع الثانی سال هزار و هفتاد و هشت بهادر خان عرف خان جهان بهادر که بصوبه داري اله آباد می پرداخت از تغیر مهابت خان

خان فوجدار جونه گڈه چون فوجداري اسلام نگر علاوه خدمتش شده بود باضافه پانصد سوار دو اسپه سه اسپه مباهی گشت و از عرضداشت مهابت خان ناظم صوبه معروض پایه سریر خلافت مصیر گشت که جمعیت منصبداران تعینات صوبه احمد آباد که بیست هزار سوار موافق ضابطه می شود هنگام کار بهزار سوار نمی کشد چون در پیشگاه خلافت و جهانداري کمی جمعیت مذکور محمول بر غفلت و نارسائی بخشی و داروغه داغ و تصحیحه صوبه گردید بخشی و سوانح نگار تغیر شد و بجای او میر جعفر معین گشت و بناظم صوبه یرلیغ رفت که به قاسم داروغه داغ و تصحیحه تاکید نماید که در ملاحظه تا بیدان موافق ضابطه جماعه مذکور حد تمام بکار برده بمتصدیان. تعینات قدغن کند که هریکی جمعیت خود را موافق ضابطه داشته باشد بجای شفیع خان دیوان صوبه حکم والا صادر شد که داغ نامه و تصحیحه نامهای تا بیدان و منصبداران انجا را سال بسال ملاحظه نمایند و هرکس جمعیت کمتر از ضابطه داشته باشد جاگیرش تغیر کنند و حقیقت بر نگارند و نیز عرضداشت ناظم صوبه بعرض مقدس رسید که قلعه اعظم آباد بمرور ایّام خراب گشته و ساختن آن ضرور است بدیوان صوبه حکم شد که در آورد آنرا نموده بمهر خود ارسال دارد و بر نهجی که حکم شود بعمل آرد چون اکثر ضوابط مقرره حضرت خلد مکان تا حال مستمر است بعضی ضوابط را بنابر انتفاع عام در هر وقت که معین شده بنگارش آن می پردازد *

نقل یاد داشت وقایع درگاهي درباب ضبط اموال منصبداران

آنکه بتاریخ روز سه شنبه بست و یکم شهر صفر سنه نهم جلوس مبارک مطابق یک هزار و هفتاد و هفت هجري مطابق دوازدهم شهریور ماه الهی رساله سیادت و نقابت پناه و زارات و معالی دستگاه سزاوار عواطف و احسان مورد مراحم بیکران افتخار خان و بمعرفت سیادت و وزارت پناه کفایت دستگاه میر عماد الدین و نوبت واقعه نویسی کمترین بندگان درگاه خلایق پناه کامران بیگ

گجرات بصاحبی شفیع خان مقرر گشت و از روی سوانح بندر سورت بموقف عرض رسید که میر عزیز بدخشی که بجهت رسانیدن وجوه بندر بمکه معظمه و مدینه طیبه زادهما الله شرفاً و تعظیماً معین گشته بود در آن مکان شریف ودیعت حیات سپرد *

مقرر شدن دام بوزن چهارده ماشه

چون دران ایام جنس مس رو به کمی آورده بود صرافان بلده احمد آباد پول سیاه آهنی را رواج داده بنرخ گران می فروختند اریجهت مهابت خان از اطراف مس بسیار طلبداشته در وزن نسبت به پول سیاه سابق چیزی کم کرده بسکهٔ مبارک رسانیده برواج داد و به داروغه دار الضرب سند داد که حاصل پول سیاه معاف باشد چون داروغه این معنی را بدیوان صوبه اظهار نمود گفت بدون سند حضور حاصل پول سیاه نمی توانم گذاشت ناظم صوبه در جواب آن گفت که اگر این سند در درگاه عالم پناه منظور می افتد بهتر والا بذمه حاصل یک سال بخزانه عامره عاید خواهد کرد چون حقیقت صدر از روی وقایع بعرض اقدس رسید حکم جهان مطاع عالم مطیع بنام دیوان صوبه کرامت صدور یافت که دام بوزن چهارده ماشه مقرر شد و بسکه مبارک رسانیده رایج گردانند و حاصل یک ساله معاف دادند *

معاف شدن محصول چهل یک از مسلمین

ازانجا که همت ملت گزین و نهمت معدلت آئین حضرت خلد مکان مصروف برفاه حال و جمعیت مال مسلمین بود از پیشگاه فضل و احسان و کرم امتثال فرمان واجب الاذعان بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که محصول چهل یک را از مال تجارت مسلمانان که در سرکار والا می گیرند از بیست و پنجم شهر ذیقعده سال هزار و هفتاد و هفت مطابق سال دهم جلوس همایون معاف و مرفوع شناسند و بعلت اخذ آن مزاحم ایشان نشوند و بدین جهت اصلاً و مطلقاً طمع و توقع ننمایند و از فرقهٔ هنود بآئین سابق محصول بضابطهٔ چهل دو بار یافت می نموده باشند و احتیاط تمام بکار برند که احدی ازین جماعه مال خود را بسازش و ساختگی برای ندادن حاصل داخل مال مسلمانان نسازد سردار

و بیسل نگر درختان انبه دارند متصدیان آنجا بار درختان مذکور دہ سی تخمین نمودہ زر مقرر می کنند یا آنکه زر هر دو سر از محصول آن درختان می دهند و بواسطه تتمه بار در شکنجه می باشند و اگر آن درختان گاهی بار کم آرند موافق گذشته و پیوسته زر می گیرند و هندوان که دران شهر باغات دارند بالکل بآنها معاف است حسب الحکم مقرر شده در صورتی که در باغ قنور بوده باشد خواه حاصل باغ یا خرچ مساوی کمتر باشد مزاحم نشوند و اگر از خرچ حاصل زیادہ بوده باشد از قدر زاید پنجم حصّه از هنود و ششم حصه از مسلمین بازیافت نمایند که مطابق حکم اشرف ارفع اعلی بعمل آرند و زیادہ طلبی ننمایند ازانجا که بموجب حکم معلی محصول متاع کمتر از پنجاه و بیمروپیه باشد معاف و مرفوع القلم گشته مردم بنابر حطام دنیوی بمقدار معافی بدفعات و تفریق می برند لهذا متصدیان از دریافت این معنی قرار گرفتن محصول آنها گذاشته و منجمله مداخل آن در وجه اخراجات ضروري محال کٹهره پارچه و خیرات مستحقان مقرر نمودند و انچه از اخراجات مذکور افزود می گشت قیمت مال که محصول باید گرفت قرار داده داخل سیاهه و خزانه والا نمودند و نیز حسب الحکم مقدس معلی بنام دیوان صوبه شرف ورود یافت که بجهت محصول فرنگان و ولندیز در احمد آباد مزاحم نشوند و وا گذارند که محصول را در بندر سورت وغیره ادا نمایند و همدرین سال در باب بار خواست برآمد عاملان حکم معلی بدیوان صوبه رسید که انچه بضیعه ذات عامل باشد تمام و زر ذمه متعلقان بعد معافی چهار حصه سه حصه بازیافت و معامله کوهی از عمال که مدتی در قید و زندان باشند و مطالبه ذمه آنها بوصول نمی رسد نظر بر حالت آن جماعه مشخص نمایند و همدرین ایام آوارگی مرهٹه دکهنی در نواحی بندر سورت روی نمود بعد تاخت و غارت اکثر امکنه و خرابی معاودت کرده رفت و در شب دوشنبه بیست و ششم شهر رجب المرجب سال هزار و هفتاد و شش رحلت اعلی حضرت فردوس مکانی شاه جهان پادشاه رو نمود و مکرمت خان دیوان رخت هستی بربست و در او اخر سال مذکور دیوانی صوبه

بلدهٔ پٹن سر عرابه مور و نیشکر چهار یا پنج روپیه می گیرند و هم چهار صد ابنه و مور و نیشکر می گیرند سی و یکم در حین رفتن عرابه بار حواله از غله و حواله از قسم دیگر سر عرابه چهٹی گویان دو روپیه در حوتره می گیرند سی و دویم در بلدهٔ پٹن بر سر گوسفند در سالی چهار تنکه مرادی و سر گاو نیمروپیه و سر گاومیش یک روپیه هرچند سائیمه نیست و بر سر نصاب نرسیده قهراً مي گیرند حسب الحکم اشرف مقرر شده که نصاب سوائیم موافق حکم شرع شریف بعمل آرند سی و سوم در باب بر طرف ساختن آستانها و بیرههای داول ملک و عدم جلوس عورات فاحشه در بازار بلده احمد آباد و پورجات آن و نصب کردن امامها حکم شده مطابق حکم اشرف بعمل آورده آستانها و بیره های داول ملک و جلوس عورات فواحشی در بازار و پورجات بر طرف سازند و در مساجد بوهرههای بد مذهب که سابق امامان و مؤذنان تعین شده بودند الحال نیز مقرر سازند که در آنجا بطریق اهل سنت در اوقات پنجگانه نماز ادا می نموده باشند سی و چهارم به سبب گرانی غله جمع هرجا بکمال رسیده بعد ارزان غله ارزان شده جاگیردار و متصدیان نظر بر همان جمع داشته جمعبندي جبراً می کنند و اگر قرار به نٹاوی نصفی می نمایند از جای صد من غله دویست و پنجاه من کلتر کرده هر دو سر محصول می گیرند و در ادای بیست و پنج من غله زیادتی تمام سال جان کندنی نموده از وجهه مزدوري واصل می کنانند و در وقت زراعت نصرف و سلوی زراعت می کنانند بعزار هست و بود از قرار واقعه عمل نموده نصف گیرند و زیاده طلبی نه نمایند سی و پنجم بسبب کثرت قانون گویان معامله بندر کهنبایت به آنجا رسیده که اکثر بیوپاریان بندر مذکور ترک وطن نموده به بندر سورت رفتند و مردم اطراف و جوانب بندر مذکور احتیار مسافت بعیده نموده برای خرید و فروخت به احمد آباد می آیند قبل ازین حسب الحکم اشرف اعلی مقرر شده در هر پرگنه دو چودهري و ده قانون گوی که با رعایا نیک سلوک و آبادان کار باشند مقرر نمایند که مطابق حکم اشرف بعمل آرند سی و ششم مسلمانان قصبه پرانتی و موڑاسه و هرسول و بدنگر

آمد غلّه بو مردم دیگررا خریدن دمیدهند اولا خود میخرند ازان غله چیزی که پوسیده وضایع می شود بزور به بیوپاریان می دهند و نرخ غله جید بجبراً می گیرند چهاردهم جمعی موسوم با دهوایه که روزگار کرایه عرابه دارند اگر گاوی در برهانپور یا جای دیگر خریده حاصل آنجا داده به احمد آباد بیاید باز حاصل خریدی آن در احمد آباد بدهد و اگر از خود حاصل ندهد مجرم ساخته جریمه می گیرند پانزدهم حکام و اهل دولت در باغات خود و سرکار والا هر قسمی ترکاری و میوه می کارند و بترکاري فروشان ده بیست نرخ افزوده می دهند و زر بجبراً باز یافت مینمایند شانزدهم اولاً حاصل خرید گاؤ و گاو میش میگیرند و در وقت ذبح آن یک و نیمروپیه سر گاو و گاو میش علحده میگیرند و همچنین در پرگنات صوبه مذکور نیز یک چیزی مقرر کرده میگیرند بنابران دران صوبه گوشت گران است هفدهم در سرس پور از حمالان کوپهای روغن زرد و تلخ وغیره در سالی سی روپیه می گیرند هیجدهم موحداران و کروڑیان از مردم پرگنات ساحل دریای سابرمتی و وا ترک از ده روپیه تا پنجاه از عمل غیرت خان کهچري گویان جبراً می گیرند نوزدهم در قصبهٔ احمد نگر مسجد جامع درون قصبه نزدیک دروازه واقع شده بسبب نا بودن حاکم زر بکولیان داده در قصبه می باشند یک سال است کولیان نمی گذارند که مسلمانان اقامت جمعه دران مسجد نمایند مقرر سازند که هیچکس مزاحم احوال مسلمین نشود و بفراغ خاطر اقامت جمعه در مسجد جامع می کرده باشند بیستم در احمد آباد و دیگر پرگنات پیش از جلوس مبارک حسب الحکم بتخانها منهدم ساخته بودند باز درست نموده بت پرستی می نمایند، مطابق مضمون مسطور فی المتن بعمل آرند بیست و یکم هندوان در شهرها و پرگنات احمد آباد رسوم باطله رواج داده در شب دیوالی چراغها و در ایام هولی زبان بفحش گوئی کشوده در هر چکله و بازار هولی مي سوزند و چوب هرکس که بدست مي آید بزور آوري یا به دزدی در آتش هولي می اندازند مقرر سازند که در بازار چراغهای دیوالی نفروزند و چوب احدی را به دزدی یا به زور برده در آتش هولی نیندازند و زبان به گفتار فحش

و متوطنان آنجا جرأت برارتکاب امور نا مشروعه نه نمایند و بتخانه‌های منهدمه را که الحال مرمت نموده اند بیندارند و درین ابواب نهایت تاکید و قدغن دادند ٭

شرح ضمن فرمان والا شان

اوّل باب فروعی بلده احمد آباد و پورجات و قصبات دوم شخصی سکنه بلدهٔ مذکور از خانه موروثی خود درختی داشته باشد و بواسطه نقصان عمارت وغیره آن اگر بخواهد که آن درخت را ببرد عاملان آنجا تا چیزی نگیرند نمیگذارند که آن درخت را یا شاخی ازان ببرند سیوم ارباب دخل و حکام در خرید و فروخت جبر می نمایند و خوش خرید نمی کنند چهارم متصدیان بر محال صوبه احمد آباد محترفه می گیرند پنجم اگر کسی خواهد که کسب نافی یا گره نافی یا ساده نافی یا سوزن گری یا چکن دوزی بیاموزد متصدیان بعد آموختن هنر چیزی به صیغه هنر آموزي می گیرند ششم در بلده و نواحی آن و اکثر پرگنات صوبه احمد آباد قانون گویان و پیادها از شخصی که خانه ابتیاع می کند فی صد دو نیم روپیه می گیرند هفتم محتاجی از قوم نداف و عصار که از جای آمده خواهد که روزگار در محل دیگر کند متصدیان آنجا تا یک و نیم روپیه نگیرند نمیگذارند که شروع در کسب خود نماید هشتم درون شهر در چبوتره هرچکله سیتهه و قانون گو ودیسائیان راه نمای فروعی می کنند و در فروعی خود نیز شریک مي شوند نهم گاوان عرابها و باربردار که از بیرون به شهر می آرند کاه و کربی خریده می چرانند از آنها یک مرتبه یک تنکه متصدیان به صیغه [illegible] چ[illegible] می گیرند دهم از عرابه کاه و کربی در امکنه معتدده هرجا یک [illegible] و [illegible] پنج آثار مي گیرند و از سرباری چهار بادام می گیرند یازدهم در [illegible] پچوسن و اماوس و ایکادسی هنود دکاکین مي بندند مقرر سازند که همیشه دکاکین [illegible] نموده سودای خرید و فروخت می نموده باشند دوازدهم در [illegible] صوبه احمد آباد بعلت بیکار مزدور و اکثر اهل حرفه آزار کلي [illegible] متصدیان و سیتهها ودیسائیان اکثر پرگنات صوبه مذکور در وقت [illegible]

موافق قیمت بار یافت نمایند و احتسابی که بهایش از پنجاه و دو نیمروپیه کمتر
باشد از حاصل آن مزاحم نشوند و در وقت بر آمدن سوداگران با اسباب و امتعه
از بلاد و قصبات بصیغه بر آمد که بمدراه راهداری بست چیزی طلب ننمایند حاصل
نوده فروشی و کاه و پهوس وغیره معاف دانند و نهل و دولی و کجاوه و اسپ وغیره
از داروغه و سواری فیل و اطفال منصبدار و سپاه و متردّدین و مسافرین ملاحظه
نکنند و شتر و اسپ و گاؤ وغیره بار بردار منصبدار و سپاه و دیگر مردم وا ننمایند
درین ماده یاد داشت درگاهی و احکام والا بنام مکرمت خان دیوان صوبه رسید
و فرمان عدالت تبیان در باب ابواب منع ممنوعه بنام متصدیان حال و استقبال
ورود فرموده که نقل آن بعینه مرقوم میگردد *

نقل فرمان معدلت تبیان درباب منع ابواب ممنوعه

از قرار تاریخ بیست و دویم شهر جمادی الاول سنه ۸ هشت از جلوس والا
آنکه متصدیان حال و استقبال مهمات و معاملات صوبه احمد آباد بعنایت
بادشاهی امیدوار بوده بدانند که چون دریفولا بعرض مقدس معلی رسید که
گماشتهای حکام و قانون گویان و دیسپاندیان و پیاده های چبوتره در بلده احمد
آباد و پورجات متعلقهٔ آن و قصبات و پرگنات توابع صوبه مذبور مبلغ برخلاف دستور
و معمول از راه بدعت از سکنه آنجا و بیوپاریان بموجب تفصیل مسطور فی الضمن
میگیرند و این معنی باعث تفرقه و پریشانی آن فریق میگردد و همچنین
بعضی از ساکنان محال مرقوم بتخانه‌ها را که پیش از جلوس والا بموجب حکم
معلی منهدم گردیده بود تعمیر نموده بتها دران گذاشته پرستش می نمایند
و مرتکب امور نا مشروعه میگردند لهذا حکم جهان مطاع لازم الاتباع بکرامت
صدور می پیوندد که بتحقیقت این مقدمات وا رسیده در صورت صدق معروض
مقرر سازند که من بعد گماشتهای حکام و قانون گویان و دیسپاندیان و پیاده‌های
مذبور به علت ابواب مبتدعه از بیوپاریان ، دیگر سکنه محال مذکور چیزی نگیرند

رساند و آنچه که متعلقه بدفتر دیوان و قوانین ملکی باشد مطابق حق و حساب و قواعد و ضوابط مقررة و مستمرة تمشیت دهد تا جمهور سکنه و عامه رعایا در همانجا بداد خود رسیده و بمقصد خود فایز گردیده برای رفع تظلم بحضرت سلطنت و خلافت از اوطان مالوفه جلا اختیار نه نمایند و مسافت بعیده نه پیمایند دریں باب مدعی دادند و انحراف دور زند تحریر چهارم شهر جمادی اول سنه ۷ هفتم جلوس مبارک نوشته شد و فرمان والا شان قدر تو امان در باب رفع ابواب بدعت عمل دیانت خان دیوان مراد بخش که در صوبه داری آن بادشاه زاده مستمر ساخته بود بنام مکرمت خان دیوان صوبه صادر شد چون حُکم مقدس معلی در جمیع صوبجات ممالک محروسه شرف نفاذ یافت که در هر صوبه مدرس تعین نمایند و طلبه علم از میزان خوان تا کشاف باستصواب صدر صوبه موافق تصدیق بمهر مدرسان وجه علوفه از تحویل خزانچی خزانه آن صوبه میداده باشند دریںولا سه نفر مدرس در احمد آباد و پٹن و سورت و چهل و پنج نفر طلبه علم اضافه در صوبه احمد آباد مقرر شد *

تقرر یافتن نقد محصُول بحساب چهل یک و چهل دو

در چهارم شهر شوال المکرم سال هزار و هفتاد و پنج بموجب حکم اقدس در باب محصول سایر که در صوبجات و بلاد و پرگنات ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه که بسرکار اقدس ضبط میشود و اختلاف دستور آن در هر مکان معروض بارگاه فلک جاه گردید ازانجا که همگی توجهه خاطر حق شناس و تمامی نیت عدالت آساس برفاهیت حال و جمعیت مال کافه برایا و عامه رعایا که بدایع ودایع آفریدگارند عموماً و بمقتضای رعایت دین متین و مرات احوال مسلمین خصوصاً مصروف است حکم جهان مطاع بشرف صدور پیوست که از غرهٔ شهر شوال هشتم سال جلوس اقبال مانوس ناظمان مهمات و متکفلان معاملات صوبجات در هر مکان از مسلمان بقرار چهل یک و از هنود بضابطه چهل دو از

خارج بدرجه یقین رسیده بود نگاشته کلک بدایع نگار گشته و چون کتابی بعد ازین مخبر بر بقیه احوالات سلطنت آنحضرت بنظر نیامده و ازانجا که حکم اشرف بجهت بعضی ضوابط مستمره نفاذ یافته و احکام درباب آن صادر گشته لهذا انچه از روی احکام دفتر دیوانی وغیره و از ثقات مسموع شده بتحریر می پردازد چنانچه در صدر این نسخه اشاره بدان رفته قطب الدین خان فوجدار خونه گذه بهمراهی فوج مهاراجه جسونت سنگه که بمهم دکهن اشتغال داشت تعین شد و فوجداری آنجا بسردار خان مقرر گشت و دران سال چون اکثر سکنه سرکار سورتهه برای استغاثه به حضور رفته بودند لهذا فرمان عالیشان بنام خان مذکور باتباع سنت سنیه و عدالت در تربیه حال رعایا و سکنه خونه گذه وغیره صادر شد چنانچه نقل آن از روی اصل ثبت افتاده *

نقل فرمان عالیشان

شجاعت و شهامت دستگاه خانه زاد لایق الاحسان سردار خان بعنایت بادشاهی امیدوار بوده بداند که چون همگی توجه خاطر حق شناس و تمامی همت عدالت اساس مصروف بر آنست که در زمان خلافت ابد مقرون و آوان سلطنت روز افزون عامه رعایا و کافه برایا در مهد امن و امان بوده بدعای بقای دولت ابد مدت مشغول باشند و بجهت احیائی مراسم عدل و انصاف و هدم مبانی جور و اعتساف خود بذات اقدس نفس مقدس توجه بداد مظلومان و ملهوفان مبذول می فرمائیم و ستم دیدگان و جور کشیدگان هر روز در پیشگاه حضور لامع النور دولت بار یافته کامیاب معدلت و نصفت بادشاهانه میگردند

۱۰ حکم جهان مطاع عالم مطیع صادر میشود که آن قابل الاحسان باتباع سنت

* والا و آثار عدالت معلی در تربیه حال رعایا و سکنه بلاد و قصبات و قریات

سورتهه و داد دهی مستغیثان آنجا دقیقه از دقایق غیر مرعی ندارد و نگذارد

ی بر ضعیف جور و ستمی رود از قضایا و دعایاء هرچه امور شرعیه باشد

ت قاضی و مفتی و میر عدل آنجا بروفق ملت شریف غرا بقطع و فصل

فساد نمودند از هم گسیختند و فرقهٔ کولیان را تادیب بلیغ نموده گرد ادبار از روزگار شان برانگیخت و آن تیره بخت بی نام و نشان را ازان حدود آواره ساخت و بنابر بندوبست تهانه کاحده معموله کهمبایت و بیلپار عمله پرگنه پٹلاد را بواحداث نموده سید محمود خان را مقرر نمود و همدران آوان فرمان عالیشان بنام مهابت خان شرف صدور یافت که دود کولی چدوال را تنبیه رسانیده شیربانی را بجمعیت پانصد سوار مقرر کرد بسیار موقع و مستحسن افتاد احتیاط باید کرد و دو صد سوار دیگر نیز کومکی تعین نماید *

تاخت نمودن شیواجي مرهته بندر سورت را و بر آمدن ناظم صوبه بدان صوب

همدران ایام سیواجی مرهته که در دکهن سرشورش برداشته گرد فساد برانگیخته بود به بندر سورت رسید ازانجا که بندر مذکور در آن وقت شهر پناهی نداشت خرابی بسیار و خسارت کلی بتجاران و متوطنان آنجا راه یافت و بتاخت و تاراج دور و نواح پرداخته برگشت ازین معنی تزلزل و تهلکه عظیم در ملک راه یافت لهذا ناظم صوبه فوج کشی نموده برآمد و بعضی فوجداران با جمعیت زمینداران بتقدیم خدمت همراه بودند حکمال کراسیه موقع رسانند با فوجدار دهولقه با صد سوار شادي مل زمیندار ایدر با سید حسن فوجدار با دو صد سوار و سید عابد با دو صد سوار و زمینداران پرگنه کري راجه ڈونگرپور با هزار سوار سبل سنگه وغیره زمینداران بدهوان وغیره معموره جهاله واڑ با پانصد سوار و لال کلیان زمیندار ماند و با دو صد سوار زمیندار ایلول معموله پرگنه احمد نگر پنجاه سوار پرتهی راج زمیندار هلدر درس با یک صد سوار و زمیندار لونا واڑه پانصد سوار زمیندار بیلپار سه صد سوار الحاصل مهابت خان تا سه ماه در نواح بندر اقامت نموده قریب سه لک روپیه پیش کش از زمینداران آنجا گرفته معاودت نمود و عنایت خان متصدي بندر سورت حصاری بنا نهاد مخفی نماند که از روی ده ساله احوالات آنحضرت آنچه تعلق بصوبهٔ گجرات داشت سوای آنچه از

بود چون منهیان خبر رسانیدند که تماچی پسر رای سنگمه و جسا برادران و جیم العاقبت سه هزار کس از سوار و پیاده فراهم آورده در ضلع نالار غبار انگیز فتنه اند قطب الدین خان محمد پسر خود را با دو هزار سوار بدفع و استیصال آن شوریده بختان تعیین نمود و آن هر دو مردود باستماع توجه این جیش مسعود با همراهان از ضلع مذکور فرار نموده رو بجانب کچهه آوردند و محمد بر جناح استعجال از دنبال رسیده بآن کوته اندیشان بجنگ و قتال پیوست و حربی صعب روی نمود که یک صد و هفت تن از فئۀ کفر و نفاق و طغیان در آن آویزش بخاک هلاک افتادند و بقیه السیف بیک پا نیم جانی بدر بردند و چندی از مبارزان اسلام بسعادت شهادت رسیدند چون قطب الدین عرصۀ آن ولایت را از خار فساد بیدینان بدنهاد پیراسته خاطر از بندوبست آن حدود پرداخت بجونه گده معاودت نمود پس از وصول خبر این فتح نمایان به آستان دولت آشیان او مشمول عواطف بادشاهانۀ گشته شهر خان به فرمان شهنشاه اسلام موسوم به اسلام نگر گردید و در آخر همین سال میر بزرگ بامر صدارت صوبه احمد آباد سرفرازي یافته رسید و در دویم شهر صفر المظفر سنه ۱۰۷۴ هزار و هفتاد و چهار تفویض خدمت جلیل القدر وزارت اعظم در پیشگاه خلافت و جهانبانی بنام جعفر خان شد *

پیدا شدن شوریدۀ و قرار دادن خود را به دارا شکوه و به سزا رسیدن او

از وقایع صوبه احمد آباد بمسامع حقایق مجامع رسید که شوریده بخت بی سروپائی از قوم بلوچ در ناحیت بیرمگام و چوال بوسوسۀ سودای باطل و اغوای دیو پندار خود را بی شکوه نام کرده بود و جمعی از واقعه طلبان فتنه جو او بلش بی آبرو فراهم آمده غبار فساد می انگیختند و طائفۀ کولیان که پیوسته هوای تمرد و سودای طغیان آن گروه عصیان پژوه را در سر است آن فرومایه را دست آویز فتنه ساخته سورش افزای میکردند مهابت خان ناظم صوبه بدفع او پرداخته سلک جمعیت مفسدان که بران مجهول فراهم آمده هنگامه آرای

بمقتضای عاقبت بیندیشیده مصدر بی اعتدالی و اداهای ناهنجار گردیده باشد او را بجزای کردار رساند و از مفسدان اثری دران سر زمین نگذارد •

مسخر گشتن نوانگر به سعی قطب الدین خان خویشگي فوجدار جونه گده و از پیشگاه خلافت و جهانباني موسوم گشتن نوا نگر به اسلام نگر

چون درین سال رن مل زمیندار سابق نوانگر که حلقهٔ اطاعت و بندگي آستان خدیو گیتی ستان زیور گوش جان ساخته برجادهٔ فرمان پذیری و دولتخواهي ثابت قدم بود و همواره بمقتضای صلاح اندیشی و کار آگهی امتثال اوامر بادشاهی و ادای پیشکش مقرری می نمود روزگار حیاتش سپري گشت از پیشگاه سلطنت و جهانبانی زمینداری آن ناحیه بستر سال پسرش تفویض یافت و او بموجب یرلیغ کرامت نشان و برسم معهود زمینداران برجای پدر نشست سر کردگی قوم خویش و راهگی آن سر زمین را کمر بست رای سنگهه مردود برادر رن مل که مقهوری ناکار و غداری مغرور بود عرق غیرت و حمیتش حرکت نمودہ برای دشمنی مخالفت برادر زادہ کمر بست و در صدد دفع و هلاک او در آمدہ چون با جوهر دلیري و جرأت مکر و خریرت فراهم داشت مردم را ازو رهانیدہ بجانب خود دعوت نمود و به لطایف تدبیرات و جهل و فریب پنج شش هزار سوار و پیادہ جمع آوردہ رایات استیلا بر افراشت و کوبردهن راتهور را که جد مادر ستر سال و مدار المهام ریاست او بود به قتل رسانیدہ ستر سال را با خواص نوکران و پیشکاران و مادرش مقید ساخت و زمینداري ولایتش را متصرف شدہ بجای او نشست و تمامی زمیندار ولایت کچهه را نیز با خود متفق نمودہ بمعاونت و موافقت او مستظهر گشت ازانجا که قطب الدین خان فوجدار سورتهه برای بندوبست و ضبط و نسق آن سر زمین در آن حدود توقف گزیدہ

و سردار خان که از کومکیان صوبه بود بحضور بموجب طلب رسیده ناصیه سای آستان معلی گشت و یک زنجیر فیل و چند قلاده یوزکه فرد کامل درین دیار میشود با دیگر اشیاء پیش کش گذرانیده به فوجداری سرکار بهروچ معین گردید و درسال هزار و هفتاد و دو یرلیغ گیتی مطاع بنام مهاراجه جسونت سنگهه که با امر نظامت صوبه احمد آباد می پرداخت عز ورود یافت که با تمامی سپاه خویش بکومک امیر الامرا که بدفع سیوا مرهته در دکهن قیام داشت بشتابد و به قطب الدین خان فوجدار جونه گذه که باحمد آباد آمده تا رسیدن صوبه دار دیگر بنظم مهام آن صوبه اشتغال ورزد چنانچه او بموجب حکم اقدس هفدهم شهر محرم الحرام سنه ۱۰۷۲ یکهزار و هفتاد و دو به احمد آباد رسیده بنظم و نسق صوبه پرداخت و همدرین سال پیشکش مصطفی خان متصدی بندر سورت یازده سر اسپ عربی و پنج غلام گرجی از نظر انور گذشت *

صوبداری مهابت خان و دیوانی مکرمت خان وحاجي شفیع خان

شانزدهم شهر ذیحجه الحرام سال هزار و هفتاد (۱۰۷۲) و دو مهابت خان به صوبه داري صوبه گجرات در حضور از تغیر مهاراجه جسونت سنگهه مقرر شد و بعنایت خلعت خاصه و اسپ عربی با ساز طلا و یک زنجیر فیل کلان با ساز نقره و جل زربفت سر بلند گشت و دو هزار سوار از تابیناش دو اسپه سه اسپه مقرر گردید که منصبش از اصل و اضافه شش هزاری پنجهزار سوار ازانجمله سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد مفتخر گشته رخصت یافت بعد طی مراحل و قطع منازل بتاریخ هفدهم روز یک شنبه شهر ربیع الاول سنه یکهزار و هفتاد و سه باحمد آباد رسیده به بندوبست و ضبط و ربط صوبه پرداخت و همدرین سال سردار خان که به فوجداري بهروچ مقرر شده بود ازانجا تغیر شد و به فوجداري ایدر از تغیر شیر سنگهه که عملش در پرگنه مذکور کما ینبغی نبود و سردار خان از دیر باز آرزو داشت که تعینات صوبه احمد آباد باشد مقرر گشت و حکم شد که از متمردان پرگنه ایدر هر کس

هر صوبه و سرکار و فوجداران و کروریان اطراف و اقطار شرف نفاذ یافت که من بعد دست از اخذ این وجوه که بخشیده شد کوتاه دارند و گرز برداران و احدیان برای رسانیدن احکام بجمیع صوبه جات و ولایات تعین شدند و در اندک فرصت تفاوت نمایان در نرخ غلات بهمرسید و در سال هزار و هفتاد زعوی خان بخاری چون اراده گوشه نشینی داشت بسالیانه دوازده هزار روپیه کامیاب گشت و همدرین سال چون راجه جسونت سنگهه که بنابر وقوع زلات و سوابق تقصیرات خطاب مهاراجگی ازو مسلوب شده بود درین ایام مورد لطف و تفضل گشته دیگر باره بآن خطاب والا مامور گردید سید جعفر ولد سید جلال بخاری و سید محمد خلف او و سید حسن برادر سید جلال مرحوم که به تهنیت جلوس اقدس آمده ملازمت نمودند بمرحمت خلاع فاخره خلعت امتیاز پوشیدند و چند ماه که سعادت یاب حضور بودند سید جعفر صاحب سجاده بمرحمت فیل و خلعت و انعام ده هزار روپیه و سید محمد خلف او بعنایت خلعت و ماده فیل و انعام یک هزار روپیه و سید حسن برادر سیّد جلال بعطای خلعت و ماده فیل مطرح انوار نوازش گشته به احمد آباد که وطن مالوف آنها است رخصت انصراف یافتند و سید محمد صالح بخاری که صاحب سجاده حضرت قطب عالم قدس سره بود بمرحمت خلعت و ماده فیل و انعام دو صد مهر اشرفی کامیاب عاطفت بادشاهانه گردیده مرخص شد و در سنه هزار و هفتاد و یک از وقایع بندر سورت بمسامع خلایق پناه رسید که حسین پاشا حاکم بصره باقتضاء نیک اختری و سعادت یاوری عریضه مشتملبر بر صدق ارادت و رسوخ عقیدت و تهنیت جلوس اشرف در سریر سلطنت و اورنگ خلافت با اسپان عربی برسم پیش کش مصحوب قاسم آقا به آستان سپهر بنیان فرستاده و او به بندر سورت رسیده است یرلیغ گیتی مطاع بمصطفی خان متصدی آنجا پیرایه نفاذ یافت که چهار هزار روپیه در وجهه مدد خرج از خزانه آنجا به قاسم آقا داده روانه درگاه معلی گرداند و در شوال المکرم آن خلعت فاخره و اسپ با ساز مطلا به قطب الدین خان خویشگی فوجدار سورتهه مرحمت شد و به تماجی زمیندار کچهه خلعت ارسال یافت

و واصل گردد و از مضار ارتکاب مناهی آن در نشاء اولی و اخری مصون و محفوظ باشند بنابران حکم جهان مطاع شرف نفاذ یافت که در کل ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه احدی مرتکب شرب مسکرات و اکل سایر محرمات از قسم شراب و بنگ و دلهیره که باعث ازالهٔ عقل و موجب فتور شعور می شود نگردد و اوقات عزیز خود را صرف قمار که شعار زمرهٔ بی شعوران و شغل طایفه بطالین است نه نماید و اگر غلام یا کنیز شخصی گریخته باشد و یا کسی آنرا فریفته برده باشد متصدیان مهمات بادشاهی آن غلام و کنیزک را بیابند بمالک شرعی آنها بدهند و بابت علت اصلا و مطلقاً چیزی از مالک آنها نگیرند و همچنین اگر قرض شخصی را از قرضدار او گرفته بآن شخص بدهند ازان شخص اصلاً طمعی نه نمایند و این احکام مطاعه را در هر شهر و قریه و در هر پرگنه و قصبه دایع و شایع سازند و ارتکاب خلاف آنکه در حقیقت خلاف حکم خداست محترز و مجتنب باشند و اگر احدی بخلاف این احکام مطاعه عمل نماید او را در خور تقصیر تنبیه کنند تا دیگر مرتکب آن نشود درین باب مداهنه و مساهله جایز ندارند و الاّ در تقصیر با مرتکب خلاف حکم شریک خواهند بود و در معرض بار خواست عظیم خواهند در آمد انتهی *

و چون درین دو سال بنابر وقوع سوانح و حوادثی که درین اوراق سمت گذارش یافته بعضی فتورات در ممالک هندوستان روی نموده ازان ره گذر خللالی بحال سکنه و رعایا راه یافته بود و درایام ظهور شورش و فترت بسبب بغي و طغیان متمردان هر ناحیه کشت و زرع ضبط و عمل نیز چنانچه باید بوقوع نیامد و در پایمالی تلف شد ازین جهت تسعیر غلات و حبوبات بالا رفته بود بتخصیص در گجرات لهذا درین ایام خجسته انجام رای عالم آرا بقصد تدارک این حادثات اقتضا کرد که در مسالک ممالک محروسه و قلمرو خالصه شریفه باج غله و دیگر اشیاء ماکوله و مشروبه که بیشتر گرفتن آن در جمیع امصار مقرر بود یا بسیاری از دیگر وجوه مال و سایر در ممالک بروجه استدامت و استمرار بخشیدند درین باب امثله جلیله و مناشیر مطاعه موشح بتاکید شدید بدعن بلیغ بنام متصدیان

و آله مقصود و منظور است درین هنگام رای عالم آرای چنین اقتضا نمود که یکی از فضلای پایه سریر اعلی که بصفت تدین و مسلمانی و سمت فقاهت و مسئله دانی موسوم باشد بخدمت احتساب منسوب سازند تا خلایق را از ارتکاب منهیّات و محرمات خصوصاً شرب خمر و خوردن بنگ و بوزه و سایر مسکرات و مباشرت فواحش و زانیات منع و زجر کرده حتی المقدور از قبایح اعمال و سایر اقوال باز دارد بنابر آن در حضور ملا عوض وجیهه را که سر آمد دانشوران توران بود باین خدمت سربلند فرمودند و جمعی از منصبداران و احدیان برای معاونت و دستیاری برفاقت او معیّن ساختند که اگر بعضی بی باکان و خود سران از روی جهل و نادانی و شقاوت و خیرگی از منع و نهی سر کشند و بجنگ و پرخاش پیش آیند آن گروه خذلان پژوه را تنبیه و تادیب نمایند و بناظمان و حکام جمیع صوبجات و اطراف اکناف ممالک محروسه یرلیغ گیتی مطاع صادر شد که بدین دستور سد ابواب خبایث و مسکرات و منع ارتکاب محرمات و منهیات نموده کماحقه بمراسم احتساب پردازند چنانچه در اندک زمانی معالم شرع نبوی و ماثر سنت مصطفوی که اختلال پذیرفته بود کمال رونق گرفت و فرمان والا شان در منع مسکرات وغیره شرف صدور یافت *

نقل فرمان والا شان آنکه

متصدیان مهمات حال و استقلال صوبه احمد اباد از امرای عظام و حکام کرام و فوجداران و جاگیرداران و تهانه داران و متصدیان مهمات دیوانی و مباشران و معاشران معاملات سلطانی و عمال محال خالصه شریفه و غیرهم از عموم سکنه بلاد و امصار و جمهور متوطن اطراف و اقطار بعنایت بادشاهانه سرفراز گشته بدانند که چون همگی همت والا نهمت و جملگی نیت صافی طویت ما مصروف و معطوف بر آنست که در ایام سلطنت ابدي الاتصال و زمان خلافت عدیم الانتقال همیشه احکام شریعت غرا جاري و بپیوسته قواعد ملت بیضا درمیان مردم ساري بوده باشد تا منافع انقیاد آن در دنیا و عقبی بآنها عاید

و بمقلست روپیه بجای مهر بدرمنیر مقرر شد و سید جعفر مهین خلف سیّد
جلال بخاری مرحوم که بجای پدر صاحب سجاده حضرت شاه عالم قدس سرّه شده
بود بعنایت ارسال خلعت بهره ور گردید و درین سال مکرمت خان به دیوانی
صوبه شرف اختصاص یافت مخفی نماند که احوال حمت خان دیوان
معزول زیاده برین معلوم نشده که از تقدیم خدمت عزل شد یا برحمت الهی
پیوسته و در شهر ذیقعده الحرام آن سال حکم جهان مطاع عالمگیری بجمیع
صوبجات ممالک محروسه هندوستان شرف نفاذ یافت که جمیع وجوه راهداري
و باج غلات و حبوبات و سایر اجناس ماکولات و مشروبات که قبل ازین همیشه
گرفتن از آنها در محال خالصات سرکار بادشاهي مقرر و معمول بود و داخل
ابواب جمیع گشته به خزانه عامره می رسید و در مواضع تیول و اقطاعات امرا
و منصبداران و حدود زمینداریها در وجهه تنخواه جاگیرداران محسوب بود
و خزاین موفور از وجوه آن سرانجام توانستی شد چنانچه باین جهت در
سرکار خالصه شریفه هر ساله مبلغ بست و پنج لک روپیه جمع می گشت
بخشیده شد و انچه از کل ممالک محروسه بصیغه راهداري معفو گردیده
محاسب وهم و مستوفی اندیشه از عهدهٔ ضبط و تعداد آن بیرون نتواند آمد
درین باب امثله جلیله و مناشیر مطاع موشح بتاکید شدید قدغن بلیغ بنام
متصدیان هر صوبه و سرکارات و فوجداران و کروریان اطراف و اقطار صادر شد که
من بعد دست از اخذ این وجوه که بخشیده همت والا ست کشیده و کوتاه
دارند و گرز برداران و یساولان و احدیان از جناب اقدس معلی برای رسانیدن
این احکام بهمه صوبجات منسوب و معین شدند *

تعیّن یافتن محتسب در کل ممالک محروسه

ازانجا که شاهنشاه اسلام سرور دین پناه را همواره همت بلند بهمت بر رفع
آثار مناهی و ملاهی مقصور و از سلطنت و پادشاهي و خلافت و گیتی پناهی
پیوسته احکام الهی و ترویج شرع مطهر حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه

جلوس دویم و تعیین لقب حضرت خدیو گیهان وصُدور حکم اشرف درمعافي باج غلات و دیواني مکومت خان

روز مبارک یک شنبه بیست و چهارم شهر رمضان سال مذکور در قلعهٔ ارک دار الخلافت شاهجهان آباد جلوس مبارک ثانی مستلزم تقرر لقب و سکه اقدس اتفاق افتاد و تاریخ جلوس مقدس بدستور عهد اعلی حضرت شهور و سنین بر هلالی حکم شد و فرمان رفت که آغاز سال فرخنده فال جلوس همایون از غرهٔ شهر رمضان المبارک اعتبار نمایند و بقاضي القضات حکم اقدس نفاذ یافت که خطبه بلیغ موشح باسم مبارک و القاب همایون انشا نموده بخواند قاضي القضات بعرض رسانید که حین حیات پدر عالی قدر خطبه بنام پسر در شرع شریف جائز نیست درین صورت خاطر قدسی مظاهر متفکر گردید مشیخت پناه عبد الوهاب گجراتی پتّنی که بمنصب افتای اردوی معلی سرفرازی داشت ازین معنی آگهی یافته بعرض رسانید که اگر ارشاد فیض بنیاد شود قاضی القضات را بخواندن خطبه طیبه بنام نامی آنحضرت قایل سازد حکم شد که جای مجرای است بعد رد و بدل مسائل فقهی و دلایل عقلی و براهین نقلی شیخ معز الیه ظاهر ساخت که اعلی حضرت خاقانی را ایام ضعف بکمال رسیده و هیچ هوش برجا نمانده و مدار کار سلطنت که عبارت از انتظام مهام و رفاهیت و آسایش خلایق که بدایع ودایع حضرت آفریدگار اند از دست رفته درین صورت خطبه بنام پسر که قابل سلطنت و خلافت باشد خواندن در شرع شریف جایز و داده است درین ماده روایات معتبر بر آورده بقاضی القضات و دیگر علما و فضلا که حاضر بودند نموده و همه را قایل ساخت از پیشگاه خلافت و جهانبانی به شیخ عبد الوهاب حکم شد که خطبه بنام مبارک معلی بخواند و بوالا رتبه اقضی القضات بلند مرتبه گشت و بر اشرفی بدین مضمون سکه زدند * بیت *

سکه زد در جهان چو مهر منیر   شاه اورنگ زیب عالمگیر

دارا شکوه خدرا همراه خود آورده بود بعد هزیمت او سعادت اندوز ملازمت شده بودند مرحمت بادشاهانه شامل حال آنها شده بنوازش خلعت و رخصت بدستور قدیم بصوبه شدند و به قطب الدین خان خویشگی فوجدار سورتهه که از راه عاقبت اندیشی از رفاقت دارا شکوه کناره گرفته مانده بود خلعت و اسپ مرحمت گشت چون تقرر امر خطیر وزارت بر جلوس ثانی موقوف بود تا آن زمان احکام بمهر راجه رکهناتهه داس که از متصدیان مهمات دیوانی بود صادر می شد دریتولا حسب الحکم بمهر راجه مذکور بنام دیوان صوبه در منع کشت و کار بنگ وغیره رسیده که نقل آن رقمزده کلک بدایع نگار می گردد *

شرح حسب الحکم اقدس بنام رحمت خان دیوان

وزارت و رفعت پناه رحمت خان محفوظ باشند مخفی نماند که چون حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور پیوسته که در کل ممالک محروسه هیچکس در هیچ جا بنگ را که از مسکرات است نه کارد و عوض آن اجناس دیگر کشت کار نماید بنابران نوشته میشود که آن وزارت پناه بعد وصول این رقیمه بکروریان پرگنات خالصه شریفه و عمال جاگیرداران متعلق دیوانی خود مقرر کنند که هر کدام از انها بکاوه رعایا و برایا پرگنه عمله خویش قدغن تمام نمایند که اصلاً و قطعاً بنگ نکارند و عوض آن دیگر اجناس بکشت و کار در آورند اگر احیانا احدی از آنها باوجود منع بخلاف حکم ارفع بعمل آرد تنبیه بلیغ نمایند تا دیگران عبرت گرفته مرتکب این امور نشوند واجب آنکه اندرین باب از پیشگاه سلطنت قاهره قدغن تمام دانسته بموجب یرلیغ معلی بعمل آرند و نگذارند که احدی خلاف آن تواند کرد و هرکس که درین ماده کوتاهی خواهد نمود صاحب تقصیر خواهد شد و بعرض بار پرس عتاب و خطاب خواهد در آمد درین باب زیاده چه نوشته شود تحریر غرهٔ شهر رمضان سنه یکهزار و شصت و نه هجری مطابق سنه احد جلوس والا *

گشت و موجب محرای او در پیشگاه خلافت و جهاداری گردید که عمدة راجهای عالی تبار زبدة سپهسواران شهامت آثار سزاوار الطاف بیغایات راجه جسونت سنگهه حکم فرموده ایم که با جمعیت خوبی باحمد آباد رسیده به بندوبست و ضبط و ربط آنجا پردازد و پیدا ست که تا حال بانجا رسیده باشد می باید که برفاقت آن عمدة الاعیان خدمات سرکار والا بتقدیم رساند که پس از ظهور نیکو خدمتی و دولتخواهی نعمات رعایت سروراری خواهد یافت و مخصوص ساختن امیدای واجب السرا با پسر خورد او که تا سیدپور رفیق طریق ادبار بیشکوه بود و ازانجا معاودت نموده باحمد آباد رسیده بوده و ارادة رفتن سورت داشت در حضرت کیوان مرتبت مستحسن افتاد و عسکری پسر کلان او را که در سورت بود نیز بهمرسانیده در قید کند و کیفیت آنها را براجه مذکور ظاهر ساخته ایشانرا مسلسل و معلول مصحوب متصدداری از تعیناتیان صوبه احمد آباد بدارگاه عظمت و جاه بفرستد بعز عرض اروع در آورده که سید حسن از نا مساعدی بخت باوجود طلب بواسطه انجام خدمت سرکار مقدس و رفاقت و همراهی کمترین نه نموده این مقوله پیرایه معلومیت اروع یافت بزین تقصیر منصب و جاگیر سید مذبور بر طرف فرموده پرگنه بزوده را از تغیر او به شجاعت شعار لایق المرحمت فتاح خان مرحمت نمودیم چنانچه مشاراً الیه بعنقریب انجا میرسد حقیقت آمدن عابد و سیر با بی از محال جاگیر خود به احمد آباد بجهت تقدیم خدمت سرکار عالي رتبت وصوح مقدس گرفت در بارة سیف الله بخشی آنجا بعز عرض اروع در آورده بود ازان رو که خدمت بخشي گري آن صوبه از تغیر او به سیادت و نجابت پناه رضوی خان معوض گردانیدهایم پس از وصول موهی الیه بآنجا او را روانه حضور سراسر نور نماید درین باب تاکید داند بتاریخ پنجم شهر شعبان سنه ۱۰۶۹ ایک هزار و شصت و نه هجري نوشته شده *

و بهاراجه جسونت سنگهه که به صوبه داري مقرر شده بود بتاریخ هفدهم [illegible] قصبه داخل احمد آباد شده بنظم و نسق صوبه پرداخت و رحمت [illegible] صوبه و محمد بیگ ترکمان و جمعی از کومکیان صوبه گجرات که

انتظام داشت از سعادت منشی با جمعی متفق و همداستان گشته سید احمد برادر سید جلال بخاری را که دارا شکوه حاکم گجرات کرده رفته بود دستگیر نموده مقید ساخت و باستحکام شهر و بندوبست قلعه پرداخته آماده ممانعت گردید محمد دارا شکوه بعد از اطلاع این معنی از تصرف شهر طمع بر گرفته به پرگنهٔ کرتي که بیست کروهی شهر است رفت و از انجا به کهانجی کولی چنوال انجا برده ازو اعانت و استمداد خواست کهانجی با اتباع خود همراه شده او را بحدود ولایت کچهه رسانیده از انجا مراجعت نمود در اثناء این احوال گل محمد نامی یکی از نوکرانش که او را حاکم بندر سورت کرده رفته بود با پنجاه سوار و دو صد پیاده بندوقچی باو ملحق گشته همراه شد چون به کچهه رسید راجه آنجا که هنگام آمدن او بگجرات مسافت بعیدی باستقبال بر آمده و انواع خدمت و همراهی بظهور رسانید و دختر خود نامزد پسرش کرده بود این نوبت در کمال بیگانگی پیش آمد باو در نخورد لهذا بیش از دو روز در آنجا توقف نکرده بعزم حدود بهکر روانه پیش شد سردار خان تمامی کیفیت روئداد و حسن تردد خویش را بپایه سریر خلافت مصیر عرضداشت کرد و بصدور فرمان والا شان در تحسین و آفرین که شرح آن از روی اصل ثبت یافته سرفرازي حاصل نمود *

نقل فرمان عالیشان بنام سردار خان بپاسخ عرضداشت

شجاعت و شهامت دستگاه خانه زاد لایق الاحسان سردار خان بعنایت شاهانه معزز و مباهی گشته بداند عرضداشتی که درین ایام نصرت آغاز ظفر انجام بدرگاه سپهر احتشام ارسال داشته بود از نظر اشرف اقدس اعلی گذشت معروض داشته که بی شکوه هزیمت پژوه که در اجمیر شکست فاحش یافته آوارهٔ صحرای ناکامی گشته از استماع خبر نگهداشتن جمعیت و مستحکم کردن قلعهٔ احمد آباد و قصد جنگ و جدل نمودن بنده بسمت بیرم گام شتافته و کمترین لوازم خبرداري و مراسم هوشیاري بجا آورده در حفظ و حراست قلعهٔ مذکور می پردازد این معنی معلوم رای عالم آرا

صوبه داری مهاراجه جسونت سنگهه و دیوانی رحمت خان و مکرمت خان و جلوس دوم حضرت خاقان گیتی ستان بعد هزیمت محمد دارا شکوه و آمدن او به صوب احمد آباد و ممانعت سردار خان از داخل شدن احمد آباد و محبوس ساختن سید احمد بخاری را

چون بنابر بعضی امور که تفصیل در عالمگیر نامه مندرج و ذکر آن مناسب این مقام نیست مهاراجه جسونت سنگهه که خجلت زده بود پیش از وقوع جنگ با محمد دارا شکوه بوساطت مرزا راجه فرمان مرحمت عنوان مبنی بر مژدهٔ بخشایش و عفو سوابق زلات و خطایا از پیشگاه عاطفت صادر گشت و با خلعت خاصه جهت او مرسل شد و بمنصب سابق که هفت هزاری هفت هزار سوار از انجمله پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه بود سرفراز گردید و افضال بادشاهانه چنان اقتضا نمود که یک چند از بساط قرب حضور دور بوده از خجلت کردار و تشویر تقصیر بر آید لهذا غرهٔ شهر رجب سال هزار و شصت و نه صوبه داری گجرات باو تفویض یافته حکم معلی صادر شد که بآن صوبه شتافته بنظم مهمات امور آنجا پردازد و کنور پرتهی سنگهه پسر خود را روانه پیشگاه حضور سازد القصه چون محمد دارا شکوه در جنگ اجمیر شکست خورده راه هزیمت یافته بپامردیی فرار در عرض هشت روز بنواحی گجرات رسید امرا و بعضی کومکیان صوبه بعد از استماع خبر شکست قطع علایق امید ازو کرده با خود قرار دادند که اگر محمد دارا شکوه قصد داخل شدن شهر کند او را راه ندهند بنابران سردار خان از بندهای بادشاهی که از قدیم الایام در سلک کومکیان این صوبه

از میان ولایت خود راه داد و ازینجا قریب سه هزار کس از مردمی که باو مانده بودند روی عزیمت بگجرات نهاد میرزا شاه نواز خان صوبه دار که دران تازگی بصوبه رسیده بود تاب مقاومت در خود ندیده و نیز از وقوع قضیه که هنگام توجهه رایات اقبال در برهانپور نسبت باو ظهور یافت چهرهٔ اخلاصش خدشه ناک گشته مرات عقیدتش غبار آلود رنجشهای نفسانی بود و دران وقت لشکر و سپاهی چندان نداشت که مانع دخول احمد آباد تواند شد با رحمت خان دیوان صوبه و جمیع کومکیان باستقبال از احمد آباد بر آمده در موضع سرکهیج با او ملاقی شد و دارا شکوه بی ممانعت و مزاحمت بتاریخ بیست و سیوم شهر ربیع الثانی سنه مذکور به شهر در آمده سر خود سری بر داشت و دست تصرف و تعرض باموال و اسباب کارخانجات شاهزاده مراد بخش که مانده بود دراز کرده قریب ده لک روپیه از مال او متصرف شده ابواب اسراف و تبذیر کشود و در صدد فراهم آوردن لشکر و سپاه گردید و کومکیان صوبه وغیرهٔ قصباتیان را بداد و دهش استمالت و بخشش فریفته بدادن مناصب و خطابها پرداخت و طمع در بندر حاصل خیز سورت کرده امینای گجراتی را که در زمان اعلی حضرت یک چند حکومت آنجا نموده آن وقت در احمد آباد بود از جانب خود حاکم تعین کرده صادق محمد خان ملازم سرکار والا که متصدی آنجا بود بے کوشش و مدافعت خود معزول شده کنارہ گرفت امینا حاکم داراشکوه باموال خالصه شریفه دست تطاول کشود بالجمله محمد دارا شکوه در احمدآباد مدت یک ماه و هفت روز بسر برده فوجی آراسته و لشکری شایسته که بیست و دو هزار سوار بودند فراهم آورده توپخانه خوبی سرانجام کرده غرهٔ شهر جمادی الاخر از احمد آباد بر آمد و میرزا شاه نواز خان صفوی را با جمع اتباع و لواحق از پسران و خویشان و کوچ محمد مراد بخش که در اینجا بود و اکثر کومکیان عمده صوبه مثل رحمت خان دیوان صوبه و محمد بیگ ترکمان که خطاب قزلباش خان داده بود وغیره همراه گرفته سید احمد برادر سیّد بلال بخاری را صوبه دار گجرات کرده هیچکس از نوکران خود را نه گذاشته بصوب دار الخیر اجمیر بعزم مقابله با حضرت خدیو جهان بر آمده راهی گشت *

او را از قید تقصیر و حجاب تشویر بر آورده بعنایت و ارسال خلعت خاصه
و منصب قدیم باضافه هزاری هزار سوار دو اسپه سه اسپه که از اصل و اضافه شش
هزاری شش هزار سوار از انجمله پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد بصدور فرمان
والا شان نوازش نموده صوبه داری گجرات باو مفوض فرمودند و او بموجب
حکم اقدس به صوبه متعلقه شتافته هفتدهم شهر ربیع الاول سنه مذکور داخل
احمد آباد شد و هنوز جاگرم نکرده بود که خبر رسیدن محمد دارا شکوه از تهتّه
بصوب احمد آباد رسید که بعد طی مراحل بکنار چول که عبارت از رن باشد و در
راه ولایت کچهه واقع است آمده و چون درین سال از جهت کمی باران
تالابهای آن راه بی آب بودند و در بعضی جایها که چاهی بود لشکری را کفایت
نمی نمود درین دو سه منزل اکثر لشکر او بهلاکت نزدیک رسید و دواب بسیار
تلف گردید بهر قسم داخل چول شد و حقیقت چول مذکور آنکه دشتی
شور ستادی است بمسافت چهل کروه بر کنار دریای شور و در اتمام آن مسافت
آب شیرین مطلقاً نایاب و از همه سو بجای آب جلوه امواج سراب است
و بواسطه قرب دریا در بعضی مواضع آن سر زمین نوعی از گل است که در ته
آب دارد و آب دران فرو میرود که بزبان هندی دَلدَل گویند و در جادهٔ پیش از
چند سوار پهلوی هم عبور نتوانند نمود طول آن بیابان منتهی میشود بموضع لونه
که داخل ولایت کچهه است و از انجا یک راه بگجرات جدا میشود و راه دیگر
بجونه گدهٔ القصه چون محمد دارا شکوه ولایت گجرات را از وجود لشکر و سروری
که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود خالی میدانست بعزیمت آن حدود
[illegible] بر راه چول و بیابان گذاشته برهنمائی و امداد بعضی زمینداران از راه کنار
[illegible] شور که طریقی است غیر مسلوک و راه صعب و دشوار چون بولایت
[illegible] بیدانشی باستقبال او شتافت و با او ملاقی شد
[illegible] شکوه از [illegible] که داشت ملایمت و بخشش بسیار باو کرد
[illegible] شکوه [illegible] خود خواستگاری نموده بامرد صاحب زمیندار
[illegible] و [illegible] های او فریفته شده محمد دارا شکوه را

از رسیدن بانجا جمیع بیوپاریان و مهاجنان و عموم ساکنین و جمهور متوطنین آن دیار را از عدل گستری و رعیت پروری ما که باعث نظام عالم و موجب انتظام احوال بنی آدم است آگاه گرداند تا همگنان بجمعیت خاطر و اطمینان باطن بجا و مکان خویش آباد بوده بکسب و پیشه خود اشتغال نمایند و بدعای دوام دولت ابد مدت ازل بنیاد مشغول باشند می باید که متصدیان حال و استقبال مهمات و معاملات آنجا مشاراً الیه را دیرین خدمت گذار درگاه جهان پناه دانسته لوازم حسن معاملت و لطف معاشرت بجا آرند و در امور مرجوعه حسابی او امداد و اعانت کنند و مقرر سازند که احدی بیموجب مزاحم و متعرض احوال مومی الیه و دیگر سکنه آنجا نگردد درین باب تاکید دانند و از خلاف حکم احتراز و اجتناب نمایند بیست و یکم شهر ذیقعده سنه ۱۰۶۸ هزار و شصت و هشت از هجرت مقدسه زینت نگارش یافت *

صوبه داری مرزا شاه نوازخان صفوی و دیوانی رحمت خان و آمدن محمد دارا شکوه باحمد آباد و روانه شدن بدار الخیر اجمیر بنابر مقابلهٔ حضرت خدیوگیهان و مقرر نمودن سید احمد بخاری را بصوبه داری از طرف خود

روز هشتم شهر محرم الحرام سال هزار و شصت و نه چون مرزا شاه نواز خان صفوی که بنابر بعضی امور و مصالح ملکی در هنگام توجهه رایات عالیات از اورنگ آباد بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد تا این هنگام در قلعهٔ برهانپور بموجب حکم اقدس محبوس بود مورد مراحم و الطاف گشته عاطفت شهنشاه

تقدیم بود بر تخت سلطنت جلوس فرموده لقب و خطبه و سکه و جشن را موقوف بر جلوس ثانی داشته بتعوف پرداختند آورده اند که تاریخ جلوس همایون بر زبان وحی ترجمان گذشت که آفتاب عالم تاب *

و رحمت خان دیوان صوبه احمد آباد وغیره متعینان صوبه را که محمد مراد بخش بخوشی و ناخوشی همراه خویش آورده بود چون سعادت آستان بوسی دریافتند رحمت خان بعنایت خلعت و منصب دو هزار شسصد سوار سرفراز شده بدیوانی صوبه گجرات بدستور سابق معین گردید و قطب الدین خان خویشگی بمرحمت خلعت و منصب سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه و فوجداری سرکار سورتهه و دل دوست ولد سرفراز خان بعطای خلعت و خطاب سردار خانی و دلدار بیگ برادر خورد او بعنایت خلعت و خطاب دلدار خانی و فوجداری سرکار پتّن و سید حسن ولد سید دلیر خان بخطاب خانی و هر کدام باضافه شائسته مورد عاطفت شدند و ستیداس ساهو جوهری که عمده و از معتبرین ساهوان گجرات بود بعطایای خلعت سر اعتبار بر افراخت و مصحوب او فرمان سعادت نشان در ماده استمالت و اطمینان خاطر رعایا و برایا و جمهور سکنه این بلاد چون مهر اورنگ بنابر تعزر لقب که بر جلوس ثانی مقرر شده بمهر ایام بادشاهزادهگی مرحمت گشت که بدانصوبه با دیوان وغیره شتافته نوید مسرت جاوید امن و امان بگوش متوطنان آنجا رساند چنانچه نقل فرمان مذکور از روی اصل ثبت می شود *

نقل فرمان عالیشان عاطفت بینان در استمالت رعایا و کافهٔ برایای گجرات آنکه

چون همگی همت والا نهمت و تمامی نیت حق طویت بر رفاهیت عامه رعایا و کافه برایا که بدایع ودایع حضرت صمدیت اند مصروف است درین ایام خجسته آغاز فرخنده انجام که زبدة الا قران ستی داس جوهری از پیشگاه سلطنت و جهانداری دستوری احمد آباد موطن خود یافته باو حکم شده که پس

مکرر بصدور می انجامد که درین ماده نوعی سعی بجا آرد که وجهه دستگردان
او و برادران او زود بوصول رسد درین باب تاکید تمام لازم دانسته مطابق حکم بعمل
آورد تحریر فی التاریخ غرهٔ شوال سنه احد سنه جلوس میمنت مانوس شرح
ضمن که حسب الحکم عوض دستگردان مانک چند وغیره از حاصل فصل خریف
یونت ئیل از مفصلهٔ ذیل پنج لک و پنجاه هزار روپیه از سُورت یک لک و پنجاه
هزار از کهنبایت یک لک از پرگنه پٹلاد یک لک از پرگنه دهولقه هفتاد و پنج
هزار از پرگنه بهروچ پنجاه هزار روپیه از پرگنه بیرم گام چهل و پنج هزار از نمکسار
سی هزار روپیه حسب الحکم اقدس مقرر شد که مانک چند همیشه در خدمت
بوده اول وجه دستگردان او داده بعد ازان بدیگر بیوپاریان رسانند مانک چند
چهار لک و بیست و دو هزار بابت رنیداس شریک ستی داس چهل هزار
روپیه بابت سان مل وغیره هشتاد و هزار روپیه *

سلطنت حضرت خلد مکان ابو المظفر محي الدين محمد اورنگ زیب بهادر عالمگیر بادشاه غازي

چون حضرت خلد مکان بداعیه عیادت والد ماجد و بادشاهزاده محمد مراد
بخش بخیال سلطنت بعد انهزام مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان از دار الفتح
اوجین بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد که حضرت اعلی رونق افزا بودند
متوجهه پیش شدند بعد طی مراحل و قطع منازل نهم شهر شعبان سال هزار
و شصت و هشت هجری ساحت مستقر الخلافت مخیم سرادقات عزت گشت
و محمد دارا شکوه در میدان دهولپور مصاف داده هفتم شهر رمضان المبارک
منهزم گردید و در چهارم شهر شوال المکرم محمد مراد بخش بقید در آمد
و آنحضرت بنابر تعاقب دارا شکوه متوجهه دار الخلافت شاهجهان آباد شدند
و در اثناء طریق چون منزل مبارک باغ اغر آباد شد روز جمعه غره ذیقعده الحرام
امسال بعد گذشتن پانزده گهري و بیست و دو پل که ساعت سعد مختار اهل

دریای نربدا آمده ملحق شوند در راه اتفاق ملاقات یکدیگر شد وقتیکه باوجین رسیدند مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان که خار راه بودند بعد جنگ راه فرار پیش گرفته رفتند و هر دو بادشاهزاده‌ها متوجهه مستقر الخلافت اکبر آباد شدند باقی احوالات چون تعلق بصوبه احمد آباد نداشت حواله بعالمگیر نامه است و چون منجمله زری که محمد مراد بخش از سکنه احمد آباد گرفته بودند مبلغ پنج لک و پنجاه هزار از پسران و برادران ستی داس جوهری که مقرب درگاه و رو شناس و خدمت گذار پادشاه زاده‌های والا نراد بود در آن هنگام در خدمت حضرت خدیو جهان استقامت داشت بعد شکست یافتن محمد دارا شکوه بچهار روز پیش از تقید در آمدن خود تنخواه مبلغ مذکور را بنام معتمد خان خواجه سرا که بعنوان نیابت با اهل و عیال خود در احمد آباد گذاشته رفته بود فرمان دستور بمهر اورک نام خود نوشته داد چنانچه نقل آن اتفاقاً از روی اصل که بدست آمد مندرج ساخت *

نقل منشور اوزك بادشاه زاده محمد مراد بخش درباب تنخواه مبلغ پنج لک و پنجاه هزار روپیه بنام معتمد خان آنکه

امارت و نظارت پناه رفعت و عزت دستگاه محرم محترم اخلاص نشان معتمد خان بعنایات بلا نهایت اقدس سرفراز و ممتاز بوده بداند که ستی داس ساهو از ادراک دولت ملازمت سراسر سعادت مستعد گردیده از روی عنایایتکه شامل حال اوست حکم جهان مطاع آفتاب شعاع واجب الاطاعه نفاذ می پیوندد که مبلغی که از مانک چند پسر مشارا الیه و برادران او در دار الجلوس احمد آباد بطریق دستگردان بسرکار عالمیان مدار عاید گردیده چنانچه تفصیل آن در ضمن مسطور است از محصول فصل خریف یونت ئیل پرگناتی در ضمن مرقوم گشته تنخواه دهد چون مانک چند خدمت را خوب بجا آورده و ستیداس از روی عقیدت و فدویت سعادت حضور اقدس را حاصل نموده بنابران حکم والا

اشتغال داشت با دیگر متصدیان آنجا را گرانیده محبوس ساخت و انواع اهانت و آزار رسانیده و علی نقی دیوان خود را که از بندهای رو شناس بارگاه خلافت بود و بموجب حکم اقدس بکار دیوانی و کفایت مهمات سرکار ایشان قیام داشت بی صدور جرمی، و وقوع زلتی بتوهم نفاق و مظنه یکجهتی که بداتر خیریت او کلمات ازحمد می گفت بدست خویش بقتل رسانید و علانیه طبل سرکشی بواجب بادشاهزاده محمد دارا شکوه بعد استماع این شورش بعرض اقدس حضرت خاقان رسانیده مقرر ساختند که صوبه احمد آباد را از مراد بخش تغیر ساخته صوبه دار برار باید ساخت اگر اطاعت حکم بجا آورده بآنطرف رود از سر تقصیرات او در گذشته عفو فرمایند و در صورت عدم اطاعت و فرمان پذیری گوشمالی بلیغ داده مقید ساخته بحضور باید طلبید چون بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر را نیز داعیهٔ عیادت حضرت خاقان و بعضی امور که ذکر آن مناسب نیست بود از دکهن بدرگاه فلک اشتباه با لشکر آراسته خود متوجهه حضور بودند محمد دارا شکوه از اطلاع قصد بادشاهزاده‌ها از حضور فرمان پی درپی در معاودت هر دو بادشاهزاده‌ها صدور یافت لیکن موثر نشد بنابران بصوابدید محمد دارا شکوه بیست و دوم شهر ربیع الاول سال هزار و شصت و هشت مهاراجه جسونت سنگهه زمیندار جودهپور را صوبه دار مالوه ساخته رخصت کردند و همچنین قاسم خان را در سلخ جمادی الاوّل سنه مذکور صوبه دار احمد آباد ساخته مرخص فرمودند و مقرر شد که هر دو صوبه داران در دار الفتح اوجین اقامت ورزیده احتیاط نمایند که اگر مراد بخش اطاعت نموده احمد آباد را خالی نماید بهتر والا به باتفاق مهاراجه باحمد آباد رفته بر آرند محمد مراد بخش که به داعیهٔ سلطنت مبلغهای خطیر که از زبانی بعضی مردم گجرات استماع افتاده که پنجاه لک روپیه از باشندگان شهر احمد آباد گرفته تهیه خود نموده و رحمت خان دیوان صوبه و منصبداران و فوجداران متعینه صوبه را همراه گرفته روانه شده بود و بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر که بعیادت والد ماجد عازم شده بودند بشاهزاده محمد مراد بخش نگاشتند که بعد عبور

گذارش مجملي از رسيدن خبر تكسر مزاج اقدس حضرت صاحب قران ثاني و بر تخت نشستن بادشاهزاده محمد مراد بخش و ملقب ساختن بمروج الدين و سكه و خطبه بنام خود كردن و روانه گشتن بصوب مستقر الخلافت اكبر آباد و آغاز شورش

همدرین سال در شب هفتم ذیحجه الحرام ناگاه عارضه نا ملایم عارض وجود مقدس خاقان جهان گردید و مزاج مبارک آنحضرت از حد اعتدال منحرف گشت و این خبر وحشت اثر و طول مدت آن در ممالک محروسه شهرت یافت بسبب بعد مسافت و خلل اسرار و مسدود گشتن ابواب رسل و رسایل بتحویر بادشاهزاده مهین دارا شکوه و مقید شدن وکلا و نه رسیدن خبر واقعی ز چگونگی حالات بادشاه نزدیک و دور معاملت مملکت هندوستان از نظم و نسق افتاده باعث خلل و موجب فساد عظیم گشت چنانچه بادشاهزاده محمد مراد بخش که صوبه دار گجرات بودند بمجرد استماع خبر ناخوشی بی تحقیق حال و اندیشه تنگ ظرفی را کار فرموده رایات استقلال بر افراخته بر تخت نشست و خود را بمروج الدین ملقب ساخته اسم سلطنت بر خویش بست و سکه و خطبه را بنام خود کرد و فوجی به بندر سورت که در آن وقت با قطاع پرده آرای هودج قدسی القاب بیگم صاحبه تعلق داشت فرستاده قلعه آنرا بقهر و استیلا به اموال و اسباب که از سرکار خالصه شریفه و دواب علفه در آنجا بود متصرف گشت و دست تعدي و تعرض باموال و امتعه مردم دراز ساخته کارهای نا شایسته پیش گرفت چنانچه عبد اللطیف پسر اسلام خان را که از خانه زادان شایسته درگاه خلایق پناه متصدي مهمات بندر مزبور بود و بموجب امر اشرف به شغل مهمات آنجا

سورت مقرر شد و سلطان یار تهانه دار بیلپارن باضافه پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار برق مباهات بر افراخت بیست و پنجم شهر ذیقعده سنه مسطور علي نقی بدیوانی سرکار بادشاهزاده از تغیر دوست کام سرفراز گشت و چون بادشاهزاده عالی گوهر را از دختر شاه نواز خان صفوي فرزندی نمی شد خاقان جهان دختر امیرخان را که شایستگی ازدواج آن والا نسب داشت باحمد آباد فرستادند که آن والا تبار او را در عقد نکاح در آورد و جواهر مرصع آلات و طلا آلات و نقره آلات و دیگر اشیا که قیمت همه یک لک روپیه بود بطریق جهار عنایت فرمودند و بادشاهزاده را باضافه دو هزار سوار دو اسپه سه اسپه بمنصب پانزده هزاری دوازده هزار سوار هشت هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرفراز گردانیدند یک لک روپیه ازان میان بیست هزار روپیه از خزانه رکاب و هشتاد هزار روپیه از خزانه بندر سورت بطریق انعام عنایت فرمودند و منشور عاطفت متضمن عنایات مذکور و خلعت خاصه و دو اسپ عربی از طویله خاص با زین طلا و مینا کار و طلای ساده مصحوب سید علی پسر ملک عنبر و صالح بیک گرز بر دار مرحمت شد و سرکار جونه گڈه در طلب این اضافه تنخواه گردید چنانچه بادشاه زاده والا تبار بعد ورود عطیات بشرایط استقبال و تقدیم آداب بضابطه پرداخته گرفت و چون شمس الدین و قطب الدین خویشگی تیولداران جونه گڈه باهم منازعت داشتند قطب الدین بفوجداري و تیولداري پټن سرفراز گردید و به شمس الدین حکم رسید که به دکهن نزد بادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر برود و میر محمد صفاهانی بخدمت بخشی گري و واقعه نویسی صوبه از تغیر رضوی خان و مرحمت خلعت و اسپ سرفراز شد و سید منصور پسر سید خان جهان بموجب التماس بادشاهزاده بمنصب هزاري چهار صد سوار داخل تعیناتیان صوبه گجرات گردید و در سال هزار و شصت و هفت جواهر واقمشه نفیسه و بیست و هشت سر اسپ عربی و کچهی و هیژده راس گاو گجراتی و دیگر اشیا که بادشاهزاده بطریق پیش کش بحضور ارسال داشته بود بنظر اشرف رسید ٭

سجادہ نشین است و تتمه به بیدوایان انجا رساند و دوست کام به دیوانی سرکار
بادشاهزادہ والا گهر از تغیر دیانت خان سرفراز گشت خان مذکور در ایام دیوانی
خود اکثر بدعات در محال بخشش وغیره دربن صوبه بنا نهادہ و اورنگ خان
خلعت یافته تعیینات صوبه شد و هیرجی بوهره که از متمولان معتبر بندر سورت
بود چنانچه ستی داس بعروبی سامان در جوهریان گجرات امتیاز داشت
او بعروبی زر در بازرگان سورت به زرداري اشتهار یافته چهار اسپ عربی بحضور
انور بطریق پیش کش فرستاد از انمیان اسپ نو ر پسند طبع مبارک افتاد و بنظر
مبارک موسوم گشت و او از پیشگاه نوازش بعطای فیل ورق مباهات بر افراخت
و در همین سال مبلغ یک لک روپیه بپادشاهزادہ عالی نژاد از خزانه احمد آباد
بطریق انعام از پیشگاه خلافت و جهانبانی عطا شد و دو اسپ از طویله
خاص یکی عربي با زین طلای مینا کار و دیگری عراقی با زین طلای سادہ
مرحمت گشت و در سنه هزار و شصت و شش چون خدمت بندر سورت
و بندر کهنبایت از حافظ ناصر خوب بتقدیم نمیرسید خدمت بندر کهنبایت
بعبد اللطیف برادر خورد معز الملک در حضور تفویض یافت بیست و نهم شهر
ربیع الاول سال مذکور محمد امین بعروبی منصب سرفرازي یافته دیوانی سورت
و فوجداري و خدمت آن بندر از تغیر حافظ محمد ناصر مقرر گشت و رحمت
خان دیوان صوبه احمد آباد بعروبی پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی
چهار صد سوار سرفراز شد و به بادشاهزادہ یک لک روپیه از خزانه بندر سورت
انعام مرحمت گشت و چون تغلب و خیانت و نا راستی محمد امین
متصدی بندر سورت بعرض اقدس رسیدہ بود به تغیر منصب و جاگر برای عبرت
دیگر حکم حبس او بصدور پیوست و انچه او به تغلب و خیانت تصرف نمودہ
بود باز یافت شد و بتاریخ یازدهم شهر شعبان المعظم آن سال محمد قاسم
بخدمت فوجداري و روشنضمیر که بتقدیم خدمت بخشی گري و واقعه نویسي
بندر مامور بودند بدیوانی و امینی آنجا و هر دو بعروبی منصب نوازش
یافتند و عبد العزیز از تغیر روشنضمیر بخدمت بخشی گري و واقعه نویسی بندر

دیگر بصلحا و مصلای آن بقعه شریفه و ثلث باقی براویه نشینان مدینه منوره برساند چون باندازه مسجد مدینه طیبه که طرح آنرا بدرگاه عرش اشتباه مرتب آورده بودند گلیم محراب دار بشکل جای نماز بحکم اقدس در کارخانه ملتان مهیا گشته بود ارسال داشتند و همدرین سال دل دوست ولد سرفراز خان حسب الالتماس بادشاهزاده مراد بخش بخدمت تهانه داری بیجا پور مضاف سرکار پتن بعروبی پانصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مفتخر گشت و در شهر صفر المظفر سال هزار و شصت و پنج سید سیخی بفوجداری پیتلود و سادهره فرق عزت بر افراخت و نیز دوازده راس اسپ عربی و کچهی که بادشاهزاده بعنوان پیش کش ارسال حضور نموده بودند از نظر انور گذشت و همدرین سال در روز جشن وزن قمری خاقان گیتی ستان بارگاه مخملی زربفت مغرق کلابتون باف بطول چهل و سه ذرع و عرض سی و دو که در کارخانه احمد آباد بمبلغ پنجاه هزار روپیه مهیا شده بود بر افراخته شد و سید صدقه که حسب الحکم بسورت رفته بود که از عربستان اسپان سایسته سواری معلی طلب نماید دریتولا از بندر سورت بعتبه علیه رسید دو اسپ عربی یکی ازان سر جنگ گذرانید و معروض داشت که حاکم بصره در برابر متاع قریب دوازده هزار روپیه نقد که باو ارسال داشته بود این دو اسپ فرستاده ازان رو که سر جنگ سایستگی سواری اقدس داشت خدیو کرم گستر او را بخلعت و باضافه منصب بر نواخته ده هزار روپیه عطا فرمودند و اسپ را داخل طویله خاصه گردانیده بده هزاری موسوم فرمودند و درین سال سید علی ولد سید جلال صدر الصدور مرحوم بعطای خلعت خاصه و بعروبی پانصدی صد سوار بمنصب دو هزار پانصدی پانصد سوار و خطاب رضوی خان و تفویض خدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه احمد آباد از تغیر دوست کام و امینی آن صوب و مرحمت اسپ عراقی و فیل سر بر افراخته مرخص گردید و مصحوب او دو اسپ عراقی از طویلهٔ خاصه با زین طلائی میناکار و طلای ساده بشاهزاده والا تبار عنایت نموده فرستادند و پانصد مهر از خزانه زر مقدس باو حواله شد که بصیغه نذر به سید جعفر برادر کلان خود که

دیوانی رحمت خان تغیر میر یحیی

رحمت خان که بمنصب هزار و پانصدی ذات و چهار صد سوار سرفرازی
داشت بخدمت دیوانی صوبه و داروغی کرکراقخانه احمد آباد از تغیر میر یحیی
مفوض شده دوست کام پسر معتمد خان به بخشی گری و واقعه نویسی صوبه
و اضافه منصب مفتخر گردید و به سید جعفر بن سید جلال بخاری مرحوم
سجاده نشین حضرت شاه عالم قدس سره پنجهزار روپیه و خلعت و فیل و بسید
احمد برادر سید جلال هزار روپیه و خلعت و ماده فیل مرحمت فرموده به
احمد آباد که وطن ایشان بود رخصت فرمودند و مجاهد خالوری بفوجداری
و تیولداری پتن از تغیر میر شمس ولد سید دلیر خان بفوجداری و تیولداری
سرکار کودهرة از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار تابک
بر افراخت و چون بادشاه زاده بحوالی ملک جهالووه رسید زمیندار آنجا آمده
ملازمت نموده مبلغ پانزده هزار روپیه نقد و هفت اسب پیشکش نموده در
رکاب بادشاهزاده که بتاریخ هفدهم شهر شعبان المعظم آن سال داخل بلدهٔ شدند
و تا هفت ماه در احمد آباد مانده بموجب التماس قطب الدین خان یک
زنجیر فیل و ده شتر انعام یافته رخصت شد و کهانجی زمیندار چوال بمعرفت
سید شیخن رجوع شده ضامن معتبر عدم تمرد و پیشکش مبلغ ده هزار روپیه مقرر
نموده در مکان خود آباد ماند چون دران ایام بمسامع عظمت و جلال خاقان
جهان رسید که بی نوایان مکه معظمه زاد الله شرفاً و تعظیماً از فرط غلا و گرانی
غله بعسرت می گذرانند از انجا که همواره از رشحات عمام انعام بادشاه دریا نوال
ساحسار امانی و آمال اهالی روزگار سرسبز و شاداب است در شانزدهم شهر
جمادی الثانی سنه یک هزار و شصت و چهار خواجه حافظه را بعطای
خلعت سرفراز ساخته بحرمین الشریفین رخصت فرمودند بمتصدیان مهمات
بندر سورت یرلیغ شد که تا رسیدن او یک لک روپیه متاع باب عرب خریده آماده
نگاه دارند و بخواجه مذکور حکم شد که ثلث متاع مذکور بشریف مکه و ثلث

دشین حضرت شاه عالم قدس سره که بعد از رحلت پدر دولت ملازمت اقدس بیندوخته بود از گجرات شتافته شرف حضور یافت مبلغ پنجهزار روپیه بدو مرحمت شد و همدرین سال شمس الدین که بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و قطب الدین که بمنصب هزار و پانصدی هزار و چارصد سوار پسران نظر بهادر خویشگی بخدمت فوجداری جونه گده و تیولداری برخی محال آن از تغیر محمد صالح پسر مرزا عیسی ترخان مباهی گشتند *

صوبه داری بادشاهزاده والا گهر محمد مراد بخش و دیوانی رحمت خان

چون بادشاه زادهٔ گرامی نسب محمد مراد بخش حسب الحکم اعلی از صوبه مالوه بحضور آمده در غرهٔ شهر ربیع الثانی سال هزار و شصت و چهار دولت ملازمت حضرت خاقان جهان اندوخته هزار مهر بندر گذرانید و بعنایت خلعت خاصه و تفویض صاحب صوبگی گجرات از تغیر شایسته خان که بصوبداری مالوه سرفرازي یافت سرفراز شدند و سه هزاری ذات بر منصب آن عالی نژاد که بمنصب پانزده هزاری پانزده هزار سوار پنجهزار سوار دو اسپه و سه اسپه باشد بر نواختند و سوای پانزده کرور دام طلب منصب یک کرور دام بطریق انعام مرحمت نمودند که مجموعه شانزده کرور دام باشد و یک لک روپیه از خزانه عامره رکاب ظفر نصاب و رای یک لک روپیه که هنگام طلب از خزانه عامره مالوه عنایت شده بود عطا فرمودند و حکم شد که یک لک روپیه از خزانه روضه منوره حضرت مهد علیا و دو لک روپیه بعد از رسیدن احمد آباد از خزانه انجا بگیرند و مقرر شد که یازده کرور دام جاگیر تنخواه شود و پنج کرور دام باقی بقرار ده ماهه از خزانه عامره بندر سورت نقد می گرفته باشند و دیانت خان بدیوانی آن بادشاهزاده والا گوهر مباهی گردید *

و پیشکش شایسته خان ناظم صوبه و برخی جواهر و مرصع آلات و دو فیل بنظر مقدس معلی گذشت و سید شیخن داماد سید دلیر خان باضافه پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بفوجداری و تیولداری پرگنه تهراد وغیره از مضافات سرکار پتن از تغیر دلدار بیگ و شیخ عبد الصمد عمودی بخدمت بخشی گری و واقعه نویسی صوبه و میر محمد امین بخدمت امینی داغ سرفراز گشتند و از روی عاطفت از پیشگاه خلافت و جهانبانی همراه شیخ عبد الصمد دو اسپ از طویله خاصه یکی عراقی با ساز طلا و دیگری ترکی به شایسته خان ناظم صوبه مرحمت شد و علی چلپی سفیر شریف مکه نیز مرخص گشت و ده سر اسپ به عربی و یکی عراقی که حافظ محمد ناصر متصدی بندر سُورت برای سرکار بادشاهی خریده بدرگاه والا ارسال داشته بود بنظر اقدس در آمد از انجمله سر جنگ عربی و کمیت عراقی براد پسندیده طبع دسوار پسند افتاد نخستین را سر بلند و دویمی به شاه پسند موسوم فرمودند و همت خان فوجدار دهولقه باضافه پانصدی ذات بمنصب هزار و پانصدی سرفراز گشت چون کولیان پرگنه چنوال سر بفساد بر داشته بدیهات پرگنه حویلی احمد آباد و پرگنه دهولقه و پرگنه کڑی و جهالاوار وغیر خرابی میرسانیدند بنابر آن شایسته خان بآن صوب متوجه شده اخراج کهانجی سرگروه متمردان کرده زمینداری آنجا را بنام جگمال کراسیه ساخته عمله پرگنه دهولقه مقرر نمود از عرضداشت حافظ محمد ناصر متصدی بندر سُورت بذروه عرض سریر خلافت مصیر رسید که سلطان محمد خان فرمانروای روم دو القدر آقاه را که برادرش صالح پاشا وزیر اعظم سلطان ابراهیم پدر او بود بعنوان سفارت روانه آستان خلافت نموده نامه مصحوب او فرستاد و او بیست و نهم ماه صفر سال هزار و شصت و چهار به بندر سورت رسیده است فرمان قدر توامان بحافظ محمد ناصر شرف صدور یافت که مبلغ دوازده هزار روپیه نقد از خزانه عامره آنجا باو رساند و نیز معروض اقدس گردید که سفیر مذکور بموجب امر قیصر قصد آن دارد که بسرعت هرچه تمامتر بدرگاه خواقین سجده گاه برسد و سید جعفر ولد سید جلال بخاری مرحوم سجاده

میمنت مانوس بموجب تفصیل مذکور مقرر دادند و نیز حکم شد که در نقدیان در پنج سوار که چهارم حصه یک سوار داغ است یک سوار داغ نمایند و رسد کمی ربع وضع کنند و در ده سوار که چهارم حصه دو نیم سوار است اگر مابین او سه سوار بداغ رساند طلب دو نیم سوار تنخواه دهند و رسد نیم سوار زیادتی تن نمایند و اگر دو سوار بداغ رساند رسد کمی نیم سوار وضع کنند و در پانزده سوار که چهارم حصه ربع کم چهار سوار است چهار سوار بداغ رسانید یا طلب سه سوار و سه ربع تنخواه یابد و اگر سه سوار بداغ رساند یک سوار موضوع گردانند دربیولا اران اگر کمی داغ موافق چهارم حصه نصف سوار باشد یک سوار بداغ رساند و در زیاده از نصف بطریق اولی اگر ربع سوار باشد تکلیف داغ یک سوار عوض آن مزاحم نشوند و در تنخواه جاگیر نیز بعلت رسد آن مواخذه ننمایند و داغ تابینان زمینداران بدستور قدیم بقرار نصف مقرر شناسند و نیز یرلیغ عالم مطیع شرف صدور پیوست که از احدیان هر که عوض اسپ ترکی یا یابو تازی بداغ رسانده از غره فروردین ماه سنه ۲۶ بیست و شش تفاوت یابو و تازی مطابق مرقوم فی الذیل در طلب احدیی مذکور وضع نمایند و اسپ تازی را درغیر صوبجات دکهن و احمد آباد و بنگاله و اڈیسه و تهتهه داغ نکنند انتهی *

تفصیل فی الذیل چون بسیاق مرقوم شده مناسب محل نبود بقلم نیامد پنجم شهر ربیع الثانی آن سال حافظ محمد ناصر متصدی بندر سُورت بخدمت فوجداری آنجا از تغیر عمر دراز سرفراز شد و برای خرج سه بندی مقرر گشت که هر سال هشتاد هزار روپیه نقد نصف از سرکار بادشاهی و نصف از سرکار ملکه دوران بیگم صاحبه میگرفته باشد و همت خان بخدمت فوجداری دهولقه و اضافه منصب سرفراز گردید علی چلپی نام که شریف مکه مصحوب او عرضداشتی مشتملبر ارادت و عقیدت خود با نطاق بیت الله و دو اسپ عربی بدرگاه کیوان جاه فرستاده بود از رسیدن او به بندر سورت معروض اقدس شد متصدیان آنجا حسب الحکم اعلی دو هزار روپیه بطریق انعام شایدند و او روانه حضور گشت

معلی رسیده که امرا و منصبداران که عوض جاگیر نقدی می یابند سر اسپ داغی تا بیمان آنها بعد وضع تفاوت هفت سوار رسد جاگیر دار هشت ماهه و هفت ماهه و شش ماهه سی روپیه در پنج ماهه بیست و شش روپیه تن می شود حکم جهان مطاع مطیع شرف صدور پیوست که در هشت ماهه و هفت ماهه و ششماهه یک سال سر اسپی سی روپیه تنخواه نمودن و در پنج ماهه و چهار ماهه بیست و شش روپیه تن کردن معقول نیست ازانجا که تنخواه نقدی از هشت ماهه زیاده نیست و از چهار ماه کم نه مقرر میفرمایم که از غرهٔ مهر شمسی تا آخر اسفندار مذ این سال بآئین پیشین داغ موافق پنجم حصه مقرر دانسته سر اسپی در هشت ماهه سی روپیه و هفت ماهه بیست و هفت و نیم روپیه و در شش ماهه بیست و پنج روپیه و در پنج ماهه بیست و دو و نیم روپیه و در چهار ماهه بیست روپیه تنخواه دهند و طلب ایام سابق بضابطه سابق کنند و از غرهٔ فرور دین سال بیست و ششم جلوس اقدال مانوس در تنخواه تعیناتیان صوبه کابل و قندهار که داغ آنها بدستور سابق پنجم حصه بحال مانده مطابق همین حکم عمل کنند و در غیر ایشان چه از ملازمان رکاب نصرت نصاب و چه تعیناتیان دیگر صوبجات که داغ آنها بضابطه چهارم حصه حکم شده سر سواری بشرح مسطور تن کنند و اگر یکی از بندیان مذکور از ابتدای غرهٔ فرور دین ماه تا مدتی بضابطه چهارم حصه داغ نکرده است تا بیمان موافق پنجم حصه موجود داشته باشند تفاوت ما بین خمس و ربع را از ابتدای ماه مذکور از طلب تا بیمان او وضع نمایند و زیادتی اسپان دو اسپه را منظور ندارند و تنخواه نقدی رکن السلطنت علی مردان خان و امیر الامرا بدستور پیشین بضابطه ده ماه بحال دارند چون سواران رسد جاگیر که در تنخواه طلب دیگر نقدیان موضوع میگردد و در تنخواه امیر الامرا وضع می شود بخشیان عظام سواران رسد جاگیر را بقدر نقدی امیر الامرا بر جمعیت موجودیش اضافه حساب نموده بر طبق آن در دفتر ثبت کنند و ضابطه داغ تا بیان کل امراء و منصبداران سوای تعیناتیان قندهار از ابتدای غرهٔ فروردین سال بیست و ششم جلوس

نوشته را نیز با عرضداشت خود بدرگاه خلایق پناه ارسال داشت و مظنه آن شد که اله وردي خان برخی از تنسوقات با مکتوبی به اله وردي قولار آقاسی والی ایران مصحوب او فرستاده باشد که چنین رقمی حاصل نموده بنابران نگاشته مذکور از پیشگاه خلافت عنایت شد که باو نموده بگوید که فرستادن هدیه و مکتوب به بیگانه بدون اجازت اقدس بغایت ناپسندیده بود بتغیر منصب و جاگیر تادیب یافت و او انکار نمود که غلام رضا پیشتر نوکر من بود اما بمتصدیان مهمات بندر سورت یرلیغ رفت که اسپان و همگی ما یعرف غلام رضا را که مصدر چنین جراتی گشته بسرکار ضبط نمایند و او را مسلسل و معلول بفرستند تا موافق کردار سزا داده شود سلطان یار برادر اسفندیار کوکه مخاطب بهمت خان به فوجداري نروده سرفراز شد و در سال هزار و سه از روی عرضداشت شایسته خان ناظم صوبه بعرض رسید که حصار بلده احمد آباد مرمت طلب است و مبلغ بیست هزار روپیه بر آورد خرچ آن شده که دیوان صوبه سرانجام نماید و همدرین سال که مطابق سال بیست و هفدهم جلوس همایون بود از پیشگاه خلافت و جهانبانی دستور العمل درباب امراء و منصبداران که عوض جاگیر نقدی می یافتند بجمیع ممالک محروسه شرف صدور یافت که شرح آن بعینه مثبت میگردد ٭

دستور العمل

از قرار یاد داشت واقعهٔ روز سه شنبه شهر شعبان المعظم سنه بیست و هفتم جلوس مقدس همایون موافق سال هزار و سصت و سه هجري مطابق تیر ماه الهی به رسالهٔ موتمن الدوله العالیه معتمد السلطنت البهیه لایق العنایات السنیه قابل المرام الجلیله صاحب الکمالات الصوریه جامع الفضایل المعنویه ناظم مناظم ملک و مال ناهج مناهج دولت و اقبال گنجور اسرار پادشاهی دانای ضمیر منیر حضرت ظل الهی کامل مصالح الجمهور والا عیان مورد العواطف والاحسان عمدة الملکی مدار المهامی علامی فهامی سعد الله خان بهادر و نوبت واقعه نویسی کمترین بندگان محمد هاشم قلمی می گردد که چون بعرض اقدس

و غیرت خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر براحت و سید محی الدین سفیر قیصر روم بعد ملازمت که از حضور رخصت معاودت یافت همراه حاجی سعید احمد که بنابر تباهی شدن جهاز برگشته به بندر سورت آمده بود بجهت رسانیدن قندیل مرصع عنبرین مذکور مامور گشت و بمتصدیان بندر سورت یرلیغ رفت که متاع یک لک روپیه باب عرب خریده بدو حواله نمایند تا بانجا سال به مستحقین حرمین الشریفین قسمت نماید و در سال هزار و شصت و دویم سید علی و سید جلال بخاری مرحوم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری چهار صد سوار و خواجه محمد ناصر بعنایت خلعت و تفویض متصدی گری بندر سورت از تغیر میر بخشی و اضافه مباهی گشتند و میر شمس بفوجداری و تیولداری پتن سرفرازی یافت ء

صوبه داری شایسته خان دفعه ثانی

دیوانی میر یحیی

هزاری بمنصب سه هزاری هزار سوار و ارسال علم و نقاره پایهٔ اعتدار افزود و فراست خان که سابقاً بنظارت مشکوی جلال سرفراز بود چون التماس رخصت حرمین الشریفین زاد هما الله شرفاً و تعظیماً نمود خدیو ایزد سپاس دین اساس بعطای خلعت و انعام پانصد مهر بر نواخته دستوری دادند و بمتصدیان مهمات احمد آباد فرمان رسید که تا رسیدن او مبلغ یک لک و پنجاه هزار روپیه را متاع باب عرب که حالاً در حرمین مکرمین ده بیست میشود خریده آماده دارند و مقرر فرمودند که این جمله متاع پنجاه هزار که با مبالغ یک لک روپیه باشد بشریف مکه رید بن شریف محسن برساند و اسباب پنجاه هزار روپیه بسادات و فضلا و صلحا و مدرسان مکه معظمه قسمت نماید و امتعه پنجاه هزار باقی بفقرا و غربا و مساکین مدینه منوره بدهد و نه سر اسپ کچهی پیشکش غیرت خان بحضور رسیده از نظر اقدس گذشت و همدرین سال سید محی الدین نام ایلچی سلطان محمد خان فرمانروای رزم با نامه وارد بندر سورت شد و این معنی از عرضداشت غرب متصدی انجا بعرض اقدس رسید خلعت و فرمان بسید محی الدین مصحوب گرز بردار مرحمت شد و بمتصدی بندر سورت یرلیغ رفت که ده هزار روپیه از خزانه عامره آنجا باو برساند و بدرگاه روانه نماید و در سال هزار و شصت و یکم غیرت خان باضافه پانصد سوار بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار مفتخر گشت و به سید حسن برادر خورد سید جلال بخاری صدر الصدور مرحوم که از احمد آباد بدرگاه معلی رفته بود دو هزار روپیه مرحمت شد *

دیوانی میر یحیی از تغیر حافظ محمد ناصر

در شانزدهم شهر شوال سنه مذکور میر یحیی بخدمت دیوانی و داروغگی کرکراقخانه احمد آباد از تغیر حافظ محمد ناصر بمرحمت خلعت و فزونی منصب در حضور مقرر شده دستوری یافت محمد صالح ولد مرزا عیسی ترخان بنظم سرکار سورتهه از تغیر پدر که فرمان طلب او بحضور صادر گشته بود سرفراز گردید

سه نقدی از خزانهٔ عامرهٔ احمد آباد نقد تنخواه می شد تنبیه و تادیب متمردان و کولیان صوبه چنانچه باید صورت نمی پذیرفت و مکرر این معنی از عرایض خان مذکور بعرض اقدس رسید لهذا بتاریخ بیست و یکم شهر جمادی الثانی سال هزار و پنجاه و هشت صوبه مذکور بمهین احتر والک خلافت محمد دارا شکوه بحضور عنایت شد و ده هزار سوار آن والا قدر را دو اسپه سه اسپه گردانیده بمنصب سی هزاری ذات و بیست هزار سوار تمام دو اسپه سه اسپه ممتاز گشتند و باقی بیگ را که هزاری ذات و چهار صد سوار منصب داخلی آن نجیب بیدار داشت و از قبل آن بلند مقدار بنظم صوبه اله آباد می پرداخت حسب الطلب از صوبه مذکور آمده سعادت تقبیل آستان جهانداری اندوخته بود بخلعت و نیابت صوبه گجرات از جانب آن عالی قدر بمنصب دو هزاری ذات پانصد سوار از اصل و اضافه و خطاب غیرت خان و اسپ و فیل سرفراز ساخته رخصت فرمودند و ضبط صوبه مالوه از تغیر شاه نواز خان به شایسته خان مفوض گشت و حکم شد که بعد از رسیدن غیرت خان بگجرات شایسته خان بدانصوب شتابد غیرت خان بموجب حکم اقدس روانه گشته چون بسرحد صوبه رسید زمیندار سیروهی آمده ملاقی شده مبلغ یک صد مهر و پانزده هزار روپیه بعنوان پیش کش قبول نموده بنابر بعضی مقدمات که موافقت او نکرد برخاسته رفت و پس بعد زمیندار آنجا ندیدن هیچکس از ناظمان تا بحال نیاورده بالجمله خان مذکور بعد طی مراحل و منازل روز دسهره هفتم هشتم شهر رمضان المبارک سنه مذکور داخل احمد آباد شد و شایسته خان بتعلقه خود روانه گردید همدرین سال احمد سعید که در محرم گذشته بجهت رسانیدن قندیل مرصع عنبرین بروضهٔ منوّرهٔ جناب نبوی صلی الله علیه و آله و سلم روانه شده بود بنابر تناهی شدن جهاز به بندر سورت معاودت نمود و در سال هزار و شصت سید علی ولد سید جلال صدر الصدور که بحضور رفته بود بداروغگی جواهر خانه و مرصع آلات و عنایت خلعت مباهی گشت و همدران سال غیرت خان نایب بادشاه زاده که بمنصب دو هزار سوار داخلی بود دریدولا در سلک بندهای بادشاهی منسلک گشته و باضافه

زنجیر فیل نادراق نقره ماده فیل مرسله ناظم از نظر اقدس گذشت و بعد چندی برخی جواهر مرصع آلات و دو فیل خورد کلان گوش که آنرا فیل دریائی گویند با سار نقره برسم پیش کش شایسته خان بنظر کیمیا اثر در آمد همدرین سال بعرض رسید که در بندر کهمبایت علی اکبر صفاهانی متصدی بندر مذکور و بندر سورت را هندوئی در اثنای گفتگو برخم خنجر کشت لهذا معز الملک را از دیوانی عزل نموده بار دیگر متصدی آن دو بندر گردانیدند و حافظ محمد ناصر که راتق و فاتق مهمات سید جلال صدر الصدور مرحوم بود بعروج طالع در سلک بندگان منسلک گشت و بعطای خلعت و منصب پانصدی صد سوار و خدمت دیوانی صوبه احمد آباد مفتخر گردید و در شهر محرم الحرام سال هزار و پنجاه و هشت قندیل از شمامه عنبر که بوزن هفتصد توله و بجواهر ثمین ترصیع یافته بود ازانجمله یک دانه الماس بقیمت یک لک روپیه ارزش داشت بهمه جهت مبلغ دو لک و پنجاه هزار روپیه صرف آن قندیل شده بود بجهت ارسال روضه منوره جناب نبوي صلی الله علیه و آله و سلم مرتب گشته بسید احمد سعید برای رسانیدن آنجا در حضور حواله شد و حکم معلی صدور یافت که بدستور سابق متاع یک لک روپیه و شصت هزار که نارنج نظر به شهر پیشین ده بیست شده بود متصدیان مهمات گجرات خریده بوی حواله نمایند که در مدینه منوره بمحتاجان و مستحقان قسمت نماید و در همین سال برای سفید کاری عمارات دار الخلافت شاهجهان آباد آهک سنگ بیتهالی که مخصوص این دیار است بحضور بردند *

صوبداري بادشاهزاده والا تبار محمد دارا شکوه و نیابت غیرت خان و دیواني حافظ محمد ناصر و میر یحیی

چون شایسته خان باوجودیکه بمنصب پنج هزاری سوار دو اسپه سه اسپه مباهی بود و سوای آن مبلغ پنج لک روپیه هر سال بجهت علوفه سه هزار سوار

بصرہ راہ اخلاص کسودہ چنانچہ معز الملک اسپی از نسل عنبر کہ حقیقت آن
سابق نگاشتہ آمد بوساطت او بدست آوردہ بود بنابر آن سابقاً حکم قضا نفاذ
صادر گشتہ کہ در بہمرسانیدن اسپان عربی قابل سواری خاصہ فراوان جد و جہد
بتقدیم رساند کہ بعنایت بادشاہانہ نوازش خواہد یافت او بامداد طالع و اسعاد
بخت دریں سال خیول عربی بہمرسانیدہ بدرگاہ آسمان جاہ آورد ازان میان اسپ
کمیت رنگ کہ علی اکبر بمساعی موفورہ و ارسال تنسوقات از پاشای مذکور گرفتہ
بود بسندیدہ طبع دشوار پسند خاقان جہانیان افتاد و بہ لعل بی بہا موسوم شد
و سر طویلہ ہمگی اسپان عربی خاصہ گردید و بربان مقدس رفت کہ بعد از
اورنگ آرائی چنین اسپ عربی داخل اصطبل معلی نشدہ بہای این شش
اسپ بیست و پنجہزار روپیہ مقرر شد قیمت لعل بی بہا پانزدہ ہزار و پنج دیگر
دہ ہزار و علی اکبر ازان رو کہ سوداگر است و در شناخت اسپ و جواہر وقوف
دارد و یحتمل کہ خدمت بندر بآئین شایستہ بتقدیم رساند بخلعت و منصب
پانصدی سہ صد سوار سرفراز شدہ بضبط بندر داري سورت و کہنبایت رخصت
یافت و از تعیناتیان صوبہ سید شیخن بمنصب ہزاري ذات و نہصد سوار از اصل
و اضافہ سرفراز شد و خدمت فوجداري بردہ بسلطان یار و اسفندیار پسران ہمت
خان مفوض گشت و منصب سلطان یار ہزاري ذات ہزار سوار از اصل و اضافہ
مقرر شد و اسفندیار نیز باضافہ منصب مفتخر گردید و در سال ہزار و پنجاہ
و ہفتم سیادت پناہ سید جلال بخاري صدر الصدور دار السلطنت لاہور برحمت
ایزدي پیوست سید موسی و سید علي پسران آن مرحوم را کہ ہمراہ بودند مراحم
بادشاہی شامل حال گشتہ بوجہہ معیشت معین مقرر ساختہ بموجب رخصت
روانہ گجرات شدند کہ درانجا باتفاق برادر بزرگ کہ سجادہ نشین است بدعای
ازدیاد عمر و دولت ابد مدت اشتغال دارند و میرزا دوست کام ولد معتمد خان
بمرحمت خلعت بخشي گری و واقعہ نویسی صوبہ و اضافہ منصب نوازش
یافت بدستور سابق بحال گشتہ آمد و از اصل و اضافہ سید حسن ولد سید دلیر
خان از تعیناتیان صوبہ بمنصب ہزاری ذات و نہصد سوار مفتخر گشت و یک

همه باشندگان آنجا بدان قایل اند و در دیار دکهن اکثر اعتقاده وغیره این مذهب را دارند چون این معنی بعرض بادشاه زاده رسید حکم با خراج بلد فرمودند و آنها در رستم باغ که در جنب شاهی باغ بود بعزم روانگی پیش فروود آمدند بفتوی علمای آن وقت که این جماعه را که بر طریق ضلالت و جادهٔ جهالت و موجب گمراهی عوام الناس اند بشاهراه هدایت دلالت کردن و توبه و انابت فرمودن لازم چون این معنی صورت نپذیرفت جمعی از فوج بنابر تهدید آنها تعین شد چنانچه آنها از باغ مذکور بر آمده بمقابله و مقاتله پیش آمدند و کشته شدن را فوز اعظم انگاشته یکان یکان مبارزتها نموده بر خاک هلاک افتادند و مردم بسیاری از فوج درین معرکه کشته شدند و در شهر شعبان المعظم که رایات عالیات بادشاهی بدار الملک کابل مقامات داشتند یرلیغ طلب گوهر سلطنت پادشاه زاده به آستان خلافت بشرف صدور پیوست *

صوبداري شايسته خان و ديواني معز الملك و حافظ ناصر

چون یرلیغ طلب بنام بادشاهزادهٔ عالی نسب صادر شد به شایسته خان که بضبط صوبهٔ مالوه می پرداخت غرهٔ شعبان المعظم سال یک هزار و پنجاه و شش در حضور اقدس صوبداري گجرات تفویض یافت و هزار سوار از منصب او دو اسپه سه اسپه که بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار باشد مقرر گردید شایسته خان متوجهه گجرات شده بعد طی مراحل و قطع منازل بتاریخ پنجم شهر شوال المکرم سال مذکور داخل بلدهٔ گشته بتمشیت امور نظامت پرداخت همدران آوان علی اکبر با رزگان بتقبیل آستان عرش مکان تارک افتخار بر افراخته شش اسب عربی از نظر اکسیر اثر گذرانید و او پسر حاجی کمال صفاهاني است که در سال بیست و یکم جلوس حضرت جنت مکان بعنوان تجارت بهندوستان آمده در بندر کهنبایت اقامت نمود و جهازی چند ترتیب داده به تجارت می پرداخت و جهازات او در بصره و دیگر بنادر آمد و شد داشتند به علی پاشا حاکم

بادساهزاده اورنگ زیب بهادر تفویض یافت بمرحمت خلعت خاصه با نادری و دو اسب از طویله خاصه بازین طلائی میناکار و زین طلائي ساده و فیل از حلقه خاصه بایراق نقره و محمد سلطان و محمد معظم پسران آن والا گهر را بعنایت دو فیل خورد سرفراز ساخته مرخص گردانیدند چنانچه بادساهزاده متوجهه این صوب سده بتاریخ غرة سهر ربیع الاول سال یک هزار و پنجاه و پنج روز جمعه بعد ادای نماز و استماع خطبه طیبه داخل سدند و محمد طاهر آصف خانی از تغیر دوست کام بخدمت بخشی گري و واقعه نویسی صوبه سرفراز سده رسید و در سال هزار و پنجاه و شش چون بادساهزاده عالمیان بنابر بندوبست و تنبیه متمردان صوبه جمعی کثیر نوکر فرموده به تنظیم و تنسیق صوبه متوجهه شدند و خرچ زیاده بر دخل سده بود و این معنی بعرض اقدس رسید لهذا از جمله سواران منصب آن والا گهر هزار سوار دیگر دو اسبه سه اسپه فرمودند که منصب آن والا بتار پانزده هزاری ذات ده هزار سوار هفت هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر شد و سید جلال بخاري صدر الصدور باضافه پانصد سوار بمنصب سش هزاری هزار و پانصد سوار در حضور بلند پایگی یافت در همین سال بعرض اشرف اعلی رسید که فیلدار خان که بامر اقدس با ملازمان عزّة ناصیه خلافت بادساهزاده برای صید فیل به دو حدو چانپانیر رفته بود هفتاد و سه زنجیر فیل از نر و ماده صید نمود و در ایام صوبداري آن والا گهر دین پرور بتخانه چنتامن واقعه پهلوی سرس پور که ستیداس جوهري ساخته بود آثار بتکده را بموجب فرموده بادشاهزاده برطرف ساخته علامات مسجد مرتب شده و به مسجد قوت الاسلام موسوم گردید از نقل کهن سالان و العهدة علی الراوی مسموع سد که قتل سیّد راجو که اکنون به راجو شهید مشهور و معروف است در ایام صوبداري و بامر بادشاه زاده به عمل آمده مفصل این مجمل آن که سید راجو با جمعی از رفقا وارد احمد آباد شد و در سرکار بادساه زاده نوکر گشت اگرچه در فروع و اصول حنفی المذهب بود اما اعتقاد آنها آنکه حضرت امام مهدي موعود آمد و رفت و معتقدان این مذهب را مهدودیه گویند درین وقت نرد پالن پور مضاف سرکار پٹن اکثری بلکه

و پنجاه و چهار نقارهٔ دودمان ولایت سید جلال بخاري صدر الصدور بعرض اقدس رسانید که مو سویخان صدر الصدور معزول جمعی غیر مستحق را بی آنکه احوال آنها بعرض حجاب بارگاه خلافت برساند مدد معاش و وظیفه داده بعضی بعرمان لباسی و اراضی مدد معاش و وظایف متصرف اند بداران حکم معلی بصدور پیوست که محصول یک فصل مدد ممالک محروسه را حواله در خالصه شریفه باشد و حواله در تیول امرا و منصبداران سوای سیور عالات مردم رو بسماس حای ثالث نگاه داشته بعد ظهور اسناد و استحقاق بارباب احتیاج حواله نمایند و باین مضمون مناشیر قضا تاثیر بنظام جمیع صوبه جات شرف صدور یافت و از کومکیان صوبه گجرات سبل سنگهه ولد راجه سورج سنگهه باضافه پانصدي و دویست سوار که باصل و اضافه هزار و پانصدی ذات و هزار و دویست سوار باشد سرفراز شد و سید جعفر خلف سید جلال صدر الصدور که بحضور انور روانه شده بود شرف اندوز ملازمت گشته بمرحمت خلعت و فیل و انعام سه هزار روپیه مفتخر شده رخصت انصراف بگجرات یافت و همدرین سال میر شمس فوجدار پتن بعطای نقاره سربلند گردید و عنایت الله و مرزا عیسی ترخان ناظم صوبه فوجدار جوناگذه بعنایت علم رتبه بلندی یافت سرکار بندر سورت را که سه کرور دام دارد و دوازده ماهه آن هفت لک و پنجاه هزار روپیه میشود تا بندر آن که یک کرور دام است و دوازده ماهه آن دو لک و پنجاه هزار روپیه و حاصلش درین ایام بواسطه آمد کثرت تجار از اطراف و اکناف و درازی و بحار پنج لک روپیه که مجموعه چهار کرور دام باشد به انعام مهد علیا پادشاه بیگم مرحمت شد *

صوبداری محمد اورنگ زیب بادشاهزاده بهادر و دیواني معز الملک

بیست و نهم شهر ذیحجه سال هزار و پنجاه و چهار در حین توجهه خاقان گیتی ستان بجهت سیر و شکار صوبه کشمیر جنت نظیر در مقام نالم صوبه داري نظم و نسق گجرات از تغیر مرزا عیسی ترخان با کلیل سلطنت و جهانداري

باشتغال امور صوبه و استمالت رعایا پرداخته در پرگنات عمل علٰحده تخشی که باصطلاح این ملک بهاگ بتای گویند قرار داد و در اندک فرصتی ملک بمعموری آورد و همدران ایام بمرزا عیسی ترخان مصحوب پسرش محمد صالح که شرف اندوز حضور لامع النور بود فیل از حلقهٔ خاصه مرحمت شد که رفته برساند و سید جلال بخاری پنج هزار روپیه انعام یافت و در همین سال سند مذکور که لباس نسب او بطرز حسب مسطرز است بر ضمیر صواب پذیر حضرت خاقانی چنانچه باید پرتو ظهور افگند آن سید حسیب را در سلک ملتمران عتبهٔ جاه و جلال که مطرح انوار اقبال است منسلک گردانیدند و بکرامت قبول خاطر خورشید مآثر بادشاه قدردان از فرق بساط اقدس که مقصد مقبلان مقصود صاحب دلان است بهرهٔ تمام گرفت دولتی که در جریدهٔ تقدیر باسم او مرقوم بود رو به ظهور نهاد و به التماس سند مذکور سجادهٔ نشینی قدوهٔ اولیا حضرت شاه عالم قدس سره بهمین خلف او سید جعفر که بحلیهٔ فضیلت و صلاح آراسته بود عنایت شد و منصب جلیل القدر صدارت کل سواد اعظم هندوستان باو تفویض یافت و بعنایت خلعت خاصه و منصب چهار هزاری هفتصد سوار و اسپ بایراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه و انعام سی هزار روپیه نقد مفتخر و مباهی گردید * بیت *

وجود مردم دانا مثال زر طلاست که هرکجا که رود قدر و قیمتش دانند

و در غرهٔ شهر ربیع الاول سال یک هزار و پنجاه و سه معز الملک که بمنصب هزاری صد سوار سرفرازی داشت بخلعت و خدمت دیوانی صوبه و عطای مادهٔ فیل از تغیر میر محمد صابر مفتخر گشته رخصت این صوب یافت و مرزا دوستکام ولد معتمد خان بعنایت خلعت بخشیگری صوبه سرفراز شده آمد مصحوب او بمرزا عیسی ترخان ناظم صوبه خلعت و اسب از طویلهٔ خاصه بایراق طلا مرحمت گشت و همدرین سال حج قلی متصدی بندر سورت بآستان معلی رسیده خیول عربی و عراقی با لختی از جواهر و دیگر نوادر که به بندر مذکور بجهت سرکار والا خریده بود بنظر انور در آورد از آن میان یک اسپ کمیت عربی قبول طبع اشرف افتاد و بتمام عیار بامور گردید و در سال هزار

نقل فرمان قدسی بنام اعظم خان آنکه

سیادت و نقابت پناه نجابت و صفوت دستگاه رکن السلطنت القاهره عضد الخلافة الداهره فارس مضمار شجاعت و مردانگی سایق میدان شهامت و فرزانگی مرید مرشد پرست تمام اخلاص فدوی درست اعتقاد با اختصاص قابل عنایت پادشاهی لایق توجهات شاهنشاهی مورد عنایات جزیله مهبط اعطاف جلیله خان سعادت نشان اعظم خان بملاطفت بادشاهانه سرفراز گشته بداند که چون پیوسته خرابی ملک گجرات و رعیت و بپرداختن آن عمدة الملک بعرض اقدس اشرف اعلی میرسید و مکرر او را برعیت پروری و آبادان کاری ارشاد فرمودند نظر بر گوش ادعان که درباره آن عمدة الملک رکن السلطنت به فعلی آید مترصد بودیم که این معنی ازان رکن السلطنت بظهور میرسد او خود توفیق نیافت و آن ملک را خراب تر ساخت و کار را بجائی رسانیده که اگر بتدارک نپرداریم دیگر اصلاح ممکن نباشد بنابرین بر آن ملک و اهل آن ملک ترحم فرموده صاحب صوبگی آن ملک را به امارت پناه سراوار لطف و احسان مرزا عیسی ترخان که ملک سورتهه خراب را بحسن سلوک و رعیت پروری آباد ساخته بود ابتداء خریف یونت ئیل مرحمت نمودیم مرزا مذکور که داخل احمد آباد شود صوبه را تسلیم مشار الیه نموده خود عازم درگاه عرش اشتباه گردد و در عهده دانسته تخلف و انحراف نورزد تحریر دوازدهم شهر محرم الحرام سنه پانزدهم جلوس مبارک موافق سنه یکهزار و پنجاه و در بنابر اشاره قدسی که با جمعیت شایسته بیتخبرانه باحمد آباد رسیده فرمان را باعظم خان رسانیده عازم ملازمت گرداند و خود به بندوبست صوبه پرداخته مرهم تسلي و مراحم بر جراحت ستمدیدگان گجرات نهد بموجب حکم اقدس مرزاء مذکور با جمعیت شایان از جونه گذه بکوچهای متواتر به احمداباد رسیده و از گرد راه نیاسوده در قلعهٔ ارک رفته باعظم خان ملاقی شد و فرمان معلی رسانید اعظم خان که بودن این صوبه موافق مزاج او نبود فی الفور انگشت قبول بر دیده نهاده سمعا و اطعنا گویان صوبه را حواله نموده بعزم آستان بوسی بر آمد مرزا عیسی ترخان

متمرد نواحی شهر اند اما بحال رعایا دمک نمی پرداخت چنانچه اکثری فراری شده در امکنه بعیده پناه زمینداران گرفته بودند و در سرح فوج کشی اعظم خان به توانگر اشاره بدان رفته اما بنابر تقرب او کسی را یارای عرض و تظلم در بارگاه عدالت پناه نبود و روز بروز صوبه رو به ویرانی نهاد گویند که سلاسه خاندان نبوت سید جلال بخاری که همدران ایام باریاب حضور شده بودند حسبته لله و چون وطن مالوف ایشان بود برخی از احوال گجرات بعرض اقدس رسانیدند لهذا مرزا عیسی ترخان حاکم او لکهه سورتهه که با رعایای آنجا سلوک پسندیده نمود و آن ملک را که بسر رو بخرابی آورده بود معموره ساخته به صوبه داری گجرات مقرر شد *

صوبداري مرزا عیسی ترخان و دیوانی میر صابر و معز الملک

از کهن سالان ثقات که از نیاکان خود نقل نمودند استماع یافت که از ملاحظه منزلت و رتبت و نسبت با پادشاه زاده محمد شجاع بهادر کسی را حد نالش تعدی اعظم خان نبود این معنی بذریعه سیادت پناه سید جلال بخاري بعرض رسید لهذا چهارم شهر محرم الحرام سال هزار و پنجاه و دو از تغیر اعظم خان صوبه گجرات بمرزا عیسی ترخان که نظم و نسق سرکار سورتهه می پرداخت مرحمت شد و از جمله سواران منصب مرزا دو هزار و پانصد سوار دو اسپه مقرر گشت که از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري ذات پنج هزار سوار دو هزار سوار پانصد سوار دو اسپه و سه اسپه باشد سربلند گردید و ضبط سرکار سورتهه بعنایت الله ولد مومی الیه تفویض یافت و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوارو محمد صالح پسر دوم او بمنصب هزاری هزار سوار سرفرازي یافتند بادشاه روشن ضمیر آگاه دل که مبادا به سبب استماع خبر تغیری صوبه از اعظم خان بیش از پیش ستم و تعدي عاید حال رعایا وزیر دستان شود شقهٔ خاص بنام مرزا عیسی ترخان با فرمان طلب حضور باعظم خان شرف صدور یافت چنانچه نقل فرمان اندراج یافته *

روپیه از فروشنده و یک روپیه خریدار دلالان می گیرند زر کلی میشود بنابرین حکم والا صادر شد که یک روپیه دیده و دانسته بدلالان معاف فرمودیم و یک روپیه از قرار واقع بخالصه شریفه ضبط نمایند دربن ماده حسب الحکم بنام دیوان صوبه شرف صدور یافت که در صوبه گجرات احمد آباد و بندر سورت و بندر کهنبایت از تاریخ ورود حکم معلی از دفتر جوهریان وغیره تحقیق نموده بار یافت نمایند از جواهری سریصد که بعد وضع کسور مبلغ هشتاد و نه روپیه بر ستی میشود و یک روپیه شاهجهانی و بدین موجب بر مرجان و کهربا و مروارید فلفی می گرفته باشند و همدرین سال پیشکش میر شمش تیولدار بروده یک فیل و نه راس اسب بنظر اقدس در آمد و جم قلی از تغییر معز الملک بحکومت بندر سورت مباهی گشته رسید چون معز الملک پیش از تغییری خود بحکم اشرف اقدس جمعی را که بشناسائی اسپ موصوف بودند در جهاز سرکار والا به بصره و احسا و دیگر اماکنی که منشاء خیول برق نهاد است فرستاده بود و نیز تجار ثروت مند که در بندر سورت اقامت داشتند و گماشتهاے آنها باطراف و اکناف آمد و شد می نمایند مقرر نموده بود که بکسان خودها بر نگارند که در عربستان و هر جا اسپ خوب بخرید بدست بیاید بخرند آن جماعه دربن سال هفتاد و یک اسپ عربی از امکنه مذکور بمبلغ یک لک روپیه ابتیاع نموده به بندر سورت آوردند ازان میان سر هنگ اسپی بود از اسپان علی پاشا حاکم بصره از نسل عنتر نام که وصف آن بسمع اقدس رسیده بود که آنرا بده هزار روپیه خریداری می شد و علی پاسا راضي نمي گشت دریتولا علي اکبر سوداگر که او به اشاره معز الملک متعمدی را فرستاده به دوازده هزار روپیه خریده بود و چون معز الملک اسپانرا بدرگاه فرستاده هشتم رجب آن سال از نظر اقدس گذشت و آن اسپ را به بادشاه پسند موسوم فرموده سر طویله اسپان خاصه گردانیدند و پانزده هزار روپیه در وجه قیمت آن مرحمت شد و در سال هزار و پنجاه و یک هرچند که اعظم خان ضبط متمردان و تادیب مفسدان کولیان از قرار واقع نموده بود و چندین قلعجات مستحکم سرکوب آنها ساخته بتخصیص بر کنار دریای واترک که مسکن کولیان

نوانگر که محل اقامت خان مسطور است رسید او فرصت کرد آوری مواد تمرد نیافته برهنمائی عقل عاقبت گزین سلک فرمان پذیری فرا پیش گرفت و به زلات رفته و عصیان گذشته اعتراف نموده بقصد دیدن خان مشار الیه از نوانگر روانه گردید پس ازان که دو کروهی معسکر منزل گزید اعظم خان بدو گفته فرستاد که تا پیش کش مقرر نه سازد و دارالضرب نوانگر را که دران محمودی سکه میزنند بر طرف نکند رستگاری از صورت نخواهد بست زمیندار مذکور که از اطاعت گزیر نداشت دادن صد اسپ کچهی و سه لک محمودی برسم پیش کش و برانداختن دار الضرب قبول نمود و نیز قرار داد که رعایای نواحی احمد آباد را که بملک او در آمده اند از سرزمین خود بر آورده بمسکن و مقام خود روانه سازد و هرگاه ناظم صوبه به تنبیه و تادیب کراس و مواس پردازد پسر خود را با جمعیتی نزد صوبه دار بفرستاد از بعد پذیرائی پیشکش نزد اعظم خان آمد و خان از مهم او پرداخته بشاه پور مراجعت نمود مخفی نماند که چندی دار الضرب آنجا موقوف مانده بود اما تا حال بنام سُلطان مظفر سکه محمودی می شود چون در سکه جدید یک طرف هندی نام خان نموده اند جامی نیز گویند و در ضلع زبوده چنگیری می گفتند که هنگام تعلق چنگیز خان حبشی مسکوک شده بود دران ضلع رایج و سود معاملات و تشخیص پیشکش و جمع قرار پرگنات بر آن است و در احمد آباد تا حال در معاملت روغن زرد بحساب محمودی محسوب می سازند و محمودی بوزن چهار و نیم ماشه است گاهی [illegible] دو نیم محمودی و گاهی سه محسوب میشوند و حکم مقدس معلی [illegible] دارالضرب [illegible] گذاشتن بنادر گذار محمودی صادر گشت اما [illegible] در [illegible] نظر بر سهولت و کفایت خودها بضرب [illegible] که [illegible] می آمد درانجا سکه رسانیدند لهذا [illegible] موقوفی آنجا شرف صدور یافت [illegible] بعرض مقدس رسیده بود که در [illegible] مقرر است که سر بصد یک

و پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه مفتخر گردید و عنایت الله پسر کلان او بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار از اصل و اضافه سرفرازي یافت و به اعظم خان ناظم صوبه دو اسپ از طویلهٔ خاصه بازین طلاء و فیل از حلقه خاصه مصحوب میر خلیل و میر اسحق پسرانش که آنها نیز بعنایت اسپ بر نواخته شدند از حضور مرحمت شد که بخان مذکور برسانند و همدرین سال پیش کش مرزا عیسی ترخان چهل راس اسپ کچهی که از حوده گذه ارسال داشته بود بنظر انور گذشت و در سنه یک هزار و پنجاهم پیش کش اعظم خان ناظم صوبه بجواهر و اقمشه و سی راس اسپ که بحضور فرستاده بود بنظر مقدس در آمد چون اعظم خان اکثر بجهت بندوبست و تادیب متمردان در ایام بارش در حدود نعیده بسر برده مفسدان آن نواحی را بسزا می رسانید و کولیان را بنهایت عاجز و زبون حال ساخته بود و در هر جا که مناسب دانست ملعچات مستحکم بنا نموده تهانجات می گذاشت و از نسکه در مکانهای مسکن کولیان مقامات نموده مزروعات و اشجار آنها را پایمال می ساخت و جنگل بری می نمود که تا حال تحریر در افواه والسنه خواص و عوام این دیار به اعظم اودئی که دیمگ نیز گویند یعنی ارضه که در هر جا بهمرسد خرابی حاصلات وغیره می نماید او نیز می نمود اشتهار دارد چنانچه از جالور متعلقه صوبه احمد آباد و تا انتهای کاتهیاوار که بثغور جام بهاره و ساحل دریای شور پیوسته است هیچ مفسدی را مجال نماند که دست تطاول و تعدی بر ضعیفی دراز کند و سفار و تجار به طمانیت خاطر راه نوردی فرا پیش گرفتند *

فوج کشی نمودن اعظم خان بر جام زمیندار نوا نگر و گرفتن پیش کش و بر انداختن دار الضرب آنجا

ازان رو که در حکومت اعظم خان از مرزبان جام اطاعتی که زمینداران را باید نمود بفعل نیامده بود اعظم خان بعزیمت تادیب او بر آمد چون هفت کروهی

رخصت گجرات فرمودند و براویه نشیدان گجرات شش صد اشرفی مصحوب سید مذکور مرحمت شد و در شهر رمضان سنه مذکور پیش کش مرزا عیسی تر خان پانرده اسپ کچهی که از جونه گڈه فرستاده بود از نظر اقدس گذشت و درین سال اعظم خان ناظم صوبه با تمام عمارت سرای واقعه متصل دروازه نقار خانه قلعهٔ ارک که آن نیز از بنای اوست نمود چنانچه تاریخ عمارت سرای ازین بیت مفهوم می شود * بیت *

ز هاتف سال تاریخش چو جستم — ندا آمد مکان خیر و احسان

دیوانی میر محمد صابر از تغیر رعایت خان

و در سال هزار و چهل و هستم میر محمد صابر که بخشی و وقایع نویس صوبه بود بخدمت دیوانی صوبه از تغیر رعایت خان و فوجی منصب مقتدر گشت و بحکومت بندر سورت از تغیر حکیم مسیح الزمان معز الملک سرفراز شده آمد و از بشایر حضرت شاه عالم قدس سره سیّد جلال بخاري حسب الطلب حضرت ظل سبحانی که از احمد آباد روانه شده بود بپایه سریر عالی رسید اجر از سعادت ملازمت نموده بعطای پانصد اشرفی سرفراز شد و همدرین سال چون صبیه ستوده سیر اعظم خان برای پادشاه زاده محمد شجاع بهادر خطبه شده بود اعظم خان او را بوالده و برادرانش میر خلیل و میر اسحق بدرگاه معلی فرستاده بود بیستم شهر شوال سنه مذکور بحضور رسید و بموجب حکم اقدس در بنگاله جشن از دواج بظهور آمد و نیز حکم شد که بعد از دواج خجسته میر اسحق با والده نزد پدر بگجرات رود و در جشن نوروزی آن سال به ثمر شجرهٔ نبوت سید جلال بخاري که بحضور اشرف بوده هزار روپیه انعام مرحمت گشت و در شب میلاد جناب مصطفوي سه هزار روپیه دیگر به سید معز الیه عنایت شد و از وقایع گجرات چون خبر ارتحال سرفراز خان فوجدار پتّن بعرض رسید پسران او باضافه و مناصب و دیگر عواطف پادشاهی نوازش یافتند و در سال هزار و چهل و نهم سیّد جلال بخاري را پنج هزار روپیه راه خرچ عنایت شده رخصت گجرات یافتند و مرزا عیسی ترخان فوجدار سورتهه باضافه هزار سوار بمنصب پنجهزاري ذات

کولی مذکور شده از مسکن او را اخراج ساخت کهانجی از سطوت افواج گریخته بموضع جهاوز عمله پرگنه کهرا لو معه قبایل رفته اقامت گزید اعظم خان دفع او متوجه شد چون کهانجی خلاصی خود را بهیچ وجه ندید و مفری نداشت بوقت شب از خود آمده رجوع شد و مال معروفه را بخدمه خاطر نشان نموده بعمل ضامن عدم تمرد داده مبلغ ده هزار روپیه پیش کش قبول نمود ازانجا که صوبه گجرات کان شوریده سران فساد نژاد و مکان فتنه گران شورش نهاد است اعظم خان استیصال شقاوت پیشگان کاتهی و کولی که از ضلالت و بیخردی بره زنی و دزدی همواره به رعایا اذیت میرسانیدند و در خرابی و ویرانی ولایت می کوشیدند داخل بلده احمد آباد نه شده بتادیب آنها و دیگر سر تابان این دیار پرداخت خصوصا در پرگنه بهیل نزدیک ماندو که محال کولیان بیشتر است دو قلعهٔ محکم بنا نمود یکی را به اعظم آباد و دویمی را به خلیل آباد بمناسبت نام پسرش موسوم گردانید و در کاتهیاوار در موضع چورا رانپور که درمیان اوطان و محل عبور کاتهیان است قلعهٔ متینی و دیگر عمارت مرتب گردانید آن مقام را شاه پور نامید در سال هزار و چهل و ششم آقا فاضل مخاطب بفاضل خان که سابق دیوان صوبه بود درین اوان به فوجداری بروده می پرداخت بفرمان طلب بحضور شتافته شرف اندوز ملازمت گشته خلعت و اسپ از طویله خاصه با زین طلا برساله پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر سر بلندی یافت و در سال هزار و چهل و هفت منجمله مبلغ پنج لکهه روپیه که نذر و خیرات فقرای مکه معظمه و مدینه طیبه بود شصت هزار روپیه مصحوب حکیم ابو القاسم مخاطب بحکیم الممالک که اجازت زیارت امکنه شریفه یافته بود مرحمت گشت و بمتصدیان مهام صوبه گجرات یرلیغ شد که بصوابدید حکیم آن وجه را متاع باب عرب خریده باو بفرستند چنانچه بعمل آمد و سید الهداد به قلعه داری بندر سورت تعین شد و همدرین سال بسلالهٔ دودمان اصطفا سید جلال خلف الصدق سید محمد گجراتی از بنایر حضرت شاه عالم قدس سره ده هزار روپیه از حضور انور به سید و دو پسران ایشان قرچی و دستار و شال عنایت نموده

حریده بود بنظر اقدس در آورد و بدرجه قبول رسید ازانجمله دو اسپ یکی نور
و دیگری طرق که در حسن منظر و نیکوئی لون و مناسبت اعضا با تیزگامی و باد
خرامی فراهم داشتند در طویلهٔ خاصه داخل گشته نخستین به بادشاه پسند
و دویمی تمام عیار موسوم گردید و حکیم را بعنایت خلعت و منصب سه هزاری
ذات و پانصد سوار بدستور سابق و فیل و نیست و پنج هزار روپیه نقد و حکومت
سرکار بندر سورت از تغیر معز الملک بلند پایگی بخشید و سرکار سورتهه به تیول
میرزا عیسی ترخان که دران وقت بنابر نا رسائی حاکمان رو به ویرانی آورده
مرحمت شد و باضافه هزاری هزار سوار دو اسپه که از اصل و اضافه پنجهزاری
ذات چهار هزار سوار دو اسپه سه اسپه باشد سر بر افراخت چون در شهر ذیحجه
بهمان سال صوبه از تغیر سیف خان به اعظم خان مقرر شده است و در سنه یکهزار
و پنجاه هجري واقعه سیف خان در احمد آباد روی داده چنانچه در حوالی
میرزا حضرت شاه عالم قدس سره که در آنجا معتقد بودند مدفون گشته شاید بعد
تغیری در احمد آباد تا هنگام رحلت توقف ورزیده باشد عمارت ایوان بزرگ مسمی
به جماعت خانه جانب بالای سر مزار مذکور و تذهیب اندرون قبهٔ گنبد از آثار
سیف خان است صاحب سخنی سیف خان مرده تاریخ فوت او یافته *

صوبداري اعظم خان و دیوانی رعایت خان و میر صابر

چون در عمل سیف خان کاهنجی کولی جدوال مال بیوپاریان را غارت
نموده و متمردان دیگر هم سر بشورش و فساد برداشته بودند و این معنی از روي
وقایع احمد آباد به عرض مقدس رسید بتاریخ چهارم شهر ذي حجه الحرام سال
هزار و چهل و پنج اعظم خان را که بمنصب شش هزاري ذات و شش هزار سوار
دو اسپه سه اسپه سرفرازي داشت بعنایت خلعت خاصه و اسپ بازین طلاء
و فیل و صوبداري احمد آباد از تغیر سیف خان نوازش فرموده دستوری یافت
چون بمنزل سیده پور سرکار پٹن چهل کروهی احمداباد رسید بیوپاریان مستغاثی
شدند لهذا اعظم خان پیش از داخل شدن احمداباد متوجهه تنبیه و تادیب

صوبداري سپه دار خان و ديوانی رعايت خان

در روز عالم افروز موافق بيست و يکم شهر رمضان المبارک سال هزار و چهل و سه سپه دار خان که بمنصب پنجهزاري ذات و پنج هزار سوار دو اسپه و سه اسپه سرفراز بود بعنايت خلعت خاصه و اسپ با زين مطلا و فيل و صوبداري گجرات از تغير باقر خان بحكم ثانی بلند پايگی و رخصت بصوبه يافت در اواخر سنه مذکور رسيده به بندوبست نظم و نسق صوبه پرداخت و در روز نوروز سال هزار و چهل و چهار اسپک مخمل زربفت که در کارخانه سرکار والا در احمد آباد که هنروران و صنعت گران گجرات انواع صنايع دران بکار برده بودند و به يک لک روپيه مهيا گشته بود و سايبانهای مخمل زربفت ستونهای طلا و نقره مخصوص ارسال داشته بودند دران جشن نوروزی در پيش ايوان ربيع البيان دولتخانه خاص مقام بر افراخته شد و همدران نوروز بر تخت طاؤسی که بمبلغ يک کرور روپيه که سيصد و سی هزار تومان عراقی بر آمده بود جلوس فرمودند و همدران سال سپه دار خان ناظم صوبه اسپک مخمل زربفت با سيمين ستونهای طلا اندود که قريب يک لکهه روپيه مهيا ساخته بود بطريق پيش کش بدرگاه آسمان جاه فرستاده بنظر انور گذشت *

صوبداري سيف خان و ديواني رعايت خان

پانزدهم شهر صفر المظفر سنه يک هزار و چهل و پنج سيف خان که بمنصب چهار هزاری ذات و چهار هزار سوار سرفرازي داشت بصوبداري گجرات از تغير سپه دار خان در حضور اشرف مقرر شد و بعنايت اسپ با زين طلا و فيل و هريکی از سلطان نظر برادر سيف خان و يحيی پسرش بمنصب هزاري ذات و سه صد سوار از اصل اضافه بر نواخته بهمراهی او رخصت يافته و در همين سال حکيم مسيح الزمان که بزيارت حرمين الشريفين رفته براه بصره مراجعت نموده بود و ازانجا به بندر لاهري رسيده روانه درگاه والا شد باستيلام عتبه جلال ناصيه بخت بر افراخت و چهل اسپ عربی که در بصره و نواحی آن برای پيش کش

صوبداري اسلام خان و ديواني خواجه جهان و رخصت خواجه مذکور بحج بيت الله و مقرر شدن ديوانی به آقا افضل مخاطب به فاضل خان

چون خبر ارتحال شير خان معروض درگاه آسمان جاه گشت اسلام خان حاکم مستقر الخلافت اکبر آباد را ناظم گجرات گردانيده منصب او از اصل و اضافه پنجهزاري ذات و چهار هزار سوار دو اسپه و سه اسپه مقرر فرموده خلعت خاصه و اسپي از طويله خاصه بايراق طلا و فيل از حلقه خاصه براى او فرستادند او بموجب حکم اقدس شتافته در اواخر سال هزار و چهلم بصوبه رسيده بنظم و نسق مهمات پرداخت و همدران سال بعضى جواهر و مرصع آلات و نه راس اسپ کچهی و چند زنجير عراق و برخى اقمشه گجرات را که بطريق پيش کش بدرگاه والا فرستاده بود از نظر اقدس گذشت و باضافه هزار سوار بمنصب پنجهزارى و پنج هزار دو اسپه و سه اسپه سر بلندي يافت و سرفراز خان چغتائي از متعينان صوبه با پسران بشرف ملازمت رسيده بخلعت نوازش يافته بگجرات مرخص گشت و در سال هزار و چهل و يکم خواجه جهان ديوان صوبه التماس دستورى زيارت حرمين الشريفين بدرگاه معلى نمود و درجه پذيرائى يافت چون از افراختن پاى اورنگ جهانبانى نذر فرموده بودند که پنج لک روپيه به اهل احتياج حرمين شريفين ارسال فرمايند بمتصديان مهمام صوبه گجرات فرمان صادر شد که در احمد آباد و بندر سورت دو لکهه و چهل هزار روپيه را متاعى که دران مکان خريد و فروخت ميشود ابتياع نموده بخواجه جهان که به ديانت و قدم خدمت موصوف است حواله نمايند که بعد از فروخت ربح و سرمايه را باتفاق حکيم مسيح الزمان که نيز رخصت کعبه يافته بود به نيازمندان آن بقعه رفيعه برسانند *

گوشت سگ بجای گوشت بز و استخوان آش کرده اموات با آرد آمیخته بفروخت رفت چنانچه بعد از ظهور این معنی فروشندگان به سیاست رسیدند انجام کار از عموم اضطرار شروع در خوردن گوشت یکدیگر کردند و از بسیاری جان سپردگان طریق بر اهل تردد و تنگ شد و احدی تنها از بیم هلاکی که جمعی دو چار شده گوشتش را بربایند از ما من خود حرکت نمی کرد و هر که پس از جانکندن بسیار تا اجل موعود مهلت یافت و نیروی زه نوردی در خود دید بقریات و قصبات ممالک دیگر انتقال نمود و درین ولایت که به آبادی مشهور و معروف است شهر معموری نماند و این بلای شدید وباهای گذشته و غلههای رفته که در سوانح سابقه برسم تعجب آمد در نظر بی اعتبار گردانید مظهر مراحم ایزدانی حضرت خاقانی حکم فرمودند که متصدیان برهان پور و احمد آباد و سورت آش پز خانها که به لنگر خانه زبان زد روزگار است برای فقرا و غربا و بیارمندان ترتیب دادند هر روز آن قدر آش و نان که به کفاف در ماندگان طعام کفایت کند مطبوخ می گشت چون عسرات و ضیق اقوات سکان احمد آباد زیاده بر دیار دیگر بمسامع قدسیه رسید حکم مقدس شرف صدور یافت که دیوان صوبه پنجاه هزار روپیه از خزانه عامره نقد نیز بعله آوردگان آن شهر رساند و چون امساک باران و گرانی غله باعث پریشانی احوال رعایا بود مبلغهای کلی درین سال و در سال آینده چه از خالصجات و چه از جاگیرات تخفیف مرحمت حکم شد از کهن سالان این دیار که از معمرین خودها که درانوقت ازین محنت رهائی یافته بودند مسموع گشت که بعد ازانکه سال آینده نزول رحمت شد چون مواشی نمانده بود جا موشی را از جاپانیر بمبلغ هفتاد روپیه خریده بشهر آورده بودند که در گاو میشان محل نبود همدرین سال دیانت رای نام نویسنده از قوم ناگر گجراتی که در مراتب حساب و هندسی نامهای باستان آگهی داشت و در رکاب سعادت بود بخدمت دفتر داری خالصه شریفه نوازش یافت و همدرین سال شیر خان ناظم صوبه که تعینات خواجه ابو الحسن بمهم ناسک ترمک قیام داشت روزگارش سپری شد *

فرمان رفته آمده ملحق شود انتظاري کند چنانچه خان مذکور با لشکر متعینه گجرات نزد خواجه روانه آنصوب شده نیست و ششم شهر شوال سنه مذکور شیر خان بخواجه معز الیه پیوست و او را خواجه ابو الحسن بتاخت قلعه ماثوره و حوالی قلعه چاندور که در حوالی ناسک ترمبک واقع شده فرستاد و او دست نهب و غارت بدان ملک کشاده با غنیمت فراوان مراجعت نموده بخواجه پیوست در هنگامیکه شیر خان پیش خواجه می شتافت در اثناء راه پنج زنجیر فیل با پیش کش که او برمیندار بگلانه مقرر ساخته برای تحصیل آن یکی از نوکران خود را فرستاده بود در ماه ذی الحجة الحرام آنسال نزد خواجه ابوالحسن آورده خواجه بدرگاه خلایق پناه رسانید و در شهر محرم الحرام سال هزار و سی و نه هجري به سلالة السادات به سید جلال بخاري که از احمد آباد بجهت تهنیت جلوس همایون بحضور رفته بودند چنانچه نگاشته شد خلعت و فیل و سه هزار روپیه نقد مرحمت شد و در همان سال سید مذکور به احمد آباد آمدند و در سال هزار و چهل جمال خان قراول که بموجب حکم اقدس برای شکار فیل بجانب سلطان پور و راج پیپله از توابع صوبه گجرات آمده بود یک صد و سی زنجیر فیل گرفته شانزدهم شهر جمادی الاول بشرف زمین بوس رسید و هفتاد زنجیر فیل نرو ماده که زنده بدرگاه رسیده بودند از نظر اقدس گذرانید قیمت یک لک روپیه قرار یافت *

وقوع قحط عظیم که در گجرات به ستاسیّه مشهور و معروف است

از سوانح واقعات این سال وقوع امساک باران و قحطی که در گجرات و دکهن بدرجه اتم پیوسته بود و در افواه جمهور خلایق گجرات آن سال به ستاسیه مشهور و معروف است سکّان این دیار از انقطاع مایه اکل و فقدان وجه قوت باضطرار افتادند جانی با نانی می دادند و کسی نمي خرید و شُتری بر غیفی می فروختند نمی ارزید دستی که پیوسته بانعام دراز بودی جز بگدائی طعام نکشودی و پائیکه همیشه ساحت استغنا سپردی جز راه در یوزه نه پیمودی

تعین شهور و سنین جلوس معلی بر هلالی

چون در عهد حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه وضع تاریخ الهی که مبنی بر شهور و سنین شمسی شده بود چنانچه مشروحاً در عهد آنحضرت سمت گذارش یافته بعد ازان حضرت جنت مکانی نیز سنین جلوس خود را بهمان آئین قرار فرموده بودند دریندولا ازانجا که همگی همت بادشاهانه و عزیمت ملکانه خدیو هفت کشور خاقان بحر و بر مصروف برواج دین حق آئین محمدی و رونق طریقه انیقه احمدی است صلواة الله سلامه علیه و آله اجمعین و باوجود کثرت اشتغال امور سلطنت لحظه از رعایت او امر و نواهی ملت بیضا تغافلی نه گشته لهذا بر خاطر ثواب ناظر پرتو افگند که سی و دو سال شمسی و شش روز و هشت ساعت نجومی و ثلثی سی و سه سال هلالی است و پیداست که از مدت ترویج سی و سه سال دین مبین را سی و دو سال انگاشتن خردمند سعادت پیوند دین پژوه نه پذیرد بنابران مفتح سوانح و مدار وقایع و وفاتر جلوس مقدس را قرار داده مدار حفظ اوقات احکام و ضبط حوادث بر سنین و شهور قمری که نشاء تاریخ هجری است نهادند اگرچه اورنگ جهانبانی دوازدهم شهر جمادی الثانی بجلوس والا بلند پایگی یافته بود حکم شد که مبداء این سال فرخنده جلوس غرة شهر مذکور اعتبار نمایند و بدین مضمون مناشیر قضا تاثیر بصوبجات ممالک محروسة صادر شد مخفی نماند که سنین فصلی بنابر تقرر سنین جلوس آنحضرت بر هلالی بهمرسیده که مفصل در ضمن قواعد و منشاء آن در ذیل نسخهٔ مرآت احمدی صوبه احمد آباد انچه بعقل قاصر مسودة اوراق رسیده منسلک ساخته و الله اعلم بالجمله در سال هزار و سی و هشتم پیش کش شیر خان ناظم صوبه احمد آباد دو زنجیر فیل با نفایس امتعه احمد آباد که روانه بارگاه آسمان جاه نموده از نظر اقدس گذشت و درجهٔ پذیرائی یافت و خواجه ابو الحسن با امرایان به تسخیر ولایت ناسک ترمک و سنگمیر از حضور انور رخصت یافته بود حکم شد که در نواحی آنجا هر جا که مناسب باشد اقامت گزینند و تا شیر خان ناظم صوبه گجرات که با لشکر گجرات بجهت همراهی او

شمس الدین که به منصب دو هزار و پانصدی ذات دو هزار و پانصد سوار سربلند بود بالتزام رکاب سعادت کسب سعادات می نمود بخدمت قلعه داری سورت سرفراز گردید و شیر خان تا محمود آباد که دوازده کروهی احمد آباد است باستقبال شتافته باردوی گیهان پوی پیوست و بتقبیل عتبه سپهر مرتبه سرفرازی کونین حاصل نمود و پیش کشی در خور از اقمشه احمد آباد بنظر انور در آورده و میرزا عیسی ترخان و میرزا ولی و دیگر بندهای تعینات آنجا نیز سعادت اندوز ملازمت گشته مورد عنایات شدند هیژدهم شهر ربیع الثانی سال مذکور کنار تالاب کانکریه که در خارج شهر پناه است مخیم بارگاه آسمان جاه گردید شیر خان را که بصوبداری گجرات سرفرازی یافته بود بخلعت و خنجر و شمشیر مرصع و باضافه دو هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار و عنایت اسپ از طویله خاصه بازین مطلا و فیل بر نواختند و خواجه خان مخاطب به خواجه جهان را که از حسن خدمت بمنصب دو هزاری شش صد سوار مفتخر بود دیوان گجرات گردانیدند و میرزا عیسی ترخان را بخلعت تهنیه باضافه دو هزاری و هزار و هفتصد سوار بمنصب چهار هزاری ذات و دو هزار و پانصد سوار سرافراز ساخته رخصت فرمودند و معتقد خان را که بمنصب چهار هزاری و دو هزار سوار و جمال لوهانی را که بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و سید مبارک را که بمنصب هزار و سه صد سوار سرفراز بودند در احمد آباد گذاشته و سید دلیر خان با چندی سوار از بندهای دیگر تعینات احمد آباد فرموده بعد مقدمات یک هفته بیست و پنجم شهر مذکور روانه مستقر الخلافت گشتند و شیر خان دستوری معاودت یافت بعد وصول رایات عالیات بمستقر الخلافت روز پنجشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانی سال هزار و سی هفت بعد انقضای سه و نیم گهری بر تخت سلطنت موروثی جلوس فرمودند و همدران ایام سلالة السادات الاکرم سید جلال بخاری نبیره پیشوای اولیا حضرت شاه عالم قدس سرّه به تهنیت جلوس اشرف از احمد آباد روانه شده بشرف ملازمت چهرهٔ سعادت برافروخت بعنایت خلعت و انعام ده هزار روپیهٔ سرعزت بر افراخت *

فن نجوم بود از جنیر کوچ فرمودند منشور عنایت گنجور مشتملبر وصول بفارسی و رسانیدن اخبار و توجهه موکب همایون از راه احمد آباد بصوب مستقر الخلافت به یمین الدوله ارسال فرمودند چون ماهیچه رایات اقبال بسرحد گجرات پرتو افگند عرضداشت ناهیرخان نور مخاطب بشیر خان که از تعیناتیان عمده صوبه بود مدتی بر اظهار دولتخواهی خود و اراده باطل سیف خان بی اخلاص که در آنوقت بحراست صوبه مي پرداخت چنانچه مذکور شد رسید لهذا صوبه داري احمد آباد بشیر خان مرحمت گشت و حکم شد که سیف خان را بطریق نظربند قید نماید و چون همشیره حضرت مهد علیا که آن خدر معظمه را جز او همشیره دیگر حقیقی نبود بدین سبب بار کمال محبت داشته و در حباله نکاح سیف خان بود خدمت پرست خان که از غلامان و فدویان معتمد بود تعین شد که باحمد آباد رفته او را بدرگاه آسمان جاه بیارد و نگذارد که بار آسیبی و گزندی رسد اگر این نسبت نبودی سیف خان در احمد آباد بسزای خویش رسیدی و فرمان صوبه داري مصحوب خدمت پرست خان بشیر خان کرامت ارسال یافت و موکب معلی کوچ بر کوچ بکنار نربدا آمده از گذر بابا پیاره عبور نموده در هر منزل بعضی از تعیناتیان صوبه گجرات بهدایت طالع دولت زمین بوس در می یافتند سلخ ماه مذکور ظاهر قصبه سینور که بر کنار دریای نربدا واقع است نزول اجلال شد و در همین روز عرضداشت شیر خان بدرگاه والا رسید معروض داشته بود که از نوشته هندوان گجراتی که در دار السلطنت لاهور مي باشند ظاهر شد که یمین الدوله آصف خان و سایر دولتخواهان بعد فتح در دار السلطنت مزبور خطبه بنام نامی خوانده بدین مژده حسب الحکم اقدس نقاره شادیانه نواختند و چون خدمت پرست خان بحوالی احمد آباد رسید شیر خان استقبال فرمان والا شان نموده مراسم آداب بتقدیم رسانید سیف خان را که در آنوقت عارضه جسمانی طاري شده بود بوی حواله کرد و آن رنجور را نظربند بدرگاه معلی آورد بادشاه حرم بخشش بشفاعت مهد علیها جرایم او را بعفو مقرون داشته آن زندانی خوف و دهشت را از بند غمها آزاد ساختند و در حوالی سورت میر

سلطنت حضرت فردوس آشیاني ابو المظفر شهاب الدین شاه جهان بادشاه غازيء صاحب قران ثاني و متوجهه شدن آنحضرت بمستقر الخلافت اکبر آباد از جنیر براه احمد آباد و همرکاب بودن سیف خان و صوبداران و دیوانیان که در عهد آنحضرت بدینصوب تعین شده اند صوبداريء شیر خان تور و دیوانيء خواجهٔ حیات

چون بشارسي فرستادهٔ یمین الدوله آصف خان با خبر شنقار شدن حضرت جنت مکاني که بنابر عدم فرصت وقت بعلامات مهر خود از دار السلطنت لاهور برد بندگان حضرت ظل سبحانی شاه جهان فرستاده بود ببال استعجال پرواز نموده و در عرض بیست روز مسافت بعید طی نموده روز یک شنبه نوزدهم شهر ربیع الاول سال هزار و سی و هفت هجري به جنیر که آنحضرت درانجا رونق افروز بودند رسید از راه بمنزل مهابت خان که باندک روزی پیش از و تقبیل بساط عزت یافته بود رفت و او بدرگاه عالم پناه شتافته حقیقت واقع را بموقف عرض رسانید و مهر یمین الدوله را بنظر انور در آوردند با تقدیم مراتب تعزیت و سوگواري که رسم متعارف است بمنحمانیکه شرف اندوز حضور بودند فرمان شد تا ساعتی جهت توجهه موکب جلال بصوب مستقر الخلافت اختیار کنند و قرار یافت که موکب اقبال و اجلال از راه احمد آباد گجرات نهضت فرماید روز شنبه بیست و سیوم شهر ربیع اول سنه مذکور که مختار دقیقه شناسان

تواریخ و اخلاق و سیر رغبت می نمود و احیاناً بنابر موزونی طبع دری از بحر فکر بساحل بیان می افگند ازانجمله * * رباعی *

در کوی مراد خود پسندان دگر اند در وادی عشق مستمندان دگر اند

آنانکه بجز رضای جانان طلبند آنها دگر اند و دردمندان دگر اند

لیکن در غریب ساده بود او خود می گفت که من در عربي داد عربی ام وهم از سخندان اوست که شخصی حرفی گفت بصدق مقرون داشتم چون مبالغه کرد بشبهه افتادم بعد ازان سوگند خورد یافتم که دروغ می گوید و نیز از سخندان اوست که این کس را چهار زن باید اول خراسانی برای خانه داري دویم ماوراء النهری برای شاق سیوم عراقی برای اختلاط چهارم هندی برای زنا شوهري و در سنه هزار و سی و سه سلطان داور بخش طلب حضور شد *

صوبداري خان جهان به نیابت و دیوانی سیف خان و رحلت جنت مکانی جهانگیر بادشاه غازي

چون سلطان داور بخش بموجب حکم اقدس عازم حضور شد خانجهان که بحراست مستقر الخلافت اکبر آباد مي پرداخت و در سنه یک هزار و سی و سه بحکم انور باحمد آباد رسید و بحکومت و حراست صوبه اشتغال ورزید و در سال یکهزار و سی و چهار بخدمت وکالت بادشاهزاده پرویز سرفرازي یافته روانه حضور گردید تا رسیدن ناظم حسب الحکم و الا سیف خان دیوان صوبه بحراست ملک مقرر گشت از اتفاقات در اوایل سال یکهزار و سی و پنج که مهابت خانی بی مرضی اقدس آنحضرت را بصوب کابل برد بنابر هرج و مرج صوبدار از حضور تعین نیافته و در سنه هزار و سی و شش بادشاهزاده شاهجهان از ته‌ته راه گجرات بالا بالا بصوب جنیر تشریف بردند لهذا تاحین ارتحال آنحضرت که در بیست و هشتم ماه صفر سنه ۱۰۳۷ یک هزار و سی و هفت روی نمود سیف خان بحکومت این دیار می پرداخت *

عبد الله خان از محمود آباد بموضع باریچه آمد محمد صفی و باهیر خان در دیهه پالو منزل کردند و بین الفریقین سه کروه فاصله ماند روز دیگر از جانبین افواج ترتیب داده متوجهه عرصهٔ کار زار شدند قضا را جائیکه عبد الله خان معسکر آراسته بود ز قوم زار انبوه و کوچه‌های تنگ داشت و زمین پست و بلند بود بنابرین سلسلهٔ افواج و انتظام شایسته نیافت و بعد از زد و خورد بسیار از نیرنگی تقدیر عبد الله خان راه هزیمت سپرده به پرگنه بروده شتافت و این واقعه در سنه یکهزار سی و دو واقع شد عزیزی تاریخ یافته * * مصرع *

دو فتح نمایان بیک ماه شد

و از انجا به بهروچ رفت و سه روز در بهروچ گذرانیده روز چهارم به بندر سورت شتافت و دو ماه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت و بار فوجی فراهم آورده در برهانپور خود را بخدمت شاه جهان رسانید چون این خبر بعرض پایه سریر خلافت مصیر رسید محمد صفي که چنین روزی بخواب ندیده بود از منصب هفت صدي ذات سه صد سوار بمنصب سه هزاري و دو هزار سوار و خطاب سیف خانی و علم و نقاره فرق عزّت بر افراخت و باهیر خان بمنصب سه هزاري ذات و دو صد سوار عز امتیاز یافت و موضع ختیلپور که مکان فتح بر عبد الله خان بود سیف باغی موسوم بخیبت باغ بنا نهادند و همدران ایّام مدرسه و مسجد دارالشفا در بلده واقعه پیش دروازه قلعه ارک مشهور بمدرسه سیف خان عمارت کرد تاریخ تعمیر آنها ازین بیت مستفاد می گردد * * بیت *

سال اتمام ز معمار قضا جستم و گفت مسجــــد و مدرسهٔ و دار شفاي آباد

و نیز از بنی الله مدرسة للعلماء تاریخ است بالجمله سلطان داور بخش بصوب گجرات رسیده بصوابدید خان اعظم ببندوبست نظام و نسق صوبه می پرداخت از قضای الهی در او آخر سال هزار سی و دو خان اعظم بجوار رحمت ایزدي پیوست و در موضع سرکهیچ قریب مزار قدرة الاولیا حضرت گنج بخش شیخ احمد کهتو مدفون گشت مردی بود بکرایم اطوار موصوف ذات حمیده صفات او بعدل و انصاف مایل هرگاه از امور حکومت فراغت می یافت بمطالعه کتب

نیز پردله مرصع را گرفته از پی او روانه شد اما تخت مرصع را بجهت گرانی نتوانست همراه برد محمد صفی که عرصه را حالی یافت با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام از محال جاگیر خود با جمعی که دارند گرم و گیرا شتافته هنگام طلوع آفتاب از دروازه که بر سمت راه آنها است بشهر در آیند و خود با بابو خان افغان از پرگنه کنیر پنچ ایلغار کرده وقت سحر بسواد شهر رسید و در باغ ملک سعدان لحظه توقف نمود تا روز خوب روشن شود و درست و دشمن تمیز توان کرد و بعد از جهان افروزی صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت سحر بسواد شهر انتظار رفقا نه کشیده از دروازه سارنگپور بحصار احمد آباد در آمد مقارن این حال ناهر خان نیز رسیده از دروازه ایتریه بشهر داخل شد خواجه سرای عبد الله خان از ظهور این سانحه که در مخیله او نگذشته بود سراسیمه بخانه شیخ احمد حیدر نبیره شاه وجیه الدین علوی پناه برد و نام برده‌ها باستحکام برج و باره پرداخته جمعی بر خانه محمد تقي دیوان بادشاهی و حسین بیگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و شیخ حیدر خود آمده ظاهر نمود که خواجه سرای عبد الله خان در خانه من است فی الفور او را دست و گردن بسته آوردند و خاطر از ضبط و نسق شهر مطمئن ساخته بدلاسای لشکر و فراهم آوردن جمعیت پرداخت و از نقد و جنس هرچه بدست آمد بعلوفه مردم قدیم و جدید قسمت نمود حتی تخت مرصع که مثل آن سالها صورت نه بندد در هم شکسته طلا را بعلوفه نوکران جدید تقسیم نموده جواهر را خود متصرف گشت در اندک مدت جمعیت نیک فراهم آورد - چون این خبر بماندو رسید عبد الله خان از خدمت شاهزادهٔ والا قدر رخصت حاصل نموده بکومک و مدد التفات نفرموده با چهار صد و پانصد سوار بر جناح استعجال شتافت و در عرض بیست روز از ماندو به بروده پیوست محمد صفی و ناهر خان از شهر بر آمده در کنار تال کانکریه معسکر آراستند چون عبد الله خان از کثرت مقابل وقوف یافت روزی چند در بروده توقف گزید تا کومک برسد بعد از چند روز کوچ کرده بمحمود آباد لشکر آراست و مرد از کنارهٔ کانکریه برخاسته بموضع بتوه فرود آمدندم

بادشاهزاده بلند اقبال شاهجهان بیست و شش زنجیر فیل نر و سی و هفت ماده فیل گرفته بیست و دویم ماه رمضان رایات عالیات بصوب مستقر الخلافت اکبر آباد ارتفاع یافت پانزدهم ماه ذی قعده بمقام دو حد در شبستان بادشاهزاده گیتی ستان شاه جهان مولود مسعود بعرصهٔ وجود پا نهاد نام خجسته فرجام سلطان محمد اورنگ زیب بر صفحهٔ روزگار ثبت افتاد صاحب سخنی بتاریخ این مولود مسعود را یافته آفتاب عالمتاب و در معمورهٔ اوجین بادشاهزاده جشن این ولادت ترتیب فرموده پیش کش لایق بنظر فرخنده اثر والد ماجد گذرانید در هنگام عزیمت از احمد آباد رستم خان از نواخته های بادشاهزاده که بمنصب پنجهزاری شاهی عزامتیاز داشت نایب صوبه مقرر شد قبهٔ شاه عطاء الله بنا نمودهٔ خان مذکور است که تاریخ احداث آنها ازین مصرع مستفاد میشود * مصرع *

بنا شد مرقد اقطاب طاهر

بعد ازان خانه بکرماجیت بدین خدمت مامور گشت و هنگام نهضت موکب حضرت شاهنشاهی از ماندو بصوب دارالخلافت بسبب بعضی امور نا خوشی از فتنه اندوزی نورجهان بیگم بر پاشده بود که ذکر آن مناسب نیست راجه مذکور حسب الاشاره شاهی از احمد آباد رفته بسعادت رکاب ظفر انتساب بوده کنهرداس برادر خودرا در احمد آباد بحراست گذاشته روانه شده بود در حوالی دار الملک دهلی در جنگی که با فوج بادشاهی و بادشاهزاده بمیان آمد خان نثار شد و عبد الله خان بهادر فیروز جنگ از لشکر بادشاهی جدائی گزیده بموکب بادشاهزاده پیوست و این واقعه در سال هزار و سی و دو بظهور آمد همدرین سال میرزا بدیع الزمان پسر میرزا شاه رخ که در سرکار پتن بود جاگیر داشت از دست برادران خود به قتل رسید که شبی بیخبرانه برسر او ریخته مقتول ساختند و بمکافات این عمل شنیع و قبیح که نسبت به برادر کلان که بجای پدر است بظهور آوردند در زندان بلا محبوس گردیدند و محلهای که در احمد اباد سمت جنوبی دروازهٔ خان پور مشرف بر دریای سابرمتی که بحویلی شاه جهان مشهور و معروف است و اکنون بجز علامات بعضی عمارات چیزی باقی نمانده ظاهرا

فیلان صحرائی را ازان طرف جنگل رانده بحضور بیارند تا تماشای شکار آن بروجهه دلخواه کرده شود قضارا در وقتیکه مردم اطراف از جنگل در آمدند بنابرین انبوهی درخت و تراکم اشجار سلسله انتظام از هم گسیخت و ترتیب قمرغه ساقط گشت فیلان صحرائی سراسیمه بهر طرف دویدند دوازده فیل از نر و ماده در حضور اشرف شکار شد چون از شدت گرما و عفونت هوا مردم را تعب زیاده از حد بود رای جهان آرای چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم برشکال را در احمد آباد گذرانیده بعد انقضای ایام بارش متوجهه مستقر الخلافت باید شد باین عزیمت از مقام دوحد عنان عزیمت اقبال بصوب احمد آباد معطوف گشت غرهٔ ربیع الثاني نزول سعادت شمول در شهر احمد آباد افتاد از شدت عفونت هوا بیماري در احمد آباد شایع شد و اهل شهر و اردو کسی نماند که دو سه روز بمحنت تپ مبتلا نگشت و از اثر این دو سه روزه تپ ضعف و سستی بحدی مستولی می گشت که مدتهاء نقل و حرکت تعذر داشت اما عاقبت بخیر بود ضرر جانی بکس نرسید قضا را مزاج حضرت اقدس هم دو سه روز این ضعف را کشید درین اثنا راجه بهاره زمیندار کچهه که از زمینداران معتبر گجرات دولت آستانه بوس دریافته دو صد مُهر بصیغهٔ نذر و دو هزار روپیه بطریق نثار و یک صد اسپ برسم پیش کش گذرانید جام و بهاره از یک جد اند بده پشت بالاتر بهم می رسند بحسب جمعیت و اعتدار بهاره از جام بیشتر است و بدیدن هیچ یک از سلاطین گجرات نیامده گویند سلطان محمود فوجی برسر او فرستاده بود شکست بر فوج سلطان افتاد در آنوقت عمرش از هفتاد متجاوز بود او می گفت که نود سال دارم در حواس و قوای او فتوری نرفته بود بعنایت اسپ خاصه و فیل نر باماده فیل و جمدهر و شمشیر مرصع و چهار انگشتري از یاقوت سرخ و زمرد و نیلم و یاقوت زرد سرفرازی بخشیده رخصت انعطاف ارزانی داشتند دربنولا بعرض رسید که قراولان بادشاهی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نر و ماده در حوالی دوحد شکار کردند هفتاد و سه زنجیر فیل نر و یکصد و دوازده ماده قراولان

فرمودة هر نوعی درحتی که دران باع نود برگ و گل آنرا ار کاعد رنگارنگ و میوة آن ار موم نهمان شکل و اندام و رنگ و طرر آراستند و اقسام میوة ار نارنج و لیمو و سیب و انار و شفتالو وعیرة دلک نر اشحار درست ساحتند و همچنان انواع شقایق و ریاحین و گلهای گوناگون رنگین و بوتهها با برگ و شاح کاعدی ترتیب دادند چنانچه ار گونه گونه میوة و اثمار نر اشجار و رنگارنگ گلهای نهال در عین موسم حران حلوة نهاری نر روی کار آمد و آن گلسن در وقت برگ ریری مانند ایام نو روری نه شگفتگی تاره روی نمودار گشت * بیت *

درحتان شگفتند بر طرف باع　　بر افروحته هر گلی چون چراع

آنحضرت دران باع فرحت افرا که در شگفته روئی دم نشاط نداع نهارین میرد تشریف نردة موسم حران فراموش کردة بی احتیار برای چیدن میوة و گل دست مبارک درار کردند ثاني الحال بر حقیقت حال واقف شدة محطوط گشتند و بر صنایع و بدایع کارگران و تصویر و تمیران عجب نسان آورین فرمودة باضافه جاگیر و انعام سرفرار ساحتند و در ماه صفر سال هرار و بیست و هفت باراده مستقر الخلافت اکبر آباد تا بد و حد رایات عالیات رسید در کنار دریای مهندري حام رمیندار بوانگر بوسیلة بادشاهرادة سعادت رمند بوس دریافت پنجاه راس اسپ کنچهی برسم پیش کش گدرانید و دواردهم شهر ربیع الثاني موضع سمارا مصرب حیام فلک احتشام گردید نعرض رسید که ارین مبرل تا چراگاه فیلان یک و نیم مبرل مسافت است و ار انبوه حنگل و تراکم اشجار و راه نشیب و فرار عبور پیک حیال متعدر می نماید رور دوشننه سیردهم ماه مدکور با معدودی ار بندهای بادشاهی مخصوص متوجهه نه شکارگاه شدند پیش ارین حمع کثیر ار پیادهای آن سر رمین حنگل برسم قمرعه احاطه و بیرون حنگ در اندک فصای تختی بر فرار درحتی ار چوب نجهت نشستن بادشاه فیل گیر شیر شکار ترتیب دادة بر درحتهای اطراف آن تالارها برای نشستن امرا ساحته بودند و دویست فیل نیر با کمندهای مستحکم و نسیاری ار فیلان مادة آمادة و برسر هرفیلی دو فیلبان ار قوم حهرنه که شکار فیل مخصوص برآن طائفه است نشستند مقرر شدة بود که

چنین اقتضای نمود که سیر احمدآباد و تماشای دریای شور فرموده هنگام مراجعت که هوا گرم شود و موسم شکار فیالی در رسد شکار کنان متوجه مستقر الخلافت باید شد او اخر سال یک هزار و بیست و شش که حضرت جهانبانی از مستقر الخلافت متوجه گجرات شدند و بموجب حکم اقدس بادشاه زاده شاه جهان که در ماند و تشریف داشتند آمده ملحق گشتند اول بندر کهنبایت در باغ سلطان احمد که بر کنار دریا است دولتخانه ترتیب یافت و بر غراب سوار شده سیر و تفرج دریای شور فرموده تا داورده روز درانجا توقف ورزیده متوجه احمدآباد شدند کنار تالاب کانکریه محل نزول اجلال گردید روز دویم بروضهٔ حضرت شاه عالم قدس سره فاتحه خوانده داخل شهر شدند همدران روز صوبه بپادشاهزاده شاهجهان مرحمت شد و پادشاهزاده گیتی ستان سه فوج بسرداری سه سردار عمده کاروان بجهت بر انداختن بیخ و بن زمینداران و متمردان ملک تعین فرمود و افواج شاهی مفسدان را تعبیه بلیغ کرده از کراس و مواس پیش کش های لایق گرفته معاودت نمودند الا چنانچه باید شهر احمدآباد پسند طبع اقدس نیامد روز دیگر بخانقاه شاه وجیهه الدین العلوی تشریف برده لوازم زیارت و نیاز مقدمي بتقديم رسانیدند بعد چندی بمزار گنج بخش شیخ احمد کهتو قدس سره بسر کهیج تشریف برده فاتحه خواندند در هنگام رسیدن گجرات خیر النسا بیگم بنت خان جانان التماس کرده که باغ خان جانان که در موضع فتح پور مظفر ساخته چنانچه در صوبداری خان مذکور اشاره بدان شده آرزودارم که درآن باغ ضیافت حضرت نموده سرفرازي حاصل کنم التماس او باجابت مقرون گشت چون موسم خزان بود تمام برگ درختان ریخته و اشجار باغ از سر تا پا برهنه بود * * نظم *

هر شجر باغ ز سر تا بقدم ماند ز بی برگی خود برهنه

ریختنی گرد درختان ز سر گشت زمین پر ز درمهای زر

آن عفت سرشت برای پیراستن باغ و آراستن گلشن و ترتیب درختان و زینت خیابان اجرای آب کرد کاریگران نادرکار و صناعان بدایع نگار فن صنعت گریرا کار

بصوبدار گجرات مفتخر گشته رسید چون از عهدهٔ کار گذاری ملک و سرداری سپاه نتوانست بر آمد بعد تشریف آوردن حضرت جنت مکانی صوبه از تغیر او به بادشاهزاده شاه جهان مرحمت گشت * فرد *

چه بدید است در جهان باری کار هر مرد و مرد هر کاری

و محمد صفی که بمنصب هفتصدی ذات سه صد سوار سروری داشت بدیوانی صوبه مقرر گشت *

توجه رایات حضرت جنت مکاني بنابر سیر ملک گجرات و شکار فیلان در نواحي دوحد و تکسر مزاج اقدس بنابر عفونت هوا که دران سال شایع شده بود مرحمت شدن صوبه به بادشاهزاده خرم مخاطب به شاهجهان در روز ورود موکب اقبال همایون در احمد آباد و تولد مولود مسعود در شبستان شاهي موسوم بسلطان محمد اورنگ زیب در حین مراجعت در صوبه مستقر الخلافت درمقام دوحد و نیابت رستم خان و دیواني محمد صفي

چون خاطر قدسی مظاهر به شکار فیل بسیار مایل و راغب بود و نیز تعریف ملک گجرات و احمدآباد بتواتر استماع افتاده و رای جهان آرای جهانگیری

بتهیهٔ سرانجام تهیّهٔ سپاه و لشکریکه بکومک او از حضور تعین شده بود عنایت گردید و مقرر گشت که به دستی شایسته و انتظام پسندیده از راه باسک ترمک بملک دکهن در آید و رام داس کچهواهه را که از خدمتگاران معتمد حضرت عرش آشیانی بود بخطاب راجگی و عنایت نقاره و اسپ و فیل و خلعت بلند پایگی بخشیده بکومک او دستوری یافت و مبلغ پنج لکهه روپیه دیگر برای خرچ لشکر همراهی عبد الله خان مصحوب روپ رای خواص و شیخ انبیا مرسول شد و همدرین سال دستور العمل بجمیع ممالک محروسه صادر گشت چنانچه نقل آن اندراج یافت *

نقل فرمان دستور العمل آنکه

بعرض همایون رسید که بعضی از امرای سرحد امری چند که با ایشان مناسبت ندارد بعمل می آرند بنا بر آن فرمان صادر شد که بعد ازین پیرامون امری که در ضمن فرمان تفصیل یافته و آن مخصوص سلاطین است نگردند اول آنکه در جهروکه نه نشینند و بندهای پادشاهی را بتکلیف چوکی و پهره تسلیم نکنند و فیل در جنگ نیارند در سیاستها آدمی را کور نکنند و گوش و بینی نبرند و ملازمان خود را خطاب ندهند و بهنگام بر آمدن نقاره نه نوازند و هر گاه اسپ و فیل بملازمان و نوکران خود بدهند جل و کجک بر دوش نهاده تسلیم نفرمایند و بندهای پادشاهی را در جلو خود نبرند و آنچه بآنها بنویسند مهر بر روی کاغذ نه کنند انتهی بالجمله عبد الله خان فیروز جنگ در سنه ۱۰۲۱ یکهزار و بیست و یک به دکهن شتافته بناکامی برگشته باحمدآباد و سال هزار و بیست و پنج پادشاهزاده شاه جهان بمهم دکهن رخصت شدند عبد الله خان نیز تعینات گشت بعد از فتح در رکاب پادشاه زادهٔ منصور شتافت و در صوبداری خان مذکور رحلت میان خوب الله که از موحدان و عارف وقت بود روی داد عزیزی به زبان هندی تاریخ رحلت گفته خوب تهی مزار ایشان در بلدهٔ پیش روی دروازهٔ جار و واقع است *

صوبه داری مقرب خان پسر شیخ بهادر و دیوانی محمد صفی

مقرب خان که بمنصب پنج هزاری ذات سرفراز بود از تغیر عبد الله خان

والا بهمراهی خود برد بموجب حکم اقدس در قلعهٔ گوالیار مدتی در حبس بودند آخر الحال بادای معذرت و دادن مچلکای عدم تمرد خلاصی یافتند •

صوبداري خان اعظم مرزا عزيز كوكلتاش و نيابت جهانگير قلي خان پسر خان مذكور و ديواني غياث الدين

از پیشگاه خلافت و جهانبانی صوبه گجرات از تغیر مرتضی خان بخاری به خان اعظم مرحمت شد و مقرر فرمودند که خود در ملازمت باشد و جهانگیر قلیخان پسر کلان او بنیابت پدر و حراست آن ملک پردازد و غیاث الدین از تغیر نایرید بدیوانی صوبه مفتخر شد در سال هزار و هیجده ملک عنبر مدارکار نظام شاه حاکم دولت آباد با پنجاه هزار سوار در سرکار سورت و بروده وغیره آواره شد و دست تطاول بتاخت و تاراج قصبات و قریات دراز کرده روی تبادر آن فرمان قضا جریان بنام ناظم صوبه و راجهای عمده متعینه صوبه شرف صدور یافت که ناظم و امرا و تیول داران متعینه صوبه با جمعیت بیست و پنج هزار سوار به تفصیل که مرقوم می شود در محالات سرکار سورت بطرف رام نگر سد راه نمایند چنانچه تا چهار سال بدین نسق افواج بادشاهی درانجا بوده ناظم صوبه بچهار هزار سوار امرایان متعینه پنج هزار سوار زمیندار سایر و ملهیر با سه هزار سوار زمیندار رام نگر هزار سوار نوانگر دو هزار سوار پانصد سوار زمیندار ایدر دو هزار سوار راج پیپله دو هزار سوار زمیندار دونگر پور دو هزار سوار زمیندار بانس بله دو هزار سوار پسر راجه کچهه با دو هزار سوار و پانصد سوار زمیندار آلی سه صد سوار زمیندار موهان سه صد و پنجاه سوار لهذا دیگر هوس این صوب کسی نکرد •

صوبه داري عبد الله خان بهادر فيروز جنگ و ديواني غياث الدين

چون مهم دکهن منظور خاطر اقدس بود لهذا صوبه گجرات از تغیر خان اعظم بعبد الله خان بهادر فیروز جنگ بمنصب شش هزاري ذات و شش هزار سوار سرفرازي داشت و در اواخر سال یک هزار و بیست مرحمت گشت و مبلغ چهار لکهه روپیه

صوبه داری سیّد مرتضی خان بخاری و دیوانی سیّد بایزید

در سنه یک هزار و پانزده هجری صوبداری سید مرتضی خان بخاری
بتقریب فرستادن انگشتری لعل بدخشی که نگین و نگین خانه و حلقه آن از
یک پارچهٔ لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بغایت خوش
رنگ و خوش آب برسم پیش کش از گجرات بحضور اقدس گذرانیده از اقبالنامه
معلوم می شود و از اتفاقات در حین تحریر صوبداری او جلد اول تفسیر موسوم به
تفسیر مرتضوی که در سال هزار و شانزده ملّا زین الدین شیرازی بنامش تالیف
نموده نیز بنظر در آمد و عمارت مشهور بمحله بخارا متصل سه دروازه از مستحدثات
اوست که کتبهٔ بعضی علامات را معلوم دارد و در سال هزار و هیجده چون قلعه
وجدار نشین قدیم قصبه کڑی که خراب شده بود سید مرتضی خان از سر نو
احداث ساخته [illegible] حال تا قیست ازانجا که از سلوک و بدمعاشی برادران سید
مرتضی خان [illegible] بحضرت مستغاثی بودند و نیز خلل کلی در بندوبست
ضبط و نسق روی [illegible] رای گوبی ناتهه پسر راجه تودرمل را حکم شد که
بدان صوبه شتافته تنبیه و تادیب متمردان پردازد راجه سور وغیره چندی باریابان
حضور تعینات گشته [illegible] بسمت سورت آمده مبلغ از زمینداران

خانه هیچ کس را بزور نه نشانند هرکه در شهر تازه از لشکریان من در آید اگر بکرایه خانه بهمرسانند فبها و الا بیرون شهر خیمه زده از برای خود خانه ترتیب داده نمایند فی الواقع آزاری خلق ازین بیش بدتر نیست که جمعی با عیال خود در خانه نشسته باشند با پرسیدة یکبار آواز در در آید و خواهند دران خانه هرجا بهتر باشد نشیند و زن و فرزندان نامراد تا چند حفظ کنند بلکه جائی آنچنان هم نداشته باشد که یک دو دست جانه باشد هفتم آنکه هیچکس را گوش و بینی بگناهی نبرند و گناه دردیست کشتن اولی است و گناه دیگر را بکه خاردار تنبیه نمایند یا سوگند کلام الله بترسانند هشتم آنکه کروریان و جاگیرداران زمین رعایا را بتعدی نگیرند و زمین خود نسازند و زراعت دران نکنند و هرجا که جاگیردار پرگنه باشد پرگنه دیگر حکم نکنند و گاو و مرد پرگنه بزور نیاورد و به پرگنه خود هرکس زراعت دران نکند محصول خود سعی میکرده باشد نهم آنکه هرکس در خانه خود از اعراض شربی تریاک خورده هلاک سازد از دیگری باو در یک خانه نشسته باشد خون اورا ازو نه طلبند دهم آنکه حکام در شهرهای کلان دارالشفا ساخته حکیم را نگاه دارند و از مسافر هرکس که بیمار شود بدار الشفا برند و از سرکار من خرچ کرده ادویه شود به فراغ خاطر خرچی داده رخصت نمایند یازدهم آنکه در ماه تولد من که ربیع الاول است از هردهم ماه مذکور منع گوشت کرده در برابر هر سال یک روز اعتبار نموده منع ذبح نمایند و در هفته روز پنجشنبه که روز جلوس من است و در روز یکشنبه نیز منع گوشت باشد و چون روز ابتدای آفرینش عالم است جانداری را بیجان نه کنند و پدر من درین روز هیچ وجه میل گوشت نمی فرمود بقیاس پانزده سال بلکه زیاده هم باشد که ایشان اصلا گوشت نمی خوردند و درین روزها همه را منع گوشت نموده بودند دوازدهم آنکه حکم کردم که منصب و جاگیر جمیع نوکران پدر من بدستور یکه درزمن حیات ایشان بود بهمان طریق مسلم باشد هرکس که قابل زیاده باشد بقدر حالت او جاگیر ده دوازده و ده پانزده و ده بیست و ده سی و ده چهل زیاده کنند بدین دستور زیاده کردم *

بالله آدمی را از مردمی و مردی دور می سازد و اگر بنگ است غیر ازانکه نفع کند و گرفت سازد و اشتهای کاذب بهمرساند دیگر خاصیت ندارد و فلونیا برادر زادهٔ تریاک است باز اگر کسی کیف خورد شراب * * قطعه *

خیز در کاسهٔ زر آب طربناک انداز
پیش از انکه که شود کاسهٔ سر خاک انداز
یارب آن زاهد خود بین که بجز عیب ندید
دود آهیش در آئینهٔ ادراک انداز

فاما از بس شراب خوردن کارم بجائی رسیده که هر روز بیست پیاله گاه از بیست هم زیاده میخورم و هر پیاله نیم سیر که هشت پیاله آن یک من عراق بوده باشد و بحدی در مزاج من غالب آمد که اگر ساعتی نمیخوردم دستم می لرزید و قدرت بر نشستن نه ستم دانستم که اگر بدین منوال پیش رود کارم بدشواری خواهد کشید درپی کم کردن آن شدم در شش ماه از بیست پیاله به پنج پیاله رسانیدم هرگاه صیافت طبع خود میکنم یک پیاله یا دو پیاله بر آن می افزودم در اکثر اوقات هنوز یک دو ساعت روز باقی بود که شروع در خوردن شراب می کردم اما الحال بواسطه امور ملک باید هوشیار بود بعد از نماز خفتن شروع در شراب خوردن می کنم از پنج پیاله بهیچ وجهه زیاده نمی خورم و تکلف طبع هم قبول زیاده ازین نمی کند و دریں ایام مخصص از برای گوارش طعام خوردن من منحصر بریک وقت شده و این هم برور خوردن شراب انتهای یک وقت است و چون آدمی با کل و شرب زنده است با لکلیهٔ موقوف نمي توانم کرد والا در خاطر هست و امیدوارم از درگاه الهی توبه نصوح موفق گردیده روسپید ابد گردم و پدر کلان من در سن چهل و پنج سالگی بتوبه نصوح موفق گردیده بود انشا الله تعالی مرا هم توفیق روزی دهد امریکه خدایتعالی ازان راضی نباشد هرچند که بندهٔ دران امر کمتر کوشد موجب رستگاری عاقبت او میشود پوشیده نماید که آنحضرت در لباس تعریف شراب اگر بدیدهٔ بصیرت و تامل نگرند مذمت بلیغ فرموده اند که احتناب ازان لازم مي آید ششم آنکه

به سایل نداد او ز دینار صد ‌ ‌ بد و کهف بستم که پیر خرد
کرم کو روان در خور نام نیست ‌ ‌ کرم دار را در دل آرام نیست
بوقت کرم آنچنان کن کرم ‌ ‌ که ابر بهاری نه بارد درم
کرم داری و خلق از مردمیست ‌ ‌ کسی را که هرد بود آدمیست
نشانی که نامی بود در جهان ‌ ‌ کرم کن که نامت بود در جهان
کرم یادگاریست در روزگار ‌ ‌ نکن جهد تا ماند این یادگار

دویم آنکه دزدی و راهزنی و ل بدده خلق خدا را نفرد مردم آن سرزمین ازعهدهٔ آنچه از کسی گرفته باشد بیرون آیند و ازانجا که آباد نباشد فرمودم تا قصبه سازند و آبادی کنند تا بخلق خدا آسیبی نرسد و بجاگیرداران تاکید نمودم هرجا ویران باشد در هر ده مسجد و سرای عالی و دریا چه آبی بسازند تا معمور گردد و مترددین بفراغت آمد و شد کنند و اگر آن سرزمین داخل خالصه می بوده باشد هرکس کروری آنجا باشد از زر خالصه بنا عمارت کنند و کروری عامل سرکار خالصه را گویند سیوم آنکه هیچکس در راه بار سوداگران را بی رضای ایشان نگشاید و اگر خود برغبت دل خود فروشند هرکه خواهد بخرد و اگر رضای ایشان نباشد هیچکس متعرض ایشان نشود چهارم آنکه شخصی فوت شود و معامله بادشاهی باو نباشد و فرزندان داشته باشد هیچکس در اموال یک سرموی دخل نه کند و بفرزندان او مزاحمت نرساند و هرکس که فرزند نداشته باشد و وارث اصل اورا نباشد میراث و ترکه اورا بخرج مساجد و تالاب و پل کنند که بروح صاحب مال ثواب عاید گردد پنجم آنکه شراب نسازند و نه فروشند اگرچه چنین حکم کردم واما خود بشراب میل بسیار دارم چنانچه از پانزده سالگی شروع در شراب خوردن نمودم و الحق هرگاه خوانان خاطر خواه از مونث و ذکور در پیش او حاضر باشند و جای خوش هوا و عمارت عالی و رفیع و تکلفات در فرش و در و دیوار و سقف و عمارت شده باشد بی کیف بودن درین قسم مکانها احمقی است و با نشاء و کیف در جاهای با تکلف و خوبان دلخواه حالتی و عالمی دیگر و کدام کیف بهتر از کیف شراب است اگر عادت تریاک شود نعوذ

و منصب شادمان از اصل و اضافه هزار و هفتصدی ذات و پانصد سوار و عبد الله بمنصب هزاری ذات و هفتصد سوار بیرق عرب سرافراختند و همدرین سال مبلغ یک لک روپیه از جمله خزانه محصول بندر کهنبایت در وجه انعام پادشاهزاده سلیم سال بسال مقرر شد از قضای الهی روز چهار شنبه دوازدهم شهر جمادی الآخر سال هزار و چهارده حضرت عرش آشیانی عالم فانی را پدرود فرموده بملک جاودانی خرامیدند *

سلطنت حضرت جنت مکانی نور الدین محمد جهانگیر بادشاه غازی و صوبه داران و دیوانیان عهد مذکور و صوبه داری قلیج خان دیوانی سید بایزید

در اقبالنامه در سال اول جلوس جهانگیری مطابق سال هزار و چهارده هجری صوبداری گجرات بنام قلیج خان که بمنصب دو هزاری ذات سرفرازی داشت نوشته شاید او بدین صوبه نیامده بود و بعد چندی به صوبداری لاهور مقرر شد و چون در عهد سلطنت آنحضرت دستور العمل جهانگیری که بصوبجات ممالک محروسه از بارگاه فلک اشتباه شرف نفاذ یافته بود و آن مشتمل بر دوازده ضابطه است و بنوعیکه آنحضرت خود بدولت در طی واقعات و احوالات گرامی مرقوم فرموده اند ثبت افتاد اول زکوٰة میر بحری و تمغای راه بالکل معاف فرمودم که هر سال در زمان حضرت عرش آشیانی پدرم بسنگ هفت هزار و ششصد من طلا می شد که شانزده هزار من عراق بوده باشد بخلق الله معاف نمودم * نظم *

سعادت توان این چنین نام یافت | که نیکو به نام اندر ایام یافت
که هر کو به بخشش برآورد نام | بنیکو نام گردد بر خاص و عام
[illegible] بخیلی در گذر | تمنای زر کرد از زال زر

و جمعی از اوباش واقعه طلب برگرد او فراهم آمده بتاخت و تاراج قصبات و قریات پرداختند و راجه سورج سنگهه به قصد پیکار او از احمد آباد شتافت و افواج طرفین در برابر یکدیگر صفوف آراسته دست بکار بردند هنوز جنگ ترازو نشده بود که نمیا مس اقبال بی زوال مخالفان راه هزیمت سپردند و بهادر بار خود را بزاویۀ گمنامی کشید و سنه هزار و هشت قلعه آسیر که از وقت سلطان بهادر گجراتی باختیار خان و الغ خان و مرجان وغیره پسران یاقوت سلطان حواله نموده بود داخل ممالک محروسه گشت و چون در سنه هزار و نه واقعه نا گزیر بادشاهزاده در دکهن روی داد صوبه گجرات از انتقال شاهزاده دفعۀ ثالث بخان اعظم مرحمت شد *

صوبه داري خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش و نیابت شمس الدین حسین پسر او و دیوانی سیّد با یزید از تغییر شمس الدین حسین بموجب التماس خان مشار الیه و نیابت صوبه بنام شادمان پسرش و ارتحال حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه ازین جهان فانی

خان اعظم در سال هزار و نه از انتقال بادشاهزاده سلطان مراد دفعه ثالث به صوبه داري گجرات از پیشگاه خلافت و جهانبانی سرفرازي یافت بموجب حکم اقدس شمس الدین حسین که بمنصب دو هزاري ذات مفتخر بود به نیابت صوبه مقرر گشت و خورم پسر دوم او بفوجداري سورتهه سرافراز گردید و در سنه هزار و یازده چون ملک گجرات به تیول خان اعظم و اولاد او از دیوان اعلی تنخواه شده بود حسب التماس مشارالیه شادمان پسرش از تغیّر شمس الدین حسین به نیابت احمد آباد و عبد الله بخراست خوبه گدّه سرفرازي یافتند

کس متجاوز همراه گرفت و از نقد و جنس انچه قابل برداشتن بود بجهاز برده باراده حج بیت الله الحرام پشت پا بر اسباب ریاست زده و ترک لوازم دولت و امارت نموده مردانه قدم در شاهراه توفیق نهاد روزیکه بکشتی می نشست در کنار آب تمام لشکر و حشم و فوج فوج صفها بسته ایستاده بودند نقارها می نواختند و آن سیر دل از همه وا پرداخته بچشم عبرت می نگریست و جبین عزیمت را کرد آلود تفرقه نمی ساخت و همدران روز بخشی و دیوان را از جنس بر آورده عذرها خواست چون این خبر بمسامع جلال رسید نهایت کدورت خاطر اقدس شد شمس الدین حسین پسر کلان او در خدمت بود بمنصب هزاری سرفراز ساختند و شادمان پسر دیگر را بمنصب پانصدی ممتاز فرمودند و صوبه گجرات بپادشاهزاده سلطان مراد مقرر گشت ٭

صوبه شدن سلطان مراد و نیابت بسورج سنگه و بخشیگری بهادر ولد مظفر و دیوانی بایزید

هجوم آورده اورا مقید ساختند و سیاست عطف عنان نموده بر جناح استعجال شتافتند وقت بامداد مظفر بهانه وضو ساختن و قضای حاجت فرود آمده در پناه درختی رفت استره که درون شلوار پنهان داشت بر گلوی خود رانده از کشاکش ایام رهائی یافت تا واقف شدن تسلیم شد خان اعظم سر اورا مصحوب نظام الدین احمد بدرگاه سپهر اشتباه ارسال داشت و این واقعه در موضع دهرکه پانزده کروهی این طرف کچهه که بلاد موربی است در سنه هزار هجری روئداد چون فتح قلعه جونه گده و مظفر آوارهٔ دست نیستی گردید تا کنار دریای شور به تیغ همت خان اعظم صاف شد ۰ ۱۰۰۱ ه

روانه شدن خان اعظم بحج بیت الله الحرام زاد الله شرفاً و تعظیماً

چون خبر فتح جونه گده و هلاکی مظفر بمسامع جلال بار یافت پایه سریر خلافت مصیر رسید فرمان عاطفت آمیز بطلب خان اعظم شرف صدور یافت و او با وجود چنین فتح بد سبب بعضی امور که ذکر آن مناسب مقام نیست از فرط وا همه قرار رفتن بحضور نمود نتوانست داد و عزیمت فتح دیو را از فرنگیان بهانه ساخت بحسب نورنگ خان و گوهر خان و خواجه اشرف و جمعی از امرای بادشاهی را که همراه بودند رخصت جاگیر فرمود آنگاه بحکام بنادر نوشتها فرستاد که سوداگران را از آمد و شد بندر دیو مانع آیند مقصد آنکه فرنگیان را به تنگ آورده قول نگیرند و بحام و بهاره که دو زمیندار معتبر آن ملک بودند چنان وا نمود که اراده دارم که از راه سند بدرگاه شتابم و چون به پتن سومنات رسید میر عبد الرزاق بخشی و سیّد بایزید دیوان را محبوس ساخت که مبادا از اینها فتنه سر بر زند و با سپاهیان عهد و قول نمود که او را از رفتن بار ندارند بدینوقت قولنامه فرنگیان رسید و از بندر بلاول جهاز الهی که ساخته او بود باوجودیکه موسم نبود و تلاطم دریا که جرات نمی شد در سنه هزار و یک اهل و عیال و توابعان و خدم را به کشتی در آورده و از ملازمان صد

خان و نظام الدین احمد و محمد انور پسر خود را با فوجی شایسته بدانصوب فرستاد مجاهدان عرصه فیروزی بدوارکان رسیده آن بتخانه را که یکی از معابد بزرگ کفار است بی جنگ و ستیز دارالاسلام ساختند و جمعی را در انجا گذاشته پیشتر شتافتند زمیندار آنجا ازین یورش خبر یافته مظفر را با اهل و عیال او در کشتی نشانیده بجزیرهٔ که نهایت استحکام داشت فرستاده بود چون جنگ سخت گردید از پی او شتافت بهادران تیز جلو کرم و چسپان تا رسیدند و آن جوق گرفته برگشته ایستاد چون زمین شکست و ریخت بسیار داشت سواره تاختن متعذر بود پیاده شده با مخالفان در آویختند تا وقت شام آتش قتال زبانه کشید و بهادران جانفشان کارزار میکردند ناگاه تیری از شست قضا به مقتل آن نامرسید خان بعنکل جرم سپرد و بسیاری ازان سیاه ختان بر خاک هلاک افتادند و مظفر بحال تباه از راه متعارف خودرا بولایت بهاره زمیندار کچهه رسانید و در پناه خود جا داد نظام الدین احمد گذه اند حد آگاهی یافته عبد الله

می پرداختند دارالحکومت آنها قصبه بی تهلی که بفاصله پنج کروهی مغرب رویه از جونه گذه واقع است بوده جنگلی داشت بغایت هولناک چنانچه شاعر گوید - * نظم *

ز بس بود است بسیاری ز اشجار نمودی روز روشن چون شب تار

بنوعی بود تاریک آن بیابان که کم گشتی دران خورشید تابان

تا آنکه روزی هیزم کشی بصد حیله و مشقت دران آمد و رفته رفته بجای رسید که علامات قلعه و دروازه بنظرش آمد برگشته صورت حال را براجه ظاهر ساخت راجه به قطع اشجار برهنمونی هیزم کش پرداخته بدان پیوست بعد ملاحظه عجب قلعهٔ متینی بدامنه مغربی کوه کرنار کوهچه که سر بفلک کشیده و جدارش را از اطراف تراشیده بر آورده اند و بر فراز آن به قدر کنگره بنای ساخته اند مشتملبر سه دروازه یکی شرقی و دیگری غربی و درون دروازه مذکور دری دیگر دارد شمال رویه که هنگام در آمدن ازان باید گذشت و در وسط دو چاه عمیق واقع است یکی مسمّی به نوکهن و دویمی انکولیه و دو باؤلی که آری و چری نامیده اند راجه مند لیک از معمرین آنوقت از نام و نشان عامر آنجا استفسار نمود همه بنادانی مقّر آمدند لهذا قلعه مذکور را جونه‌گذه گفتند چه باصلاح گجرات جونه کهنه را گویند و گذه قلعه را ازان روز بنابر استحکام مقر حکام آن ولایت گشته •

گفتار گشتن مظفر عرف ننهو آخرین سلاطین گجرات به سعی خان اعظم و هلاک کردن او خود را

ازانجا بعد از فتح جونه گذه خان اعظم همگی همت بجستجوی مظفر و بدست آوردن او گماشت دریبوقت خبر رسید که آن ستاره سوخته به زمیندار ولایت هارو که بتخانه دوارکان انجا است پناه برده لاحرم بورنگ خان و گوحر

وا لکههٔ سورتهه بتصرّف اولیای دولت قاهره در آمد بعدي از احوال آن سرزمين
و وجهه تسمیعه ملعه مناسب مقام دانسته به تحریر آن می پردارد مخفی
نماند که سرحد اولکههٔ مذکور سمت غربی و جنوبی آن بدریای شور پیوسته و
شرقی بضلع جهالاوار بیست کروهی از بلدهٔ احمد آباد اتصال دارد و جهت
شمالي بحدود صوبه تهتهه سیاه بوم کوهستان و سنگ لاخ که باندک ترسح گل
نعرندد که بدشواري توان گذشت میشود حالی از اشجار مثمر و غیر مثمر مگر
بعضی کودها و امکنه که اشجار انبه و کهربی و املی و جنگل معیلان دارد و
معدن ... کنجهی پیشتري مکانش اقوام مختلفه راجپوت و کولی ویراق بند
سوار ... گذار که بپا مردی اسپان برق رفتار فراوانه قابو یافته در آمده بدر میروند
شیوهٔ ... طرتی دارند بدون فوج کشی مال گذاري نمی نمایند و این
ولایت منقسم میشود بچند ضلع که هریکی را بنامی خوانند هالار و کاتهیاوار

طلبیدند که بر آیند مقارن این حال مظفر خود را بآنها رسانید و متحصنان بخیال دیگر افتادند و خان اعظم از انجا خاطر وا پرداخته خود به تسخیر قلعهٔ متوجهه شد مظفر بودن خود در قلعه صلاح ندیده بر آمد و شهرت چنان داد که بجانب احمد آباد شتافته خان اعظم پسر خود را با فوجی بتعاقب او تعین فرمود و خود بمحاصره قلعه پرداخت درینجا خبر رسید که جام از حوالی لشکر گذشته بوطن خود میرود خان اعظم بقصد او ایلغار کرد اما آن وحشی دشت ادبار پیشتر بدر رفته بود خان اعظم بجهت امتداد سفر و صعوبت لشکر دران سال به فتح جونه گده نپرداخته باحمد آباد مراجعت نمود و امرا یک چندی در یتول خویش در آسودند *

فتح قلعهٔ جوناگدہ

در سنه یک هزار خان اعظم مرتبه دیگر فوج ترتیب داده روی همت به تسخیر قلعهٔ جونه گده و تنبیه مخالفان نهاد پسر جام و جلال خان و غازی خان و ملک حسن آمده دیدند و بندر کهوکه و منگلور و سومنات وغیره با شانزده بندر بے جنگ بدست افتاد و از انجا به تسخیر قلعهٔ جونه گده که بنایر امین خان غوری داشتند شتافت و اطراف آنها بمور چالها استحکام داده پای عزیمت افشرده نورنگ خان را بر سر راهی که آذوق قلعه و امداد میرسید تعین فرمود قضا را آتش در قلعه افتاد و بسیار از اسباب قلعه داری و آذوق سوخت معهذا هر روز توپ گوله یک منی و پنج منی سر میدادند اولیای دولت بر کوهچه که نزدیک بقلعه واقعه است سرکوب ساخته توپی بر فراز آن قلعه بردند و درون قلعه صحرا گرفته شورش عظیم در مخالفان انداختند و چون کار بر متحصنان تنگ شد قول گرفته کلید قلعه را سپردند بنابر امین خان وغیره با پنجاه کس عمده نزد خان اعظم آمده ملازمت نمودند و آن رکن السّلطنت هر کدام را در خور شایستگی با اسپ و خلعت و جاگیر خوشوقت ساخت و مجددا ملکی که جای یکی از سلاطین بود مفتوح شد و چون قلعهٔ جونه گده بحیطه تسخیر در آمد زمینداران آن ملک غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفتند از انجا که قلعهٔ مذکور

گجراتیان و راجپوتان قدم جرات و جسارت پیش نهاد دریدوقت باران عظیم برو ریخت و دوشبانه روز متصل واحد بارید مخالفان در فضای مرتفع منزل و معسکر اقبال در زمین نشیب بود از شدت باران رسد غله باردوی غازیان کمتر میرسید سپاه از عسرت آذوقه و افراط باران بتنگ آمده خان اعظم صلاح بجنگ صف ندیده بجانب نوانگر که موطن جام بود کوچ کرد که هم توسعه در آذوقه و رسد برسد و هم سنگ تفرقه در هنگامهٔ مخالفان افتد در چهار کروهی موضعی بود معمور دران جا معسکر اقبال شد و غنیمت فراوان از حبوبات وغیره بدست سپاهی در آمد و لشکر مخالف را پای استقامت از جای رفت و بسیاری بر سر جاها و کوچ رفتند مظفر بر لب رود خانه که میان دو لشکر واقع بود فرود آمد روز دیگر از جانبین صفها آراستند و مردانه بر روی یکدیگر تاختند و باهم دست و گریبان شده داد شجاعت و جانفشاني دادند راجپوتان از اسپ فرود آمده دامنهای همدگر بسته مانند سد سکندر ایستادند و کار از تیر و شمشیر گذشته بکارد و خنجر رسید دریدوقت بهادران التمش بوج بر نعار مخالف را بر داشته درهم نوردیدند و خان اعظم که با جمعی از جوانان چیده طرح شده بتطار قابو داشت جلوریز رسیده مخالفان را برداشت مهراول برادر و دو پسر جسا با پانصد راجپوت یکجا افتادند مظفر و جام در غایت سراسیمگی و نا امیدي راه گریز پیش گرفتند و دولت خان رحمي به جونه گده شتافت و خان اعظم را فتح عظیم نصیب شد و از جانب مخالف دو هزار کس بر خاک هلاک افتادند و از اولیای دولت دو صد کس آبروی شهادت یافتند و قریب پانصد نفر زخم برداشتند هفتصد اسپ بدست افتاد و غنیمت فراوان از نقد و جنس بتصرف اولیای دولت در آمد خان اعظم بعد از ارتفاع اعلام فتح و فیروزی بنوانگر شتافت و غنیمت بسیار بدست آمد و سلطان مظفر و جام شغاب جبال پناه بردند خان اعظم خود بآن حدود توقف نموده نورنگ خان و سیّد قاسم را با فوجی به تسخیر جونه گده فرستاد دریدوقت دولت خان پسر امین خان که زخمی از معرکه بر آمده بود تسلیم شد و اهل قلعه قول امان

خدمت نموده اند بدستور پیش کش شده تا چه قسم زور ناظم و وقت که مقتضی باشد و بطریق با ایمن گسته که بدون بدرقه آن فوجه از دروازه شهر بیرون نمیتوان رفت تا خواسته الهی چه باشد القصّه در سال نهصد و نود و نه پیش کش خان اعظم از فیلان نامی و نفایس امتعه گجرات به نظر همایون گذشت *

هنگامه آرا شدن سُلطان مظفر ننهو باغوای جام زمیندار نوانگر و شکست یافتن او

از جمله سوانحات این سال هنگامه آرائی سلطان مظفر ننهو تفصیل این اجمال آنکه چون خان اعظم بگجرات رسید جام که زمیندار عمده سورتهه است پیوسته در کمین فتنه و پرخاش فرصت داشت دریدوقت بار مظفر را از کنج خمول در آورده در فراهم آوردن جمعی او با شان واقعه طلب و تیمار احوال او همت بست و دولت خان پسر امین خان غوری حاکم ملک سورتهه و راجه کهنکار زمیندار کچهه نیز باو موافقت نمودند و خان اعظم دست امید بحبل لمتین اقبال روز افزون زده باطفای دایرۀ این فتنه و استیصال اهل زوال نطاق همت بست و با آنکه برادران قلیج خان که در بندر سورت جاگیر داشتند و فرزندان اسمعیل قلی خان از اعاظم یتول داران صوبه بودند همراهی نکردند بمدافعه فتنه متوجهه شد و چون به بیرمگام رسید فتح خان پسر امین خان غوري و چندر سین زمیندار هلود و کرن پرمال زمیندار مور بی خان اعظم را امده دیدند و آن رکن السّلطنت نورنگ خان و سید قاسم و خواجه سلیمان بخشي را با فوجی برسم منقلا فرستاد و این فوج در موربی که نرسست و پنج کروهی مخالف بود عنان باز کشیده حرف صلح درمیان آوردند این معنی موجب نخوت و استکبار ارباب خلاف گردید و قرار نجنگ داده روی ادبار بعرصۀ کارزار نهادند خان اعظم ازین ادای ناپسندیده بر آشفت و با آنکه پیش از ده هزار سوار همراه نداشت و مخالفان از سی هزار متجاوز بودند کثرت آنها را بنظر همت در نیاورده بترتیب افواج پرداخت مظفر نیز تقسیم عساکر ادبار نموده با گروه انبوه از

داشته باشد قرار یافت و زمینداران عمده که اکثر پرگنات در تصرف آنها بوده تعلقه بشرط نوکری و لشکر کشی بطریق جاگیر که هر کدام بقدر وسع و طاقت خودها با جمعی از فوج سوار و پیاده حاضر شوند قرار گرفت که تا مدتی کولیان و راجپوتان که در دیهات متفرق بانتهه داشتند از چوکی و پهره آدمکان خبرداری می نمودند و بانتهه خود را متصرف می گشتند و در ایام فصل چیزی بطریق سلامی بجاگیردار میدادند بمرور ایام بعضی از راجپوتان و کولیان وغیره که اندک زوری پیدا کردند در مواضعات قرب و جوار و دور و نزدیک رعیتی بنابر بردن مواشی یا کشتن مزارعان در هنگام کشت و کار هنگامه آرائی داشتند رعایای آنجا ناچار در بعضی مکان بدادن مبلغ نقد معین هر ساله یا یک دو مزرعه قابل زراعت آنها را راضی ساختند و این صیغه را گراس و وُل نامند و این شیوه درین ملک استمرای پیدا کرده که اکنون بنابر ضعف ناظمان بدرجه اتم پیوسته الحاصل در ملک گجرات به ندرت مکانی در پرگناتی بوده باشد که جمعی از راجپوتان و کولیان و مسلمانان مسکن یا گراس و وُل نداشته باشد ازانجا که شیوه متمردی و قطاع الطریقی و سرقه و فساد در طینت خبیث آن فریق تخمیر یافته پیوسته در اندک وهمی که در ضبط ناظم شود هنگامه آرائی دارند لهذا در اکثر مکانات چه از زمان سلف و سابق و لاحق اکثر ناظمان قلعجات مستحکم بنا نهاده جمعی از سپاه فرقه فراخور هر مکان که آن را تهانه گویند مقرر نموده اند و جاگیر مشروط هر تهانه از حضور تنخواه می شد که علی الدوام درانجا قایم بوده نگذارند که مفسده برپا شود اکنون بسبب عدم بندوبست رفته رفته در اکثر مواضعات که قلعچه ئ اند نشین بود کنده با خاک برابر ساختند و در بعضی خودها ساکن گشتند تلپد حصه سرکار را بتمامی بلکه اکثر مواضعات را بعلت گراس متصرف می شوند و زمینداران عمده که بصیغه جاگیردار بودند تا عهد حضرت خلد مکان بعضی از آنها بتقدیم خدمت حاضر می شدند الحال هرگاه ناظم صوبه فوج کشی نماید بانتهه داران که تلپد را متصرف اند بطریق پیش کش فراخور آن مکان و ضامن عملداری خودها می گیرند و از زمینداران عمده که تقاعد از

مضمون فرمان را بگوش هوش جا داده در اجرای احکام مطاع کمال اهتمام لازم دارند و دقیقه امر لازم الاتباع فرو نگذارند انتهی *

و در حکومت خان اعظم دیسائیان و مقدمان و رعایای اکثر پرگنات بدرگاه آسمان جاه استغاثه نمودند که گماشتهای داطمان و جاگیرداران بصیغه ابواب حاصلات را بتمامی متصرف میشوند راجپوتان و کولیان و مسلمانان بعد از تصرف آنها سر بشورش برداشته حاصل و مزروعات زارعان را ضایع می نمایند درینصورت پایمالی رعایا و باعث کمی محصول سرکار است حکم جهان مطاع عالم مطیع شرف صدور یافت که دیوان صوبه باستصواب دیسائیان و مقدمان عمل بالمقاطعه سریصد پنجروپیه هر دو سر از محال خالصه و سرکار والا و جاگیرداران حضور و متعینه صوبه بصیغه مقدمی مقرر شدند و زیاده طلبی بوجوه دیگر نکنند و زمین چهارم حصه کولیان و غیر را علیحده نمایند و محصول آنرا وا گذارند و فعل ضامن معتبر بگیرند و زمینداران دیهات در و بست و مکانات عمده اسپان بداغ رسانند که در خدمت صوبدار نوبت کار حاضر بوده بتقدیم کار سرکار والا پردازند و از زمینی که فروخته باشند و آنرا بیچان گویند نصف محصول از خریدار نگیرند چنانچه مطابق حکم اقدس شرح صدر بعمل آمده در آنوقت روز بروز صوبه آباد و معمور گشته بود *

مخفي نماند که چون باعث تحریر این اوراق که انجام کار این صوبه بخرابي انجامیده چنانچه مرة بعد اخری اشاره بدان شد بنابران برخی از مفسده متمردان این دیار که از قدیم الایام بسبب عدم بندوبست بظهور می آید آن است که مرقوم است در در زمان سلف در تصرف راجپوتان و کولیان بوده چنانچه در صدر ملک گجرات ایام سلاطین گجراتیه که استیلاء و اقتدار کمال اهل اسلام پیدا شد بنابر اخراج این جماعه پیوسته بتادیب و تنبیه آنها پیش نهاد همت ساخته مي پرداختند لاچار حر انقیاد و اطاعت چاره ندیده التجا آورده قبول نوکري و مال گذاري نموده بچهارم حصه اوطان ودیهات خود که بدان معیشت نمایند باصطلاح گجرات آنرا بانٹه گفتند و سه حصه اران بسرکار بادشاهي که تلپد گویند تعلق

بیع و شرا و چار سوی چون و چرا در آمده که اگر سنجیده میزان اعتدال ارباب سیاست و دیانت که نقادان نقود و اجناس کونی و الهی و مقومان اعراض و جواهر انفسی و آفاقی اند گردد هر آئینه جمیع مصالح بمقاصد انجامد و تمامی محامد بر دمایم کشد لله الحمد که از مبادی احوال بصفت اشتمال همگی توجه خاطر عدالت مظاهر و تدبیر باطن حالات مواطن در لوازم رفاهیت عموم بریت رعیت که فی الحقیقت فرزندان معنوی و ودایع خداوندی اند مصروف بوده المنة لله باضاءت لوامع عدالت او اعظم هندوستان و دیگر ممالک محروسه منهل اصناف بار و نعم و ما من مسافران هفت اقلیم است دریبولا بموجب توسعه مراحم ذاتی و تکمله مکارم فطری حکم باند و امر جازم شرف اصدار و عز ایراد یافت که از اصناف حبوبات و غلات و نباتات از ادعیه و ادویه و روغن و نمک و شکر و اقسام عطریات و انواع کرباس و پنبه اسباب پشمینه و ادوات چرمینه و آلات مسینه و زر و چوب و هیمه و نی و کاه و دیگر اسباب و اشیا و امتعه و اجناس که مدار جمهور انام و املاک معیشت خواص و عوام است سوای اسپ و فیل و شتر و گوسفند و بز و اسلحه و قماش که در تمامی ممالک محروسه تمغا و باج و زکوة و صدیک و انچه از قلیل و کثیر می گرفته اند معاف و مرفوع القلم بوده باشد و تا این زمان که متصدیان کارخانه سلطنت امثال این امور معمول میداشتند بملاحظه خبرداري بوده که دست تطاول اقویا بر ضعیفان دراز نه گردد و پای تعدي زبر دستان کوته اندیش سرکوب زیر دستان خاک نشین نگردد و اکنون که هیبت شوکت و ابهت بادشاهي در قلوب افراد نشسته انوار عدالت و رافت در اقطار و اکناف عالم و ممالک تنق دسته بشکرانه الطاف منعم حقیقی حاصلات انهمه اشیا که خزینه موفور گنجینه معمور است بغیر ازان هفت چیز که بمصالح ملکی مستثنی شده بتمام و کمال بخشیدیم باید که فرزندان کامگار و امرای نامدار و متصدیان مهمات صوبها و حکام بلاد و جاگیر داران امصار و عمال خالصات و مقاطعان مواضع و قصبات و جمع راهداران و گذربانان و محافظان طریق و ضابطان مسالک و زمینداران حدود و ماموران ممالک

سنه نهصد و نود و هفت ۹۹۷ سرورار سده رسیده نتمشیت امور مالی و ملکی
پرداخت و در سال نهصد و نود و هشت ارتحال مدوة ارباب کمال زبده اصحاب
مقال جامع معقول و منقول شاه وجیهه الدین علوی رحمة الله روی نمود در
صحن مکانیکه نتدریس استعال داستند مصجع فرار یافت چنانچه از شیخ وجیهه
دین تاریخ وصال مستفاد می گردد و عزیزین خان خالوری چون هنگام گذشتن
خان خانان از حدود خالور نعزم رفع هنگامه مظفر او را توفیق همراهی نشد و از
کم خردی نخهالت افتاده تا آنکه خانخانان بیست و نهم محرم الحرام فوجی
برسر او فرستاد چون دانست که از عهده نمی توانست بر آمد روی عذر
و خجالت نآستان قدسی نهاد درینولا خاقان گیتی ستان نظر مرحمت افگنده
خالور را که وطن مالوف او بود نتیول او مقرر فرمودند و در سال نهصد و نود و نه
هجری فرمان و الا شان در معافی زکوة در جمیع ممالک محروسه هندوستان
صادر شد چنانچه نقل آن نعینه نگاشته کلک بدایع سلک گردید *

نقل فرمان حضرت شاهنشاهي در منع زکوة آنکه

متصدیان حال و استقبال و کار فرمایان کل وجز و مملکت محروسه بدانند که
درین هنگام سعادت انتظام که ابتداء جلوس بر اورنگ جهانبانی سنه سابع است
از قرن ثانی که آثار ابتسام نهار دولت و اقبال و زمان انکشاف صبح جلال است
فرمان عدالت عنوان و منشور افاضت نبیان نارقه بروز و سعشة ظهور یافت که
چون ناموس اکبر و قانون اعظم سلطنت ابد پیوند الهی حل جلال ندسیه
نمقتضای حکمت نالغهٔ ازلی که سلسله جنبان داروگیر عالم ایجاد و تعبیه پرداز
کن یکن دایرهٔ کون و فساد است وجدان اقتضا کرده که ریاست ممالک و سیاست
مداین که عبارت است از ارتباط احوال مقیم و مهاجر و انتساق مصالح کاسب
و تاجر ندستیاری نادشاهان عادل و دیدنانی شهریاران دریا دل جلوه نما و صورت
پذیر ناشد و یکی از وجوه خراج که مدار علیه نظام عساکر نصرت و جنود اقبال که
حارسان اعمار و اموال و حافظان عقاید احوال خلایق اند ناج اشیاست که در نازار

نمایند و اندک اندک فروشند دیگر در لوازم جشن نوروزی و عیدها اهتمام نمایند
عید بزرگ نوروز است که ابتدای آن از وقت تحویل نیر اعظم عطیه بخش عالم
در برج حمل است و آغاز ماه فروردین است عید دیگر نوزدهم ماه مذکور است
که روز شرف باشد عید دیگر سیوم ماه اردی بهشت است عید دیگر ششم ماه
خورداد است عید دیگر دهم آبان ماه است عید دیگر نهم آذر ماه است و در
دی ماه سه عید است هشتم و پانزدهم و بیست سیوم و عید دیگر دویم بهمن
ماه است عید دیگر پانزدهم اسفندآر و عیدهای متعارف را بدستور میکرده
باشند دیگر شب نوروز شب شرف بطریق شب برات چراغها افروزند و در اول
شب که صباح عید باشد نقاره نوازند و روزهای عید برسر هرپهر نقاره نوازند دیگر
زن بی ضرورت بر اسپ سوار نشود دیگر گذرهای آب دریا را برای غسل مردان
و آب برداشتن جدا سازند و برای زنان گذرهای دیگر مقرر سازند انتهی *

صوبداری اسمٰعیل قلی خان و دیوانی خواجه ابو القاسم

اسمٰعیل قلی خان به سبب بعضی امور سر تقصیر در زیر پای خجالت
داشت حضرت ظل سبحانی قدم خدمت و سبقت او را یاد فرموده بمنصب
چهار هزاری ذات مفتخر از خجالت برآوردند و در سنه ۹۹۶ نهصد و نود
و شش بصوبداری گجرات سرفراز نموده رخصت فرمودند و حکم اقدس اشرف
صدور یافت چون او بگجرات رسد قلیچ خان متوجهه درگاه معلی شود و بتدابیر
مصالح ملکی در همان سال از تغیر خان مذکور صوبه بخان اعظم مقرر گشت *

صوبداري خان اعظم مرزا عزيز كوكلتاش دفعه ثاني و ديواني سيد با يزيد و ورود فرمان عاليشان در منع زكوة

خان اعظم که در صوبه مالوه بود با یالت و صوبداري گجرات در او اخر

نگریند و هر که مهمان شود از خویش و بیگانه آمدن او را صاحب خانه بمیر محله بگوید و خبررسان در دفتر بنویساند العرض یک دو خبردار از همان محله تعین نماید که روز بروز احوال آن محله آمده بنویسانیده باشد از شادي و غم و آمد و رفت آن محله و هرگاه شخص جدیدی در آن محله آید در ساعت خبر کند بی ضامن در آن محله نگذارند که ورود آید در جمعی که ضامن نداشته باشند آنها را در سرای علاحده آبادان سازند و میر محله و خبرداران سرای تعین نماید و پیوسته احوال دخل و خرچی هر کدام از راه دوربینی دریافته ملاحظه نماید که چه هرکس دخل او کمتر است و خرچ او بسیار یقین که بی بلائی نیست پیروي نماید و نیک ذاتی و خیر اندیشی را از دست ندهد و این کاوش را پیرایه انتظام داند بسرمایه اخذ و جر گرداند دیگر باید که از هر قسم یک دلال یا چند دلال هر قدر که معامله باشد ضامن گرفته در بازار تعین نماید که هرچه خرید و فروخت شود اعلام می نموده باشد مقرر سازد که هر که بی اعلام مشار الیه خرید و فروخت نماید جرمانه بدهد و نام مشتري و بایع در روزنامچه می نوشته باشد و هر چیزیکه در بازار خرید و فروخت شود باتفاق میر محله و خبردار محله واقع شود دیگر چند کس محله بمحله و کوچه و نواحی شهر بجهت محافظت چوکی شب تعین نمایند دیگر سعي نماید که در محله و کوچه و بازار کسی بیکار نباشد دیگر تحقیق و پیروي دزدان از گره بُر و اوچکّه و غیر ذالک نماید و اثري از آنها نگذارد و هرچه اسباب دران حدود گم شود یا بتاراج رود آنرا با دزدانش پیدا سازد و الا از عهده بر آید و خود جواب گوید دیگر اموال غایب و متوفی تحقیق نماید که اگر خویش و وارثی داشته باشد بآنها گذارد و الا به امین سپارد و شرح آنرا بدرگاه بنویسد تا هر گاه صاحب حق پیدا شود باو وصول یابد دربن معامله خیر اندیشی و نیک ذاتی بکار برد که مبادا چنانچه در بوم روم شایع است بظهور آید دیگر نهایت پیروي نماید که اثر شراب دران حدود نبوده باشد و خورنده و فروشنده و کشنده و کننده آنانرا باتفاق حاکم آن چنان سزا نماید که عبرت مردم شود دیگر در ارزانی نرخها اهتمام نماید و نگذارد که مالداران بسیار خریده ذخیره

و نشاط که با گذیر نشاء تعلق است بآن می پرداخته باشند - دیگر در ترتیب خاندانهای قدیم همت گمارند - دیگر خنده و هزل کمتر کنند دیگر نقاره را وقت طلوع نیر اعظم و در نیم شب که در معنی آغاز طلوع ازانجا است نواخته باشند - دیگر در وقت تحویل نیر اعظم از برجی ببرجی از توپچیان و بندوقچیان هر قدر که باشند آواز سر دهند تا جمهور انام برین عطیهٔ عظمی شکرانه بجا آرند - دیگر از نزدیکان و خدمتگاران خبردار باشند که بوسیله نزدیکی خود ستمی برکس نکنند - دیگر یک کس بملازمت گذارند که عرایض او را بنظر اشرف می آورده باشند - دیگر نگاهداشت قانون کوتوال باشند و اگر علحده در آن شهر کوتوال نباشد فصول قانون را که ثبت ذکر می یابد نیک نگاه داشته در ترویج آن کوشند و ضوابط این امور بر ذمت همت والای بادشاهی بحکم سلطان عقل لازم لیکن یک کس بذاته خود بهمه امور نتواند رسید پس آن قدر که خود تواند رسید اهتمام نمایند و آن است که بعقل خداداد خدا پرست خویش کار شناسان نیک ذات خدا در بهم رساند که توزیع و تقسیم خدمات نماید ازانجمله این امور که نوشته خواهد شد حواله به شخص کوتوال خواننده سپارد و روستایانه این اندیشه بخود راه ندهد که کوتوالی را چون پردازم بلکه عبادت عظمی دانسته اهتمام نماید و آن بدین تفصیل است آنکه باید که کوتوال هر شهر و قصبه و ده باتفاق اهل قلم خانها و عمارات آنرا نویسد و ساکنان هر محله را خانه بخانه در قید کتابت در آرد که چه قسم مردم اند و مزارع چند و سایر محترفه چند و سپاهی چند و درویش چند خانه بخانه ضامن گرفته با یکدیگر اتصال بخشد و محلات قرار داده در هر محله میر محله مقرر سازد که نیک و بد آن محله بصواب دید او شود و جاسوس هر روز و شب وقایع آن محله آمده می نویسانیده باشد و مقرر سازند که هر گاه دزدی آید یا آتشی افتد یا امری ناخوش دیگر سرزند همسایه در ساعت معاونت او نماید و همچنین صاحب محلّه و خبرداران اعانت نمایند و اگر بضرورت حاضر نشوند مجرم و گنهگار باشند و هرگاه صاحب خانه جائی میرفته باشد همسایه را خبردار کند و او نیز بیخبر همسایه و میر محله و خبردار مسافرت

جای اندک سزا دادنی دیگر با مردم شدید العداوت نباید بود سینه را زندان کینه نباید ساخت اگر بموجب بشریت از کسی گرانی هم رسد زود بر طرف سازند که نفس الامر فاعل حقیقی همه ایزد بیچون است این خرخشه‌ها را برای نظام ظاهر تجویز فرموده اند - دیگر از جاسوسان خبردار باشند و نه سخن یک جاسوس اعتماد نکنند که راستی و بی طمعی بس کمیاب است پس در هر امری چند جاسوس خبر دار تعین کنند که از یک دیگر خبر دار نباشد و تقریرات هر کدام را جدا جدا نویسانند و ازان پی بمقصود برند و جاسوسان شهرت گزین را معزول العمل ساخته از نظر اندازند دیگر بد ذاتان و شریران را بخود راه ندهند اگرچه در کار بزرگان بی این مردم نیست که این جماعه برای بدکاران خوب اند اما سرشته حساب از دست ندهند و آن گروه را در دل خود متهم دارند که مبادا در لباس درستی قصد نیکان کنند که بزرگان را از افزونی مشغله فرصت تشخیص کمتر بدست افتد - دیگر از چرب زبانان نادرست که خود را در لباس دوستی در آورده کار دشمنی میکنند خبردار باشند که فسادها ازین ره گذر پدید می آید بزرگان را بواسطهٔ فزونی مشغله فرصت کم و این گروه بدکار فراوان دیگر نه صحبت گوشه نشینان خدا جوی رسیده التماس همت نمایند - دیگر از اطراف و حوادث خود خبر گیران باشند دراز نفسی را کوتاه ساخته لایق عرض را معروض دارند - دیگر در ترویج حکمت و کسب فضیلت اهتمام نمایند که صاحبان استعداد از طبقات مردم ضایع نشوند دیگر در سامان سپاهی و یراق اهتمام نمایند و خرچ را کمتر از دخل کنند که سرانجام هرکس در گرد این است چه گفته اند هر که خرچ او زیاده از دخل باشد احمق است و هرکه خرچ را با دخل برابر سازد چنانچه عاقل نیست احمق نیست دیگر طرح اقامت نیندازند و همواره مستعد ملازمت و منتظر طلب باشند دیگر با هرکه وعده نمایند تخلف نکنند و درست قول باشند خصوصاً با آنچه متصدیان اشغال سلطنت نمایند دیگر همواره در مشق تیر اندازي و بندوق اندازي باشند و سپاهیان را ورزش سپاه فرمایند - دیگر بشکار مشغوف نباشند بلکه گاه گاهی بجهت ورزش سپاه گري

نادان در امری مخالفت نماید و ترا دران خدوک شود از عقل خود و درست کاران که همیشه کمتر باشند بار دارند دیگر هر کاریکه از ملازمان او شود بفرزندان نفرماید هر چیز از فرزندان شود خود متکفل آن نشوند که انچه از تو فوت شود تلافی آن مشکل باشد دیگر عذر مردم گوش نمودن و اغماض نظر از تقصیرات مردم کردن عادت او باشد که ادمی بیگناه و تقصیر نباشد آدمی گاه از تنبیه دلیر تر می شود گاه بعبرت افتاده آوارگی اختیار می کند ادمی باشد که بیک گناه تنبیه او باید کرد و آدمی باشد که هزار گناه او باید گذرانید عرض کار سیاست اهم ترین مهمات سلطنت است دانسته باهستگی و فهمیدگی بتقدیم رسانند دیگر راههای آن دیار را بمردم خدا ترس خدا در سپارند و نیک و بد آن راه از و پرسند و همواره خبر گیران باشند که بادشاهی . سرداری عبارت از پاسبانیست از بیخبرداری صورت نه پذیرد دیگر سزای هریکی از طبقات مردم درخور حالت او باشد که عالی نظرت رانگاه بند برابر کشتن است و پست نظرت را اب سودمند نیاید دیگر بکیش و مذهب و دین خلق خدا متعرض نشوند که خردمند در کار دنیا که فنا پذیر است زیان خود نگزیند و در معاملهٔ دین که پاینده است چگونه دانسته زیان مندی اختیار خواهد کرد اگر حق با اوست خود با حق سر مخالفت و تعرضداری نکند و اگر حق با تست او نادانسته خلاف آن بر گزیده خود بیچاره بیمار نادانی است محل ترحم و اعانت است نه جای تعرض و انکار ر نیکو کاران و خیر اندیشان هر گروه را دوستدار باشند دیگر خواب و خور از اندازه نگذارند از مقدار ضرورت تجاوز نکنند تا از پایهٔ حیوانات برا ترک شده برتبه انسانیت عز و اختصاص یابند و تا توانند شب بیدار باشند که کار روز شب بیندازند دیگر تقصیر و ملالت و جرایم مردم را بمیزان عدالت سنجیده پایه هر یکی را بجای خود دارند و باین میزان دانش اساس با دانش هریکی نه نمایند و بدل دقیقه شناس در یابند که درین گروه کدام تقصیر بخشیدنی و کدام گذاشتنی است و کدام پرسیدنی است و بر زبان آوردنی و سزا دادنی است چه بسا تقصیر اندک سزاوار جزای بسیار و بسیار تقصیر بسیار اغماض کردنی است چه

هزار سال در بلاد معمورهٔ مشهور و معروف است سما درین هزار سال سلاطین عدالت گستر و حکمای حقایق آئین بوده است درین دیار بواسطهٔ بعضی امور از شیوع افتاده بود بجهت انتعاش مرضات و اقتفاء آثار قدما آن ایام مسرت فرجام را رایج ساختیم باید که در جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد و قری بر وجه اتم و طریق احسن رایج گردانند درین معنی کمال اهتمام و مبذول داشته دقیقه نامرعی نگذارند تفصیل اعیاد ایام نوروز نوزدهم فروردین ماه الهی سیوم اردی بهشت ماه الهی ششم خورداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه الهی هفتم امرداد ماه الهی چهار شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست و سوم دی ماه الهی دوم بهمن ماه الهی پنجم اسفندارمذ ماه الهی تحریر بالامر المطاع *

فرمان والا شان مشتملبر احکام او امر و نواهی ضروری بنام ناظمان ممالک محروسه

آنکه منتظمان کارگاه سلطنت و کار پردازان بارگاه خلافت از فرزندان اقبالمند و بوئیدان اخلاص منش و امرای عالی قدر و سائر منصبداران و عاملان و کوتوالان باین روش عمل نموده در انتظام امصار و قریات و قصبات و سایر کثرات فرمان پذیر باشند اول بطریق اجمال آنکه در جمیع کارها از عبادات و عادات رضای الهی را جویان باشد و نیازمند درگاه ایزدی بوده خود را و غیر را منظور نداشته شروع دران کار کنند دیگر آنکه خلوت دوست نباشد که آن طرز درویشان صحرا گزین است و پیوسته با عامه نشستن و در کثرت بودن عادت نبود که طریق اهل بازار است بالجمله در مابد و خود توسط و میانه روی بکار برند و سررشتهٔ اعتدال از دست ندهند یعنی نه کثرت کثرت و نه وحدت وحدت دیگر بزرگ کردهای ایزد بیچون را عزیز دارند دیگر نه بیداری شب و روز علی الخصوص صبح و نیمروز و شام و نصف شب عادت کنند دیگر در هنگامیکه کار خلق خدا نباشد بمطالعه کتب ارباب صفوت و صفا مثل کتب اخلاق که طب روحانی و خلاصهٔ جمیع علوم است

از مکهٔ معظمه بمدینهٔ محترمه بواسطه استیلای اهل عدوان که محل سایه تو هم ناقصان علیل الفطرت ملل الکیاست است لازم نمی آید چنانچه در زمان ملک شاه تا آنکه تاریخ هجری آن مقدار امتداد نیافته بود و کار باین مرتبه مشکل نشده بجهت آسانی تاریخ جلالی وضع نمودند تا طایفهٔ که در معاملات کار بر ایشان مشکل باشد باین وسیله ازان صعوبت بر آیند و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و رُوم و ماوراء النهر و خراسان و عراق وغیرها ساري و جاري است و تمسک متشرعان روزگار و متدینان هر زبان بآن تقاویم رایج بنابر تکرار التماس این جماعت و مراعات خاطر ملتمس ایشان را بموقف قبول رسانیده شد و حکم مقدس نفاذ یافت بنوروزی که قریب سال جلوس بود آنرا مبداء تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسانی و شادمانی کشایند و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی وجلالی مرقوم می سازند این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب یسر کشایند و در تقویم های هند بجای تواریخ مختلفه آنها خصوصاً بکرماجیت که اساس آن بر تلبیس بود این تاریخ مجدد قلمی نمایند و تواریخ متنوعه آنها بر طرف سازند و چون در تقاویم متعارفه سالها شمسی بود ماه های قمری بود حکم فرمودند که ماه های این تاریخ مجدد نیز شمسی باشد چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکر گذاري و سپاسداری از شهور سنین روزی چند را بمناسبات فلکی و مرابطات روحانی بجهت جمهور خلایق و خوشحالی طوایف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد نام نهاده اند و دران ایام مسرت پیرای اساس سپاس را محکم ساخته در ادای مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصهٔ عبادات و زبدهٔ طاعات است مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مائده تفضل و احسان کشاده ابواب عشرت و کامرانی بر خواطر مکروبه و بواطن محزونه خوان زمان و ابنای روزگار کشوده انواع بر و احسان نموده اند بنابرین بعضی جشنهای عالی که تفصیل از د ، منشور فایض النور بوضوح خواهد پیوست و از چندین

از هزار و پانصد متجاوز گشته و همچنین تاریخ سکندری و یزد جردی که از الوف و مآت تجاوز نموده چنانچه در تقاویم مسطور و مزبور است و نوشتن و گفتن آن در مطارحات معاملات در اهل عالم خصوصا بر عوام الناس که مدار معامله بر ایشان است بسیار مشکل شده و ایضاً در ممالک محروسه ارباب هند تواریخ مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت بنگاله تاریخ از ابتدای حکومت لچهمن سین است و ازان باز تا حال چهار صد و شصت و پنج سال شده است و در ملک گجرات و دکهن تاریخ سالباهن است که الحال یک هزار و پانصد و شش سال است و در مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ بکرماجیت متعارف است که الحال یک هزار و شش صد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هر که حکومت آن قلعه داشته باشد ازو ابتدا می کنند و حالت و رتبت هر کدام معلوم دانایان وقایع و دانشوران آثار است و مشخص است که هیچکدام از تواریخ هندیه از امور عظیمه حق اساس نیست اگر بمقتضای عوام رافت و شمول عطوفت خود وضع تاریخ مجدد شود که هم آسانی خلایق دران باشد و هم اختلاف تواریخ هندیه مرتفع گردد و هر آئینه مُدرات و حسنات این راجع حال و مآل آن رفیع الدرجات خواهد بود و در کتب معتبره و زیچات متداوله مثل زیچ ایلخانی جدید کورگانی مصرح است که مبداء تاریخ ظهور امر عظیم گردانند مثل ظهور ملتی قویم یا حصول سلطنتی عظیم و المنة الله تبارک و تعالی که درین سلطنت کبری از عظایم امور و جلایل وقائع از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه و دیگر فتوحات و تائیدات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این امر جلیل ایشان دارد اما اگر آنحضرت مبداء تاریخ جدید را از روز جلوس بر سریر سلطنت خود که اکبر نعم الهی و اعظم آلای نامتناهی است که از آن هنگام سعادت آثار اه روز بیست و نهم سال شمسی و سی ام قمری می شود فرمایند هر آئینه بوسیله این امر خیر مراسم شکر گذاری بتقدیم رسانیده باشند و هم انجاح مقاصد طوایف عالمیان بحصول انجامیده باشند ایضاً در ضمن این عمل خیر کسری نشان رفیع المکان تاریخ هجری که از روز هجرت حضرت خیر الانام است

نمود که مبداء شهور قمری را بعد از استقمال که زمان اورایش طلعت است و آنرا بزبان هندی کش پیچه گویند و این سیاه باطنان بمحض تقلید و جهالت و عایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر طلعت نهاده اند باوجودیکه بطلان این عمل بی ما حصل و عدم استناد آن بدلیل روشن تر ازان است که باستدلال احتیاج افتد و از مهرة متدین این طایفه چنان بمسامع عزو جلال رسید و مطابق آن کتب معتبر قدیمه خود را بنظر صواب بین در آورند که مبداء شهور قمری پیش قدما از ابتداء روس شدن ایدحاب ماه که بحاب ما است بوده که آنرا بزبان ایشان شکل پیچه نامند از زمان نکوماجیت بواسطه شیوع بامتدینان و وقوع هرج و مرج این روش روش متروک و مشهور شده است و معقولیت آنکه اول ماه از ابتدای ظهور نور کنند از اجل بدیهات است بنابر آن حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب تقویم و مستخرجان ممالک محروسه تقویم های خود را بطریق شکل پیچه دهند و بواسطه احتیاط و اهتمام تسهیل و تیسیریک تقویم را بمهر اشرف اقدس مزین فرمود فرستادیم که برین نمط جاری گردانند درین اثنا اکابر و اعاظم قدس بموقف عرض رسانیدند که بر خاطر الهام ماثر پوشیده نیست که مقصود از وضع تاریخ آن است که اوقات مهمات و معاملات بآسانی معلوم شود بنوعیکه احدی را مجال منازعت نباشد مثل آن که شخصی مبایعت نموده یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدت چهار سال و چهار ماه قرار داد تا مبدء معین نباشد تعین این مدت متعسر بل متعذر خواهد بود و پیدا ست که هرگاه که از ابتدای تاریخی عهد بعید گذشته باشد وضع تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور عالم کشودن است و بر واقفان مواقف اخبار ظاهر است که از مبادی احوال تا غایت حال ذات سلاطین عظام و اساطین حکمت آن بوده است که همواره بوسیلهٔ اهتمام خود اساس این نبلی سعادت اقتباس را مجدّد می ساخته اند و معامله گذاران روزگار از مضایق حیرت نجات می بخشیده اند و الحال چون تاریخ هجری که آغاز آن از روز شماتت اعدا و کلفت احبّا است نزدیک بهزار رسیده و تاریخ هند

اران خوشم بسخنهای آشنای رحیم
که اندکی نه اداهای عشق ماند است

همدران سال فرمان وضع تاریخ و منشور الاداب الهی که در حضور احداث یافته بجمیع ممالک هندوستان بشرف صدور پیوست که مطابق یرلیغ و منشور و الا به عمل آرند چنانچه نقل هر دو بجنسه داخل اوراق نموده شد *

نقل فرمان عالیشان درباب وضع تاریخ الهي

درین زمان دولت آرای و هنگام سعادت پیرائی که یک قرن از جلوس نصرت قرین بر سریر سلطنت گذشته و آغاز انتسام حدیقهٔ اقبال است فرمان گیتی مطاع پرتو ارتفاع یافت که حکام محروسه و سایر متصدیان مهمات مالی و ملکي بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتواتر و تکاثر مکارم شاهنشاهي مفتخر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامی همت والا مصروف آن ست که کافهٔ انام از خواص و عوام که بدایع و دایع غیبی اند در ظلال امانی و آمال منشرح البال و مرفهٔ الحال بوده اوقات گرامی را که مفقود البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف دارند و ربقهٔ عقیدت خود را از قلادهٔ تقلید که ارباب ملل کلهم و اصحاب نحل اجمعهم دست رو بر آن زده اند و در جمیع ادیان ماثر قباحت و وقاحت آن با بلغ وجوه ادا می نمایند بار داشته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب کلیه و جزویه بی بدرقهٔ دلیل قدم نه نهند و در مشاع مقاصد خود بغیرا و ظهیرا بی اضاءت حجت شروع نه نمایند و ضمیر اصابت پذیر ما استکمالاً و تکمیلاً همواره در حقایق علمی و دقایق حکمي نظر مي اندازند و بعنایات و هدایات غیبی از مبادي عالیه بوسیله الهامات و واردات مستفید و مستفیض است و از آثار سلف و خلف نیز بمقتضای حسن سریرت و صفائی عقیدت محظوظ و بهره مند بر تفاوت چون عبور بر تقاویم متفارقهٔ اهل هند که بزبان این طایفهٔ پتره گویند بفتح بای موحد فارسي و سکون فوقانی و فتح را غیر منقوط و های خفی و درین اوراق کلپتره مشاهده

خانخانان که میرزا عبد الرحیم از ابوین نام داشت در سن چهار سالگی بعد از شهادت بیرام خان والدش حسب الطلب اقدس از گجرات بحضور آمده چنانچه در صدر اوراق سمت گذارش یافته و در ظل رافت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته اولاً بوالا رتبه خطاب میرزا خان سرفراز گشت و در سنه ۹۸۳ نهصد و هشتاد و سه بصوبداری گجرات مفتخر گشته در اندک مدت حضور طلب شد وزیر خان به نیابت او بامر نظامت میپرداخت دفعه دویم که بصوبداری صوبه ممتاز شده آمد بعد ظفر یابی بر مظفر بعالی رتبه خانخانان که خطاب پدرش بود برتری یافت مرد صاحب کمال که همیشه افاضل کرام در صحبتش میبودند و مدام فصحای عالی مقام در خدمتش بسر میبردند در امور لشکر داری و اعدا شکنی بنوعی عالم و ماهر شده بود که واضع آن شیوه او را توان گفت و در همت و فتوت از حاتم طائی گوی سبقت ربود تمامی حالات غریبه و حکایات عجیبه که بین الخواص و العوام مشهور و بر السنه جمهور خلایق مذکور است پرداخته شود دفتری علحده باید گاهی به گفتن نظم چون آب زلال و شعری چون سحر حلال اوراق لیل و نهار را بدان زیب و زینت می بخشید این ابیات که صورت تحریر پذیرفت ازوست *   * غزل *

شمار شوق ندانسته ام که تا چند است
جز این قدر که دلم سخت آرزومند است
نه زیب دانم و نه دام این قدر دانم
که پای تا سر من هرچه هست دربند است
خیال آتش جان کشت و خواب دشمن چشم
بلای تیغ شب است این نه مهر و پیوند است
[illegible] حق محبت عنایتیست ز دوست
[illegible] خاطر عشق [illegible] خورسند است
[illegible] که [illegible] دمیدانم
[illegible] و [illegible] خداوند است

است خانخانان خاطر را غبار آلود تعرف نساخته مالش خام پیش نهاد همت ساخته بسیاری از راجپوتان را علف تیغ انتقام ساخت و غنیمت بسیار بتصرف اولیای دولت در آمد و چون بچهار کروهی دوانگر که مسکن خام است معسکر اقبال گردید از راه عجز و نیاز وزاری پیش آمده رای درگا و کلیان رای را درمیان انداخت و پسر خود را با فیل شرزه و دیگر نفایس روانه ساخت خانخانان رعایت وقت منظور داشته ازانجا عطف عنان نموده مظفر که روی تهور و جسارت باحمد آباد نهاده بود چون به تهانه پرانتی نزدیک شد فوج تهانه پرانتی و بد اوله یک جا شده بمدافع او همت می گمارند و بهادران لشکر داد شجاعت و جانفشانی داده بسیاری از مخالفان سیاه بخت را بقتل میرسانند خواجه بردي با جوانان قوي دل بوقت تاخته مخالفان را بر داشت و مظفر منهزم شده راه ادبار پیش میگیرد اگرچه درین جنگ بجوانان خوب زخمهای نمایان رسیده اما اکثری از اعیان لشکر مخالف بخاک نیستی غلطیدند و بشارت این فتح در اثنای راه بخانخانان رسید شکر این موهبت تازه بجا آورد و در سال نهصد و نود شهاب الدین احمد خان که در صلع بهروچ بود بصوبداری مالوه سرفراز شده شتافت و همدران سال خانخانان از ضبط گجرات وا پرداخته به سجود کریاس فلک آساس فرق عزت برافراخت و خاقان گیتی ستان بانواع نوازش مخصوص گردانید بعد ایام معدود از نواحي دارالبرکت دهلی رخصت حکومت گجرات یافته معاودت نمود و درسنه نهصد و نود و چهار خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش بخطاب فرزندي امتیاز بسرداری مهم دکهن رفته بود به سمت مخالفت امرایان متعینهٔ لشکر را گذاشته جریده باحمد آباد آمد که خان خانان را بکومک خود برد خانخانان باستقبال شتافته مقدم او را گرامی داشته در مقام تهیهٔ کومک بود امّا بار بحرف و حکایات اهل نفاق ازان عزیمت دل بر گرفت و خان اعظم بی حصول مقصود مراجعت نموده بولایت مالوه شتافت و در سال نهصد و نود و پنج بنابر شادي جشن کدخدائي شاهزاده سلطان مراد خانخانان حسب الطلب بحضور رفت و قلیج خان به نیابت خانخانان در احمد آباد می پرداخت

مظفر ویران شده بجانب جونه گده شتافت و اولیای دولت قاهره خاطر از مهم پرداخته باحمد آباد مراجعت نمودند اکثری امرای کمکی به تیول خودها باز گردیدند قضا را در آن سال از شورش ارباب فساد و تفرقهٔ مردم قلیلی خلل جاگیر به تصرف سرداران در آمد و ازین ره گذر احوال سپاه رو به خرابي نهاد آن واقعه طلب که در کمین فرصت بود باز دیگر جمعی از اوباشان بی سر و پا فراهم آورده مجدداً اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانید خانخانان خبر یافته قلیج خان را بحراست احمد آباد گذاشته و سید قاسم بارهه را با سادات بارهه در پئی بار داشته و درمیان ولایت هر جا مناسب دانست تهانه جات مقرر فرموده خود با نورنگ خان و خواجه ابو القاسم و نظام الدین احمد بخشی از مبارزان عرصهٔ کار زار باستیصال آن برگشته روزگار روی همت نهاد و مظفر بمور بی آمده را دهی پور را تاخت و از هر جا هرچه بدست می افتاد نعصب میگرفت و انتظار کومک زمینداران داشت چون عساکر اقبال نزدیک رسید سراسیمه بجانب کاٹمیاوار شتافت خانخانان اردو را گذاشته متعاقب او گام سرعت بر گرفت و او خود را دران حدود نیز جمع نتوانست کرد رخصت ادبار بکوهستان بدره کشید زمینداران و کلا فرستاده در دولتخواهی زدند و ازانکه بیشتر با مظفر هم پای کرده بودند وسیلهٔ نجات منحصر در دولتخواهی یافته از راه عذر و انکسار وزاری در آمدند امین خان غوری حاکم جونه گده پسر خود را قرار داد که بخدمت میفرستم خانخانان میر ابو تراب را فرستاده او را آورد و زاده جام باظهار دولتخواهي نشان داد که مظفر در فلان جا است اگر جمعی از خوش اسپهای تیز جلوبر جناح استعجال خود را رسانند یمکن که بدست افتد خانخانان خود بسرعت شتافت و چون او بکوهستان در آمده بود اثری ظاهر نشد مجملاً خانخانان چهار فوج ترتیب دادیکی بسرداري نورنگ خان و دیگر بکار فرمائی خواجه نظام الدین احمد بخشی و دیگری بسرکردگی دولت خان لودهی و هر فوجی بصوبه تعین فرمود که دران ملک معمور در آمده تاخت و تاراج نمایند و با آنکه مذکور میشد که مظفر پسر خود را نزد جام گذاشته خود بجانب احمد آباد رفته

ملک و دلاسای زیردستان گماشت و در مکانی که بر مظفر ظفر یافته بود بر کنار رودبار سابرمتی واقعه موضع کهتو پور سیر کهیچ از بلده بفاصله سه کروه احداث باغ فرمود و بفتح باغ موسوم گشت که تا حال بعضی از عمارات و آثار چار دیواری برجاست و از باعث افتاده زمینش را مزروع می نمایند و حاصل آن در جمع موضع مذکور محسوب می شود القصه مظفر شکسته بال و پر از تنگنای کوه راج پیپله بر آمده بصوب پٹن روانه شد و همچنین میر عابد و میرک و یوسف و میرک افضل و عبد الله و میر حسین نیز قصبه مودده عبار شورش برانگیختند خانخانان فوجی بسردگی شادمان بیگ و مقصود آقا بر سر مظفر فرستاد او تاب مقاومت نیاورده بجانب ایدر شتافت و ازانجا به کاتهیاواڑ و ازانجا با چند کس بموضع کهرری پیش لوبیا کاتهی رفت و فوجی دیگر بسرداری نظام الدین احمد و میر ابو المظفر و دیگر امرا بدفع مفسدان که آسامی آنها مرقوم شد نامزد فرمود چون فوج بدهولقه رسید هنگامهٔ مخالفان پراگنده شد هر کدام بحال تباه بطرفی آواره گردیدند و شیر خان فولادی به زمیندار بکلانه پناه برد چون قلیج خان و نورنگ خان و تولک خان و شریف خان را با سائر لشکر مالوه به تسخیر قلعهٔ بهڑوچ تعین کروه بود محاصره داشتند و از هیچ راه فتح الباب نمي شد نصیر خان که در قلعه بود بگمان آنکه حاجی سمک با مردم بادشاهی بسازد بدعا کشت خانخانان و شهاب الدین احمد خان با فوجی از مردم تازه رور بدان صوب فرستاد و سرکار بهروچ بجاگیر او مقرر فرمود یکی از بندوقچیان از قلعه بر آمده به شهاب الدین احمد خان گفت که مردم قلعه از محاصره بجان آمده اند اگر مجاهدان اقبال بطرف دروازه روی همت نهند برادران و یکجهتان من دروازه‌ها را می کشایند و این عقده به سهولت کشاده می شود چون از سخن او بوی صدق و راستی می آمد فی الفور جمعی بطرف دروازه شتافتند بهمان دستور فتح قلعه بسهولت میسر شد نصیر خان و چرکس خان بهزار خان کندن خودها را بیرون انداختند اسپ چرکس خان در خلاب نزدیک افتاد و بند شد و بدست مردم بادشاهی افتاده روانه ملک عدم گردید و در اواخر سنه ۹۹۱ مذکور چون سلطان

دوازده هزار کس از او باش بر گرد او جمع شدند و رعایا نیز صاحب زاده موروثي دانسته راه وفاداري پیش گرفتند و مجدداً هجوم عام شد چون این خبر در احمد آباد بمرزا خان رسید سید قاسم را که رحمی بود با چندی از منصبداران بحراست شهر احمد آباد گذاشته عزیمت دفع فساد ارباب بغی پیش نهاد همت ساخت و بسرداران لشکر مالوه که در بروده و محاصره بهروچ بودند نوشت که شمایان بیایند که مخالف باز در کهندایت جمعیت نموده است و بتاریخ دهم شهر صفر المظفر بر سر مظفر بر آمد مخالف نیز سید دولت را با جمعی بدهولقه فرستاد و پسران اختیار الملک و مصطفی خان سروانی را بجانب معمور آباد روان ساخت چون مرزا خان بموضع باریچه رسید سرداران مالوه بلشکر ملحق شدند مظفر از استماع پیوستن عساکر مالوه از کهندایت بر آمده بطرف بروده روانه شد مرزا خان نیز تعاقب کنان به بروده رسید ازانجا تولک خان را جدا ساخته بر سر سید دولت فرستاد و خود با دیگر امرا بر سر مظفر رفت و مخالفان در برابر آمده رزم طلب گردیدند و از جانبین کشش و کوشش بسیار شد آخر الامر نسیم فتح و ظفر بر پرچم اولیای دولت قاهره وزیده مفسدان برگشته بخت رو بوادی فرار نهاده و تولک خان نیز فتح کرده با لشکر منصوره پیوست و مظفر از آب نربده گذشته به دره کوه جهاندنه که از احمد آباد شصت کروه واقع است پناه برد و امرای عظام در قصبهٔ بادوت معرکه قتال آراسته عزیمت استیصال او پیش نهاد خاطر ساختند و از منزل مذکور ترتیب فوج نموده بادل قوي بدفع اعدای دولت قاهره پرداختند و آن برگشتها بخت درین عرصه مردی نیز خجلت زده ادبار شده لشکرش متفرق گشته اکثری بر آمده مرزا خان را دیدند و بعضی به دکهن رفتند و بنگاهش بتاراج رفت درین جنگ قریب دو هزار کس علف تیغ انتقام گشتند و پانصد کس اسیر پنجهٔ تقدیر شده مسافر راه عدم گردیدند چون این نوید بمسامع جلال رسید مرزا خان را بخطاب والای خانخانان و منصب پنجهزاری ذات پایهٔ عزت افزودند و دیگر بندهها در خور شایستگي خدمت به نتایج نیک سرفرازي یافتند چون خانخانان از بادوت به احمد آباد آمد همت بمعموری

مالوہ گرم بود مظفر فرصت را غیمت شمردہ از محمد نگر بر خاستہ از آب گذشتہ متصل بمزار شاہ بهیکن قدس سرہ آمدہ بجنگ پیش دستي نمود با گریز دلاوران دولت و اقبال فوجها آراستہ بتقابل شتافتند درمیان حربی واقع شدہ بود در وقت گذشتن فوج هراول و التمس ترتیب ساقط گشت بہادران لشکر منصور با مخالفان در آویختہ داد دلیری و جانفشانی دادند چون ترتیب نماند هرکس بطرفی افتادہ با مخالفان در آویختند و بغایت جنگ سخت در پیوست مرزا خان با سیصد سوار و صد زنجیر فیل قدم همت برجا داشتہ نظارہ بہ نیرنگی اقبال شاهنشاهی می نمود و مظفر با پنج و شش هزار سوار در عرصۂ غرور و پندار ایستادہ بود و چون از افواج مخالف آثار غلبہ و تسلط ظاهر شدن گرفت بعضی از هوا خواهان خواستند کہ برجلو مرزا خان دست زدہ از عرصۂ نبرد بر آرند او این معنی را از ناصیہ حال کوتاہ همتان دریافتہ باعتضاد اقبال بیزوال خاقان گیتی ستان عنان مدار از دست دادہ توسن همت بر انگیخت و فیلان مست صف شکن کہ در پیش فوج داشتہ بود افواج را در هم شکستہ هر کدام چون گرد باد بعرصۂ کارزار در آمدند مظفر عنان ثبات و اختیار از دست دادہ راہ هزیمت پیش گرفت جمعی از مرافقت از راہ معمور آباد بصوب دریای مہندري شتافتند و هر گروهی بطرفی آوارہ دشت ادبار شدند و بسیاری بہ تیغ بدریغ بخاک هلاک افتادند چون روز بآخر رسیدہ بود تعاقب گریختگان نیارستند کرد و این واقعہ در روز پنجشنبہ سیزدهم محرم الحرام سنہ مذکور روئیداد درین اثنا روزیکہ مظفر شکست یافت قلیج خان و شریف خان و نورنگ خان و دیگر سپاہ مالوہ با عساکر فیروزی بقصبہ بڑودہ رسیدند چون همدران مقام خبر فتح بایشان رسیدہ بود در بڑودہ مقام نمودند و نورنگ خان و مرزا زاهد پسر شریف خان بر سر بڑوچ ایلغار کردند تا قلعہ را بدست آرند حاجی سمک و چرکس و نصیر کہ خزانہ و قلعہ بایشان تعلق داشت در بر روی آنها بستہ بجنگ پیوستند مظفر فرار نمودہ بہ کہنبایت آمد ز از سوداگران و متوطنین آنجا زرها گرفت و برز پاسي واقعہ طلبان فتنہ دوست قریب دہ

هاشم بارهه و شیرویه خان و رای درگا و میدنی راو و درویش خان و محمد رفیع و شیخ کبیر مخاطب بشجاعت خان و نصیب خان ترکمان و بسیاری از مبارزان جان نثار و مجاهدان عرصهٔ کار زار بهمراهي مرزا خان تعین شدند که از راه راست متوجه گجرات شوند و قلیچ خان و نورنگ خان را حکم شد که از راه مالوه شتافته امرای آن صوبه را همراه گرفته خود را رسانند چون مظفر خبر عزیمت مرزا خان شنید باحمدآباد برگشته آمده از بسیاری بدست آمدن اموال دماغ او تباه گشته چندی در احمدآباد بخود کامی نشست و شهاب الدین احمد خان وغیره امرا که در پتن بودند خبر نزدیک رسیدن مرزا خان را بافوجی از دلیران عرصهٔ کارزار استماع نموده خواجگی طاهر پسر خواجه عمادالدین حسین را پیشتر فرستاده بر حقیقت کار اطلاع بخشیدند و او در میرته بخدمت مرزا خان پیوسته آنچه گذشته بود معروض داشت مرزا خان از فرط دانائی حادثهٔ قطب الدین خان را برهمگنان ظاهر نساخت و سران سپاه را حاضر آورده کنکایش طلبید هرکس در خور همت خویش سخنی گفت آخر رایها برین قرار گرفت که باعتقاد اقبال بادشاهی گرم و چسپان شتافته بجنگ مبادرت نمایند بایں عزیمت ترتیب افواج نموده قدم همت پیش نهادند و مظفر بالشکر بسیاري صفوف ادبار ترتیب داده و توپها را با دیگر آلات آتشباري پیش در چیده در محمد نگر متصل عثمان پور آنطرف رود سابرمتی بفاصله یک کروه بلده بتاریخ نهم شهر محرم الحرام سال نهصد و نود و دو رزم طلب نشست مرزا خان از روی تدبیر فرمانی طاهر ساخت که در فلان تاریخ بذات اقدس متوجه استیصال اعدای دولت شده ایم زینهار در مبارزت تعجیل ننماید ازین نوید دولت خواهان را قوت دیگر افزود و در ارکان همت مخالفان تزلزل تمام راه یافت و چون سزاولان از درگاه والا تعین شده بودند که لشکر مالوه را بکومک رسانند مرزا خان روزی چند در عقده توقف انداخت و بجانب سرکهیچ عزیمت نموده یک طرف آبادي موضع مذکور و طرف دیگر شاخ بنداستوار گردانیده فرود آمد نخست جمعی که به ارادهٔ شبخون آمده نا کام باز گردیدند چون صیت رسیدن موکب اقبال و آمدن لشکر

بعد ساعت چند هردو را شهید ساخت و دو روز در بروده مقام نموده رفته در نواح بهروچ فرود آمد والد نورنگ خان با غلام چند در قلعهٔ بهروچ بودند روز سیوم غلامان حرام نمکی کرده در آمده مظفر را دیدند و کلید قلعه را سپردند تمام خزانه قطب الدین خان بدست مظفر افتاد پانزده روز درانجا اقامت ورزید که درین اثنا خبر رسید که مرزا خان خلف الصدق بیرام خان حسب الحکم معلی بکوچهای متواتر متوجه احمدآباد است مظفر نیز بسرعت معاودت نموده باحمدآباد آمد *

صوبه داري مرزا خان خلف الصدق بیرام خان و رزم آراستن مظفر و هزیمت یافتن او و بتصرّف در آمدن احمدآباد بدست اولیای دولت قاهره و سرفراز شدن خان مشارالیه بوالا رتبه پنجهزاري ذات و خطاب خان خانان و بنای فتح باغ در موضع جنکاه و دیواني خواجه ابوالقاسم دیوان سابق و ورود فرمان والا شان درباب وضع تاریخ ومنشور الاداب الهي بممالک محروسه هندوستان

در هنگامیکه رایات عالیات بسمت ممالک شرقیه متوجه بودند خبر شورش گجرات بعرض اقدس رسید مرزا خان خلف الصدق بیرام خان را که از صغر سن در ظل رافت و عاطفت آنحضرت تربیت یافته بود در آواخر سنه ۹۹۱ نهصد ونود و یک بحکومت و ایالت گجرات بلند مرتبه گردانیدند و سید قاسم بارهه و سید

کرد آنها آمده بر گذرها فرود آمدند اما بنهانی مراسلات موافقت با مظفر داشتند روزیکه مظفر بر گذر جاپور رسید اندک جنگ نموده رو بفرار نهادند قطب الدین محمد خان با جمعی از خاص خیل خود را بدیوار بند قصبهٔ بروده کشیده مفسدان قدم جرأت پیش نهاده بمحاصره پرداختند قریب بیست هزار سوار و پیاده و کولی و راجپوت پیش مظفر درین محاصره فراهم آمده بودند با وجود کثرت مخالفان تا بیست و دو روز قلعه را نگهداشت چون بر مردوم خود اعتماد نداشت خان بجرأت خود خارج از طاقت بشری ترددات می نمود تا آنکه روز دیگر محمد میرک و چرکس خان رومی از مورچال خود بمظفر پیغام فرستادند که تا ما در مورچال خود مقام داریم مردم چشم بجانب ما داشته نگاهبانی مورچلهای خود می کنند شما نه بهانه صلح ما را و زین الدین کنبهو را که از خویشان شهباز خان کنبهو بود که او را همراه اعتماد خان از درگاه والا فرستاده بودند بعد شکست شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان پیش قطب الدین خان رفته بود که او را بسرعت بیارد و او در حراست مورچالها پی نفاق بود سیادت پناه سیّد جلال بهکری و خواجه یحیی وکیل نورنگ خان را پیش خود طلبیده بعد ازان ما را و یحیی را قید کنید و زین الدین کنبهو و سید جلال را بکشید روز دیگر قلعهٔ را بچسپید هیچکدام از لشکر قطب الدین خان دست بکار نخواهد برد مظفر بنابر اشاره اهل نفاق چنان کرد قطب الدین خان هر پنج را برسالت فرستاد بمجرد آمدن آنها ایشان را قید نمود و صبح آن زین الدین کنبو را بپای فیل انداخت و سید جلال را سید احمد بخاری شفاعت نموده خلاص کرد و بمنزل خود برد و مظفر سوار شده امر کرد تا هر چهار طرف قلعه بچسپند و توپها که از احمدآباد آورده بود بر قلعهٔ بستند قطب الدین خان چون حقیقت لشکر خود بدین منوال دید و از تن تنها چه تواند کرد در ارک متحصن شد روز دیگر مظفر سوگند بکلام مجید خورد که ضرر جان بخان نرساند و قول فرستاده طلبید قطب الدین خان لاچار آمده مظفر را دید همان ساعت با غوای بعضی غرض گویان قطب الدین خان را با جلال الدین محمد جواهر زاده او قید نمود

و مقارن این حال لشکریکه از درگاه گیتی پناه بکومک اعتماد خان مقرر شده بود مثل خواجه ابو القاسم دیوان و محمد حسین شیخ وغیره قریب دو هزار سوار در پٹن به شهاب الدین احمد خان پیوستند و اولیای دولت قاهره قلعهٔ پٹن را استحکام داده عرضداشتی مشتمل بر شرح این سوانح بپایهٔ سریر سلیمانی ارسال داشتند بالجمله قطب الدین محمد خان بعد از استماع این واقعه بکوچهای متواتر به بروده رسید درین شورش سید دولت نامی که نوکران کلیان راو کهنبایتی بود جمعی را فراهم آورده کهنبایت را متصرف شد زر بسیار بدستش افتاد قریب چهار هزار سوار جمع نموده بمظفر نوشت مظفر خطاب رستم خانی با اسپ و خلعت فرستاده نوشت که بحال خود باشد هرگاه طلبیده شود بیاید و اولیا نام غلام شیر خان فولادی در قصبهٔ چهوتانه غبار شورش بر انگیخت بیگ محمد توقبایی که دران نزدیکی بود بجنگ مردانه او را شکست داد شیر خان از شنیدن این خبر حسین داماد خود را با فوجی بر سر او فرستاد اولیای دولت محمد حسین شیخ و خواجه نظام الدین بخشی را با جمعی از بهادران اخلاص نهاد بکومک او تعین فرمودند مخالفان تاب مقاومت نیاورده بار گردیدند و بیگ محمد بیر دستی نموده خود را بمخالفان رسانید و بین الفریقین جنگ سخت در پیوست و مخالفان شکست خورده راه هزیمت پیش گرفتند از سنوح این سانحه شیر خان فولادی بافواج آراسته خود متوجهه نبرد شد اعتماد خان با شهاب الدین احمد خان در پٹن توقف گزیده شیر خان پسر اعتماد خان و دیگر بنده های خان نثار را بمدافعهٔ آنها نامزد فرمودند فرستادها در هژده کروهی پٹن بمخالفان رسیده عرصهٔ کارزار آراستند و کوششهای مردانه از جانبین بظهور پیوست و حسین داماد شیر خان فولادی کشته شد و شکست بر مخالفان افتاد اما چون مظفر بنابر مقابله قطب الدین محمد خان از احمدآباد کوچ نمود و سید دولت از کهنبایت با جمعیت چهار هزار سوار در ناحیه قصبه نریاد آمده بدو پیوست قطب الدین خان از استماع این خبر محمد افضل و میرک محمد را با هزار سوار تعین فرمود که رفته گذر جانپور و بیکانیر را بگیرند تا لشکر مخالف عبور نتواند

پانصد سوار راه بی حقیقتی سپرده بمخالف پیوستند و آنها از دل دهی سمک پای جرات و جسارت پیش نهاده از آب گذشتند تا آنکه همراه شهاب الدین احمد خان دویست سوار بیش نبود قدم همت برداشته رفقا را بمدافعه و مقابله ترغیب و تحریص میکرد تا آنکه زخم تیری با اسب او رسید و برگرد و پیش او معدودی از خویشان و برادران ماندند و مخالفان هجوم آوردند با گریز چندی از خیر اندیشان او جلو گرفته از معرکه بر آوردند درین حال عبد الرحمن مجهولی از ملازمان شهاب الدین احمد خان که در زمرهٔ باغیان در آمده بود از عقب رسیده زخم شمشیر بخان رسانید لیکن زخم کاری نیفتاد خان جان بسلامت برد از کاتهیان و رجاله شهر که بقصد تاراج همراه شده بودند در خیمه و منازل مسلمانان ریخته دست یغما کشودند و زن و دختر ارباب صلاح را معه ناموس اسیر و دستگیر ساخته انواع تشویش رسانیدند و نقد و جنس و اسپ و فیل و یراق بسیار بتاراج رفت و بهمین دست برد هنگامهٔ مخالفان رونق تازه یافت و مظفر با خواسته بسیار و غنیمت بیشمار عنان معاودت معطوف باحمد آباد داشته بغایت غرور و پندار به ارک شهر نزول نموده تکیه بر جائی بزرگان زده بحکومت گجرات گوشه کلاه شقاوت کج نهاده نشست و در همین روز سمک حرام نمک و اکثر ملازمان روشناس شهاب الدین احمد خان بخدمت او رفته ملازم شدند و آن کم فرصت کوته اندیش بتعین منصب و خطاب و تقسیم جاگیرات پرداخت و روز دیگر جمعی از ارباب ضلالت بمسجد جامع رفته خطبهٔ بنام خود خوانده در همین روز مسرعان بطلب شیر خان فولادي که در ولایت جونا گڈه روزگار بعسرت و فلاکت میگذرانید فرستاد او با دویست تتو سوار مفلوک آمده ملحق شد و چون خاطر او از جانب قطب الدین خان که در نواحی سلطان پور و ندر بار بود جمع نمی شد میر عابد را بحراست شهر گذاشته خود بدان صوب شتافت و شیر خان را با جمعی از اوباشان بتقابل شهاب الدین احمد خان بجانب پتن فرستاد و از مفالیک گجرات و سپاهیان آن ملک وغیره هرچه بهم رسید نوکر نمود و در عرض دو هفته چهارده پانزده هزار سوار بدکردار از اهل ادبار فراهم آورد

اولیای دولت بعثمان پور که در ظاهر بلدہ واقع است رسیدند و اهل اردو بخیمه زدن و منزل گزیدن پرداختند مفسدان برگشته روزگار از رسیدن فوج آگاهی یافته بترتیب آلات قتال و لوازم سواری پرداخته مسلح و مکمل از شهر بر آمدند و اگر آن مردم یکراست بشهر میرفتند طن غالب بود که مخالفان سرا سیمه وار از راه دیگر میگریختند القصه درین فرصت که مردم شهاب الدین احمد خان بخیمه زدن و فرود آمدن مشغول بودند مفسدان بخاطر جمع زره پوشیده و آنها در راه محافظت اهل و عیال و کشیدن احمال و اثقال گرفتاری داشتند و جمعی که با شهاب الدین احمد خان رسیده بودند وقتی خبردار شدند که قریب دو هزار سوار از شهر بر آمده کنار دریا صف آراستند مظفر خود در قول و یمین و یسار او لونیا کاتهی ایستاده و محمد یوسف بدخشی و خلیل بیگ و تیمور حسین و وفادار بیگ و مغل بیگ و دیگر حرام خوران بطریق هراول قدم ادبار پیش نهادند شهاب الدین احمد خان از ظهور این سانحه غیبی سوار شده بترتیب صفوف و تورک افواج پرداخت اعتماد خان به بهانه آنکه گذر عثمان پور را مضبوط سازم تا مخالفان از آب نتوانند گذشت با میر ابو تراب و جمعی از گجراتیان سوار شده خود را بگوشه کشیده راه گریز میدید شهاب الدین احمد خان با هفت صد هشت صد سوار که همراه داشت در برابر مخالفان برگشته بخت زمین مرتفعی اختیار کرده پای همت افشرده ازینجمله دویست کس در قول با خود داشته همه مردم را مثل سمک حرام نمک و پاینده سگ کش و دیگر حرام نمکان از آب گذرانیده در برابر غنیم فرستاد و اگر سران آنفوج با مخالفان زبان یکی داشتند اما دیگران خوب تاختند و دو دفعه پیش قدمان فوج مخالف را رو گردان ساختند به مغل بیگ و وفادار بیگ زخم تیر رسید اما سمک حرام نمک که سردار فوج بود مردم را از جنگ و ستیز باز میداشت و لحظه بلحظه کسان خود را نزد میر عابد و دیگر مفسدان فرستاده تحریص جنگ می نمود بدر بیگ ترکمان از نوکران شهاب الدین احمد خان در کنار آب ترددات شایسته ظاهر ساخته جان نثار شد دریفوقت سمک و پاینده سگ کس وغیره

نمیدانستند که بکجا باید رفت و چه باید کرد این قسم مژده رسیده در ساعت بسرعت هرچه تمامتر روی صلاح بگجرات نهادند و تا رسیدن به شهر آناً فاناً جمیعت مخالفان می افزود چون بظاهر احمد آباد رسیدند از دروازهٔ رای کهر که بعهدهٔ مجاهد خان گجراتی بود هجوم آورده برد و خورد به شهر در آمدند و پهلوان علی کوتوال شهر بقتل رسید و آتش فتنه و آشوب زبانه کشید شیر خان پسر اعتماد خان و میر معصوم بهکری و زین الدین کنبهو بهزاران جان کندن خود را ازان مهلکه بدر انداختند و ارباب فساد دست یغما کشوده بغارت و تاراج پرداختند بنهو که عبارت از سلطان مظفر است چنین روزی را که شبها بدعا میخواست بدولتخواهیهای سلاطین گجرات در آمده کامیاب بر مسند مراد نشست و در لمحة البصر چنان مصر معمور که مملو از زر و جواهر و اقمشهٔ نفیس بوده همه بتاراج رفت و چون اعتماد خان بکری رسید بعد از کفت و شنید و عهد و پیمان شهاب الدین احمد خان را برگردانید و خان مذکور که اعتماد بر بعضی ملازمان خود نداشت آنها را بحضور طلبداشته سوگند بمصحف مجید داد سر حلقهٔ جماعهٔ سمک حرام نمک بود پیشتر از همه سوگند خورد اوّل کسی که بمخالفان در آمده او بود بالجمله چون بهشت کروهی احمد آباد رسیدند شیر خان و میر معصوم علی بهکری و زین الدین کنبهو و غیرهٔ که از شهر می آمدند دو چار شدهٔ خبر وحشت اثر احمد آباد را ظاهر ساختند شهاب الدین احمد خان از استماع این سانحه به بحر اندیشه فرو رفت و از دیگر دولتخواهان کنکایش خواست هر کسی در خور دانش خویش سخن کرد آخر رائیها برین قرار گرفت که یک جلو تا احمد آباد باید شتافت اگر مخالفان از حصار بر آمدهٔ جنگ صف کنند هر آنچه نصیب باشد به ظهور خواهد پیوست و اگر قلعه را مضبوط سازند محاصره باید نمود که درین زودی کومکیان اعتماد خان نیز از درگاه خواهند رسید و کارها بمراد اولیای دولت خواهد شد اما غلطی که واقع شد این بود که اهل و عیال مردم را بجا بایستی همراه برد و در جائی مضبوط ساخته و خاطر ازان وا پرداخته قدم پیش نهاد الحاصل وقت صبح بود که

حواهم کرد چون زر نقدي درمیان نبود روزی چند نحرف و صورت تشخیص مهم و تعین مبلغ و مقدار گذشت آخر شهاب الدین احمد خان از صفحه احوال چنان خواند که اعتماد خان میخواهد که بحرف و حکایت او را چند روز نگاه دارد تا مردم کومکی او از درگاه برسند بعد ازان سر بصحرا خواهد داد القصه از ظاهر احمد آباد کوچ کرده بقصبهٔ کرٔی رفت و جمعی از اوباش که در پرگنه ماتر فراهم آمده بودند وصف معتمد سمرده بکاتهیاوار شتافتند که مظفر را همراه آورده کامی پیش برند چون بمظفر ملحق شدند عروس ملک را بخوبتر صورتی در نظر او جلوه داده سخن در راه گفتند و لونیا کاتهی سردار کاتهیاورا به تطمیع و تحریص تاخت و تاراج همراه گرفته روی ادبار به احمد آباد نهاده قریب یک هزار و پانصد سوار کاتهیاوار فراهم آورده تا پرگنه دهولقه عنان مسارعت باز نکشیدند و در قصبهٔ دهولقه لاشه تدبیر اهل تشویر بخلاف اندیشه و تدبدب فرو نشست بعضی مصلحت دران دیدند که بر اردوی شهاب الدین احمد خان شبخون باید برد و مظفر برین بود که بطرف بندر کهنبایت رفته آن بلده معموره را یغما سازد و اعتماد خان که خبر رسیدن مخالفان بدهولقه شنید ول از دست داده و دست از پا نشناخته خود بقصبهٔ کرٔي رفت که شهاب الدین احمد خان را بر گردانیده به احمد آباد آورد و از غایت اضطراب و سراسیمگی چنین خطائی عظیم کرد و فی الواقع مخالف را بر دوازده کروهی گذاشتن و هژده کروه راه بطلب کومک رفتن کدام عقل بوده معهذا سردار یکه شهر را باعتماد اوتوان گذاشت نباشد هرچه صلاح اندیشان راست تدبیر پوست کنده گفتند که این رای خطا است نشنید و شیر خان پسر خود را بمحافظت احمد آباد گذاشته میر معصوم بهکری را و فیض الله بیگ آغا و زین الدین کهنو را بحراست دروازه‌ها تعین نموده مجاهد خان گجراتی را بر دروازهٔ رای کهر گذاشت و نظام الدین بخشی از شهر بر آمده راه کرٔي گرفت و بمجرد بر آمدن او جمعی از واقعه طلبان گجرات که بارباب فساد زبان یکي داشتند مسرعان فرستاده بر آمدن اعتماد خان را بعنوان گریختن وا نمودند و بر وقتی که اهل ادبار حیرت زده کار خود بودند

هشتاد قلعه از کهنه و نو تعمیر نموده تهانجات نشانیده بود همین که مردم او بر
آمدند کولی و گراسیه اکثر قلعه را ویران ساخته سر بشورش بر داشتند و شهاب
الدین احمد خان از احمد آباد بر آمده در عثمان پور آنطرف دریای سابر نشست
و مقارن این اعتماد خان وغیره به شهر در آمدند و عابد با دیگر مفسدان که نامبرده
شد قریب پانصد کس فراهم آورده بر سر تال تتوه منزل گزیده به اعتماد خان
پیغام فرستاد که از پریشانی همراه شهاب الدین احمد خان بدرگاه نمی توانم رفت
اگر بدستور سابق جاگیرهای که مشار الیه بما داده بود مسلم دارید بخدمت آمده
لوازم نوکری بجا می آریم و الا سر بصحرای آوارگی نهیم اعتماد خان در جواب
گفت بی حکم اقدس آن جاگیرها بشما تنخواه نمی توانم کرد اما از جانب
خود بدانچه میسر باشد رعایت خواهم نمود آن بخت برگشتگان از جواب اعتماد
خان مایوس شده بر پرگنه ماتر بر خلیل بیگ و محمد یوسف شتافتند
و شحنه قصبه [illegible] چون جمعی که بکومک اعتماد خان از درگاه
تعین شده بودند [illegible] رسیده اعتماد خان صلاح دران دید که شهاب الدین احمد

سازند و از نوکری بر طرف نموده عوض آنها مردم وفاکیش نگاه دارند و در خلال این حال موکب جلال بسمت کابل نهضت فرمود شهاب الدین احمد خان صلاح وقت در اخراج آنها نیافت بلکه بر منصب و جاگیر آن جماعه افزوده اقسام دلاسا فرمود دریئوقت که اعتماد خان بحکومت این ملک اختصاص یافت مجدداً در اخراج آنها بتاکید حکم شده بود و این نغمه بگوش ارباب فساد رسیده در اندیشه کار خود بودند میر عابد که سر خیل اهل ضلالت بود با یوسف بلخی و خلیل بیگ بدخشی و بیرام بیگ و میرک قرار دادند که پیش از رسیدن اعتماد خان بگجرات کار شهاب الدین احمد خان را با تمام باید رسانید و مظفر را بسرداری گزیده احمد آباد را متصرف باید شد قضا را جهانگیر نام مفسدی که داخل آن جماعه بود شهاب الدین احمد خان را از عزیمت باطل آنها آگاه ساخت چون او دل از حکومت بر کنده بود چنانچه باید در مقام باز پرس و تحقیق این معامله نشد اما بخلیل بیگ و محمد یوسف پیغام داد که شما از شهر بر آئید و دریئجا نباشید و آنها این معنی را بتقویت کار خود دانسته به پرگنه ما ترکه سابقاً در جاگیر آنها بود رفته بترتیب اسباب پرداختند و مکاتبات بمظفر گجراتی نوشته اظهار متابعت و ترغیب آمدن نمودند و میر عابد که سر حلقۂ بیدولتان بود بظاهر در خدمت شهاب الدین احمد خان چنان می نمود که اول کسی که همراه شما بدرگاه خواهد رفت منم و در باطن بانحراف قلوب و بد راه ساختن مردم سعی داشت چنانچه مغل بیگ وفادار و تیمور حسین را که از عمده های شهاب الدین احمد خان بودند با خود متفق ساخت دریں وقت اعتماد خان و خواجه ابو القاسم دیوان صوبه و خواجه نظام الدین بخشی به پٹن رسیدند و کرم علی که بسزاولی شهاب الدین احمد خان آمده بود با قابل نام وکیل اعتماد خان به احمد آباد پیوست و شهاب الدین احمد خان باستقبال فرمان عالیشان و اسپ و خلعت شتافته باتفاق کرم علي بار به شهر آمده بر مضمون حکم اقدس اطلاع یافت در همان مجلس کلید دروازهای حصار را بوکلای اعتماد خان سپرده مردم خود را از تهانجات طلب فرمود ازانجا که شهاب الدین احمد خان قریب

نهصد و نود و یک او را بحکومت و حراست آن صوبه بلند مرتبه گردانید
هرچند دولتخواهان بعرض رسانیده که ضبط ولایت گجرات از اندازهٔ حوصله
او بیرون است اما چون بربان الهام بیان گذشته و تیر امریکه رقمزدهٔ کلک تقدیر
شده بود التفات بحرف آنها نفرموده تا بایالت گجرات شرف رخصت یافت
و میر ابو تراب با میلی عز امتیاز پذیرفت و خواجه نظام الدین احمد بخشی
مقرر گشت و خواجه ابو القاسم را که دو صدی ذات منصب داشت دیوان
ساختند و محمد حسین شیخ و میر ابو المظفر و بیگ محمد تو قبای و میر
محب الله و میر شرف الدین و صالح شاه بیگ و میر هاشم و میر معصوم
بهکري و زین الدین کهتو و سید جلال بهکری و سید اسحق و قدر ایشک آقا
و پهلوان علی سیستانی همراهی او مقرر و نامبردهها را بخلعت و اسپ
سرفراز فرموده بدان صوب رخصت نمودند و کرم علی پسر مهتر رمضان داروغه
خوشبوئی خانه که از خانه زادان معتبر بود بآوردن شهاب الدین احمد خان
تعین شد که چون اعتماد خان باحمد آباد برسد او را بدرگاه معلی آورد و همدران
ایام نالش حاجی ابراهیم سرهندی صدر صوبه بعرض رسید و گروه گروه ازو
بفریاد آمدند بادشاه عدالت بارگاه رقم عزل بصفحه حال او کشیده بدرگاه طلب
فرمودند بعد از ثبوت جرایم در قلعهٔ رنتهور محبوس شد بالجمله اعتماد خان
بحکومت و حراست صوبه گجرات از درگاه معلی رخصت یافت و کرم علی
بطلب شهاب الدین احمد خان تعین شد جمعی از قلیچیان واقعه طلب که قبل
ازین در سلک ملازمان مرزایان انتظام داشتند بعد از استیصال آنها در شهر احمد آباد
مسکن گرفته هر کس که بحکومت این ملک میرسید نوکر او شده روزگار
بسر می بردند و پیوسته در انتهاز فرصت بودند چنانچه یک دفعه در ایام
حکومت وزیر خان ابواب فتنه مفتوح گردانیده هنگامه شورش گرم
ساختند و شهاب الدین احمد خان بوقت رسیده آتش فتنه آنها فرو نشانیده
اکثریرا ملازم خود گردانیده بود و حقیقت آن جماعه بمسامع جلال رسید
حکم شد که زنهار امثال این مردم را در ملک نگذارند که بیخ و ریشه مضبوط

ساخته متحصن گشت قضا را فتح خان که باعث لشکر کشی بود بیمار شد و بهمان بیماري در ایام معدود در گذشت میرزا خان محاصره را گذاشته بقصبه منگلور که بر بیست کروهی جونه گدّه واقع است رفت و قصبه مذکور را قتل کرد امین خان از خان کومک طلبید وزیر خان با چهار هزار سوار بکومک آمد امین خان از قلعه فرود آمده بمنگلور شتافت میرزا خان بکوریدار رفت امین خان متعاقب بآنجا رسید میرزا خان مصاف داده هزیمت یافت مردم بسیار بقتل رسیدند بنگاه تمام بدست آنها افتاد میرزا خان با معدودی زخمی بر آمده به احمد آباد رسید شهاب الدین احمد خان در مورّاسه و اکثر مواضعات مسکن متمردان این صوب قلعجات بنا نهاده و تهانجات مقرر نموده بندوبست قرار واقع بعمل آورده بود و بنابر مالش رعایا پرگنه حویلي احمد آباد و بعضی پرگنات مرتده ثاني پیمایش آراضی قابل زراعت نموده آباد ساخت *

صوبداری اعتماد خان گجراتي و دیواني خواجه ابو القاسم و بر آمدن سلطان مظفر از کنج خمول گمنامی و بتصرف آوردن احمد آباد و شکست یافتن اعتماد خان و شهاب الدین احمد خان

سابقا درین اوراق سمت گذارش یافته که اعتماد خان رخصت سفر حجاز گرفته روانه شد چون ازان سفر مراجعت نموده بملازمت بارگاه سپهر ظفر اشتباه رسید یک چندی در رکاب ظفر انتساب بود چون خانان ستوده خصایل در هنگام تسخیر گجرات او را بنوید حکومت این دیار امیدوار ساخته بودند دریبولا که شهاب الدین احمد خان بحکومت گجرات عز امتیاز داشت اعتماد خان بعضی مقدمات کفایت آمیز بعرض رسانیده اظهار دولتخواهي و تعهد فروني و جمع و تکثیر معموری نمود آنحضرت از کمال عاطفت و مرحمت در آواخر سال

ازانجا بر داشته به شهر در آوردند اکنون نزد آنها ست رافم بزیارت مشرف گشته القصه حکم شد که شاه فخر الدین از اوجین بحکومت پتن شتابد و ترسون خان را بدرگاه معلی فرستد و حاجی ابراهیم سرهندی بمنصب صدارت گجرات اختصاص یافت و به آصف خان بخشی گری گجرات مرحمت گشت و حکم شد که اول سپاه مالوه را موافق ضابطه بادشاهی داغ نموده از آن راه بگجرات رود باتفاق شهاب الدین احمد خان و قلیج خان لشکر گجرات را نیز بداغ رساند و بعد از چندی سلطان مظفر گجراتی که در رکاب بادشاهی مقید بود فرار نموده بگجرات آمده چندگاه در ولایت ترواری که جا نشین زمیندار راج پیپله است ماند از ملاحظه قطب الدین محمد خان که در بهروچ بود انتقال نمود پیش لونیا کاتهی در موضع گذری من اعمال پرگنه سور دهارکه از مضافات او لکهه سورٹهه است آمده قرار گرفت و بگوشهٔ اختفا بسر می برد الحاصل چندی در ایام حکومت بحسن تدبیر شهاب الدین احمد خان مفسده تسکین یافت و خلق را آسایش پدید آمد فتح خان سروانی عمده لشکر امین خان غوری که ولایت سورٹهه را در تصرف داشت از امین خان رنجیده پیش شهاب الدین احمد خان آمد و باعث شد که اگر لشکری همراه کنند جونه گڈه و ولایت سورٹهه را از امین خان انتزاع نموده بحیطه تصرف اولیای دولت قاهره در آرم شهاب الدین احمد خان میرزا خان برادر زاده خود را با چهار هزار سوار جرار تعین این امر نمود فتح خان لشکر را گرفته متوجه سورٹهه شد چون بسرحد آن ملک رسید امین خان غوری وکلای خود را فرستاده التماس نمود که پیشکش میدهم و اسپان را موافق ضابطه بادشاهی بداغ میرسانیم موافق بر بست جاگیر بمن تنخواه بدهد و باقی ولایت بشما تعلق دارد اما قلعه جونا گڈه که مسکن من است برای داشتن ناموس بمن وا گذارند میرزا در جواب گفت که بی گرفتن قلعه جونا گڈه این معنی قبول نیست و به کوچهای متواتر رفته روز اول بسر کردگی فتح خان شهر جونا گڈه که مسمی بمصطفی آباد است فتح گردید امین خان قلعه بالا را مضبوط

و قدم آنحضرت را در عماری عزت و احترام محفوظ ساخته و غلاف مقام ابراهیم را پوشانیده بدار السرور فتح پور که دران وقت پایه تخت قرار داشت راهی گشت و عرایض مشتملبر بشارت حصول این سعادت عظمی و کرامت کبری بدرگاه معلی فرستاد از استماع این معنی خدیو گیهان شادمانیها فرموده و فرمان والا شان بمیر حاج در کمال تحسین و آفرین صدور یافت و یرلیغ شد که حسن ادب آن است که چون بیک منزلی پایه تخت رسند اعلام نمایند که مراسم استقبال بتقدیم رسانیم چون میر مذکور بیک منزلی پیوست و بعرض اقدس رسید سراپرده های خاص را فرستاده باتمامی ارکان دولت باستقبال اثر قدم محترم سوار شده بزیارت فایض گشتند و بار عام داده از اعلی و ادنی بقدمبوس رسیدند و روز دیگر بذات اقدس در ردای خاص قدم مبارک را پیچیده اول بر دوش خویش نهاده مقدار صد قدم پیاده بجانب شهر بردند بعده بشرافت پناه میر ابو تراب میر حاج عنایت شد و هریکی از امراء و وزراء و صدر قاضی و امرایان عظام نوبت بنوبت آن تمثال قدم مبارک را بپایه تخت رسانیدند و تا یک سال متصل محل خاص خویش تبرکا نگاه داشت خلایق بطوف آن اشتغال مي نمودند چون در سال نهصد و هشتاد و هشت شاه ابو تراب رخصت مراجعت گجرات یافت درخواست نمود که چون گجرات دروازهٔ مکه است اگر اجازت یابد این قدم را در گجرات برده مزار گاهی سازد و بقعهٔ و گنبدی تعمیر نموده و تولیت آن باین خادم مقرر شود بعد تکرار التماس از عنایت خسروانه بدرجهٔ اجابت رسید و میر مذکور قدم شریف را به احمد آباد و اساول که مسکن ایشان بود آورد بموجب حکم مهندسان و بنایان محکم کار به بنیاد تعمیر بقعهٔ و گنبد عالی اشتغال نمودند و در مدت شش سال صورت اتمام یافت مفصل احوال قدم موصوف در رساله جدا گانه که بموجب حکم مرتب شده و به رساله قدمیه اشتهار دارد مندرج است مخفی نماند که از آن روز تا مدتهای مدید آن بقعه مطاف عالم بوده بعد از برپا شدن هنگامه هرج مرج این دیار که آبادي اساول وغیره ویران شد ورثه میر مذکور قدم مبارک را

خان که بمنصب پنجهزاری ذات سرواری داشت از ولایت مالوه متوجه گجرات شود و قاسم خان و طاهر خان و سیف الملک و میر غیاث الدین و علی نقی و قمر خان و غازی خان و فیروزه کامل و شیخ معظم و شیخ حمید و دیگر امراء از درگاه معلی بکومک او رخصت یافتند و مقرر شد که وزیر خان نیز به ایدر آمده ضبط آن حدود نماید و در موسم سال نهصد و هشتاد و شش پردگیان سرادق بادشاهی که سابق بحج بیت الله روانه شده بودند بخیر رسیدن آنها معروض پایهٔ سریر خلافت گردید بشهاب الدین احمد خان فرمان شد که بزودی سرانجام نموده روانه درگاه معلی سازد *

مقرر شدن سلالهٔ خاندان نبوت سید ابو تراب بمیر حاج و آوردن سیّد مزبور نقش قدم جناب مقدس نبوي صلی الله علیه وآله وصحبه وسلم

چون دران اوقات همگی همت والا نهمت مصروف بامور خیرات و مبرّات و از چند سال قرار یافته بود که هر سال یکی از اکابر را میر حاج ساخته با نقود و امتعه که مجاوران و مسافران آن امکنه شریف را بهره مدد سازد می فرستادند ازانجا که خلاصهٔ دودمان صفوت و صفا میر ابو تراب را خواهش سفر حجاز پدید آمد بجهت حصول رخصت بعرض اقدس رسانیدند آنحضرت از فرط تفضلات تقدیم امور آن سال امیر حاج را بر میر مشاراً الیه مفوض داشته مرخص ساختند و اعتماد خان گجراتی که در رکاب ظفر انتساب بود همیشه استدعای دریافت حج بیت الله الحرام و زیارت حضرت نبی الکرام داشت رخصت یافت و در عین مراجعت میر موصوف نقش مبارک قدم جناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله را که در خانه کعبه بود آورده وارد بندر سورت گشت و استعداد [illegible] پایهٔ سریر خلافت مصیر نموده هفتصد و هشتاد نه حاج

فراوان بتصرف آوردند وزیر خان از احمد آباد بر آمده عزیمت آنصوب نمود در راه خبر کثرت مخالفان شنیده و از صفحهٔ پیشانی ملا زمان خود نقوش بیوفائی خوانده عنان مراجعت بازکشید و باگریز باحمد آباد در آمده متحصن شد و بسیاری از مردم او راه بی حقیقتی سپرده بمخالفان پیوستند و مقهوران بشوکت هرچه تمامتر آمده بمحاصره پرداختند وزیر خان جمعی از ملازمان خود را که از آنها نا ایمن بود مسلسل و مقید گردانیده معتمدان قدیمی خود را بانواع دلجوئي مستمال ساخته در لوازم قلعه داری همت گماشت و چون از کومک ظاهري مقطوع الطمع بود دل در تائیدات توجهات باطنی حضرت بادشاهی بست و معهذا از مردم درون قلعه که هراس عظیم داشت هر روز مورچالها را تغیر میداد و پیوسته خود بر دور قلعه می گشت و در ششدر حیرت گرفتار بود دریبوقت مخالفان با جمعی از اهل قلعه همداستان شده برد بانها گذاشتند و یکبار از اطراف رو آورده در صدد برآمدن بالای قلعه شدند که ناگاه از شست قضا تیر بندوقی بمهرعلی که سرگروه مقهوران بود و مصدر فتنه رسید در ساعت جان داد با آنکه بعضی از مخالفان برفراز قلعه برآمده بودند بهزار سراسیمگي رو بوادی فرار نهادند و از بسکه اهل قلعه متوهم بودند بگمان فریب قدم بیرون نه نهادند و چون بتحقیق پیوست که این کار نامه فتح غیبی بوده است وزیر خان و سائر فدائیان شکر الهی بجا آوردند و مظفر حسین مرزا که فرار نموده بخاندیس رفته بود در آنجا راجی علی خان فاروقی گرفته مقید ساخته بدرگاه والا فرستاد و فتنه مرزایان فرو نشست *

صوبداري شهاب الدین احمد خان و دیواني بیاکداس و فرار نمودن مظفر گجراتي از درگاه والا و آمدن بدین دیار

چون ضبط ولایت گجرات از وزیر خان چنانچه بایست تمشیت پذیر نشد اواخر سال نهصد و هشتاد و پنج حکم جهان مطاع ارتفاع یافت که شهاب الدین احمد

از جائی رفت و روی ادبار بجانب کهنبایت نهادند و اولیای دولت قاهره بتعاقب همت گماشتند و در حوالی کهنبایت سید هاشم عامل خالصات تردد‌های نمایان نموده زخمهای کاری برداشت لاچار بکهنبایت آمده متحصن شد و مخالفان بمحاصره پرداختند و چون افواج قاهره نزدیک رسید ترک محاصره نموده بصوب جوناگده شتافتند و دولت خواهان تیز جلوی بکار برده در حدود دهولقه باهل فساد رسیدند و آنها نیز عنان باز کشیده بمبارزت پیش آمدند و آن شیر زن اکثر عورات را بلباس مردان ملبس ساخته به تیر اندازی مقرر فرموده بود * بیت *

زن و مرد را کرده یک سر حشر   درنده است چه شیر ماده چه نر

و اولیای دولت افواج را ترتیب داده رزمی بغایت عظیم روئی داد از جانبین ترددات شایسته نمایان بظهور پیوست آخر ارباب بغی و بطلان تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهادند بسیار اهل فساد برخاک هلاک افتادند و جمعی دستگیر گردیدند و اکثر ازان عورات که کمانداری میکردند در سلک اسیران منتظم گشتند راجه تودرمل مجموعه گرفتاران را باغنایم این فتح از فیلان و غیره مصحوب پسر خود پیشتر روانه درگاه ساخت و خود نیز متعاقب عازم حضور گشت در اثنای راه رانا سهس مل زمیندار ڈونگر پور آمده راجه را دید منصب دو هزار پانصدی تجویز نموده از میر به خلعت و اسپ داده رخصت کرد که در صوبه احمد آباد نوکری مینموده باشد *

هنگامه نمودن مظفر حسین مرزا بار دیگر و محاصره نمودن احمد آباد و رفع شورش به نیروی اقبال بادشاهي

چون راجه تودرمل متوجهه آستان بوس شد بار دیگر جمعی اراذل باشان واقعه طلب برگرد مظفر حسین مرزا فراهم آمده نخست دست یغما بر بلده کهنبایت که اکثر تجار صاحب ثروت در انجا متوطن بودند کشادند و مال و اسباب

ذکر هنگامه آرائي مظفر حسين مرزا ولد ابراهيم حسين مرزا

چون سابق هنگام تسخير گجرات و توجهه رايات عالات بفتح قلعه سورت گل رخ بيگم صبيه مرزا کامران کوچ ابراهيم حسين مرزا مظفر حسين مرزا پسرش را گرفته بولايت دکهن شتافته بود و چندی دران ناحيت سر گرداني کشيده و سنگ تفرقه در جمعيت مرزايان افتاد چنانچه سمت ذکر يافته دريفولا بيگم با پسر خود برهنموني جمعي از اوباش واقعه طلب که سر حلقهٔ آنها مهر علي نام داشت روی بغی و ادبار بديار گجرات نهاده اعلام فتنه و آشوب مرتفع گردانيد و از تائيدات آسماني آنکه خاقان گيتي ستان پيش از ظهور اين سانحه راجه تودرمل را بتحصيب تفتيش جمع گجرات و ربط و نسق بدان صوب فرستاده بودند القصه وزير خان چون جمعيت خوب نداشت و معهذا درميان نوکران او مردم واقعه طلب و ارباب فساد بسيار بودند ناگزير مراعات حزم و احتياط نموده صلاح در تحصن ديد و دروازه‌هاى حصار احمد آباد را استحکام داده مسرعي نزد راجه تودرمل که همدران روزی از احمد اباد روانه پتن شده بود که جمع آنجا را مشخص ساخته متوجهه درگاه شود فرستاده از حقيقت حال اطلاع بخشيد و مفسدان چون بنواحي سلطان پور و ندربار رسيدند بعضي از ملازمان عارف و زاهد پسران شريف خان بيوفائى نموده بمخالفان پيوستند و بعد از رسيدن بتروده فوجدار آنجا بی جنگ فرار نمود مقارن اين حال وزير خان باز بهادر را با بياکداس ديوان گجرات و جمعي از سپاهيان بتقابل و تدافع مخالفان فرستاد در پرگنه سرنال تلاقي اتفاق افتاده باز بهادر شکست خورده ظهور اين قضايا باعث مزيد جرات ارباب بغي گرديد چون نوشته وزير خان به راجه تودرمل رسيد عطف عنان نموده بسرعت هرچه تمام تر خودرا به احمد آباد رسانيده وزير خان را از حصار برآورده به نيروي اقبال بادشاهي آماده مبارزت گردانيد چون لشکر فيروزی اثر بچهار کروهي بروده رسيد مفسدان را پای همت

الملک به بیاک داس که نویسنده کاردان بود مقرر شد و سیّد مظفر بخدمت بخشی گری خلعت امتیاز پوشید و در شهر ربیع الثانی سنه ۹۸۳ مذکور که رایات عالیات بصوب دارالخیر اجمیر ارتفاع یافته بود در منزل اول در همان سال مرزا خان از گجرات بحکم اشرف بحضور آمده سعادت زمین بوس یافت وزیر خان به نیابت او بحراست و حکومت صوبه می پرداخت و ترسون خان بحکومت پٹن سرافراز و سید هاشم و رای سنگه را حکم شد که در قصبه نادوت توقف نموده متمردان آنحدود را به قید ضبط در آورند و همدران ایام جمعی از آمرایان با افواج شایسته بصوب ایدر تعین شدند که زمین دار انجا را تنبیه بر اصل نموده آن ولایت را مستخلص سازند و همدران ایام فتح قلعه سیروهی به سعی ترسونخان فوجدار پٹن روی نمود و در اواخر سال نهصد و هشتاد و چهار قلیج خان متصدی بندر سورت که بحضور آمده بود بنابر بدرقه قافله حجاز رخصت شد رای ایدر که از سطوت افواج قاهره رو بشعاب جبال کشیده بود جمعی از راجپوتان جون گرفته پیش آمده بعد جنگ ایدر بیز مسخر اولیای دولت قاهره گردید چون بمسامع جلال رسیده بود که ملک گجرات از بی تدبیری وزیر خان غبار آلود نا ایمنی شده است بنابر آن موتمن الدوله راجه تودرمل رخصت یافت که بر جناح استعجال شتافته در ضبط و نسق آن ملک جوهر کاردانی بظهور رساند چون بنواحی جالور رسید زمیندار سیروهی بذریعه پهار خان جالوری آمده راجه را دید و مبلغ پنجاه هزار روپیه و یکصد اشرفي پیشکش نمود راجه خلعت و جیغه مرصع و یک زنجیر فیل از قبل درگاه و الا بزمیندار داده مقرر فرموده که با جمعیت دو هزار سوار همراه صوبدار گجرات نوکري می نموده باشد چون راجه تودرمل بصوبه رسیده بسمت سورت متوجهه شد در مقام بهروچ بمعروف باهیر خان زمیندار رام نگر آمده مبلغ دوازده هزار روپیه و چهار راس اسپ و دو قبضه شمشیر پیشکش داده او را با اسپ و خلعت نواخته و منصب هزار و پانصدی تجویز نموده مقرر کرد که با جمعیت یک هزار سوار با نظم تقدیم کار بادشاهی حاضر بوده باشد •

صوبداری مرزا خان خلف بیرام خان ونیابت وزیر خان و دیواني بیاک داس

چون پیش ار رسیدن حان اعظم بحصور صابطه داع اسپان مرار یافته بود نخست بخان مدکور که سرگروه اعظم بود حکم شد که مبادرت دماید تا دیگران را مجال چون و چرا نباشد و سررشته داع انتطام پدیرد او نسبت های حویش اعتماد نموده سر ار ورمان پیچیده در گوشهٔ باغ واقعه مستقر الخلاوت آگره انروا احتیار کرده حصرت حدیو گیهان بنابر مراعات حاطر والده اش و پلس حقوق حدمت مکرر بر سر التفات آمده حواستند که چون ار انتدای تسخیر گجرات آن ملک را که همواره حای سلاطین والا شکوه بود باو مرحمت شده اگر ار سلوک با ملایم حود ندامت گریده باشد بار بجاگیر او عنایت شود باوحود این حان اعظم استعفاء طاهر ساحته معروض داشت که حود را ار سپاه گری گدرانیده میخواهم که بعد ارین در سلک دعا گویان منسلک باسم چون حراست بر دمت بادشاهان لازم و واحب است مررا حان حلف بیرام حان که بمنصب چهار هزاری سر بلندی داشت و آیده بخطاب ارجمند حان حانان بلند مرتبه حواهد شد چنانچه در محل حویش بنگارش می آید بحکومت و ایالت گحرات شرف احتصاص بخشیده وریر حان و علاء الدین مرویدی و سید مظفر و بیاکداس را بمرافقت او رحصت فرمودند و حکم شد که چون عنفوان شباب و اول حدمت اوست در حمیع امور بصلاح و صوابدید وریر حان که ار بندهای قدیم این دودمان است مبادرت نماید و امینی آن صوبه بمیر علاء الدین تفویض یافت *

دیواني بیاک داس از تغیر وجیهه الملک

ار پیشگاه حلافت و حهانبانی منصب حلیل القدر دیوانی ار تغیر وحیهه

ملاحظهٔ اغراض نفسانی و دواعی طمع جمع منقح قرار داده نسخهٔ آنرا بدرگاه
معلی آورد تا متصدیان کار آگاه سلطنت موافق آن به سپاهی و رعیت آنجا
عمل نمایند راجهٔ مذکور بدانصوب شتافته در اندک وقتی جمع منقح این ملک
را درست نموده بحضور رفته بدفترخانهٔ خاصهٔ معلی سپرد و بعد دو ماه که حضرت
شاهنشاهی براه دار بول به قصد زیارت گاه خطهٔ اجمیر متوجه بودند خان اعظم
میرزا عزیز کوکه که از گجرات بدل شوق راه طی کرده زمین بوس نموده رخصت
یافت و در سال دیگر نیز میرزا کوکه در حوالی دار بول بملازمت رسیده بعواطف
بادشاهانه سربلند گردید و همدران روز بجلایل مراحم اختصاص یافته برای انتظام
مهمات گجرات مرخص گشت و در سنه ۹۸۳ نهصد و هشتاد و سه خدیو گیتی
ستان نظر توجهات بر امرای گجراتی که از گجرات در رکاب عالی بودند انداخته
اعتماد خان را که به تقبل معاش و وفور تمکین امتیاز داشت بمنصب هزاری
ذات سوار فرموده بمزید عاطفت اختصاص بخشیده یافت و سرنوائی دربار
اقدس باو تفویض فرمودند خصوصاً معاملهٔ جواهر و مرجع ارباب دیده وری او
قرار یافت و شیرخان پسرش بمنصب چهار صدی مفتخر گشت و الغ خان
حبشی را بمنصب چهار صدی نواخته به تیول سوار گردانیدند و ملک شرق
بمشورت تفسیر اختصاص یافت ٭

مقرر شدن وجیه الملک گجراتی بدیوانی این صوبه

نهضت نمودن رایات عالیات بعد از تنبیه و تادیب شورش افزایان گجرات بصوب دار الخلافت و مرحمت صوبه داری بدستور سابق بخان اعظم مرزا کوکلتاش

چون خاطر انتظام نحش قدسی در عرصه یارده رور ار مهمات کلیه گجرات فارغ شد رور یک شنبه شهر جمادی الاول بعریمت مستقر الخلافت لوای ظفر بر افراختند و درین مرتبه سید حامد را با کوچ و بنه در رکاب ظفر انتساب همراه بردند و دران رور محمود آباد مستقر اعلام ظفر شده رور دیگر قصبه دهولکه مخیم سرادقات عزت گردید و درین منزل یک رور مقام فرموده مرزا کوکه را بعواطف خسروانی سرافرار فرموده رخصت ارزانی داشتند و خواجه غیاث الدین علي قزوینی بخشي را که درین یورش خدمات مستحسنه بجا آورده بود بخطاب آصف خانی مخاطب ساخته به تمشیت مهمات بخشی گري صوبه گذاشتند که باستصواب مرزا کوکه رونق این کار دهد و صورت اتمام مهمات گجرات درین منزل بمعنی اختتام پیراسته شد رور دیگر کوچ فرموده بدو منزل قصبه کري نزول اقبال شد و ازانجا بدو مرحله سیده پور محل ورود موکب حضرت شاهنشاهی گشت و ازانجا بسامع جلال رسید که لشکریکه بسر کردگی راجه بهگونت داس براه ایدر رخصت یافته بود گذر شان بقصبه بددنگر افتاده اولیا نام غلام شیر خان فولادي که در هنگام رفتن رایات عالیات کري را استحکام داده بود بآئین پیش تحصن نموده است رور دیگر بجهت احتیاط انکه اگر احتیاج بکومک باشد مدد کرده آید مقام فرمودند و چون ظاهر شد که قلعهٔ بڈنگر مفتوح گشت و اولیا که بلباس جوگیان بدر میرفت بدست افتاد در رور دیگر رایات جلال کرم رفتار پیش گردید و ار اثنای راه راجه تودرمل را بجهت تحقیق جمع گجرات و تنقیح بعضی مهمات رخصت فرمودند که بمقتضای وفور کاردانی بدانچه لایق عدالت باشد بی

که صدر گجرات بود خاصر ساخت پیشتر ازین بواسطه آنکه او رشوتها از مردم گرفتی مرزا او را کف پای زده بود چون بنظر اقدس در آوردند سالم ماند آورده اند که در محفل جاه و جلال مذکور شد که شخصی از متوطنان گجرات که فی الجمله طبع موزون دارد تاریخ ورود موکب همایون را قهر بگجرات آمده یافته حکم اقدس باحضار و شرف نفاذ یافت چون در معرض بار پرس این بی ادبی در آمد بدیهه بعرض رسانید که معاندان بسبب این کلمات را بمن داده اند و الا من تاریخ ورود آنحضرت را شه بگجرات آمده گفته ام از حسن تقریر این معنی بانعام مفتخر گشته بسلامت بر آمد بعد ازان بخانهای اعتماد خان گجراتی شرف ورود ارزانی داشته در انتظام رابطه این ملک ائین های جهان آرا قرار دادند در همان هنگام قطب الدین خان و نورنگ خان و جمعی را بصوب بهروچ که شاه مرزا بآنجانب گریخته بود فرستادند و راجه بهگونت داس و شاه قلی محرم و لشکر خان و جمعی کثیر از ملازمان عمده دولت را رخصت کردند که از راه ایدر بولایت رانا در آمده تنبیه نمایند و حکومت پٹن بدستور بخان کلان مفوض شد و دهولقه و دهندوقه و بعضی محالات دیگر در وجه جاگیر وزیر خان داده او را دران حدود گذاشتند و حکم شد که ولایت سورتهه که در دست امین خان غوری است مستخلص سازد وزیر خان بعد از بهضت موکب همایون بدانصوب شتافته باوجود جنگهای مکرر اکثر مردم نامی را بکشتن داده کاری نساخته معاودت نموده روانه حضور شد ثانی الحال همراه مرزا خان خلف بیرام خان به نیابت این صوبه آمد چنانچه سمت گذارش خواهد یافت همدران هنگام روزی در محفل خلد مشاکل تقرب لوه لکڑ پتهر که از اثر رفتن حضرت قطب العالم قدس سره بهر سه جوهر وجود (۱) یافته بر آمد بعد ملاحظه نیمه آنرا بریده بمستقر الخلافت نقل فرمودند و نیمه دیگر تا حال در موضع پتوه نزد سجاده نشین آنجا موجود است *

---

(۱) این قصه در خاتمهٔ مرآت احمدی مفصلا مذکور است ۱۲ *

درین پالغر رسیده دوش اورا از بار سرسنگ ساخت و تفصیل حال این بیدولت آنست که با بسیاری از بخت برگشتها در محاصرهٔ احمد آباد اهتمام داشت و سنگ راه مرزا کوکه و قطب الدین محمد خان بود بر طرف شد ازانچه در معرکه داروگیر از مخالفان که راه عدم پیچیده بودند تا هزار و دو صد کس بشمار آمد و انچه زخمی در حواشی و حوالی معرکه افتاده بودند از پانصد کس متجاوز و از لشکر منصوره قریب صد کس شربت شهادت چشیدند چون خاطر اقدس از سانحه عزت امرای اختیار الملک وا پرداخته توجهه پیش داشت قدری از روز مانده بود که بار فوجی آراسته پدید آمد اخرالامر معلوم شد که مرزا کوکه است حضرت شاهنشاهی از آمدن مرزا انبساط فرموده انواع تفقدات بظهور آوردند مرزای سعادت پیوند را در کنار عاطفت گرفته کامیاب مهربانی ساختند قطب الدین محمد خان و سایر امرای گجرات بزمین بوس سر بلندی یافتند درین اثنای سهراب مذکور سر اختیار الملک را آورده مورد تحسین و استحسان شد بحبت عوام و خدمت خواص حکم شد که مناری از سر باغیان مرتفع گردانند و آخر های روز فیروزی آنحضرت بدولت و اقبال در احمد آباد نزول اجلال فرمودند و منازل سلاطین گجرات از برکات قدوم میمنت لزوم شاهنشاهی رفعت پذیر گشت و فتحنامها باطراف ملک اصدار یافت و طوایف انام از خورد و بزرگ بنوازش بادشاهی کامیاب گشتند مرزا کوکه نسبت به بعضی عمایم و اصحاب انزوا شکوه گونه معروض داشت که با این فتنه اندوزان همراز بودند چون در تمیز گاه خسروانی تصرفی آنها معلوم شد مشمول عواطف بادشاهی گشتند ازانجمله در بارهٔ شاه وجیهه الدین که از معقول و منقول متصف بود چندان ظاهر ساخت که اموال حرام خواران از خانه این مرد بر آمد حضرت از ایشان پرسیدند که شما را باین امور چه مناسبت مولوی بعرض رسانید که آشنائیها و شرم رو و همچنین فرزندان میر غیاث الدین قادری را آوردند که اموال اختیار الملک در خانه ایشان بود ایشان نیز بدور بینی و غریب پروری خدیو عالم نجات یافتند و هم درین ایام شیخ مظفر حسین خویش عبد النبي را

بر سر او میریزد آن سرچشمهٔ فیض و احسان بموجب حال اعراض فرموده آب
جامهٔ طلب داشته عنایتش ساختند چون به تائید الهی چنین کار نامه حیرت
افزا بظهور آمده و میرزا کوکه و لشکر گجرات رسید و پیشتری از نور گذشت
آنحضرت آرادها که توقف فرموده بودند روانه شدند و محمد حسین میرزا را برای
سلکه سپردند که بر فیل انداخته بشهر آورد درین هنگام که اکثری بهادران در مقام
استراحت شده بگوشه ستاده‌اند و قریب صد کس ملازم رکاب فیروزی بخش بودند
که ناگاه فوجی سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنج هزار کس ارباب خدمت در
مقام قیاس و گمان بودند که میرزا کوکه و لشکر گجرات باشد و برخی خیال کردند
که شاه میرزا است او خود در مقابل پیکار راه کرنبر بجانب محمود آباد پیش
گرفته بود بعد از زمانی مشخص شد که اختیار الملک اوباشمند می آید
برداعیه احوال پیشتری از مردم رکاب که حاضر بودند چه از راه خیر خواهی و
چه از بیدلی غبار اضطراب نشست و شهریار بعجب شکل چون شیر مست در
جولان آمد شمت در دلدهی و ثبات خاطر و دفع مخالف بست و حکم
معلی بر نواختن نقاره و کرنای شرف ارتفاع یافت و نقارچی را دهشت
چنان گرفته بود که بگوش او حکم مقدس می شنید و نه در مقام نقاره
نواختن می آمد تا بتهدید برچهه بخروش آمده بنیاد نواختن کوس اقبال
کرد شجاعت خان و راجه بهگونت داس و چندی از بهادران تیر انداز قدری
پیشترک شده شروع در تیر اندازی نمودند و بر زبان ترجمان گذشت که تیر
جلوی مکنید که عنقریب سر او را خواهند آورد درین شور و شغب بسعی
راجه بگونت داس را بفرمود تا محمد حسین میرزا را که سرمایهٔ شورش بود
ازهم گذرانند آن فوج بی شکوه هرچند نزدیک شد پراگنده تر گشت و اختیار
الملک جدا شده با معدودی در سرعت اهتمام داشت که خودرا از ورطهٔ هلاک
بساحل نجات کشد از صدمهٔ زقوم خار بست از خانه زین بر روی زمین افتاد
سهراب تُرکمان که از ریکائی(۱) بادشاهی بود از دور قصد کرده از عقب او میرفت

(۱) بمعنی منظور نظر و حاجب دربار ۱۲ *

بر همردگی و تفرقه مخالفان شد شهریار معرکه شیر شکار تنها دران میدان نبرد
ایستاده سوای تارا چند و بلاول خان از گروه خواص کسی دیگر در ملازمت
اقدس نماند درین هنگام تنهائی محمد حسین مرزا با طائفه از ناحق شناسان
دران دشت مرد آزما رسید و از دست بسیاری از دلاوران کار نامها بظهور پیوست
در اثنای زد و خوردیکی ازان شور بختان متوجه آنحضرت شده شمشیر براست
انداخت چنانچه اسپ در چراغ پائی بود که انحضرت بدست چپ گردن
اسپ را گرفته باز داشتند و از روی چالکدستی برچهه را حواله آن مدبر فرمودند
به نصرف دست قدرت از سلاح او گذشته فرونشست و آنحضرت در مقام کشیدن
بودند که سنین برچهه سکست و آن سیه رو سراسیمه رو بگریز نهاد که بدبختی دیگر
آمده شمشیر بران مقدس انداخت نگهبان حقیقی از آسیب آن حراست
فرمود از دور باس فر الهی راه ادبار پیش گرفته گریخت که خیره چشمی دیگر
آمده نیزه بجانب آنحضرت انداخت که گوهر برجم برچهه اورا مقهور ساخت
درین هنگام قول بادشاهي نزدیک شد آنحضرت متوجه قول گشته بآواز بلند
فرمودند که بهادران خود را زود رسانیده کار این بی سعادتان را بانجام رسانید
بمجرد شنیدن آواز بهادران متوجه دفع تیره بختان شدند و محمد حسین مرزا
را بیکبارگی برداشتند و نسایم فیروزی وزید آهسته آهسته بصوب احمد آباد عنان
اقبال تافتند و سبب دیر رسیدن مرزا کوکه و لشکر گجرات می پرسیدند که لال
کلاونت بعرض رسانید که سیف خان کوکه خان نثار شد درین هنگام که خدیو عالم
را از گذشتن اینچنین مخلص و دیر رسیدن مرزا کوکه و لشکر گجرات انقسام ضمیر
مقدس بود که بموقف عرض رسانیدند که محمد حسین مرزا دستگیر شد مقارن
اینحال آن مدبر را بحضور اقدس آوردند زخمی بر روی داشت به راجه مان سنگه
درباری حواله شد همدران اثنا شاه مدد را که کوکهٔ مرزا بود و دریندولتی همسر
او بود بحضور آوردند آنحضرت برچهه که در دست داشتند باوحواله فرمودند
همان زمان بقعر نیستی فروشد و بظهور پیوست که محمد حسین مرزا از مان سنگه
درباری آب می طلبد و فرحت خان چیله ٔ اگهي یافته بد و دست خویش

و گجراتی را همراه آن سپاه نخب تعین نموده و محمد خان پسر شیر خان فولادي با طائفه انبوه از افغانان بدست چپ مقرر کرد شاه مرزا و بسیاری از بدخشی و ماوراء النهری را با خود همراه گرفته بعرصه گاه محاربه رو آورد خدیو اقبال بیک کروهی دریا بر بلندي برآمده نظاره علامات نصرت میفرمودند که آصف خان آمده بموقف عرض رسانید که مرزا کوکه از قرب وصول رایات اقبال خبري نداشت الحال مستعد بر آمدن است و هنوز عساکر نصرت قرین بادشاهی نرسنده بود که فوجهای مخالف از میان درختان پیداشد آنحضرت نیز پیشتر روان شدند محمد قلی خان ترخان و جمعی از بهادران تیز دست تیر اندازان غول که بمنزله هراول بودند پیشتر شتافتند بعد اندک مدارزی عنان تاب گشتند آن کوه تمکین و وقار راجه بهگونت داس را مخاطب ساخته فرمودند اگرچه غنیم بسیار است اما عنایت ایزد با ماست طریق همراهان ما است که تزلزل در خاطر راه ندادة یک دل و یک رو شده باین فوج که بیرقهای سرخ دارد همرکاب نصرت یکبار رساند که چنان معلوم شده که محمد حسین مرزا با دعای سلطنت نشان خود را سرخ ساخته است و محمد حسین مرزا با طایفه از خون گرفتار از کمال نخوت از فوجهای خود جدا شده تیز تر می آید شاه قلی خان محرم و حسین خان بموقف عرض رسانیدند که وقت اسپ تاختن است تا این مغرور سزا یابد آن کاردان دقایق رزم را بر زبان گذشت که هنوز پله دور است و از روی دانستگی و آهستگی و پر دلی خرامان خرامان می شتافتند تا آنکه فوجها نیز نزدیک پیوست اما آن نسق و نظام نمانده بود جمعی از بیدلان بر انعار باندک گرمی محاربه عنان گردانیدند درین هنگام که مخالف نزدیک شد و آن پهلوان عزم تاختن داشت هاپا چارن را نیز بر زبان گذشت که وقت تاختن است گفتن همان بود و تاختن همان آن خدیوگیتی بآن فدائیان کار طلب تیغها آخته تاختند و غلغلهٔ الله اکبر در زمین و زمان افتاد از بانها که بطرف لشکر اقبال می آمد یکی از انها در رفوم رازي پیچیده چنان شوري انداخت که فیلی از فیلان نامور فوج مخالف سراسیمه شده در جمعیت آن بد نهادان افتاد آن نیز شست

فیلان بادشاهی و افرودي لشکر آگاهی بخش و اینچه سخن است که میگوئی مسرعان سریع السیر ما چهارده روز است که پادشاه را در فتح پور گذاشته آمده اند پاسخ داد که شاهسوار جهان در عرصهٔ نه روز این راه طی فرموده بافدویان رسیده آن تیره بخت صورت صدق این ماجرا دیده بجانب اردوی خود شتافته بتسویه صفوف متوجه گشت و معلوم رای جهان آرای شد که مخالفان از آمدن موکب اقبال تا حال در خواب غفلت بوده اند اکنون در مقام زره پوشی و صف آرائی اند حکم شد که فوجها از آب بگذرند هرچند در آوردن خان کلان اهتمام نمودند سودمند نیامد و آن مرد از اندیشهای دور رسی عرض نمود که مخالف بسیار است تا رسیدن لشکر احمد آباد این طرف آب بودن بهتر است بر زبان حقیقت ترجمان گذشت اکنون مخالفان را آگاهی شده چه جائی توقف است انتظار کشیدن چه لایق اگر نظر باعتصام ظاهري بودی چنین جریده نبایستي قدم درین راه گذاشت چون ظاهر بینی و اسباب شناسی بر مزاج بهادران استیلا داشت در گذشتن از آب توقف گزیده سهریارگیتی ستان را بحرف نگاه میداشتند آن سهسوار میدان مرد آزمائي بدریافت حقیقت حال دریای جلالت جوش زد همعنان تائید ایزدي سمند جهان نورد را با مخصوصان سعادت پیوند که در طرح همرکابی مقرر شده بودند دران دریا زده اسپ انداختن همان بود و پایاب شدن همان درین هنگام که خود مبارک فرود آورده به راجه دیپ چند سپرده بودند که بدست داشته همراه باشد طلب فرمودند او در تیز آمدن‌ها در راه انداخته بود بر زبان مقدس گذشت که سگون ماخوب شد و پیشگاه ما گشادگي پذیرفت مقارن این حال یکی از بهادران سریکی از مخالفان را بنظر اقدس در آورد آن نیز موئید این مقال شد و شاهنشاه جهان با این گروه عقیدت مند پیشتر نهضت فرموده امرای عظام از مشاهده این حال ناگزیر گذشتن دریا شروع کردند محمد حسین مرزا از بخت برگشتگي بجنگ ولینعمت و بادشاه وقت برآمده ولی خان پسر جهوجهار خان حبشي را که در اول یورش گجرات بپابسا رسیده بود سردار فوج دست راست خویش گردانیده و جمعي قراولان از حبشي

فیرو ز مندي دظهور آمده که درد تجربه کاران هندوستان هر کدام دلیل مستقل دصرت مندي است اول آنکه در امثال این اوقات اسپ سواري صاحب اقبال دشیدد دوم و زدن دادمراد عقب لسکر منصوره که رو دروی مقهوران است سیوم همراه شدن زاغ و علیوار دسیار که همراه ما میرود عرض او پسندیده آمد و داعث ادبساط خاطر گشت دا آنکه لشکر مخالف قریب بیست هزار کس افزون دودند انحضرت با معدودي قطع راه دور دراز در عرصه ده روز کرده داستقلال تمام روز چهار شنبه پنجم شهر جمادي الاول عرصه پیکار آراستند چون رایات عالیات نزدیک مخالفان رسید و اثری از خان اعظم و لشکر گجرات ظاهر نشد دل در تائید ایزدي دسته متوجه نبرد شدند و حکم دواختن نقاره شد مخالفان تیره رای مغرور کثرت خود گسته محاصره را تنگ ساخته دودند و آمدن شیر خان فولادي را منتظر چون موکب معلی نزدیک دریای سابرمتي رسید حکم مقدس شرف نفاذ یافت که فوجها دآئینی که ترتیب یافته از آب نگذرند امرا از انتظار لشکر گجرات درپیش ستادن ملاحظه داشتند درین اثناء قریب سه صد کس سوار گجراتی که از سرکهیچ سر گشته دودند نمایان شدند آنحضرت ده بندوقچیان خاصه مثل سالباهی و قدر قلی و زنجیب و چندی دیگر را حکم کرده که بجانب این تبه کاران بندوق اندازي نمایند آن طایفه تاب نیاورده گریختند و دمور چالهای خود ستافتند و آوار کرنا و صدای نقاره دران سرزمین پیچیده دود دعضی از مخالفان را گمان آنکه شیر خان فولادی است که می آید و برخی را گمان آنکه خان کلان از پتن دکومک خان اعظم آمده است محمد حسین مرزا این علغله را شنیده سراسیمه و از خود درسم قراولی درآمده سبحان قلی ترک و چندی از دهادران پیشترک از موکب مقدس دکنار دریا رسیده تفحص حال مخالف میکردند مرزا آواز بلند ساخته استفسار حال این فوج نمود سبحان قلي داندیشه آنکه رعب در مخالفان پدید آید و سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه افتد جواب داد که ای بیخبر اینک حضرت شاهنشاهی خود ددولت دالشکر گران میرسند چه‌ایستادۀ و چه می پرسي آن سیاه بخت گفت که ای دهادر مرا مي ترسانی که حضرت پادشاه اند از

و درین منزل افواج قاهره بآئین شایسته ترتیب یافته خود بدولت با صد سوار فوج طرح شده آخر روز دوشنبه از پالیشانه نهضت فرمودند و یکی از قروالان خاصه حکم شد که مسارعت نموده باحمدآباد بوید مقدم نصرت قرین را بمتحصنان رسانیده امادهٔ نبرد گرداند که چون این حدود نزدیک شد لشکر احمد آباد بیر برآمده ملحق گردد و تمام شب و پارهٔ از روز سه شنبه گرم رفتار بودند پاسی از روز گذشته بموضع چهوتانه که از مضافات قصبهٔ کڑی است رسیدند ازانجا بوضوح پیوست که جمعی از مخالفان بسر کردگی اولیا ملازم شیر خان فولادی قلعهٔ کڑی را استحکام دادهٔ آمادهٔ پیکار است همانا آن مدبر خیال فوج خان کلان از پٹن نموده است بنابرین برآمده صف آرای میکنند همان زمان بجمعی از بهادران حکم شد که پیشتر شتافته ادب نمایند درلحظه تیردستان اقبال جمعی کثیر را بقتل در آوردند طبقه گریخته باندرون قلعه در آمدند بهادران در مقام گرفتن قلعه بودند و رایات اقبال بآن نزدیک رسیده در بازار آن قصبه زمانه توقف فرموده بهادران که درصدد و قلعه گیری بودند طلبداشته حکم شد که اکنون گرفتن این حصار مختصر چه خواهد بود همگی همت والا در تقدیم این تعب آنست که سور افرایان گجرات بدست در آیند این قلعه بی مشقت کشوده خواهد شد ازانجا قطع نظر فرموده به بیشتر سبک خرام گشتند دو کروهی کڑی را گذاشته برای آسودگی وقفه فرموده استراحت گزیدند شب دیگر که مرزا یوسف خان و قاسم خان و جمعی از امرا که از عقب می آمدند مشعلهای آنهارا دیده فوج خاصه دانسته متحصنان قلعه کڑی بی جنگ برآمده گریختند سحر روز چهار شنبه بآئینی که نظام یافته بود متوجهه پیش شدند و چون سه کروهی احمد آباد نزول موکب اقبال شد آصف خان را بسرعت روانه شهر ساختند که خان اعظم وغیره امرا را خبر بشارت قدوم اشرف رسانیده مصدر ترددات گرداند چون رایات اقبال نزدیک بمخالفان شد خود بدولت متوجهه زره پوشیدن شدند و از انجا بآئین شایسته روانه پیش گردیده در اثنای راه اسپ خاصه نور بیضا در عین سواری نشست راجه بهگونت داس آمده فتح گجرات را تهنیت گفته بعرض رسانید که سه نشانه

گرفت که خود بطریق ایلغار متوجهه آن حدود شوند چون از تنگی وقت فرصت
سامان و سر انجام نبود در گنجینه گشوده بطرز انعام و مساعدت زرهائی وافر در
دامان ملازمان عتبه دولت ریختند و احکام جهان مطاع بنام امرای مالوه و آن
حدود صادر شد که خود را زود بگجرات رسانند روز یکشنبه بیست و چهارم شهر
ربیع الاول سنه ۹۸۱ نهصد و هشتاد و یک هجری زمام تصرف بصوب گجرات
جولان دادند امرای عقیدت کیش و حاجبان بساط قرب وسایر خدمت گذاران
بعضی بر ناقهای باد سیر و برخی اسپان آتشین نعل التزام همراهی نمودند صبح
روز دوشنبه بمنزل هنس رسیده زمانه توقف گزیده پاسی از شب گذشته بقصبه
معز آباد رسیدند و همچنان گرم رفتار بودند که روز سه شنبه دارالخیر اجمیر نزول
موکب اقبال شد بعد از تقدیم شرایط زیارت خواجه سندیر اقبال را تیز راندند
صبح روز چهار شنبه در حدود میرته زمانی توقف نموده متوجه پیش شدند
شب پنجشنبه نیم شبی به سوجت رسیده تا ظهور صبح آسایش فرموده متوجهه
پیش شدند آخرهای شب نزدیک بقریه که از مضافات جالور است رسیده صبح
روز جمعه سمند اقبال بجولان در آمد و پاسی از روز گذشته بجالور رسیده در انجا
تا نیم شبی استراحت فرموده بر باره باد کردار سوار شده تا نیم روز شنبه در گرم
روئی گوئی سبقت از شهسوار بطرمی ربودند تا آخر روز شنبه استراحت در
عدم استراحت دیده شام دوشنبه رایات جهان کشا بقصبه دیسه که بیست کروه
[illegible] پتن ست ورود یافت و شاه علی لنکاه از جانب خان کلان حکومت
[illegible] داشت [illegible] رسید رای امرایان رکاب آنکه خدیو گیهان خود متوجه
[illegible] شوند و [illegible] شهر پتن توقف فرمایند درجه پذیرائی نیافته حکم شد
[illegible] لشکر پتن را ملحق گردانند نیم شبی ازانجا متوجهه
[illegible] سه شنبه در قصبه بالیسانه که پنج کروه پتن است
[illegible] لشکر خود وزیر خان و شاه فخر الدین و طیب
[illegible] قضیه شورش از روی دور بینی تعین شده
[illegible] داشتند بدولت آستانه بوس رسیدند

نتوانستند کرد خان اعظم شب توقف نکرده هنگام صبح به شهر در آمد و در همین شب محمد حسین مرزا از کهنبایت شکست خورده نزدیک گذشت و بعضی از پرتال او بدست در آمد چون تباه حال بود از فوج خان اعظم دور تر گذشته باختیار الملک و پسران شیر خان فولادی پیوست و شرح این مقال آنکه قطب الدین محمد خان و سید حامد بخاري و نورنگ خان و جمعی از ملازمان خان اعظم بکهنبایت رسیدند آن مدبر با آنکه با مردم کم داشت زیاده از مقدور خود تلاش نموده بحال تباه شکست یافت پسر سید بهاء الدین کار نامهٔ سجاعت بظهور آورده خان نثار شد و امرا شکست دادن اورا فوز عظیم دانسته همت در تعاقب او نه بستند اگر اندک سعي مبذول مي شد آن مغلوب گرفتار میگشت القصه چون بآن جمعی بی سعادت ملحق شد اهتمام عظیم در شتافتن با حمد آباد نمود گجراتیان سخن دراز ساخته تا سه روز گفتگوئی میکردند خان اعظم درین فرصت باستحکام مداخل و مخارج کوشش نمود و امرای کهنبایت نیز رسیدند بعد از چند روز این شوربختان در حدود آمدند و هر روز بهادران عرصهٔ نبرد برآمده جنگهای مردانه میکردند اگرچه لشکر ان قدر بود که اگر صف آرا شده عرصهٔ نبرد می آراستند اولیای دولت کامیاب نصرت میگشتند اما چون خان اعظم اعتماد بر ملازمان خود و قطب الدین خان نداشت درین کار مبادرت نمی کرد و در هنگام رخصت خدیو دور بین وصیت فرموده بوده بودند که اگر بقضای آسمانی هنگامهٔ شورش گرم شود در جنگ احتیاط بکار برده معروض پایهٔ سریر اعلی دارد بعاران بصلاح امرا خان اعظم عرضداشتی مشتملبر سوانح حال مصحوب سلطان خواجه بعتمد و الا فرستاده استمداد ظاهر و باطن نمود ●

توجهه رایات حضرت شاهنشاهی بصوب احمد آباد و رسیدن در عرصهٔ نه روز از دار الخلافت فتح پور

چون خبر شورش گجرات بدرگاه والا رسید همت جهانکشائی بران قرار

تسخیر کرد قلعهٔ سورت بحملهٔ * این فتح جز بیاری بخت سعید نیست
تاریخ فتح شد که عجب قلعهٔ گرفت * این را ز دولت شه عالم بعید نیست

روز دوشنبه چهارم شهر ذیقعده رایات مراجعت بصوب احمد آباد معطوف داشتند چون بحدود بهروچ رسیدند والدهٔ چنگیز خان باستغاثه پیش آمد که چهوجار خان حبشی در لباس دوستی فرزند مرا کشته است بعد تحقیق و تشخیص متیقن گشت که چهوجار خان مصدر چنین خون ناحق شده اورا بزیر پای فیل انداخته بقصاص رسانید نیست و نهم شهر مذکور ظاهراً احمد آباد مخیم سرادقات اجلال گردید مجدداً بانتظام ممالک مفتوحه توجهه فرمودند *

نهضت رایات عالیات حضرت شاهنشاهي بعد تسخیر ملک گجرات بصوب مستقر الخلافت آگره و مقرر فرمودن خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش را بصوبداری احمد آباد گجرات و دیواني وجیهه الملک گجراتي

چون موکب گیهان شکوه بعد از فراغ انتظام ممالک مفتوحه گجرات رایات عالیات بصوب مستقر الخلافت برافراشت حکومت و حراست این ملک را بخان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش که بمنصب پنجهزاري ذات و پنج هزار سوار سرفرازی داشت تفویض فرمودند و او نخستین صوبداریست که از پیشگاه خلافت و جهانبانی دودمان حضرت صاحبقران مقرر گشته بلدهٔ احمد آباد پرگنه حویلی و پرگنه پٹلاد با چند پرگنه دیگر بجاگیر او مرحمت گشت و بروده به نو رنگ خان و سرکار پٹن بمیر محمد خان که عم خان اعظم بود مکرمت شد سرکار بهروچ و آن حدود به قطب الدین محمد خان و دهولقه و دهندوقه بسید محمد بخاري و همچنین سایر محال گجرات بامرای عظام تقسیم فرمودهٔ روز دو شنبه دهم شهر

الخلافت فرمودند و همانا آن توپها از سلطان سلیم خوند گار روم بوده و او باراده تسخیر بنادر فرنگ که در حدود هندوستان است توپهای بزرگ را با لشکر فراوان فرستاده بود از بی مددی حکام گجرات وغیره لشکر روم منهزم گشته مراجعت نموده آن توپهارا با خود نتوانستند همراه برد و در قلعه سورت ماند و از بدایع وقایع این ایام رسیدن زخم بدست دریا نوال شیر بیشه اقبال است مفصل این مجمل آنکه شبی در محفل بهشت آئین که خاقان روشن جبین سرخوش بودند سخن شجاعت راجپوتان مذکور شد که جان در پیش آن گروه قدر و قیمتی ندارد چنانچه بعضی راجپوتان هر چه که هردو طرف سنین دارد بدست یکی میدهند که مضبوط گرفته می ایستد و دو مردانه که همچشم یکدیگر اند سرهای برچهه را محاذي سینه خود داشته رو برو میدوند که سنانهای برچه از پشت هردو میگذرد و بیکدیگر رسیده تلاش میکند آن شیر دل هزبر صولت شمشیر خاصه را دسته بدیوار نهادند نوک تیغ را بر شکم مبارک خود داشته فرمودند که ما خود هم سر وهم چشم نداریم که بروش راجپوتان بعمل آوریم بهتر آنکه بهمین شمشیر حمله کنیم از ظهور این مقدمه حاضران بساط عرف را غریب حالتی دست داد نه کسی را طاقت حرف گفتن و نه یارای دم زدن دریتوقت راجه مان سنگه بپا مردی اخلاص و دست برد همت دویده چنان دستي بر شمشیر خاصه زد که شمشیر از چنگ آنحضرت برآمده دور افتاد و قدری مابین انگشت سرسبّابه خاقان ممالک ستان بریده شد و آنحضرت بخشم تمام مان سنگه را بر زمین انداختند و سیّد مظفر سلطان برادر سید عبد الله خان گستاخانه خواست که مان سنگه را از چنگ آن شیر بیشهٔ شجاعت مستخلص سازد دست مجروح آنحضرت را تاب داده اورا خلاص گردانیده دزین تلاشها زخم بیشتر شد لیکن بصیابت حکیم علی الاطلاق در اندک فرصتی صحت کامل اتفاق افتاد چون خاطر قدسی مظاهر از تسخیر قلعه سورت فراغ یافت حکومت آن قلعه را بقلیچ خان تفویض فرمودند اشرف خان میر منشي سرکار والا تاریخ فتح قلعه را در سلک نظم کشیده بنظر انور گذرانید *

کشور کشای اکبر غازي که بی سخن * حز تیغ او قلاع جهان را کلید نیست

رسید بلوازم شکر و سپاس پرداخته فرمان قضا نشان باسم خان اعظم شرف صدور یافت که قطب الدین محمد خان و شاهداغ خان و مراد خان وغیره امراء را که اصلاح داند بتعاقب مخالفان تعین نموده خود را بر جناح استعجال سعادت زمین بوس دریابد خان اعظم بموجب حکم بیستم شهر شوال المکرم بدولت آستان بوس اختصاص یافت و مشمول عواطف بادشاهی گردید درین وقت که متحصنان قلعه سورت بجهت استخلاص خود وسیلها می انگیختند بفرنگیان بندر گوه نوشته بودند که اگر بزودی خود را رسانند ما قلعه را بشما می سپاریم آنها از کمال تدبیر و دانائی خود را بلباس ایلچیان ساخته نفایس و نوادر دیار خود متوجهه بندر سورت شدند که اگر حصول قریب الامکان باشد قلعه را متصرف شوند و الا خود را آشنای این کار نساخته برسم ایلچیان سعادت زمین بوس در یابند چون شکوه وسطوت خاقان گیتي ستان را بنظر در آوردند از قلعه مقطوع الطمع شده خود را ایلچی وا نمودند و بسجود کریاس فلک اساس فائیز شده پیشکشها گذرانیده مشمول عواطف بیکران گردیده رخصت العطاف یافتند چون مدت یک ماه و هفده روز بمحاصره قلعه کشید نقبها بدیوار قلعه رسید و هم دمدمهها مشرف شد متحصنانرا از همه طرف قطع امید گشت همزبان که حل و عقد قلعه بعهده اهتمام او بود ملا نظام الدین لاری پدر زنش را بدرگاه سلیمان جاه فرستاده معروضداشت که اگر بجان امان یابم و یکی از بندهلی درگاه آمده این روسیاه را بسجدهٔ آستان رساند قلعه را بهر کسی که حکم شود حواله نمایم قاسم علیخان و خواجه دولت را حکم شد که همزبان و سایر گرفتاران را بنوید اطلاق امیدوار ساخته بسعادت زمین بوس سرفراز سازند روز پنجشنبه بیست و نهم شهر شوال المکرم سال مذکور اهل قلعه سر خجالت در پیش افگنده سجدات شکر بجا آوردند از مال و جان و ناموس امان یافتند الا همزبان را که پیوسته بزبان درازي و هرزه گوئي اسباب وبال خود را سر انجام میداد حکم زبان بریدن شد روز دیگر موکب اقبال بسیر قلعه تشریف برد توپهای کلان سلیماني را که هر کدام کار نامهٔ آسمانی بود حکم انتقال بمستقر

آمدن فیلان و اسباب مرزایان است آن بیدولتان درین یورش و تفرقه چند زنجیر فیل باموال و اشیای خود نزد رانا رام دیو زمیندار فرستاده بودند که در پناه او باشند اتفاقاً جمعی عوام الناس اردو که بتاخت و تاراج میرفتند در اثنای راه آن فیلان باسباب بدست آن مردم افتاده بدرگاه معلی آورده مشمول انواع نوازش گشتند دیگر فرستادن امر بمستقر الخلافت آگره شرح این مقال برسم اجمال آنکه ابراهیم حسین مرزا شکست یافته در حدود پتن بمحمد حسین مرزا و شاه مرزا پیوست روزی درمیان برادران سخنی درمیان آمد ابراهیم حسین مرزا از برادران آزرده خاطر گشته بعزیمت باطل روی شقاوت بمستقر الخلافت نهاد و چون این معنی بمسامع اقدس رسید سیّد محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس بتعاقب ابراهیم حسین مرزا تعین شدند که هر جا که باشد بدست آرند و انجام کار مرزا مذکور در سرحد ملتان بپایان رسید بالجمله چون بمیامن اقبال روز افزون سنگ تفرقه درمیان مرزایان افتاد محمد حسین مرزا و شاه مرزا با فولادیان پیمان شقاوت استحکام داده بجانب پتن شتافتند و سیّد احمد خان که در پتن بود به پشت گرمی اقبال بادشاهی در استحکام قلعه کمر اهتمام بست و چون اجتماع ارباب عصیان خاطر نشان اعظم خان شد به ترتیب فوج و جمع سپاه توجهه نمود از اتفاقات حسنه قطب الدّین محمد خان صوبدار مالوه و جمعی جاگیرداران آن نواح بموجب حکم در چنین وقتی رسیدند و شیخ حامد بخاری که حسب الحکم از دهولقه عزیمت حضور داشت درین خدمت خود را شریک خان اعظم ساخت و خان با فوج فیروزی آثار متوجهه پتن و عرصه نبرد شد بعد تلاقی فریقین جرانغار مخالف تیر جلوی نموده بر افواج برانغار سپاه نصرت لوا تاخته اکثر مردم قطب الدین محمد خان را برداشته راند و او با معدودی قدم همت افشرده کمال شجاعت ظاهر ساخت القصه بعد از جنگ صعب مرزایان جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفته بصوب دکهن شتافتند و شیر خان فولادی رو بجانب جونه گده نهاد اعظم خان با امرا کمر همت بتعاقب آن سپاه بختان بست چون نوید این فتح تازه بمسامع اقبال

بیاوردہ رو بگریز نہادند و ابراهیم حسین مرزا از مشاهدہ نیرنگی اقبال در کار ناموہای بہادران سرشته تدبیر از دست دادہ سراسیمه راہ فرار پیش گرفت و بقیة السیّف بہزار جان کندن ازان ورطهٔ هلاک خود را بساحل نجات رسانیدند و بہادران حدود اقبال تعاقب نمودہ بسیاری را علف تیغ آتش بار ساختند و نمیا من اقبال بیزوال بادشاهی چنین فتحی قرین روزگار خجسته آثار شہریار اقلیم کشا گردید چون شب درمیان جان مخالفان در آمد موکب همایون در قصبهٔ سرنال نزول فرمود سرخ بدخشی را با فتح نامه روانه اردوی معلی ساختند ززو دیگر همعنان فتح و نصرت متوجهه اردوی ظفر قرین شدند و شاه قلي خان محرم و صادق با فوجی از بہادران بطریق منقلا بر سر قلعه سورت تعین فرمودند چون خبر وصول افواج قاهرہ بمتحصنان قلعه سورت رسید گل رخ بیگم صبیه مرزا کامران کوچ ابراهیم حسین مرزا مظفرحسین مرزا پسر خود را همراہ گرفته چندی از معتمدان بصوب دکهن شتافت و امرا هرچند سعي در تعاقب نمودند نتوانستند رسید و آن شیر زن مردانه بدر رفت چون بعرض رسید که مرزایان قلعه سورت را استحکام دادہ بہمرنام قورچی بادشاہ که در زمرهٔ باغیان شدہ سپردہ اند لاجرم همت جهانکشا به تسخیر آن قلعه توجهه فرمود و حکم شد که راجه تودرمل اهتمام نمودہ مورچالها تقسیم نماید و شاهم خان جلائر بحراست قلعه جانپانیر رخصت یافت که قاسم خان میر بحر را روانه درگاہ سازد که در بساط ساختن و نقب زدن بغایت صاحب تجربه است و فرمان قضا نشان بخان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش ارسال فرمودند که در محافظت احمد آباد و سایر بلاد همت گماشته اگر مرزایان روی ادبار بدانطرف نهند تادیب بر اصل نماید و شیر بیگ تسراولی صوبه مالوہ تعین شد که قطب الدین محمد خان و سایر جاگیرداران آن ناحیه را بکومک خان اعظم رساند فتح قلعه بندر سورت روز دوشنبه هفتم ماہ مبارک رمضان سنه صدر طاهر قلعه آهنی اساس بندر سورت مضرب خیام سرا پردہ دولت شد متحصنان بغرا وادي آذوقه و بسیاری توپ و اعتماد کومک مرزایان غرّہ شدہ در لوازم قلعه داري پرداختند و از سوانح این ایام بدست

هر اول شد و ابراهیم حسین مرزا از سپاهیان لشکر منصوره که فی الحقیقت شعشعهٔ انوار اقبال بود شکوه بادشاهی دریافته بمخصوصان خود گفت که همانا حضرت بادشاه اند که با گرمی و سرعت می آیند و از بخت برگشتگی در ساعت باستعداد مبارزت برداخته و با جمعی از خون گرفتها بر سر بلندی توپ کرده ایستاد چون موکب اقبال از آب عبور فرمود در کنار دریا جرهای عظیم و شکستهای عریض که باصطلاح اهل گجرات کوتر گویند بردند بهادران نصرت طلب بشوق پیشدستی سر رشته تدبیر از دست داده هر کدام براه شتافتند و آن شاهسوار عرصهٔ همت با معدودی از مخصوصان رکاب دولت بجانب دروازه سر بال که مقابل دریا بود بر آمده و چندی از مقهوران که در مقام مدافع شدند مقبل نامی علام قلماق با بعضی از بهادران تاخته آن خون گرفتها را برخم تیغ صاعقه بار بر خاک هلاک انداخت و آنحضرت با جمعی که در رکاب سعادت حضور داشتند بدرون قصبه در آمدند و از کوچهای قصبه که بهجوم عام و ازدحام چار و او [1]پرتال مملو بود بهزار جرّثقیل گذشته خود را بمخالفان رسانیدند و نائرهٔ قتال اشتعال یافت بابا خان وامثال و جمعی از بهادران را مخالفان زور آورده بر داشتند اما دیگر دلاوران جان نثار پای همت افشرده بسیاری از مقهوران را بخاک مذلت انداختند دریںوقت اکثری از اولیای دولت که بجهت شکستگی راه متفرق شده بودند از اطراف و جوانب رسیدند و هنگامهٔ دار و گیر گرمی پذیرفت و در زمانیکه آن حضرت متوجه دفع مخالفان بودند خارست ز قوم پیش آمد و سه نفر از ان سیاه بختان بجانب آنحضرت تاختند و یکی ازانها متوجه راخهٔ بهگونت داس شد راخه نیزه او را رد کرده برچه بجانب او انداخت و مقارن این حال دو سوار دیگر بجانب حضرت تاختند و خان عالم و شاه قلی خان محرم و چندی که سعادت قرب داشتند توقف تاختن نیافتند و آن شیر بیشهٔ شجاعت بزور بازوی قدرت الهی اسپ گلگون اقبال را از زقوم زار جهانیده بمدافعه مقهوران برگشته روزگار توجهه فرمودند و ان دو سیاه بخت تاب مقاومت

---

(۱) مراد از چار پایه *

شتافته امرای عظام را که پیشتری به دفع مرزایان تعین شده اند بر گردانیده بموکب اقبال ملحق سازد و میر محمد خان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان را بمحراست اردوی ظفر قرین گذاشته رایات نصرت آیات بقصد استیصال آن شوریده حالان بر افراشتند حکم شد که هیچکس از مردم اردو از عقب نه شتابد که مبادا از کثرت مردم راه فرار پیش گیرد و یمکن که قلت اولیای دولت را در نظر آورده پای شقاوت قایم کند و بسزای اعمال خود برسد چون از شب دو سه ساعت ماند باعتقاد حبل المتین توکل پای همت در رکاب توس دولت نهاده سبک عنان ساختند و ملک شرق گجراتی را که دران ملک بلد بود همراه گرفتند تا آخر روز هرچه تمامتر راندند اصلا نشانی از غنیم ظاهر نشد چون از روز دو ساعت مانده بود برهمنی از برابر نمودار شد و گفت که ابراهیم حسین مرزا از دریای مهندری از گذر بیکانیر گذشته در قصبه سرنال با جمعیت فرود آمده است و مسافت چهار کروه خواهد بود آنحضرت از فدائیان رکاب اقبال و ظفر کنکاش پرسیدند جلال خان بعرض رسانید که عساکر فیروزی نرسیده و غنیم را بجمعیت نشان میدهد و با معدودی که در ظل رایت عالی سعادت پذیر اند جنگ نباید صلاح دولت آن است چون شب شود شبخون باید آورد این کنکایش مستحسن خاطر اقدس نیفتاد و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که قصد شبخون در ناموس سلطنت نمیگنجد همان بهتر که کار روز بشب نینداخته خودرا زود بر سر پله رسانید چون قصبه سرنال بر سر تل واقع است از دور نمود و قدری راه طی کرده در کنار آب مهندری حکم جبّه پوشیدن شد درانوقت زیاده از چهل کس همراه نبود از اتفاقات حسنه آنکه همان ساعت خبر آمدن عساکر اقبال رسید و بجهت دیر آمدن امراء از روی غضب حکم فرمودند که این مردم را نگذارند که در جنگ شریک شوند چون ظاهر شد که سبب دیر آمدن غلط کردن راه بود تقصیر از ممر دیگر نیست لاجرم بسعادت کورنش اختصاص بخشیدند بعد همراه شدن این امرا و سپاهي لشکر منصور قریب بدویست کس کشید و در هنگام عبور از آب مهندری کنور مان سنکهه با چندی

سفر رخصت گرفته روزی چند در شهر ماندند و حکیم عین الملک را که فی الجمله رابطه بآنها بود درست ساخته نیز بجهت بعضی نظرات و مراعات حزم و احتیاط گذاشتند که بمرافقت آنها متوجه ملازمت گردد در اثناء راه خبر رسید که اختیار الملک بلوباوارة راه فرار پیش گرفت اعتماد خان و سایر گجراتیان نیز مددیت خاطر گشته ارادهٔ کافر نعمتی دارند لاجرم حکم شد که شاهبار خان بسرعت شتافته آن باحوی بدبختان را فرصت بد اندیشی ندهد و سرا ولی نموده همراه خود بملازمت آورد چون معمورهٔ بندر کهنبایت مورد رایات عالی گشت تجار و متوطنان آنجا بسعادت استقبال شتافته نوید امن و امان یافتند آن سر چشمهٔ فیوضات الهی با مخصوصان بساط قرب بر جهاز سوار شده سیر دریای شور نمودند و متعاقب شاهبار خان و اعتماد خان و دیگر امرای گجرات را بدرگاه سپهر اشتباه رسانید و بجهت مصالح ملکی و قضایای سلطنت هر کدام مردم را بیکی از معتمدان درگاه سپردند بعد از فراغ این کار استیصال مرزایان خسران مال پیش نهاد همت اقلیم کشا کردید حسن خان خزانچی را بحراست بندر کهنبایت گذاشته رایات عالیات بصوب بروده بر افراشتند و از نواحی بروده خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش را بایالت احمد آباد رخصت فرمودند شاهبار خان و قاسم خان و بار بهادر خان را با فوجی از دلاوران به تسخیر چانپانیر فرستادند در قصبهٔ بروده خبر رسید که مرزایان قلعه سورت را استحکام داده در حدود چانپانیر فراهم آمده اند لاجرم جمعی از امرا و فوجی از عساکر منصوره تنبیه و تادیب آنها تعین شدند درین وقت بعرض رسید که ابراهیم حسین مرزا تا حال در قلعه بهروچ بود از آنجا برآمده اندیشه آن دارد که در اطراف ممالک شورش اندازد و از راهی که خواهد گذشت تا اردوی گیهان شکوه هشت کروه مسافت است با آنکه اکثر امرای عظام و عساکر سپهر احتشام پیشتر باستیصال مرزایان بهمراهی خان اعظم تعین شده بودند اندک مایه مردم بسعادت همراهی اختصاص داشتند آنحضرت باعتقاد جنود غیبي توسن اقبال برسم ایلغار انگیخته متوجه تعقیب و تادیب اوشدند و حکم شد که شاهبار خان میر بخشی بسرعت

تحقیق و تشخیص بصاحبان مال رسانند و خود بدولت بر مسند عدالت نشسته بار عام دادند و فیلان مست را حاضر ساخته آنجماعه را پایمال قهرمان جلال فرمودند و در اندک فرصت از فروغ معدلت انوار امن و امان تافت چهاردهم شهر رجب المرجب سنه مذکور که از الفاظ سنه نهصد و هشتاد تاریخ آن سال مستفاد می گردد ظاهر احمدآباد مستقر رایات اقبال گردید و طوایف انام از خواص و عوام فرق عبودیت بر سدهٔ سریر خلافت نهاده کامیاب امن و امان گردیدند و بی جنگ و قتال ملک گجرات مفتوح گشت همچنانکه هندوستان در اکثر صفات بهترین اقالیم روی زمین است ملک گجرات خلاصهٔ هندوستان قرار یافته است از جمله معموری احمدآباد بمثابه بود که سه صد و هشتاد پوره آبادان داشت و پوره عبارت از محله بزرگیست مشتمل بر عمارات عالی و بازارهای مملو از نفایس و نوادر که هرکدام در حقیقت شهریست عظیم و دران روز حضرت خاقانی ظل اقبال بران خطه فردوس مثال افگندند خرمن خرمن زر و سیم نثار فرق مبارک شد بعد از چند روز عرضداشت امین خان غوری و پیشکشهای لایق بدرگاه کیوان بارگاه رسید و ابراهیم حسین مرزا نیز عرضداشتی از روی اضطرار بانفایس پیشکش ارسال داشت چون از صدق اعتقاد نبود بعز قبول نرسید از انجا که بمیامن همت جهانکشا فتح گجرات که اعظم بلاد هندوستان بلکه خلاصهٔ روی جهان است برونق مراد اولیای دولت تیسر پذیرفت حکومت احمد آباد و انتظام این بلاد بخان اعظم مرزا کوکه تفویض یافت و پرگناتی که درین طرف آب مهندریست بجاگیرات عمدة الملک مقرر شد و دیگر پرگنات مثل بروده و چاپانیر و سورت وغیره که مرزایان در تصرف داشتند بامرای گجرات که مجددا نطاق بندگی بسته بودند تعهد استیصال مرزایان بذمت خویش گرفتند مرحمت گشت بعد ازان چندی رای جهان آرای چنین اقتضا فرمود که سیر دریای شور نموده کوس مراجعت بمستقر الخلافت بلند آوازه سازند لهذا روز دوشنبه دویم شهر شعبان المعظم رایات عالیات بجانب بندر کهنبایت که بر سی کروهی بلده است در حرکت آمد و امرای گجرات به بهانه سر انجام

و میر ابو تراب
دیگر حضرت خاقانی از چهوتا به کوچ فرمودند بخواجه جهان و میر ابو تراب
حکم شد که پیشتر شتافته اعتماد خان را بسعادت ملازمت بیارند و دران روز
خاقان گیتی ستان بر فیل آسمان شکوه سوار واندوهی در سایه عظمت آنحضرت
پیاده بودند که اعتماد خان بسعادت زمین بوسی فایز گشت و بعد ازان اختیار
الملک و ملک شرق وجهوجار خان حبشی و وجیهه الملک و مجاهد خان آمده
بسجده عبودیت سر بلند گردیدند هر کدام در خور حالت بنوازش خسروانه
شرف اختصاص یافتند و اعتماد خان و چندی را حکم شد که سوار نزدیک
بگذیند چون قصبه کزی نزول اجلال اتفاق افتاد صادق خان و چندی از ملازمان
رکاب را بمحمود آباد فرستادند که سیف الملوک حبشی و جمعی دیگر که هنوز
متوجه [illegible] نه شده بودند بشاهراه عبودیت رهبری نمایند و درین منزل
بجهت [illegible] حزم و احتیاط و ضابطه ملک ستانی و جهانداری آمرای گجرات
را [illegible] نمودند که چون این ملک را باعتماد خان مرحمت می فرمایم
و از امرای [illegible] هر کدام را التماس کند بهمراهی او مقرر خواهد شد باید که
[illegible] تا سررشته نظامت استحکام پذیرد اول میر ابو تراب
[illegible] ان اعتماد خان تعهد ضامنیت جمیع اعیان گجرات
[illegible] حبشیان حکم شد که چنانچه علام سلطان محمود

حسین مرزا که بکومک اعتماد خان آمده بود بمحال متعلق خویش مراجعت نمود اعتماد خان عازم ملازمت است خاقان گیتی ستان راجه ملن سنگه را بافوجی تعین فرمودند که خود را با فرزندان شیر خان رسانیده دستگیر سازد اگرچه راجه باسباب و احمال آنها رسیده دست بردی نمود اما پسران شیرخان خبر یافته خود را بشعاب جبال انداخته روز شنبه غرهٔ شهر رجب سنه صدر بلده پتن مخیم بارگاه آسمان جاه شد اینجا حکیم عین الملک را بجهت آوردن اعتماد خان و میر ابو تراب رخصت فرمودند چون بموضع چهوتا نه رسیدند معروض بساط اقبال گردید که مظفر گجراتی از شیر خان فولادی جدا شده درین نواحی سراسیمه میگردد حکم شد که میر خان یساول و فرید خان قراول و میر ابو القاسم تمکین و کرم علی بتعاقب او شتافته دستگیر سازند میر خان چون قدری راه طی کرده بود که چتر و سائبان او بدست افتاد باندک ترددی او را در علف زاری یافته دستگیر ساخته بملازمت حضرت آوردند از فرط عاطفت جان بخشي فرموده او را بکرم علی سپردند بنابر قول صاحب مرآت سکندري مظفر از پیش شیر خان فولادي جدا شده پیش امرای گجراتی آمده ملازمت نمود درینوقت سید حامد بخاري والغ خان حبشی با مردم خود آمده سجدهٔ عبودیت نمودند و متعاقب آنها شاه فخر الدین و حکیم عین الملک میر ابو تراب را بملازمت آورده معروض داشتند که اعتماد خان نطاق اطاعت بمیان جان بسته متوجه ملازمت است و پیش از رسیدن خود شاه فخرالدین و میر ابو تراب و وجیهه الملک و مجاهد خان را روانه درگاه نموده است که بوفور مراحم بادشاهی خاطرها مطمئن ساخته معاودت نمایند شاه فخر الدین در اثنای راه باجماعه پیوسته نزد اعتماد خان شتافت متعاقب حکیم عین الملک نیز رسید بعد درازی سخن جمیع امرای گجرات و اعیان این ملک اختیار دولت خواهی نموده وجوه دراهم و رؤس منابر را بنام نامی و القاب گرامی آنحضرت رونق بخشیدند و چون بقصبهٔ کڑي بیست کروهی احمدآباد رسیدند اعتماد خان شاه فخر الدین و عین الملک را بامیر ابو تراب پیشتر روانه ملازمت ساخت روز

رایات اقبال
بتاریخ بیستم شهر صفر المظفر روز شنبه سنه نه صد و هشتاد هجری رایات اقبال
بتسخیر گجرات افراشتند خان کلان و سید محمود بارهه و قلیچ خان و صادق
خان و شاه فخرالدین وغیره جمیع امرای عظام را با فوجی از دلاوران عرصهٔ ظفر
برسم منقلا تعیین فرموده خود بسعادت و اقبال روز دو شنبه بیست و دوم شهر
ربیع الثانی سنه مذکور پای دولت در رکاب آورده از خطهٔ اجمیر متوجه گجرات
شدند چون موکب اقبال بحوالی ناگور رسید خان کلان و دیگر امرا که برسم منقلا
تعیین بودند بحوالی سیروهی پیوستند رای مان سنگه دیوره راجه سروهی غدری
بخاطر بد اندیش خود راه داده در لباس دوستی و ملایمت راجپوتی چند برسم
رسالت پیش خان کلان فرستاد بعد گذارش رسالت در وقت رخصت خان کلان
برسم هند یک یک را پان میداد دران میان راجپوتی خود را بخان کلان رسانیده
جمدهر کشیده پائین ترقوه خان مذکور زد که مقدار سه انگشت از زیر سانه سر بر
آورده بهادر خان نامی از نوکران خان کلان آن راجپوت را گرفته بر زمین زد
و صادق خان و محمد علی خان برحم شمشیر کار آن بی باک را ساختند
و رفقای او نیز بقتل رسیدند مقارن این حال موکب اقبال نیز بفوج منقلا پیوستند
چون از مردم سیروهی چنین بی اعتدالی بظهور رسیده بود حکم شد که بهادران
عساکر منصوره بسیروهی شتافته استیصال آن گروه شقاوت پژوه نمایند اکثری ازان
مفسدان آواره دست ادبار گردیده بشعاب جبال پناه بردند و جمعی از خون
گرفتها که باصطلاح اهل گجرات مارچه توز گویند در گرد بتخانه بر خاک هلاک
افتادند بالجمله چون بحدود پتن ورود عساکر فیروزی اتفاق شد شاه فخر الدین با
فرمان استمالت برد اعتماد خان که پیوسته عرایض اخلاص فرستاده التماس آمدن
موکب جهان کشائی می نمود رخصت فرمودند و بعد از ورود بحوالی دیسه
خبر رسید که شیر خان فولادی که احمدآباد را محاصره داشت از طنطنهٔ نهضت
رایات جلال ترک محاصره نموده بولایت سورتهه شتافت محمد خان و بدر خان
پسران خود را به پتن فرستاد که اهل و عیال او را بر آورده بجای مستحکم رسانند
الحال پسران او اهل و عیال او را پیش انداخته بجانب ایدر متوجه اند و ابراهیم

رسید کارش بانجام رسانیده خورد سال دیگر را بفرزندی سلطان محمود ثانی شهرت داده بمظفر شاه عرف نتهو مخاطب ساختند اما جمعی که بر حقیقت معامله وقوفی به تیقن می داشتند که محض افترا و دروغ است معهذا بجهت قدرت و استقلال آنها روزی چند این لفظ بیمعنی در گوش و دل مردم جای گرفت و امرای درمیان خود ها تقسیم ملک نمودند احمد آباد و بندر کهمبایت و بسیاری از ولایت را اعتماد خان متصرف شد و سرکار پٹن بموسی خان فولادی و شیر خان مقرر گشت و سورت و بهروچ و بروده و چانپانیر به چنگیز خان پسر عماد الملک قرار یافت و دهندوقه و دهولقه و غیر آن به سید حامد نبیره سید مبارک معین کردید و جونه گڈه و ولایت سورٹهه به امین خان غوری رسید و این متغلبان با مستحق روزی چند بکام روائی گذرانیدند انواع ظلم و بیداد بنیاد نهادند و آخر با یکدیگر آویختند و منازعت پیش گرفتند بر خلاف این حال مرزایان تاب مقاومت عساکر بادشاهی نیاورده بودن در ولایت مالوه از حیز امکان خویش بیرون دانسته در گجرات بچنگیز خان پناه بردند از انجا که اعتماد خان بر سر احمد آباد با چنگیز خان محاربه داشت درین وقت چنگیز خان آمدن مرزایان را غنیمت دانسته بهروچ را بجاگیر ایشان مقرر نمود چنانچه مشروحا در مرآت سکندری مندرج است و شمهٔ ازان درین اوراق سمت گذارش یافت بعد ازانکه جهوجار خان حبشی چنگیز خان را کشت خلل عظیم در ولایت گجرات رویداد و مرزایان غنیمت دانسته قلعه چانپانیر و سورت را بجنگ گرفته و قلعه بهروچ را نیز متصرف شدند و قوت و مکنت بهمرسانیدند چون اعتماد خان مدار کار حکومت بر خود نهاده بود سلطان مظفر بتحریک شیرخان فولادی از احمدآباد گریخته نزد او به پٹن شتافت و شیر خان بافوج آراسته رو باحمداباد نهاد اعتماد خان در حصار احمدآباد تحصن جسته بمرزایان ملتجی گشت و نیز عرضداشت بدارگاه سلاطین پناه حضرت عرش آشیانی نموده کیفیت رویداد معروضداشته استدعای توجهه رایات عالیات به تسخیر گجرات نمود آنحضرت برحال رعایا وزیر دستان این ملک بخشوده اطفای نایرهٔ مرزایان را ملحوظ فرموده

ابتدای شورش ملک گجرات و آمدن مرزایان و انقراض دولت و حکومت گجراتیه و بتصرف در آمدن این مملکت باولیای دولت قاهره و داخل شدن ضمیمه ممالک محروسه هندوستان بی جنگ و قتال بعون ایزد متعال در عهد سلطنت حضرت عرش آشیانی جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازی انار الله برهانه

بر ضمایر صفا مظاهر اصحاب دانش و نظارگیان ارباب بینش محجوب و مستور نماند که از بدو آفرینش در عالم کون و فساد زوال هر دولتی ثمار تخم نفاقی که در مزرعهٔ صدر ارکان دولت و اعیان سلطنت کشته می شد بآبیاری بدطینتان واقعه طلب و سعی چیدن حمالة الحطب روئیده یوماً فیوماً ریشه کینه بهرسو دوانیده بکفران نعمای الهی مثمر و بارور می گشت و شکر منعم حقیقی که موجب ازدیاد آلاست بر طاق نسیان می نهاد و منطوق آیة وافی هدایة لئن شکرتم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید انقطاع آن نعمت می بوده است و بمضمون صداقت مشحون ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم عطیهٔ الهی تغیر و تبدیل یافته منجر بزوال می گشت و انواع فتن و اقسام محن عاید حال شان میگردد تا صاحب دولتی دیگر تعلق می گرفت شاهد این مقال حسب حال سلاطین و امرایان گجراتیه است چنانچه شمه ازان سمت گذارش یافت چون هنگام زوال آن دولت در رسید ارباب حل

جلوس حضرت فردوس آرامگاه ابو المظفر ناصر الدین محمد شاه بادشاه غازي ابن محمد جهاندار شاه بن حضرت خلد منزل بهادر شاه بادشاه

چون شاه جهان ثاني بادشاه از سواد مستقر الخلافت اکبر آباد بعالم جاوداني رحلت فرمود قطب الملک سید عبد الله خان وزیر و امیر الامرا امیر سید حسین علیخان به سید نجم الدین علیخان برادر خود که در دار الخلافت شاه جهان آباد صوبه‌دار مقرر کرده بودند نوشتند که بسرعت تمام یکی از شاهزادگان عالی تبار را روانه این صوب سازند که آمده بر تخت آبا و اجداد خویش متمکن شود چنانچه او محمد روشن اختر ابن محمد جهاندار شاه بادشاه را بر جناح استعجال بسواری فیل گهنا توپ روانه ساخت بعد قطع مدارل بتاریخ پانزدهم شهر ذیقعده سال یک هزار و یک صد و سی و یک بر اورنگ فرمان روائی بر آمده خود را محمد شاه موسوم ساختند و در شهر ربیع الثاني سنه یک هزار و یک صد و شصت و یک هجري بفردوس برین خرامید و در جوار مزار خواجه نظام الدین اولیا واقعه دار الخلافت شاهجهان آباد مرقد شریف قرار یافت مدت سلطنت که در ایام ربیع الدرجات و شاه جهان ثانی داخل است سال سی و شش یوم و در عهد آنحضرت شش کس بصوبداري این صوبه مقرر شدند *

جلوس ابو النصر مجاهدین احمد شاه بادشاه غازي ابن حضرت فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه

روز سه شنبه غرهٔ شهر جمادی اول سال یکهزار و یک صد و شصت و یک

خطبه و سکه بنام خود نمود و ششتم شهر ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و سی و یک بعد معتکف شدن بدرجه شهادت رسیدند و در مقبرهٔ همایون بادشاه واقعه دار الخلافت دهلي بخاک سپردند مدت سلطنت تا ایام سلطنت جهاندار شاه شش سال و بیست و پنج روز در عهد آنحضرت پنج کس بصوبداری این صوبه ممتاز گشتند *

جلوس حضرت جنت آرامگاه محمد رفیع الدرجات بادشاه ابن محمد رفیع الشان ابن خلد منزل بهادر شاه بادشاه

هشتم ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و سی و یک در قلعه ارک دار الخلافت شاه جهان آباد روی نمود و در بیست و سیوم شهر رجب سنه الیه بنابر عارضه جسماني یعني تپ دق وصیت بتخت نشیني برادر مهین خود محمد رفیع الدوله نموده ازین جهان در گذشت و در مقبرهٔ همایون بادشاه مدفون گردید مدت سلطنت چهار ماه و پانزده یوم بنه سبب مدت قلیل تغیر و تبدیل در صوبه راه نیافته *

جلوس محمد رفیع الدوله ملقب به شاه جهان ثاني ابن محمد رفیع الشان بن حضرت خلد منزل بهادر شاه بادشاه

روز شنبه بیستم شهر رجب سال یک هزار و یک صد و سی و یک هجري در قلعه ارک دارالخلافت شاهجهان آباد بموجب وصیت برادر قرار یافت و بنابر دفع شورش محمد نیکو سیر متوجه مستقر الخلافت اکبر آباد شده در شهر ذیقعده سنه مذکور رخت هستي بربست مدت سلطنت چهار ماه در صوبه تغیری نیامده *

جلوس حضرت خلد مکان ابو النصر قطب الدین محمد معظم شاه عالم بهادر شاه بادشاه غازي ابن عالمگیر بادشاه

نوردهم شهر ربیع الاول سال یک هزار و یک صد و نوزده هجري در باغ دهرای واقعه مستقر الخلافت اکبر آباد بعد فتح محمد اعظم دست داد در نوزدهم شهر محرم الحرام سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار در سواد دار السلطنت لاهور بمنزل عقبی ارتحال فرمودند و نعش آن حضرت را آورده در جنب مزار خواجه قطب چراغ دهلی واقعه دار الخلافت شاه جهان آباد بخاک سپردند مدت سلطنت چهار سال و ده ماه و در عهد آنحضرت یک کس بمرتبه صوبداري این صوبه رسید *

جلوس ابو الفتح معز الدین محمد جهاندار شاه ابن بهادر شاه بادشاه غازي

بیستم شهر محرم الحرام سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجري در سواد دار السلطنت لاهور روئیداد و در مدت ده ماه و بیست روز بسلطنت عقبی شتافت و در مقبره همایون بادشاه واقعه دار الخلافت شاه جهان آباد بخاک سپردند یک نفر بمرتبه صوبداري فایز شد *

جلوس شاه شهید ابو المظفر معین الدین محمد فرخ سیر بادشاه ابن محمد عظیم الدین بن خلد منزل بهادر شاه بادشاه

سیزدهم شهر ذي حجه سال یک هزار و یک صد و بیست و چهار هجري در نواحی مستقر الخلافت اکبر آباد بعد مظفر شدن بر جهاندار شاه عم خود

جلوس حضرت فردوس مکاني ابو المظفر شهاب الدین محمد شاه جهان صاحبقران ثاني بادشاه غازي ابن جهانگیر بادشاه

در روز مبارک پنجشنبه دوازدهم شهر جمادي الثاني سال یکهزار و سی و هفت هجري در قلعه مستقر الخلافت اکبرآباد روی نمود و سه گهري شب دوشنبه بیست و ششم شهر رجب سنه یکهزار و هفتاد و شش هجري ازین خاکدان بعالم جاودان خرامیدند و در مقبره واقعه اکبرآباد بخاک سپردند مدت سلطنت فرمان روائي سی و دو سال و ایام اعتکاف در قلعه ارک هشت سال در عهد آنحضرت دوازده کس صوبه‌داري این صوبه مقرر شدند ٭

جلوس حضرت خلد منزل ابو المظفر محي الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر ابن شاه جهان بادشاه غازي

جلوس اول در تاریخ غره روز جمعه غره شهر ذیقعده الحرام سال یکهزار و شصت و هشت هجري و جلوس دوم که خطبه و سکه و لقب مقرر شد روز یکشنبه بیست و چهارم ماه رمضان سنه هزار و شصت و نه در قلعه ارک دارالخلافت شاه جهان آباد بود و در روز دوشنبه بیست و هشتم شهر ذي قعده الحرام سال یکهزار و یکصد و هیجده در مقام احمدنگر متعلق صوبه دکن بعالم دیگر رحلت فرمودند مرتبت حضرت بهشتي نشین و علیا منزل گردید و درگاه حضرت برهان الدین غریب قدس سره در خلد آباد که بروضه اشتهار دارد سرشته گوهري اورنگ آباد واقع است نعش حضرت خلد مکاني را اعظم شاه بتجهیز آورده اند مدت سلطنت پنجاه و سه سال و نه ماه و چهار روز و در عهد آنحضرت ده کس صوبه‌داري این صوبه تعیین شدند ٭

جلوس حضرت عرش آشیاني جلال الدین محمد اکبر بادشاه غازي ابن همایون بادشاه

قریب نصف النهار یوم الجمعه دوم شهر ربیع الثانی سال نهصد و شصت و سه هجري در عیدگاه خطه کلانور اتفاق افتاد و در آن وقت در گجرات سال سوم تخت نشینی سلطان احمد نبیرهٔ شکر خان بود بتاریخ چهاردهم شهر رجب المرجب سنه نهصد و هشتادم هجري که از حکومت مظفر ثانی سیزده سال سپری گشته بود که مملکت گجرات بتصرف اولیای دولت قاهره در آمده ضمیمهٔ ممالک محروسه هندوستان شد چنانچه از سوق کلام آینده واضح میشود چون شب چهار شنبه دوازدهم شهر جمادي الآخر سال یک هزار و چهارده هجري در رسید آنحضرت طبل رحیل نواخته بعالم دیگر کوچ فرمودند و در مقبرهٔ واقع سکندره بخاک سپردند مدت سلطنت پنجاه و یک سال و دو ماه و نه روز در عهد آنحضرت نه کس از پیشگاه خلافت و جهانبانی نصوبداري این ملک سرفراز شدند *

جلوس حضرت جنت مکانی ابو المظفر نور الدین محمد جهانگیر بادشاه ابن اکبر بادشاه

روز پنجشنبه چهاردهم شهر جمادي الثانی سال هزار و چهارده هجري در قلعهٔ ارک مستقر الخلافت اکبر آباد اتفاق افتاد و در هنگام چاشت روز یک شنبه بیست و هفتم شهر صفر سال یک هزار و سی و هفت هجري هنگامی که از کشمیر متوجهه دارالسلطنت لاهور بودند در منزل جنکش هتي ازین جهان فاني بعالم جاودانی منزل گزیدند در مقبرهٔ واقعهٔ سواد دارالسلطنت لاهور مدفون شدند مدت سلطنت بیست و یک سال و یک ماه در عهد سلطنت آنحضرت هشت کس نصوبداري این دیار مفتخر شدند *

مظفر حلیم و بعد آن سلطان سکندر و نوبت بسلطان بهادر رسیده قریب پنج سال از سلطنت بهادر گذشته بود که بتاریخ ششم شهر جماد الاول سنه ۹۳۷ نهصد و سی و هفت در دار السلطنت آگره آنحضرت این عالم را پدرود فرموده بملک جاودانی خرامیدند و جسم مطهرش را بدر الملک کابل نقل نموده بخاک سپردند مدت سلطنت در مملکت هند قریب شش سال *

جلوس حضرت جنت آشیاني نصیرالدین محمد همایون بادشاه غازي بن حضرت فردوس مکاني ظهیرالدین محمد بابر شاه

بتاریخ نهم جمادی الاول سنه نهصد و سی و هفت هجري در دارالخلافت آگره رویداد خیر الملوک تاریخ آنحضرت یافته اند در آنوقت سلطان بهادر در گجرات بامر حکومت اشتغال داشت و در سال نهصد و چهل و یک هجري که سلطان بهادر فتح قلعهٔ چتور نمود حضرت جنت آشیانی بنابر عذاری که از رهگذر محمد زمان مرزا بخاطر مبارک بود بر سلطان بهادر لشکر کشیده آنرا هزیمت داده قلعه جانپانیر را مفتوح ساخته باحمد آباد در آمدند چنانچه شمهٔ ازین سمت گذارش یافته و مفصلش را تاریخ اکبر نامه و مرآت سکندري ناطق است چون بنابر مخالفت برادران دشمنان زور گرفتند بمقتضای وقت حضرت جنت آشیانی متوجه ایران دیار شدند و ازانجا معاودت فرموده در اوسط شهر ذیحجه الحرام سنه نهصد و شصت و دو بار دیگر مملکت هندوستان را از دست باغیان انتزاع فرموده مستخلص ساختند در گجرات سلطان بهادر در گذشته و سلطان محمود ثانی را کشته و سلطان احمد نبیره شکر خان را بسلطنت برداشته بودند که در سیزدهم شهر ربیع الاول سال نه صد و شصت و سه در دارالملک دهلی آنحضرت علم بعالم جاودانی بر افراختند در همان خطهٔ پاک که اکنون بمقبره همایون بادشاه اشتهار دارد بخاک سپردند مدت سلطنت از ابتدای جلوس در هند بیست و پنج سال و دو ماه و دو روز *

مصری و تخت عاجی که داشت بدعوای انا ربکم الا علی زبان به بیهوده گوئی کشوده و مدبکه صاحب اینچنین تخت و مملکت ام دعوی عبودیت معبود حقیقی نمیتوانم کرد رهی پاکي اعتقاد امید که او سبحانه تعالی این سلسله علیه را تا قیام قیامت بر اورنگ خلافت مستدام و پاینده دارد و انچه از تقاضای گردش فلکی انقلاب و آشوبی که در تمام جهان افتاده اگر بدیده بصیرت نگرند نسبت بایران و توران در مملکت هندوستان محل شکر است که هنوز والی این دیار قایم است و این معنی محض از تفضلات ایزدي و حسن نیت این والا دودمان است مخفي نماند که در آغاز سنه هشتصد و یک هجري *

حضرت امیر تیمور صاحب قران

دارالملک هند را مسخر ساخته مدت یک سال تمام این مملکت را در تحت و تصرف داشتند و در او اخر سنه مذکور بدارالسلطنت سمرقند متوجه شدند که سلطان محمود بادشاه دهلی بود از صدمت افواج صاحب قران هزیمت خورده بگجرات نزد ظفر خان که هنوز علم سلطنت به افراخته بمظفر شاه مخاطب نه گشته بود آمد چون از و آنچه چشم داشت ندید بصوب مالوه رخت کشید چنانچه در مرآت سکندري مندرج است چون نوبت سلطنت گیتی ستانی *

حضرت فردوس مکانی ظهیر الدین محمد بابر بادشاه بن مرزا عمر شیخ شاه بن سلطان ابو سعید مرزا شاه بن مرزا امیران شاه ابن حضرت صاحب قران امیر تیمور کورگان

رسید از دارالملک کابل متوجه تسخیر هندوستان شدند و در سال نهصد و سي و دو دهلي و دارالسلطنت آگره مفتوح گشت و اکثر بلاد شرق رویه بتصرف در آوردند در عهد سلطنت آنحضرت در گجرات او اخر حکومت سلطان

ذکر سلسلهٔ علیه اولاد نامدار والاتبار حضرت قطب الدنیا والدین صاحب قران امیر تیمور کورکان انار الله برهانه که در مملکت هندوستان فرماندهی و دادگستری داشته و دارند

سبحان الله این چه سلسلهٔ علیه رفیع الشان و چه دودمانی بلند مکان است
که از آبای کرام و اجداد عظام تا حضرت ابو البشر علیه السّلام در مدارج رفعت
و معارج عظمت همه شاه و شاهنشاه بادشاهی بخش بادشاه نشان آمدند گویا
خلعت فاخرهٔ خلافت و جهانبانی و چارقب امر خطیر سلطنت و کشورستانی
باندازهٔ قابلیت این نامداران صاحب تخت و تاج خیاط ازل در کار خانه قضا
و قدر دوخته و شیوهٔ مرضیه نصفت و عدالت و سجیهٔ پسندیده جود و سخاوت
واهب علی الاطلاق در طینت پاک شان آمیخته حقّاً ثم حقّاً اگر تتبع تواریخ
نموده بنظر تامل بنگرند و به دستور معمول تصدیق و تحقیق نزد سلاطین اکناف
و والیان اطراف و اساطین ممالک اقالیم سبعه خوشه چینان این خرمن و مقتبسان
این نور اند و برخلاف ممالک آرایان دیگر عالمی از دیار ایران و توران و شام
و عرب و حبش هرکدام رو براست بدین درگاه می آرد به نصیبه خود بهره ور
و کامیاب میگردد و باوجود این همه عظمت و شوکت و وسعت مملکت و قدرت
و ثروت هرگز مقوله که دلالت بر غرور و تکبر داشته باشد از ایشان سر برده و هیچ
گاهی متنفر نام دنی قوکری بر زبان شان نگذشته در رواج دین متین ساعی
بوده اند نقل است که چون حضرت صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی
بر تخت مرصع طاؤسی که صرف یک کرور روپیه که چند ساله خرج مصر میشود
ساخته شده بود جلوس فرمودند از دوگانهٔ نماز شکرانه بدرگاه الهی بجا آورده
و سجده و ثنا پیش رب العالمین و عذاب بیان گشته فرمودند که فرعون ملک

و شیر خان که در پتن بودند لشکر کشید اما بنابر صدور قتل سلطان احمد که
جمیع ارکان دولت از او خایف بر جان خود و رنجیده می بودند چون بحوالی
پتن رسید با موسی خان و شیر خان جنگ روداد باندک زد و خورد شکست
بر اعتماد خان افتاد و امرای جنگ هزیمت خورده باحمد آباد آمدند باز
در صدد فراهم آوردن لشکر شد هر چند سعی بیشتر نمود لیکن از امرا کسی
تن نمیداد و هر کسی متعلقهٔ خود رفته نشست اعتماد خان باشکری که او را
دست داد بار دیگر بر سر موسی خان و شیر خان رفته هزیمت خورده باحمد
آباد آمد و این واقعه در سنه نهصد و شصت و نه روی نمود لتحاصل در میان
امرا نفاق و کشمکش در میان افتاد اعتماد خان با لشکری معدودی بیرون رفت
و چنگیز خان ولد عماد الملک شهر را تصرف نمود و او را هم حبشیان کشتند
شرح این واقعات و کیفیت ظهور هرج و مرج این ملک در مرآت سکندری
مندرج و برخی در ضمن توجه رایات حضرت عرش آشیانی به تسخیر این دیار
و تجاوز کار سلطان مظفر و روزگار صوبه‌داری خان اعظم میرزا عزیز دفعهٔ ثانی
در سال شروع هجری سمت گذارش خواهد یافت انشاء الله تعالی اکنون
وقت آن رسید که عنان کمیت قلم خوشخرام بشرح تسخیر فرمودن حضرت
عرش آشیانی در آمده و واقعات ناظمان که از آغاز تسخیر مملکت
گجرات در هر عهد مقرر شده اند معطوف گردد و این معنی مقرر ساخته که هر
که را نگارد و آنچه موجب فرامین و احکام مطاعه امر نظامت نصب تقرر یافته
باشد در سلک بعضی نوشته شود و کسانی که به مقرر شدن نظم یا بعنوان نایب
کردن بعضی یا بکومک تعین شده باشند در ضمن آن مندرج شوند چون در
نسخهٔ مرآت احمدی بیشتر مقدمات دفتری و متی ست و اکثر احکام مطاعه
در امر بندوبست صوبه بنام دیوانیان شرف صدور یافته نیز دیوانیان هر عهد
سلطنت با بعضی مرقوم اند و بقدر عدم خدم و خول کلام بحوال
فوجداران و عمال متروک داشته مگر بتقریبی بعضی مذکور شدند
چون امر نظامت و وزارت توام است اختصار نمود *

خویش او را برداشته حواسی معبرهٔ شیخ حسام که از مشایخ وقت خود بوده بخاک سپردند و این واقعه روز جمعه چهاردهم شهر جمادی الاول سنه ۹۶۰ نهصد و شصت هجری رویداد قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفته * رباعی *

بیرام بطوف کعبه چون بست احرام * در راه شد از شهادتش کار تمام
در واقعه هاتفی پئی تاریخش * گفتا که شهید شد محمد بیرام
۹۶۰ هجري

بعد ازان بسعی حسین قلی خان خانجهان لاش او را از آنجا بر آورده بمشهد مقدس مدفون کردند و ازان حادثه عریب او با سان پتّن دست تاراج باردوی بیرام خان دراز کرده چیزی فرو نگذاشتند خواجه ملک و جمعی دیگر عبد الرحیم خلف الصدق بیرام خان را که دران هنگام چهار ساله بود با والده و بعضی خدمت گاران بسعی تمام از حادثه گاه بر کنار برده باحمد آباد روانه شدند و چهار ماه در احمد آباد توقف نموده بموجب فرمان طلب حضور بدرگاه عرش اشتباه شتافتند *

عهد سلطنت سلطان مظفر عرف نتهو آخرین سلاطین گجراتیه

بعد قتل سلطان احمد ششم شهر شعبان المعظم سنهٔ ۹۶۸ نهصد و شصت و هشت هجري اعتماد خان سلطان مظفر را بر تخت اجلاس فرمود اما اعتقاد بعضی از مورخین آنست که چون از اولاد سلاطین مذکور احدی که قابلیت سلطنت داشته باشد نماند اعتماد خان که مدار علیه سلطنت بود نتهو نام طفلی خورد سال را در مجلس آورده قسم یاد کرده که این پسر سلطان محمود ثاني است مادر او جاریه که حامله بود برای اسقاط حمل حواله من کرده بود چون مدت حمل او از پنجماه زیاده گذشته بود سقط نگردید و این طفل زائید من این را به پنهانی پرورش می کردم الحال سوای این طفل وارث ملک نیست همه کس قبول کرده او را بسلطنت برداشته به سلطان مظفر ملقب کردند اعتماد خان بعد چند ماه بتهمت انتقام فتح خان بلوچ بر سر موسی خان

* بیت *

شکوه تاج سلطانی که بیم جان دور درج است
کلاه دلکش است اما تترک سر نمی ارزد

و همدرین سال پیش از وقوع قتل سلطان سهادت بیرام خان در بلدهٔ پتن روی دادهٔ حقیقت حال بطریق احمال آنکه بنابر بعضی مقدمات که مفصل در اکبر نامه مندرج است حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه انار الله برهانه بیرام خان را رخصت زیارت کعبه معظمه زاد الله شرفاً و تعظیماً فرموده بودند چون بشهر پتن رسید چند روز دران ساحت دلکشا جهت اسایش رحل اقامت کشود دران وقت موسی خان فولادي بطریق استقلال حکومت انجا مي نمود و از طوایف افغان بر سر او فراهم آمدهٔ شور و غوغا افزائي آن دیار بودند ازانجمله مبارک خان لوهانی که پدر او در جنگ ماچهیوارهٔ بسرکردگی بیرام خان به قتل رسیدهٔ بود آن دیوانه افغان را در آن وقت انتقامی بخاطر رسید و قصد بیرام خان کرد و نیز زن کشمیري سلیم خان پسر شیر خان با دختری ازو بود درین قافله همراهٔ بیرام خان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرام خان آن دختر را برای پسر خود نگیرد ازین رهٔ گذر نیز افغانان سر شورش داشتند بیرام خان درین ایام که در پتن بار اقامت کشودهٔ بود هموارهٔ بسیر بساتین و منازل آن شهر می رفت روزی بسیر کول آبی بزرگ که سیر گاهٔ دلکش است و نشیمن درمیان دارد که بکشتی آنجا می روند رفته بود درین هنگام که از کشتی بر آمدهٔ سوار می شد آن جاهل با سه چهل افغان بقصد بیرام خان بر کنار کول آب آمد و چنان نمود که بدیدن آمدهٔ بیرام خان انجماعه را طلبید چون آن بی سعادت پیشتر رفت بی محابا خنجر کشیدهٔ آنچنان بر پشت خان زد که از سینه اش بر آمد و دیگری شمشیری بر سر انداخته کارش تمام ساخت درین حال کلمهٔ الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر جاري شد و ازین عالم در گذشت همراهان از وقوع این واقعه متحیر و متوحش شدهٔ هرکدام بجائی شتافت و بیرام خان بخاک و خون افتادهٔ بود تا آنکه جمعی از فقرا و مساکین قالب

خان بود باعث آن میشد که پیش ازان که از سلطان فتنه سر زند مهم
او را فیصل دهم و دران ایام سلطان را این قدر دستگاه شده بود که تا دو سه
کروهی بعنوان سیر و شکار سواري مي نمود و گاهی بی وقت بخانه اعتماد
خان می آمد و ترسان و لرزان استقبال می نمود ، هرچند وجیه الملک
بقتل سلطان مبالغه می کرد اعتماد خان بدفع آن وقت می گذرانید تا آنکه
روزی وجیهه الملک پنهانی بسلطان پیغام فرستاد که اگر سلطان مرا بوعدهٔ وزارت
امیدوار سازند ما به قتل اعتماد خان می پردازم سلطان از روی نادانی باور کرده
بوعده وزارت و وکالت استمالت نمود و او این معنی را باعتماد خان گفت
و او جواب داد که تا من بگوش خود نشنوم مرا اعتمادی نیست تا اینکه اعتماد
خان را وجیهه الملک هنگام شب بخانه خود که نزدیک بهدر بود برده در حجره
پنهان ساخت و بسلطان پیغام فرستاد که بسبب خوف جواسیس اعتماد خان
علانیه نمی توانم آمد اگر سلطان قدم رنجه فرماید تا عهد و میثاق بسته گردد
و تختی را برای جلوس سلطان بر در حجره که اعتماد خان را مختفي داشته
بود نهاد و سلطان را که قضا گریبان گیر شده بود آمده بر آن تخت جلوس
نمود و وجیهه الملک سخنان را اعاده کرده طالب عهد و پیمان شد سلطان از ساده
لوحی آنچه بوسطت گفته فرستاده بود بالمشافه باز گفت بنوعی که اعتماد
خان تمامی را شنید فی الحال از حجره خود را باز کرده گفت که من در
حق تو چه بد کرده بودم که بر قتل من عهد و میثاق می بندی بمجرد دیدن
اعتماد خان حال سلطان بگشت اعتماد خان غلامان خود را امر کرد تا شلاق
مستوفی زده کشته در میدان ریگ سابرمتی که در زیر محلات بهدر واقع است
انداختند و این واقعه شب دو شنبه پنجم شهر شعبان سنه ۹۶۸ نهصد و شصت
و هشت هجري روی نمود و از عبارت بیگناه مقتول شد نیز مستفاد می گردد
و صباح آن شب آوازه افتاده که سلطان گریخت و چون نعش او را پیش
دریافتند گفتند که بعضی از فدائیان کشته انداخته اند از انجا نقل نموده در قبهٔ
سلطان احمد بانی احمد آباد بخاک سپردند *

خوردہ کنارہ می گرفت و هر دو لشکر به شهر می آمدند بعد چند روز مردم درمیان آمدہ کار بمصالحه می انجامیدہ باز همان آش در کاسه بود الحاصل سیّد میران ولد سید مبارک اهل و عیال خود را برداشته بکپر پلیج رفت و سلطان احمد را امرا باحمد آباد آوردہ قرار گرفتند بعد چندی سید میران حسب الطلب عماد الملک و اعتماد خان به احمد آباد آمد درین اثنا باز میان عمادالملک و اعتماد خان دانه نزاع پاشیدہ شد بتقریب آنکه سلطان احمد باز متخفی بعماد الملک سازش مینماید عماد الملک پسر خود را که چنگیز خان نام داشت از بهروچ طلبیدہ و اعتماد خان تاتار خان غوري را از جونه گدہ طلبداشته بیرون شهر بر آمدہ لشکر از اطراف جمع نمودہ بعماد الملک پیغام داد که از شهر بر آمدہ بجاگیر خود رود عماد الملک چون تاب مقاومت در خود ندید با الغ خان حبشی بر آمدہ روانه بهروچ شد و الغ خان را بزودہ دادہ اعتماد خان نگاهبانان خود را بپاسداري سلطان تعین نمودہ بعزاعدال بر مسند حکومت تکیه زد حاجی خان را نصف پرگنه کري جاگیر دادہ نوکر خود نمود و موسی خان وغیرہ را رخصت جاگیرات خود کرد و دریبولا خبر رسید که عماد الملک را اختیار خان خسر پورہ او که در بندر سورت بود بغدر کشت و بعد چند ماہ چنگیز خان و عماد الملک اختیار خان را بدست آوردہ بقتل رسانید و اعتماد خان لشکر بصوب بهروچ کشید اما بعاير رونداد و هنگامه صلح پٹن و رادهن پور بر گشته باحمد آباد آمد مفصل این حکایت حواله بتاریخ مذکور است و در فکر کار سازي سلطان احمد مشغول شد زیرا که مردم آفاقی بسیار در گجرات فراهم آمدہ بودند و سلطان احمد بامثال این مردم میل تمام داشت مبادا حادثه سر زند که تدارک نتوان کرد پیوسته در اندیشه میگذرانید ازانجا که سلطان احمد بسیار تنک ظرف و کم حوصله واقع شدہ بود هرگاہ سرمست بادہ ارغوانی می شد از روی مستی شمشیر کشیدہ بر درخت کیله میزد و می گفت که سر اعتماد خان را بریدم و عماد الملک را دو نیم کردم و بدین نوع نام اکثر مردم و امرا را بر زبان میراند رضیه الملک که صاحب مشورت اعتماد

ایمان را می باختند و مهم بقتال و جدال می انجامید سید مبارک در اصلاح حال ذات البین کوشیده اطفای نایرہ می فرمود چندی برین نهج گذشت تا مادّہ نفاق میان عماد الملک و اعتماد خان سر وا کرد سلطان احمد هم بنابر خلاصی خود از دست اعتماد خان بعماد الملک در خواست و اعتماد خان رنجیدہ پیش مبارک شاہ رفت و او را برداشته بآن صوب آورد سیّد مبارک این دفع نیز اعتماد خان را به نصایح دلپذیر مواعظت فرمودہ ازان خیال باطل باز داشت و اعتماد خان آمدہ باز بامر وزارت بدستور سابق مشغول شد سلطان احمد دید که از عماد الملک هم ارادہ او که نفاذ امور سلطنت بودہ باشد صورت نه بست و باز بدست اعتماد خان گرفتار شد و او انتقام خواهد کشید با مخصوصان چند پنهانی به سید پور که متصل محمود آباد آباد کردہ سید مبارک بود نزد سید آمد و این قسم آمدن را ناپسندیدہ مخصوصان سلطان را نهایت توبیخ و سرزنش نمود که آوردن سلطان باین قسم مناسبت نداشت درین اثنا حاجی خان که یکی از امرای نامی سلیم شاہ بادشاہ دهلی بود با پنج هزار سوار و صد و پنجاہ زنجیر فیل نامی از استیلای جنود حضرت جنت آشیانی همایون بادشاہ از دهلی بر آمدہ قصد گجرات نمودہ در بین راہ با رانا محاربه رؤیداد و رانا شکست یافته گریخت و حاجی خان مظفر و منصور بگجرات آورد اعتماد خان و اعتماد الملک آمدن حاجی خان را حسب الطلب سیّد مبارک و سلطان احمد تصوّر نمودہ کنکاش کردند که تا حاجی خان به سید مبارک ملحق نشدہ و لشکر ایشان از اطراف و جوانب جمع نگردیدہ سد را از میان باید برداشت اعتماد خان و عماد الملک با اکثر لشکر گجرات قریب سی هزار سوار با لوازمه توپخانه گران بر آمدہ در ناحیه محمود آباد فرود آمدہ بعد رد و بدل پیام و آمد و رفت مصلحان خیر اندیش جنگ قرار یافت و سید مبارک کشته افتاد و سید پور بتاراج رفت اما قاعدہ مردم گجرات آن بود که باوجود عناد و بد خواهي همدیگر اگر این قسم جنگ فیمابین اتفاق می شد دیگری متعرض ناموس و عیال دیگری نمي گشت سردار لشکر دہ دوازدہ کروہ هزیمت

اتفاق نموده ساهو نامی را که عموی سلطان بود به سلطنت برداشته بازار فتنه گرم ساختند چون این خبر بمسامع سید وغیره رسید از بهروچ معاودت نموده متوجه احمد آباد شده در منزل محمود آباد رسیدند امرای ناعیه ساهو را برداشته متوجه استقبال گشتند و در موضع روبرو چهار گروهی احمد آباد مصاف واقع شد ساهو معه امرای ناعیه رو بفرار آورد سید سلطان را گرفته بفتح و فیروزی در احمد آباد در آمد چون ازین وادی جمیعت خاطر حاصل شد بموجب قرار داد تقسیم ملک را از سرکارات و پرگنات که مفصل در مرآت سکندری مندرج است کرده گرفتند و بمکانهای خود رفتند سلطان و اعتماد خان در شهر مانده بکامرانی مشغول شدند اما زمانهٔ غدار کی می گذارد که فتنه بخواب رود درین اثنا نقش دیگری بر روی کار آورد که عالم خان لودهی و دریا خان به قسمتی که سبق ذکر یافته نزد شیر شاه به دهلی رفته بودند دریا خان آنجا فوت شد و از عالم خان امری صادر شد که دران دیار نتوانست ماند ناچار به سید مبارک توسل جسته باحمد آباد آمد و آمدن او اعتماد خان و عماد الملک را خوش نیامد از سید رنجیده آخر الامر بشامت اغوا معرکه جنگ و قتال با سید مبارک آراسته شد و سلطان را امرا برداشته بمقابله سید بر آمدند چون فتنه انگیزی عالم خان معلوم همگنان شد هنگامیکه تلاقی فریقین دست داد امرا سلطان را برداشته نزد سیّد بردند و عالم خان رو بفرار آورده بصوب کوهستان پال رفت و امرا بتعاقب او رفته از جانپانیر معاودت نمودند تفصیل این ماجرا حواله بکتاب مذکور است چون واقعات بسمع مبارک شاه آسیری رسید بار دیگر لشکر بگجرات کشید اما بی نیل مقصد و جنگ معاودت نموده رفت القصه درین مدت سلطان جمعی را نوکر خاصه خود کرده اما اختیار تمام مملکت بدست اعتماد خان و عماد الملک که باهم دم مساوات میزدند بود گاهی مردم اعتمادی اعتماد خان پاسداری سلطان را می کردند و گاهی مردم عماد الملک حراست میداشتند اما مشیت ایزدی به زوال دولت سلاطین گجراتیه تعلق پذیرفته بود باوجود عهد و میثاق موکد بایمان مغلظ در مزرع صدور تخم نفاق یکدیگر را می کاشتند و باندک تصور نفع نقد

توجهه مبارک شاه امرای گجراتی سلطان احمد شاه را برداشته بمقابل آمدند فاصله
درمیان بحر جوی نردا نبود بعد آمد شد سفر اوپیام بوساطت سید مبارک مهم به صلح
انجامید و معاودت نموده متوجه احمد آباد شدند اما دریں آمد و رفت
و مصالحه بمبارک شاه امرای گجراتیه که اول اتفاق نموده بودند دو فرقه شدند
طایفه سرداري اعتماد خان را قبول نموده خود را باو مربوط ساختند و گروهی بناصر
الملک گرویده بجانب او میل نمودند سیّد مبارک که مرد دلیر و فرزانه بود
جانب اعتقاد خان را مرعی می داشت القصّه در طی منازل هر دو گروه از هم
جدا گانه و نظر بجانب یکدیگر دوخته قطع طریق می نمودند تا آنکه در ناحیت
مصبه نزوده با سید مبارک و ناصر الملک جنگ اتفاق افتاد بنابر عدم معاونت
اعتماد خان از اقربای سید مبارک کشته شدند سید شکست یافته عنان عزیمت
بصوب کتر بنج که در جاگیرش بود معطوف ساخت اعتماد خان جنگ نا کرده
گریخته بسید مبارک پیوست ناصر الملک سلطان احمد را همراه گرفته باستقلال
تمام در احمد آباد آمده بامر حکومت و کامرانی پرداخت چون دو ماه بر این
معامله منقضی شد ناصر الملک بقصد اخراج سید مبارک و اعتماد خان بسمت
کتر بنج لشکر کشید بموضع کمید من اعمال پرگنه نهیل منزل نمود سید نیز بعزم
مقابله رو بدان صوب نهاد از تقدیرات آسمانی الغ خان حبشي و عماد الملک
رومی که عهده پاسداري سلطان بآنها تعلق داشت مشورت نمودند که اگر ناصر
الملک کار سیّد و اعتماد خان بسازد ما ها را نخواهد گذاشت لهذا مخفی قرار
آوردن سلطان و آمدن خودها با سیّد مبارک درست نموده هنگام صبحی که سید
رسید بموجب قرار داد الغ خان و عماد الملک سلطان را برداشته نزدیک سیّد
مبارک آمدند این معنی باعث فرار ناصر الملک گردید که مفصل در تاریخ
مذکور است سید مبارک و اعتماد خان معه سلطان به احمد آباد آمدند و ازانجا
بتعاقب ناصر الملک که در کوهستان پال رفته بود بر آمدند و اختیار الملک را
اعتماد خان از جانب خود در بلده احمد آباد نائب مقرر نمود و او در دو روزه
غیبت سلطان و سید و اعتماد خان با حسن خان دکهنی و فتح خان بلوچ

سستہ در امر سلطنت مسورت نمودند از اعتماد خان کہ محرم خانہای سلطانی محرم بود پرسیدند کہ اگر پسری از سلطان ماندہ باشد ظاہر کند تا بر تخت احلاس فرمایم و اگر بالفعل پسری نباشد ہر گاہ یکی از حرمہای سلطانی حملی داستہ باشد تا تولد آن مولود امر سلطنت موقوف داریم تا این امر جلیل از سلسلہ سلطان محمود بیرون نرود اعتماد خان گفت کہ سلطان را پسری نیست و از حرم حملی نیز ندارد پس فرمودہ کہ از اقربای سلطان کسی را کہ قابل دولت دانید اختیار کنید گفت الحال در احمد آباد از اقربای سلطان شہید احمد خان نام سزاوار این دولت است حسب الاشارہ امرا رضی الملک در عرصۂ یک پہر بر گہوڑ بہیل نشستہ در احمد آباد آمد و احمد خان را در دکان بقال کہ برای کبوتران خورش دانہ در دامن گرفتہ بود یافتہ فی الحال نشانیدہ بمحمود آباد آورد *

عہد سلطنت احمد خان بن لطیف خان نبیرۂ شکر خان بن سلطان احمد بانی احمد آباد

پانزدہم سہر ربیع الاول سال نہصد و شصت و یک ہجری در مقام محمود اباد باتفاق امرا و خوانین با فروخاہ سید مبارک باروی سلطان را گرفتہ بر تخت سلطنت احلاس دادہ بسلطان احمد ملقب گست و در ہمان روز دست ارادت بسید مبارک داد و امر وزارت باعتماد خان تفویض گردید چون سلطان خورد سال بود امراء قرار داد چنین کردند کہ تا بلوغ سلطان خزانہ ملک را باہمدگر قسمت نمودہ نگیرند و ہر کس بسرحد خویش نشستہ پاس فتنہ و آشوب و محافظت ثغور میکردہ باشد مفصل این مجمل حوالہ بمرآت سکندری است چون خبر احلاس سلطان احمد و قسمت ولایت بہ مبارک شاہ بادشاہ آسیر و برہان پور رسید بقصد گجرات لشکر کشیدہ بآن طرف دریای نربدا محاذی بہروچ معسکر آراست از استماع خبر

خداوند خان را طلبداشته نزد آصف خان نشاید گویند که اعتماد خان را نیز طلبداشته بود او بفراست دریافت که طلب بی وقت بیعلت نیست بیامد افضل خان وزیر را بهمان نهج طلبداشته چون نظر برهان بر افضل خان افتاد زبان بشناسد و چاپلوسی کشاد و گفت شما دست مرا نگیرید که بمتنهای آرزو خواهم رسانید خان فرمود ای بد بخت چه در سرداری این چه سخن است که بر زبان میرانی چون از موافقت افضل خان مایوس شد او را نیز بقتل رسانید چون بدهان شقاوت نشان از قتل آصف خان وغیره خاطر ناپاک خود را جمع نموده دست تصرف در اموال و اسباب سلطانی کشوده لباس فاخره سلطان در بر مخصوص خود کرده و گلوبند جواهر قیمتی که در گلوی سلطان بود بگلوی نا مبارک خود بست و کرسی مکلل بجواهر که خاصه سلطان بود چون سگ برآن نشست بمصداق سگ نشیند بجای گیلانی - واضح گشت و افتاده لکن مرجع پیش داشته به شغل مسواک کردن و بنیاد حکم رانی و تقلید جهاندانی شروع کرده اسپان سلطانی را معه زین و سر افسارهای نقره و طلا باصحاب اتفاق خود بخشید و حکم بر اطلاق زندانیان کرد و مردم که باو متفق شده بودند زرها و اسپان را گرفته کناره کشیدند برهان بد بخت با معدودی مانده بود درین اثنا خبر وحشت اثر در خاص و عام انتشار یافت و بکوس محرمان سلطانی مثل عماد الملک سر خیل رومیان و الغ خان سر گروه حبشان وغیره رسیده بر خلاف استعجال متوجه درگاه سلطان شدند اول خزاین را مقفل ساخته بمعتمدان سپرده متوجه دفع برهان گشتند درین بین آن بد بخت با جمعی که باو بودند بر آمده ناگاه شیران خان بهتئی که یکی از امرای سلطان بود از پیش پیدا شد برهان گفت بیا شیران خان که بوقت آمدی گفت که آمدم و اسپ را مهمیز زده شمشیری بر کتفش حواله نمود که از زیر بغلش در رفت و از پا در افتاد همراهان نیز کشته شدند امرای عظام باقی مانده مثل اعتماد خان و سید مبارک و غیره را که محرم راز سلطانی بودند سید مبارک جمع فرموده اولا غبار کدورت یکدیگر که در خاطرها بود

این معنی نهایت متغیر شده آنها که باعث این کار و هنگامه شده بودند اکثریرا گرفته بیاسا رسانید و عماد الملک را استمالت بسیار کرد مشارالیه درخواست رخصت زیارت حرمین الشریفین نمود سلطان پذیرفته به بندر سورت فرستاد درابتدا بیست و هفتم شهر رمضان سنه نهصد و پنجاه و دو عمود عمرعماد الملک را سکستند بعد این واقعه سلطان سید مبارک را برسر دریا خان و عالم خان تعین فرمود بعد قتال سیّد مظفر و منصور گشت و دریا خان و عالم خان را از سرحد ولایت گجرات بر آورده آنها نزد شیر شاه رفتند و اقتدار سلطان کرت دیگر معاودت نمود عبد الکریم نامی را بخطاب اعتماد خان و جمعی دیگر را خطابهای ارجمند ارزانی داشت و اعتماد خان نهایت پیش آمد نموده محرم راز سلطانی شد چنانچه در محل سرا بموجب امر سلطان در سر انجام مهام اهل حرم که مفصل در مرات سکندری مرقوم است می پرداخت روز بروز امر سلطنت از سر نو شکوهی تازه گرفت امرا و سپاه را آنچنان در قید ضبط و ربط خود در آورده که هیچکس را مجال عدول حکم نبود دران زمان بخاطر سلطان دغدغه تسخیر مالوه راه یافت درین باب به آصف خان وزیر مشورت فرمود او گفت که من تسخیر ملکی بشما دلالت کنم که کم از مالوه نباشد یعنی ربع از ملک گجرات که آنرا با صالح بانٹهه گویند راجپوتان کراسیه و کولیان متصرف اند اگر آن ربع بضبط سرکار سلطانی آید مقدار بیست و پنجهزار سوار را دران مجال جاگیر میشود سلطان حکم بضبط آن مجال فرمود کراسیه‌های ایڈر و سیروهی و ڈونگر پور و بانس بله و لونا واره و راج اپیپله و کنار آب مهندری دهود وغیرآن شروع خلل در ولایت نمودند چون تهانه دار سیروهی و ایڈر وغیره مکانها تعین شدند نام و نشان راجپوت و کولي در ولایت نماند مگر آنکه مرزبانی و مال گذاری میکرده باشند و آنهم معلم بداغ بازوی دست راست بوده باشد اگر ازان جماعه بیداغ یافت می شد بقتل می رسید شعار اسلام محمدي صلی الله علیه و آله و سلم در زمان سلطان عاقبت محمود بمرتبه استیلا داشت که هیچ هندو در شهر اسپ سوار نمی گشت و تا پیوند پارچه سرخ بر کتف خود نمی دوخت جامه نمی پوشید و رسوم کفر مثل هولی و دیوالی و بت

روزی با خود کنکاش درمیان آورده گفتند که تا کی سلطان را باین قسم نگهداشت
باید کرد مصلحت این است که سلطان را میل در چشم کشیده کودک دیگر را
اجلاس باید داد بلکه چه احتیاج کودک است مملکت را با یکدیگر قسمت کرده
هر کدام بسرحد خود نشینند چنانچه قرار تقسیم ملک که فلان مکان بفلان تعلق
یابد تا آنکه بمیان شان گفتگو واقع شد تاتار الملک نهانی سلطان را آگاه گردانیده
آخر شب سوار کرده حکم تاراج خانه عالم خان و وجیهه الملک که راس و رئیس
امر بودند نمود و گریختن آنها و تفصیل این اجمال در مرات سکندری مندرج
است الحاصل مرتبه دیگر امر سلطنت بدست سلطان در آمد و امر وزارت با
فضل خان تغلقی که سابق وزیر سلطان بهادر بود مقرر ساخت و خداوند خان
و آصف خان و جمعی را پایه رتبه بیفزود اما چون عالم خان بیرون رفت از اینجا
دریا خان که در آن وقت در بلاد ادکهن بفلاکت می گذرانید نوشته طلب
نمود و او آمده با تزویج بعماد الملک ملاقی شد از اطلاع آمدن دریا خان
باتفاق عالم خان و موافقت عماد الملک سلطان را اندیشه کار افتاد درین اثناء
بتحقیق عماد الملک با تفاق سلطان گذشت که عالم خان و دریا خان بندگان قدیمی

پیش سلطان بیرون آمده پرسید که شما رخصت جاگیر یافته اید باز آمدن را باعث چیست عماد الملک گفت که بسلطان عرض کن اگر حکم شود علاء الدین لودهی را دفن کنند آن سفیه ازل زهر خنده نموده از روی اعراض گفت ای ملک امروز این دو نمک حرام را کشته اند عنقریب جمع دیگران را بایشان ملحق خواهند ساخت از استماع این سخنان آتش در نهاد عماد الملک افتاد و عالم خان را انچه شنیده بود آگاه ساخت و گفت اگر چند روز زندگی خواسته باشید این بد بخت چرجی را بکشید و سلطان را نظر بند دارید و خود کوچ کرده بجاگیر روانه گشت عالم خان و وجیهه الملک وغیره امرایان و جمیع لشکر اتفاق کردند تا چرجی را نه کشند بسلطان سلام نکنند اول سلطان علاء الدین و شجاعت خان را دفن نموده بهئیت اجماع در مسجدی که متصل دربار سلطانی بود آمده نشستند و سلطان متحصن شد تا سه شبانه روز باین وتیره گذشت عاقبت الامر که آب کمی کرد پیغام نموده استفسار نمود همه متفق اللفظ و المعنی گفتند که ما بندگان سلطانیم اما چرجی که مقرب الحضرت شده لایق خدمت سلطان نیست حواله ما بندگان شود سلطان قبول نکرد آخر الامر سلطان امرایان را بار سلام داده طلبید یکی ازان میان بچرجي ربطی داشت پیغام نمود که درین مجلس حاضر شدن تو مناسب نیست آن سفیه بغرور التفات سلطانی و تفاخر منع پذیر نشده آمده پشت تخت سلطان ایستاده شد عالم خان را چشم برو افتاد عنان اختیار از دست داده بمردم خود اشاره نمود او از خوف خان بزیر تخت گریخت موی سرش را گرفته از انجا کشیده پاره پاره ساختند هر چند سلطان منع کرد کسی نشنید ازین معنی سلطان متغیر شده به قصد خود جمدهر کشیده زد دستش را گرفته اما اندک نوک جمدهر بشکم سلطان رسید همان لحظه زخمش را بسته محافظت نمودند سلطان بار دیگر بطریق سابق بطربند گشت عالم خان و وجیهه الملک و مجاهد خان و مجاهد الملک که عمدهٔ امرا بودند و نوبت پاس سلطان میداشتند بعد رسیدن باحمد آباد بهمان قرار پاسداری سلطان می نمودند تا درمیان امرا نفاق پدید آمد و از پاسداري اظهار ملال نموده

خان از وهمه ایلکه مردم شهر او را گرفته پیش سلطان برند قبایل و ذخایر خود را
به قلعه جانپانیر فرستاده خود پیش مبارک شاه بطرف برهانپور روانه شد این
واقعه در سنه نه صد و پنجاه هجری روئیداد سلطان محمود باحمد آباد آمده
متوجه جانپانیر گشت قلعه را کشوده تمام خزاین دریا خان بدست سلطان افتاد
و سلطان در جانپانیر باستقلال تمام نشسته منصب وزارت به ملک برهان الملک
بمبانی تفویض فرمود و سپهه سالاری بعالم خان لودهی تعلق پذیرفت تا سه ماه
ملک بر وفق مراد سلطان گشت روزی عالم خان بعرض سلطان رسانید که عماد الملک
را دریا خان از بد نفسی خود اخراج کرده بود اگر فرمان بطلب او صادر گردد
بعتبه بوسی آید سلطان بموجب التماس او فرمان فرستاد چرخی نام کدخشککیر
که باصطلاح هندی چزی مار گویند بوساطت پیامهای نهانی سلطانی بعالم خان
لودهی پیش آمده مخاط خان خطاب یافت مقرب الحضرت گردید و آن کم
ظرف تنگ حوصله خود را دوست و دولتخواه سلطان و صاحب کدکاس وانمی نمود
درین اثنا عماد الملک نیز از مندو آمده سلطان را ملازمت نمود سرکار بهروچ
را بمدد سورت جاگیر یافته بجهت تدارک و سر انجام خویش رخصت رفتن
بجاگیر گرفت قضارا درین ایام روزی که سلطان از باده ارغوانی و شراب
ریحانی سر خوش بود مخاط خان تدبیری اندیشده بعرض رسانید که بعضی
امرایان قدیمی را برطرف ساخته جماعه نو و تازه را پیش باید آورد بالفعل
تا تاج دیگران کرده شود سلطان علاءالدین لودهی برادر سلطان سکندر لودهی

دریا خان بر خاسته بخلوت رفته یکی از ماه پاره های ارباب حسن را در بغل کشیده بخواب رفت و سلطان همان قسم تنها در مجلس نشسته ماند ازین اداهای ناشایسته سلطان را دل نگرانی پدید آمد و طاقتش طاق شد آهسته بگوش سید مبارک گفت که شوخی این غلام می بینی که مرا تنها گذاشته و شراب خورده و پاس ادب را فرو گذاشته رفته خوابید سید در جواب گفت هنوز وقت صبر و تحمل و برد باریست تا از پردهٔ غیب چه رخ نماید اتفاقاً چون خبر بر آمدن سلطان و بودن بآنحال بسمع عالم خان لودهی که در جاگیر خود بود و نقاری از دریا خان در دل داشت چنانچه اشاره بآن شد رسید بقصبه دهند هوقه محال جاگیر خویش که از بلده سی کروه مسافت دارد آمده پنهانی بسلطان پیغام نمود که اگر سلطان بدین جانب توجه فرماید انچه حکم شود خدمت نمایم و متغلب را از میان برارم سلطان بعد عهد و پیمان که بوساطت چرخی نام کدخدکگیر که آخر الامر محافظ خان خطاب یافت خاطر جمع نموده همراه دویست سوار با کهوربهل که عالم خان ارسال داشته بود در شبی از شبهای کهامندرول سوار شده نزد عالم خان رفت دریا خان روز دیگر بعد اطلاع رفتن سلطان متحیر ماند اما چون خزانه در دست داشت یکی از نبایر سلطان احمد بانی احمد آباد را پیدا ساخته بسلطان مظفر مخاطب نموده خطبه و سکه بنام او کرده قریب پنجاه شصت هزار سوار فراهم آورده بقصد سلطان و عالم خان بر آمده بعد تلاقی فریقین جنگ صعب روئیداد و سلطان محمود شکست یافت و دریا خان مظفر و منصور مع بادشاه تراشیده خود معاودت نموده بدرلقه آمد اما چون طالع سلطان محمود قوي بود بار دیگر باوجود مغلوب شدن مردم از هر چهار طرف فوج فوج و جوق جوق نزد سلطان و عالم خان اجتماع نمودند و از لشکر دریا خان هر روز بر خاسته مي رفتند در اندک فرصت بار دیگر لشکر فراهم آمد دریا خان از مشاهده این حال صلاح در بودن دهولقه ندید متوجه احمد آباد شد چون بشهر رسید مردم شهر بممانعت پیش آمدند و او قهرا جبراً بشهر در آمده باستمالت سپاه و رعیت پرداخت باوجود آن مردم بر خاسته نزد سلطان می رفتند دریا

گرفته در احمدآباد آمد و عراع بال تمام ملک گجرات را در قبضهٔ خود آورده نام بادشاهي بسلطان محمود بود که بطریق نظر بند می داشت اما چون دریا خان مرد عیاش و شیفته لهو و لعب بود عالم خان لودهی را که از متعمدان بود عهده نگاه داشت سلطان را باو سپرد کرد آورده اند که از حسن سلوک و انعام و عطای و طایف دریا خان تمام خلق گجرات از غنی و فقیر راضی و شاکر بودند گویند که فرمانهای اراضی بلا قید اسم مرتب کرده بمهر بادشاهی رسانیده نگاه میداشت به نیت آنکه مستحق مطلب انتظار نکشد می بخشید دریا خان تا مدت پنج سال با عیش و کامرانی زندگانی نمود هر چند خبر افراط عیش دریا خان بسمع سلطان می رسید تغافل فرموده در می گذرانید و دریا خان دایما متفحص و متجسس مکنون ضمیر سلطان می بود هر چند درین باب سعی بیشتر کرد راه بدان نیافت و مکرر می گفت که من درکار این جوان یعنی سلطان حیرانم یا عاقل صاحب کمال است یا ابلهی بیمثال اتفاقاً بعد چندی عالم خان لودي از دریا خان رخصت جاگیر حاصل نموده رفت و بنابر جهتی که مفصل در مرآت سکندري مندرج است از دریا خان خاطر گرانی بهمرسانیده درین اثنا خبر رسید که عماد الملک در مالوه که به قادر شاه پیوسته خصوصیت بیشتر از بیشتر بهم رسانیده است دریا خان از اطلاع این معنی رنجیده به قادر شاه از زبان سلطان محمود ثانی فرمان صادر کرد که عماد الملک را گرفته ارسال دارند یا از ولایت خویش اخراج نماید قادر شاه جواب بروفق مراد نداد دریا خان بر آشفته خیمه سلطان را بعزم لشکر کشی بر سر قادر شاه بیرون برد در محلهای کهامدرول قریب تالاب کانکریه فرود آورد و فرمان بتجمیع لشکر باطراف و اکناف مملکت فرستاد و خود هر روز بعد انقضای یک پاس روز بخدمت سلطان یک دو ساعت نشسته معاودت در شهر بخانه خویش نموده بعیش و طرب اشتغال داشت تا سلطان خورد سال بود بهر طریق گذرانیده تحمل میورزید چون قدرت نداشت قرین غم و الم می بود تا آنکه روزی دریا خان سلطان را با سید مبارک بخاری بجهت تماشای جشن و رقص و سرود تکلیف خانه خود نموده هر در تمام شب تماشا فرموده آخر شب

تفویض یافت و دریا خان بخطاب مجلس گرامی مخاطب گردید هر دو باتفاق یکدیگر بوزارت و حراست سلطان پرداخته بنابر حداثت سن او را بصورت تحت بند نگاه می داشتند سوای امرای مذکور احدی را بگرد سلطان راه نبود و آش و طعامی و لباسی که آنها می فرستادند صرف می نمود ازین ممر سلطان بسیار متاذي بود اما از غایت فراست و نهایت کیاست اصلاً و مطلقاً ظهار ملال نمی فرمود خود را ببازي و شکار آنچنان مشغول می داشت گویا پروای ملک و لشکر ندارد و در خلا و ملا مي گفت که بادشاهی که مثل عماد الملک و دریا خان وزیر داشته باشد او را چه حاجت که درد سر کشد و گاه گاه میفرمود که آیا مکه معظمه چه طور جائیست و مدینه منوره چه مکانیست از استماع چنین سخنان وزرا خوشحال شده بکام دل ملک رانی می نمودند و سلطان خود را از فرط دانائي و تقاضای وقت بلا تجاهل زده هرچه از رطب و یابس امور ظاهري و باطنی میدید یا مي شنید بی کم و زیاد بوزرا میگفت چنانچه آنها درکار سلطان حیران بودند بعد چندی دریا خان را بخاطر رسید که عماد الملک را از میان برداشته زمام اختیار مملکت را بی اغیار بید قدرت خود در آورد بنابر آن سلطان را به بهانه سیر و شکار تالاب آب مهندری که بر سی کروهی بلده است برد و لشکر انبوهی را از اطراف فراهم آورده بعماد الملک پیغام نمود که از حکم سلطان از احمد آباد بر آید و بجاگیر خود رو و عماد الملک ناچار بصوب جهالاوار محال جاگیر خویش رفت دریا خان سلطان را گرفته بتعاقب عماد الملک بر آمده تعاقب کنان تا نواحی برهان پور رسیده بمبارک شاه پیغام نمود که عماد الملک را گرفته به فرستد چون این معنی از مبارکشاه بعمل نیامده قرار جنگ داده در حوالی دامگیری معرکه قتال آراسته شد مبارک شاه شکست یافته پناه بقلعه آسیر برد و فیلان نامی و اثاثه سلطنت او بدست سلطان محمود افتاد و عماد الملک ازانجا گریخته بمندو برد قادر شاه حاکم مالوه رفت سلطان چند روز به برهان پور اقامت گزیده آخر الامر قرار بصلح که خطبه و سکه در بر هانپور و آسیر بنام سلطان محمود ثانی بوده باشد بازگشت دریا خان سلطان را

و همه امتثال امر کرده بودند عرضداشت ماجرای سلطان و التماس نمودند که چون سلطان را ولدی نیست وایه بدنی تعلق نه سما دارد متوجه اینصوب شوند درین اثنا محمد مرزا را دغدغه سلطنت گجرات بخاطر رسیده در آنوقت مرزا مذکور در ناحیه اوته که در سه کروهی ندر دیو واقع است اقامت داشت امرا ازین معنی آگاه شدند عماد الملک با لشکر جرار متوجه مرزا شد و در نواحی قصبه مذکور مصاف روزداد مرزا شکست یافته رفت اما چون عریضهٔ امرا مشتمل شهادت سلطان بهادر بمحمد شاه فاروقی رسیده تا شیخکس اظهار این معنی نکرده در بیت الحزن نشسته در مفارقت سلطان آن قدر غم و اندوه قرین حال او گشت که روز هفتادم از شهادت سلطان رحمت حق پیوست چون خبر ارتحال محمد شاه بامرای گجرات رسید باتفاق گفتند که سوای محمود خان بن لطیف خان برادر زاده سلطان بهادر وارث ملک نیست و محمود خان بموجب فرموده سلطان در حبس محمد شاه فاروقی بود او را در قصبه تاریل من اعمال خاندیس حواله شمس الدین کرده بود لهذا بموجب نوشته امرای گجرات شمس الدین محمود خان را بصوب گجرات کسیل ساخت که در ملک آبا و اجداد خویش مستقل شود مخفی نماند که خبر واقعه سلطان بهادر باطراف و اکناف رسید ازانجا که از روز شکست یافتن سلطان بهادر و شدی عظیم و فتوری جسیم در سلطنت گجرات راه یافت پیشکش شاهان دکهن و بند در و رنگ وغیره که تفصیل در صدر این اوراق در ضمن دفعه دویم بنگارش آمده انقطاع پذیرفت •

عهد سلطنت محمود خان بن لطیف خان ابن سلطان مظفر حلیم ملقب بسلطان محمود ثاني

در سال نهصد و چهل و سه من الهجره در سن یازده سالگی محمود خان بر تخت سلطنت اجلاس فرمود و بسلطان محمود ثانی ملقب گشت و رؤس منابر و وجوه دنانیر بنام سلطان مزین گردید امر خطیر وزارت بملک عماد الملک

را در قلعۂ جاپانیر گذاشته بنابر شورش شیر خان افغان که ملقب به شیر شاه شده بود خود متوجهه دارالخلافت آگره شدند درین اثنا امرای بهادری مثل ملک امین که بحکومت قلعه رنتهنبور تعین بود و ملک برهان الملک بنبانی حاکم قلعه چیتور و ملک شمشیر الملک حاکم قلعه اجمیر باتفاق یکدیگر با فوج قریب بیست هزار سوار بنواحی بلدۂ پتن رسیده عرضداشت بسلطان بهادر نمودند اگر حکم شود بجنگ یادگار ناصر مرزا اقدام نمائیم سلطان در جواب نوشت که عنقریب مرا رسیده دانند تا آن وقت بجنگ نپردازند و خود بر جناح استعجال آمده با لشکر ملحق شد از استماع رسیدن سلطان بدان حدود یادگار ناصر مرزا احتراز نموده باحمد آباد شتافت و از استماع خبر لشکرهای سلطانی متفرقه از جانب آمده بسلطان پیوستند سلطان عزیمت احمد آباد فرمود مرزا عسکری وغیره را با سلطان در مقام محمود آباد مصاف روئیداد چون در ملک بیگانه استقامت نتواند شد روانه خدمت حضرت جنت آشیانی شد و مدت توقف مرزا عسکري و امرای مذکور در او لکهه گجرات نه ماه و چند روز بوده سلطان بهادر بچانپانیر توقف نمود بنابر فتنه فرنگیان و ساختن قلعه در جزیرهٔ دیو سلطان نهایت تاسف داشت و در تدبیر اخراج آنها می بود و سبب بنای قلعه فرنگیان در جزیرهٔ مذکور در تاریخ مسطور است آورده اند چون با فرنگیان از معدودی ملاقات فرمود آن کفار غدار سلطان را شهید ساخته در دریا انداختند و از آن روز جزیرهٔ بندر دیو به تصرف اهل فرنگ رفت و این واقعه سیوم شهر رمضان سنه ۹۴۳ نهصد و چهل و سی اتفاق افتاد اختیار خان وزیر تاریخ این ماجرا را سلطان البرشهید الدهریافته مدت سلطنتش یازده سال و مدت عمر سی و یک سال رسیده بود بعد وقوع این واقعه وزرای عالی مقدار و امرای نامدار به محمد شاه فاروقی بادشاه ملک اسیر و برهانپور که نسبت خواهر زادگي بسلطان داشت و درانوقت در نواحی شهر اوجین بموجب امر سلطانی با هفتاد هزار سوار استقامت ورزیده بود و سلطان در حین حیات او را ولیعهد گفته روزی بر تخت اخلاص فرموده تمام وزرا و ارکان دولت را فرمود که تسلیم اجابت نمایند

فرصت یافته خود را بملازمت سلطان بهادر رسانید و این معنی باعث ملال خاطر حضرت جنت آشیانی شد مکرر رسل و رسائل در باب فرستادن یا اخراج کردن میرزا از دار الملک خویش درمیان آمد چنانچه مفصل سواد مراسلات مسطور در تاریخ مذکور ثبت است نایرهٔ عداوت فیمابین هر دو بادشاه مشتعل گشت بالجمله سلطان بهادر از مذکو بعزیمت فتح چیتور علم بر افراخت و پیشوائی این کار به رومی خان تفویض فرمود وعده نمود که بعد فتح قلعه باو حواله خواهد شد همدران حین استماع یافت که حضرت جنت آشیانی بعزم محاربه سلطان بهادر در مقام گوالیار رسیده چون سلطان بهادر بمحاصرهٔ چیتور و محاصرهٔ کفار می پرداخت توقف ورزیده مترصد بودند تا از پردهٔ غیب چه رو نماید چون از ارادهٔ حضرت جنت آشیانی سلطان بهادر آگهی یافت تاتار خان لودهی را با سی هزار سوار تعین فرمود که براه خطه بیانه عازم صوب دهلی شود بخیال اینکه اگر حضرت جنت آشیانی متوجه گجرات شوند او بدهلی رفته متصرف شود ناچار آنحضرت العود احمد گویان معاودت خواهند فرمود از تقدیرات آسمانی از غلط فهمی تاتار خان لودهی این معنی صورت نبست و او از هندال میرزا برادر آنحضرت شکست یافت الحاصل کار محاصره قلعه چیتور بر متحصنان تنگی پذیرفت و قلعه مفتوح گشت بنابر وعدهٔ قلعه چیتور بجهت بعضی امور به رومی خان تفویض نیافت او بجان رنجیده نهانی عریضه بجناب حضرت جنت آشیانی فرستاد و کار بر سلطان تنگ گردانید تفصیل این مجمل حواله بتاریخ مذکور است و سلطان بهادر با معدودی بر آمده بقلعه مذکو پناه برد و قلعه مذکور نیز بدست حضرت آشیانی مفتوح گشت سلطان بهادر بسعی تمام خود را بقلعه چانپانیر رسانیده آنجا را بعهد و اهتمام اختیار خان و راجه نرسنگ دیو که رحمی ... از ... بندر کهنبایت بملک سورتهه رفته در جزیرهٔ بندر دیو قرار گرفت و حضرت جنت آشیانی در اندک فرصت قلعه چانپانیر را نیز مفتوح ساخت و آن ... ... اجلال فرموده میرزا عسکری برادر خود را در احمد اباد ... و ناصر میرزا را در سرکار پٹن و بابا بیگ جلایر

بود حکم شد که بمحمد شاه آسیری ملحق شود و خود از شهر محمد آباد در سه روز بمندو رسیده بمحمد شاه و خداوند خان حکم فرمود که به صوب قلعه چتیور کوچ نمایند چون آنها بمندسور رسیدند وکلای رانا آمده بعرض رسانیدند که هر خدمتی که که سلطان مرا فرماید بجان منت داریم و از سر تسخیر چیتور در گذرد التماس آنها بدرجه قبول نیافت و افواج سلطانی رسیده قلعه چیتور را محاصره نمودند و کار بر متحصنان تنگ گردید آخر الامر عجز و التماس مادر بیکرماجیت ولد رانا سانکا که من قدیم الخدمت سلطانم خان بخشی فرموده کمر زر و تاج و کلاه مرصع بابت سلطان محمود خلجی که در قیمت آن جوهریان اعتراف بنادانی نموده بودند و در روز شکست سلطان محمود بدست رانا افتاده بود با پانصد لک تنکچه که مبلغ پنج لک روپیه باشد نقد با صد راس اسپ و ده زنجیر فیل پیشکش گرفته کوچ فرمود و از انجا ملک برهان الملک و مجاهد خان را با لشکر انبوه از برای تسخیر قلعه رنتهنبور و ملک شمشیر الملک را با دوازده هزار سوار به تسخیر قلعه اجمیر فرستاده خود در عرصه چهار روز بمندسور رسید و یک روز مقام نموده اردو را بصوب مندو روانه کرد بعد از دو روز خود از انجا ایلغار فرموده در یک شبانه روز شصت کروه راه طی نمود بمندو آمد بعد از چندگاه محمد شاه فاروقی آسیری را بامرای نامدار گجرات بر سر نظام الملک دکهنی تعین فرمود محمد شاه را در ناحیت قصبه بیز با نظام الملک مقابله افتاد محمد شاه کیفیت را مصحوب قاصدان سریع السیر بسلطان عرضداشت نمود بمجرد ورود عریضه سلطان با دوازده هزار سوار جرّار انتخابی ایلغار نمود و در وقتی بقصبه بیز رسید که هر دو لشکر صفها آراسته جوش و خروش داشتند بمجرد استماع مقدم سلطانی دکهنیان رو بفرار آوردند - بعد ایام معدود نظام شاه آمده سلطان را دید و حلقه متابعت بگوش کشید ولا تیش را باو عنایت فرموده متوجه ماندو شد نظام شاه چند منزل در رکاب سلطانی بوده رخصت یافت و سلطان را باز داعیهٔ چیتور در خاطر خطور نمود از اتفاقات همدران ایّام محمد زمان میرزا نبیرهٔ سلطان حسین میرزا بادشاه خراسان که با حضرت جنت آشیانی همایون بادشاه قرابت قریبه داشت

که معلوم نماید که سلطان خود درین لشکر آمده یا نه درین اثنا خبر رسید که الغ خان از گجرات با سی و شش هزار سوار و توپخانه و افیال بسیار رسیده را نافی الفور طبل رحیل کوفته رو بفرار نهاد سلطان نیز تعاقب او بسرعت تمام ایلغار فرموده به چیتور رسید اما رانا پیش از رسیدن سلطان در قلعه در آمد سلطان فرمود انشاء الله تعالی از رایسین خاطر جمع نموده شروع در فتح قلعه چیتور خواهم نمود ازانجا برایسین مراجعت فرمود چون متحصنان از کومک نا امید شدند قلعه رایسین مفتوح گشت کیفیت فتح آن حواله بتاریخ مذکور است بعد فتح قلعه رایسین را با تمامی بلادی که سلهدی در تصرف داشت مثل بهیلسه و چندیری وغیره بسلطان عالم لودی که از اقربای سلطان سکندر لودی بود و از تسلط حضرت جنت مکانی همایون بادشاه از کالپی اخراج شده با دوازده هزار سوار بسلطان پناه آورده بود مرحمت فرمود بمحمد شاه آسیری یرلیغ فرستاد که قصبهٔ کاکرون که رانا بتغلب از سلطان محمد گرفته بود بگیرد و سلطان بهادر بطرف گوند وانه بشکار فیلان عزیمت فرمود فیل بسیار بدست آورد قلعه کاکور را در یک روز فتح نمود و بالف خان سپرد و اسلام آباد و هوشنگ آباد و بعضی مضافات مالوه که تعلق بآن حدود داشت در حوزهٔ تصرّف خویش آورده مراجعت فرموده به سارنگپور آمد و آنجا بصوب کاکرون که هنوز محمد شاه اسیری مفتوح نه ساخته بود بمجرد رسیدن سلطان فتح قلعه شد و از آنجا ملک عماد الملک را بصوب مندو سور تعین نمود مشارالیه آنجا را کشود سلطان متوجه دار الملک خویش گردید چون بمحمد آباد رسید بعد از چندی خبر آمد از بندر دیو که فرنگیان با جهازات و ادوات بسیار برای گرفتن آنجا آمده اند سلطان ایلغار فرموده شبا شب بکهنبایت آمد از استماع مقدم سلطان فرنگیان فرار بر قرار اختیار نمودند سلطان به بندر دیو تشریف برده دو ضرب توپ بسیار کلان معه صد ضرب دیگر به نیت فتح قلعه چیتور بصوب محمد آباد فرستاده خود به احمد آباد آمد و از آنجا ایلغار فرموده در یک روز بمحمد آباد تشریف برد و به محمد شاه آسیری فرمان فرستاد که از اسیر بعزیمت تسخیر قلعهٔ چیتور روانه گردد و خداوند خان وزیررا با لشکری که در ماندو

سنه نهصد و سی و نه بنابر سیر برهان پور و آسیر عزیمت فرمود و نظام الملک
والی احمد نگر را چتر شاهی داده ملقب به نظام شاه فرموده و از آن بعد از حکام
هر که بر تخت می نشیند ملقب به نظام شاه میگردد و محمد خان آسیري
بخطاب محمد شاه مخاطب گردید و سلطان عزیمت مندو فرمود بنابر تقریبی بر
سلهدی راجه اوجین لشکر کشید و آخر الامر چنانچه در تاریخ مزبور مندرج است
سلهدی مقید گردید و سلطان ایلغار کرده باوجین آمد و اقطاع اوجین را حواله
دریا خان مانڈولی کرد و بکوچهای متواتر متوجه سارنگ پور گردید و آنجا را
ملو خان اقطاع کرد و از آنجا بهیلسه را بتصرف در آورده بکوچهای متوالی
بر لب آب قریب قلعهٔ رایسین که در تصرف لکهمی سین سلهدي بود
منزل فرمود و مورچالها بجهت تسخیر قلعه نامزد تعیین یافت رومی خان که
در فن آتش باري يگانه دهر بود بضرب توپ یک برج را بیک طرفة العین منهدم
ساخت دوازده هزار سپاه دکهنی که نوکر سلطان بودند یک برج را تا یک تیر
پرتاب دیوار قلعه را نقب زده پرانیدند سلهدي این حالت مشاهده نمود بعرض
سلطان رسانیده که من اسلام قبول می نمایم و قلعه را خالی نموده تسلیم میکنم
لکهمی سین بسلهدی گفت که چرا قلعه را از دست میدهی بهوپت پسر من
نزد رانا رفته رانا را با چهل هزار سوار و پیاده بیشمار بکومک می آرد تا رسیدن
کومک بحیله و حواله باید گذرانید سلهدي آمده بعرض سلطان رسانید که امروز
لکهمی سین را رخصت شود فردا قلعه را خالی خواهد ساخت سلطان رخصت
داد روز دیگر اثر قرار داد دیروزه ظاهر نشد و خبر بر آمدن رانا بکومک بسمع
سلطان رسید محمد شاه اسیري و عماد الملك را بر سر رانا تعیین فرمود عماد الملک
کیفیت انبوهی لشکر را با معروض سلطانی نمود بنابر آن اختیار خان را بمحاصره
گذاشته خود ایلغار فرمود آورده اند که در شبانهٔ روزي هفتاد کروه راه قطع کرده
با سی سوار بلشکر پیش ملحق شد جاسوسان رانا خبر رسیدن سلطان را رسانیدند
او بمجرد استماع تاب مقاومت نیاورده یک منزل عقب نشست و معتمدی را
نزد سلطان فرستاد و عذری چند بدتر از گناه بمیان آورد باین بهانه می خواست

حالات و ایلغارات سلطان بهادر پردازد از مطلب باز ماند و بموجب شرطیکه در صدر این اوراق شد اختصار و انتخاب مسطور است اگر مفصل خواهند رجوع بمرآت سکندری نمایند القصه در سنه نهصد و سی و پنج بمدد کومک محمد خان بن عادل خان خواهر زاده خود بصوب دولت آباد نهضت فرمود آورده اند که دران سفر یک لک سوار و نه صد زنجیر فیل کوه شکوه در رکاب سلطان بود مهم آنجا فیصل داده در ماه شعبان سنه مذکور بدار الملک خویش مراجعت نمود دویم شهر محرم الحرام سنه نهصد و سی و شش بعزیمت فتح دکهن متوجه شد در مقام دهار اکثر زمینداران ساهان دکهن و نورچی راجه بکلانه آمده ملازمت نمودند بموجب حکم سلطانی افواج بصوب بندر چیول و احمد نگر و اطراف دیگر بتاخت و تاراج تعین فرمود و در اکثر بلاد دکهن خطبه سلطان بهادر خوانده شد سلخ شعبان سنه مذکور مراجعت فرموده بمحمد آباد دانتی چند بطریق ایلغار تشریف آورد و در سنه نهصد و سی و هفت بعزیمت تسخیر ولایت باکبده لشکر کشید و از آنجا بتقریبي که مفصل در تاریخ مسطور است به تسخیر قلعهٔ مندو پرداخت بعد از مضي چند روز محاصره و جنگ و جدل بیست و نهم شهر شعبان المعظم سنه مذکور سلطان بذات خود با تنی چند از خاصان از جانب دیوار قلعه که مرتفع ترین مکانها بود بر آمده قلعه مندو را مفتوح ساخت سلطان محمود که حاکم مندو بود گرفته در کوشک خود در آمد بتاریخ دوازدهم شهر محرم الحرام سنه نهصد و سي و شش محمود خلجي با پسران خود آمده سلطان را ملازمت نمود سلطان بهادر محمود خلجي را با پسران بنگ خان و اقبال خان و آصف خان سپرد که با گجرات ببرند سرای بمکور را که نزدیکی قصبه دشود که سرحد گجرات است با راجه پال و کوتیل که بقصد خلاصي سلطان محمود خلجي قرشم آمده بود جنگ

باکہتہ کہ راجہ آنجا در فساد مذکور همراہ رانا بود شروع بتاخت و تاراج و قتل کفار نمودہ متوجہ ملک رانا شدند از استماع این خبر مرغ روح از سر رانا پرید سلطان محمود خلجی نیز بکمک لشکر سلطانی آمدہ ملحق شد و دران سال بنابر نفاق کہ میان سرداران لشکر سلطانی بهم رسید صلح گونہ برانا کردہ بہ احمدآباد آمدند ازین معاملہ سلطان بر ملک ایاز اظہار ناخوشی فرمود و قرار داد کہ بعد از برشکال خود متوجہ این کار شود و ملک ایاز را رخصت سورٹھہ کرد و در سنہ ۹۲۸ نہصد و بیست و هشت سلطان بعزیمت تنبیہ رانا متوجہ شدہ باحمدآباد رسید درین بین پسر رانا با فیلان و پیشکش کہ قبول کردہ بود بخدمت سلطان آمد لشکر کشی موقوف شد و در سنہ نہصد و سی و یک بادشاہزادہ بہادر خان بنابر کمی جاگیر رنجیدہ بصوب ڈونگر پور و ازانجا بچتیور و ازانمکان بولایت میوات و ازانجا پیش ابراهیم سلطان بادشاہ دهلی در وقتی کہ سلطان با ظہیرالدین بابر بادشاہ در مقام پانی پت مقابلہ داشت رسید سلطان ابراهیم بہادر خان را طلبیدہ باعزاز و اکرام ملاقات نمود چون شجاعت و دلیری بہادر خان بمشاهدہ سلطان ابراهیم و خلق دهلی پدید گشت عزتی در دل سلطان ابراهیم پدید آمد بہادر خان این معنی را دریافت نمودہ بطرف جونپور متوجہ شد و کشتن برادر زادہ رانا و اموریکہ درین بادشاہزادہ رویدادہ مفصل در کتاب تاریخ مسطور است چون بادشاہ زادہ بحدود جونپور رسیدہ بود کہ خبر وفات سلطان مظفر شنیدہ ازانجا عازم گجرات گردید * چون سلطان مظفر شنید کہ بہادر خان رنجیدہ بطرف باکہتہ رفتہ بسی آشفتہ شد عزم فرمود کہ استمالت کردہ باز گرداند او خود از سرحد گجرات بیرون رفتہ بود همدرین اثناء تکسری عارض سلطان شد آخر الامر در همان بیماری در سنہ ۹۳۲ نہصد و سی و دو هجری از شہر محمدآباد بہ بڑودہ عرف دولت آباد آمدہ و ازانجا بکوچہای متواتر در محلہای کہانمدول با حمدآباد نزول اجلال فرمود چون مردم از حیات سلطان نا امید شدند لطیف خان شاہزادہ دید کہ ولیعہد سکندر خان مرا زندہ نخواہد گذاشت ازین ممر عزۂ شہر جمادي الاخر با خیل خود بر آمدہ

سارنگ را با امرای شجاعت شعار بر سر رانا تعین نمود و حکم یورش بر قلعه کرد روز دوشنبه دوم ماه صفر فتح قلعه نمود آورده اند که عدد مقتولان کفار نوزده هزار و بعضی گویند که چهل هزار بود و پنجاه و هفت سردار نامدار که آسامی ایشان در تاریخ مظفر شاهی و مرآت سکندری مرقوم است کشته افتادند و این واقعه در سنه ۹۲۴ نهصد و بیست و چهار رویداد از حروف مصرع آخر این قطعه تاریخ فتح مستفاد میگردد۔

* قطعه *

مظفر شاه کرده فتح مندو	که اول تختگاهش دهار باشد
اگر پرسند از تاریخ فتحش	پریشانی همه کفار باشد

و این مصرع عربی نیز تاریخ است۔

* مصرع *

قد فتح المندو سلطاننا

و رفتن سلطان مظفر بسیر مندو و مهمان شدن بخانه سلطان محمود و مراجعت بدارالملک خویش مشروحاً در مرآت سکندری مندرج است و در سنه ۹۲۵ نهصد و بیست و پنج خبر رسید که میان سلطان محمود و رانا جنگ عظیم واقع شد و سلطان زخمی بدست رانا افتاد از استماع این واقعه سلطان متفکر شد جهت حراست قلعه بمندو لشکر فرستاد بعد التیام زخمها رانا سلطان محمود را بمندو رخصت نمود اما پسر سلطان را بطریق گرو پیش خود نگهداشت در سنه ۹۲۶ نهصد و بیست و شش رانا بطرف ایدر تاخت آورد بجاگیر داران احمد نگر وغیره جنگ رویداد و چشم زخم بفوج سلطان رسید رانا تا بد نگر و بیسل نگر تاخت و تاراج نمود چون درین بین خبر رسید که لشکر سلطانی از ضلع پٹن و احمد آباد برای تعدیه او بر آمده اند لهذا بکوچهای متواتر متوجه چیتور شد و در ماه محرم سنه ۹۲۷ نهصد و بست و هفت سلطان مظفر شاه بنابر گوشمالی رانای بدسگال که آن جرات نموده بود ملک ایاز را که غلام خاص سلطان بود قریب لک سوار و صد سلسله فیل و سیصد هزار سوار و بست زنجیر فیل همراه

زادہ را و بهیم راجه ایدر بعد از مردن راجه مذکور بحمایت رانا سانکا راجه چیتور بهار امل پسر بهیم راو را از ایدر بر آورده قابض گشت سلطان را این معنی ناخوش آمد و فرمود که بهیم باجازت من متصرف ایدر بود رانا را چه مجال که بحمایت او رای مل در ایدر نشیند به نظام الملک جاگیر دار احمد نگر فرمان شد که رای مل را از ایدر بر آورده ایدر به بهار امل سپارد و تا سنه ۹۲۳ نهصد و بیست و سه رای مل با فوج سلطان جنگ میکرد گاهی غالب و گاهی مغلوب می گشت دریں اثنا امرای مالوه مثل حبیب خان وغیره از ترس میدنی را و گریخته بخدمت سلطان آمدند و احوال مندو را بعرض رسانیدند که آئین دین اسلام در مندو بر طرف شد و میدنی راؤ اکثر مردم معتبر را بقتل در آورده امروز فردا سلطان محمود را می کشد یا محبوس مینماید سلطان بعد از استماع فرمود که بعد انقضای ایام برسکال انشاء الله تعالی متوجه مندوی سوم و دمار از روزگار میدني راو بر آرم چون سلطان محمود دید که ولایت و خزانه و حکومت تمام بدست میدني راؤ رفت و او را نظر بند میدارند نیم شبی قابو کرده بریک اسپ خود و بر اسپي دیگر حرم خود را سوار نموده رو بطرف گجرات نهاد بعد از ورود او سلطان اظهار مسرت نموده خیمه و فیلان و اسپان انچه لازمه سلطنت باشد برایش فرستاد روز پنجشنبه چهارم شهر ذیقعده سنه ۹۲۳ نهصد و بیست و سیوم بعزم مندو رایت ظفرآیت بر افراخت روز سه شنبه پانزدهم ماه مذکور در موضع دیوله ملاقات سلطان مظفر با سلطان محمود رویداد و ازانجا بکوچهای متواتره روز یکشنبه به بیست و سیوم ماه مذکور سلطان با عساکر نصرت قرین حوالی قلعه مندو را مضرب خیام ساخته مورچال تعین نمود میدنی راو از دهار گریخته بجهت امداد پیش رانا رفت و باهل قلعه گفته فرستاد که با سلطان طرح صلح درمیان آورده مهلت یک ماه طلبند دریں بین رانا را بکمک میرسانم رانا به طمع جواهر قیمتي و چند فیل نامی که از سلطان محمود بدست میدنی راو افتاده بود تا سارنگ پور بالشکر عظیم روانه گردید چون این خبر بسلطان رسید بر حیله و مکر اهل قلعه اطلاع یافت عادل خان آسیري و قوام الملک و ملک

مندو ولایت مالوه رفته خواهد شد و در همان محل عادل خان حاکم اسیر
و برهانپور که به سلطان نسبت دامادی داشت با فرزندان آمده ملازمت حاصل
نمود بعد چند روز رخصت یافته همدرین اثنا بنابر گفتگوی که سلطان محمود
مندوی با مردم ایلچی شاه اسمعیل واقع شد بی رخصت سلطان برخاسته
رفت و این معنی بر خاطر سلطان گرانی نمود بعد از چند یوم ایلچی را با
تحف و هدایا رخصت نمود در ماه شوال سنه ۹۱۸ هجری بعرض سلطان رسید
که سلطان محمود مندوی برادر سلطان محمد مذکور که در ملک مالوه حکومت
داشت بنابر استماع آمدن برادر خود با لشکر بسیاری از کفار جمع آورده با سلطان
محمد مقابله نموده هزیمت داد و میدنی راو نامی مدارالمهام سلطان محمود کمال
اقتدار بهمرسانیده بر محمود جز نام سلطنت باقی نگذاشته و از سر نو کفر در بلاد
مالوه شیوع یافت بنابر آن سلطان را حمیت اسلام دامنگیر شد و در ماه مذکور
از محمد آباد بعزیمت دفع کفار و حمایت مسلمانان دیندار بصوب مالوه کوچ
فرموده در مقامات قصبهٔ گودره که بنابر فراهم آوردن افواج قاهره توقف داشت
خبر شوخی راجه ایدر بسمع سلطان رسید بنابر آن متوجهه آن سمت شده حکم
کرد تا خانها و بتخانهای ایدر را منهدم ساختند و این واقعه در سنه ۹۱۸ نهصد
و نورده هجری روی داد راجه ایدر از کرده خود نادم و پیشمان گشته پیشکش
معتد به گذرانید سلطان مراجعت فرموده بار نگو دره آمد و ازانجا سکندر خان
شاهزاده را به محمد آباد رخصت نموده متوجه مالوه شد چون بقصبه دهولقه
در رسید حکم بعمارت قلعه آنجا کرده کوچ فرمود دران هنگام خبر رسید که سلطان
محمود ناصرالدین را میدانی را و بطرف چندیری برده سلطان مظفر فرمود که
درین لشکر کشی مقصودم نه آن بود که ملک مالوه را از سلطان محمود بستانم
چرا که او بادشاه مسلمانان است بلکه غرض این داشتم که میدنی راو و کفره دیگر
را دور کرده میان هر دو برادر صلح دهم چون صفت عمارات آهو خانه دهار بسمع
سلطان رسیده بود لهذا سیر آهو خانه و محلهای دلاوره فرمود و مراجعت نموده
۹۲۰ نهصد و بیست بعرض رسید که رای مل برادر آباد آ

امتداد کسید خلیل خان شهزاده را از بروده طلبداست و از سفر آخرت خود خبرداد و وقت نماز عصر روز دو شنبه سیوم ماه رمضان سنه ۹۱۷ نهصد و هفده هجری ازین عالم بعالم دیگر شتافت و در مقبره واقعه سر کهیج بخاک سپردند تولد فتح خان ملقب بسلطان محمود بیکده هشتم شهر رمضان سنه ۸۴۹ هشت صد و چهل و نه بود مدت سلطنت پنجاه و چهار سال و یک ماه بود مدت عمرش شصت و هفت سال *

عهد سلطنت خلیل خان ملقب بسلطان مظفر حلیم بن سلطان محمود بیکده

در وقت نماز جمعه بتاریخ سیوم ماه رمضان سنه ۹۱۷ نهصد و هفده هجری در سن بست و هفت سالگی خلیل خان ملقب به سلطان مظفر حلیم بر تخت محمودی جلوس کرد برسم آبا و اجداد خویش بامرا و سپاه از نقد و اسپ و خلعت در خور هرکس انعام فرمود و امرازادها که در ایام شاه زادگی اختصاص داشتند خطاب یافتند و امرای محمود شاهی نیز باضافه مناصب و زیادتی قریات ممتاز شدند در ماه شوال سنه مذکور میر ابراهیم خان ایلچی شاه اسمعیل بادشاه خراسان و عراق آمده و بفرموده سلطان جمعی از امرا استقبال نموده باعزاز تمام آوردند میر مذکور پیاله فیروزه که در نهایت نفاست بود با صندوقچه مملو از جواهر و سی از اقمشه مذهبه و سی راس اسپ عراقی و ترکی که شاه فرستاده بود برسم هدیه گذرانید و سلطان میر مذکور را با همراهیان بخلعتهای خسروانه و انعامات بادشاهانه بنواخت بعد چند روز سلطان بطرف بروده عزیمت فرمود و در ضلع آن شهری موسوم بدولت آباد آباد نمود که به بروده اشتهار دارد مقارن این حال خبر برهمزدگی او لکهه مندو و اشتعال نایره قتال و جدال میان سلطان محمود و سلطان محمد رسید سلطان محمد پناه بدرگاه سلطان مظفر آورد و قریب محمود آباد نزول نمود و بموجب فرمان سلطان بانچه ما یحتاج ایشان بود مهیا شد سلطان فرمود انشاء الله تعالی بعد از انقضای ایام بر سگال بسمت

معنفی عزیمت فرمود پانزدهم شهر محرم سنه ۹۰۴ نهصد و چهار بدارالملک خویش آمد بعد آن عالم خان بن احسن خان نبیسهٔ دختر سلطان که پدر او حاکم اسیر و برهان پور بود بوالدهٔ خود گفت تا بعرض سلطان رسانید که عادل خان بن مبارک هفت سال است که فوت شده و اولد از عالم رفته امرا یکی از خانه زادهای اولاد ملک راجه را بادشاه برداشته ملقب به عادل خان ساخته در تصرف ملک تعلدی می کنند اگر سلطان مرا از خاک برداشته بمسند آبائی من رساند دور از بنده نوازی نخواهد بود چون سلطان عرض قبول فرمود و در ماه رجب سنه مذکور عالم خان را کورنس به تعویض آسیر داده بصوب ندر بار خود عازم گشت چون بمقام تهالنیسر رسید بعد عیدالضحی عالم خان ابن احسن خان را بخطاب عادل خان مخاطب ساخته چهار سلسلهٔ فیل و سی لک تنکچه انعام فرموده بحکومت اسیر و برهانپور تعین نمود ملک الدین خلجی را بخطاب خان جهان سرفراز کرده موضع بلس من اعمال سلطانپور و ندر بار را در وجهه انعام او داد که در اصل مولد ملک موضع مذکور بود و همراه عادل خان نامزد فرمود و چندی از امرا تعین نمود عادل خان با دل شاد روانه اسیر شد و سلطان مراجعت بدارالملک خویش نمود همدران آوان سید محمد جونپوری که دعوی مهدویت کرده بود وارد احمدآباد گشت و در مسجد تاج خان بن سالار که قریب دروازه جمال پور است فرود آمد و مردم را دعوت نمود علما و فضلا فتوی نوشتند بر قتلش سید انتقال نموده بطرف پٹن روت و چندی درانجا اقامت گزیده مسلمانان پالن پور او را قبول نمودند تا حال مذهب مهدویت درآنجا باقی است بعد آن در ماه ذیحجه سنه ۹۱۶ نهصد و شانزده بصوب پٹن عزیمت فرمود و این آخرین سواری سلطان بود با اکابر و علمای آنجا ملاقات کرده گفت که من این مرتبه بوداع شما آمده ام میدانم که پیمانه عمرم لبریز شده روز چهارم از پٹن مراجعت بصوب احمدآباد فرمود چون بسر کهیچ رسید زیارت شیخ احمد کهتو قدس سره نمود و مقبرهٔ خود را که در پایان مقبرهٔ حضرت شیخ بنا کرده بود بچشم عبرت نگریست و بعد ازان در احمدآباد بیمار شد و تا سه ماه مدت بیماری

شهر طرح باغات انداخت و در اندک مدت شهری در نهایت زیب و زینت ترتیب یافت یکی ازانها مسمی به هالول است در سنه ۸۹۲ هشت صد و نود و دو ولایت سورتهه را با قلعهٔ جونا گذه به شاهزادهٔ خلیل خان تفویض نمود همدرین سال جماعهٔ سوداگران استغاثه نمودند که چهار صد اسپ عراقی و ترکی از ولایت عراق و خراسان می آوردیم معهٔ اقمشه هندیی به نیت انکه در سرکار سلطانی ابتیاع خواهند نمود چون بپای کوه آبو رسیدیم راجه سیروهی همه را از ماکشیدهٔ گرفت حتی که جامه کهنه هم در برمانگذاشت این تظلم را غیر از درگاه بادشاه دین پناه کجا بریم سلطان قیمت اسپان و اموال را از ایشان نوشته طلبیدهٔ بنظر در آوردهٔ حکم کرد که این زر از خزانه به سوداگران رسانند ما از راجه سیروهی میتوانم گرفت زر آوردهٔ بحضور سلطان سمردهٔ بسوداگران دادند سلطان کوچ کردهٔ عنان عزیمت بصوب سیروهی منعطف فرمود و فرمان تهدید به راجه انجا فرستاد بمضمون اینکه بمجرد وصول فرمان اسپان و انچه اموال سوداگران گرفته باشند بملازمان درگاه رسانند و الا متعاقب رایات سلطانی رسیدهٔ داند راجه بعد از اطلاع بر مضمون فرمان عالیشان اسپان و اموال را بعینسه معهٔ خدمت لایقه بخدمت سلطان فرستادهٔ بعجز تمام استغفار نمود سلطان مراجعت فرمودهٔ بمحمد آباد آمد بعد آن تا چهار سال در محمد آباد بعیش و فراغت گذرانید مگر در هوای تابستان نوبت جز پورهٔ پری از محمد آباد باحمدآباد تشریف می آورد و سه ماه در احمدآباد تنعم فرمودهٔ باز بمحمد آباد تشریف می برد و در سنه ۹۰۴ نهصد و چهار هجری چون عادل خان فاروقی حاکم اسیر در ارسال خدمت معتاد اهمال نمودهٔ بود لشکر بدان صوب کشید بمجرد رسیدن سلطان برلب آب تپتی عادل خان پیشکش فرستاد و عذر خواست سلطان درحین مراجعت اردو را براه بندر بار روانه کرد و خود از برای سیر قلعه تهالیسر مراجعت نمودهٔ در مقام بندر بار آمدهٔ بارد و پیوست و به محمد آباد تشریف آورد و در سنه ۹۱۳ نهصد و سیزدهٔ بطرف چیول بندر لشکرکشید و ازانجا بواسطه خلل فرنگیان بطرف خطه بمئی و بطرف

ارتحال فخر الاولیا حضرت شاه عالم قدس سره روی نمود و گنبد مرقد شریف
ایشان واقعهٔ رسول آباد تاج خان نرپالی که از امرای عظیم الشان محمود شاهی
بود توفیق عمارت آن را یافته روز جمعه سیزدهم جمادی الاول سنه مذکور بمصطفی آباد
عرف جونا گذه آمد چون به سمع سلطان رسیده بود که جماعه ملیباری غراب
چند ترتیب داده قطع راه بنادر گجرات می نمایند عنان عزیمت بصوب کهوکهه
معطوف داشت و کشتیهای متعدد باستعداد کمال بجهت تنبیه ملیباریان تعین
فرمود و خود از کهوکهه به بندر کهنبایت آمده از انجا بسر کهیچ نزول اجلال
فرمود و بزیارت حضرت قطب المشایخ شیخ احمد کهتو شرف اندوز شده سه روز
درین منزل مقام نمود فرزندان امرا و سپاهی را که درین یورش شربت شهادت
چشیده بودند یا باجل طبعی رخت اقامت ازین دنیا کشیده آنها را طلبیده
هرکه پسر داشت جاگیر پدرش مسلم گذاشت و کسی که پسر نداشت نصف
جاگیر بدختر عطا فرمود و کسی که دختر هم نداشت توابع اورا وجهه کفاف
معین نموده داخل احمد آباد شد و بعزم سیر و شکار هر سال بمصطفی آباد
میرفت و باحمد آباد می آمد تا آنکه عزم تسخیر قلعه چانپانیر که چون
بخاطرش همیشه خطور مینمود و شکار و سیر منحصر بدان صوب داشت اتفاقا
رو زی شکار کنان بکنار جوی و اترک که بر دوازده کروهی احمد آباد مابین جنوب
و مشرق واقع است بنای شهر محمود آباد نهاده پشته محکم از سنگ بساحل
رود مذکور بسته و قصور عالیه بران پشته عمارت فرمود حالت تحریر که سنه ۱۱۷۰ھ
یک هزار و یک صد و هفتاد هجری باشد آثار و علامات آن عمارات باقی است
بعد آن همت بر تسخیر قلعه چانپانیر که در تصرف راول تپائی بود گماشت
و بتاریخ سیوم ذیقعده سنه ۸۸۹ هشت صد و هشتاد و نه فتح قلعهٔ مذکور از کلمه
افتتاح و از لفظ ذیقعده نیز هوید است القصه سلطان را آب و هوای چانپانیر بغایت
خوش آمد پای تخت خود قرار داد ازینجهت شهری عظیم ترتیب یافت
و مسمی به محمد آباد گشت مسجد عالی و حصار جهان پناه بنا فرمود و امرا
و وزرا و سوداگر و اهل حرفه هر کدام برای خویش عمارات علیا ساختند و در سواد

عوض نمود واو فی الحال بر زبان راند و فتح قلعه در سنه ۸۷۷ هشت صد و هفتاد و هفت روی نمود و بعضی در سبب اسلام راومندلیک گفته اند که چون بهمراهی سلطان با حمد آباد آمد بخدمت حضرت شاه عالم قدس سره بشرف اسلام مشرف شد چنانچه در مرآت سکندری مسطور است و قبر او متصل راه که بدروازه کالوپوره میرود بطرف دست راست سرراه اشتهار دارد و بعد ازان سادات عظام و علمای کرام و قضات شرع دین محمدی و محتسبان رافع لوای احمدی از هر شهر و دیار طلبیده در ملک سورٹهه نصب فرمود و توجه درابادیش نموده تعمیر قلعه جهان پناه کرد و محلهای عالی ساخت و همچنین امرا برای خود هرکدام بموجب حکم جاها ساختند در ایام معدود شهری که احمد آباد توان گفت آباد ساخت و مصطفی آباد نام نهاد و راومندلیک را خانجهان خطاب داده جاگیر عنایت فرمود بتهای مطلا که از بتخانه راومندلیک آورده بود همه بسپاه انعام فرمود بعد آن بولایت سندهه تاخت آورد در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت اسیر بسیار از سندهه گرفته بجونه گده آورد و همدران سال فتح جگت سنکهودهار نمود علت سواری سلطان به تسخیر آن بنابر باش ملا محمود سمرقندی که براه کشتی با اهل و عیال خود میرفت کفار آنجا گرفته بودند شدت صعوبت راه و منازل آن سفر مشروحاً صاحب مرآت سکندری ذکر نموده اگر خواهند بانجا رجوع نمایند و این فتح در سنه ۸۷۸ هشت صد و هفتاد و هشت که در عهد هیچ بادشاه سلف جزیره سنکودهار مفتوح نه گشته بود واقع شد آورده اند که درهنگام شکستن بتخانه ها و بتهای جگت سلطان دو رکعت نماز شکرانه بجا آورد و بحمد سپاس الهی رطب اللسان گشت و اهل اسلام بر بالای بتخانه ها بآواز بلند اذانها گفتند و اهل ملا محمود سمرقندی که در حبس کفار بودند خلاصی یافتند میگویند که غنیمت فراوان از یاقوت و مروارید و قماش بدست آمد و در آنجا مسجدی بنا کرد و آذوقه فراهم آورد و بملک طوغان که فرحت الملک خطاب داشت سنکهودهار ولایت جگت را حواله نموده خود بجونا گده معاودت کرد و در سنه ۸۸۰ هشت صد و هفتاد هجری

امر نمود که یک هزار و هفت صد قبضه شمشیر مصري و یمانی و مغربی
و خراسانی که قبضه هر کدام شش سیر طلا بوزن گجرات تا چهار سیر بر آمده
باشد و سه هزار و هشت صد قبضه شمشیر احمد آبادي که قبضهٔ هر کدام از نقره
باشد بوزن مختلف که اعلی پنج آثار و ادنی چهار و یک هزار و هفت صد
خنجر و جمدهر که قبضهٔ هر کدام سه سیر و دو نیم سیر از طلا باشد همراه گیرد و
آخته بیگي را ارشاد فرمود که هزار اسپ تازي و ترکی درین یورش در رکاب بیارد
و در چهار روز ایام محاصره تمامی زر و یراقها و اسپان مذکور همه را به سپاه بخشید
و افواج قاهره باطراف ولایت سورتهه فرستاده تاخت و تاراج نموده غنیمت بسیار
بدست سپاه افتاد و راومندلیک و کلای خود را فرستاده عجز و نیازمندی نمود
سلطان مصلحت درین دید که امسال فتح قلعه موقوف باشد مراجعت نموده
بدار الملک خویش آمد و در سنه ٨٧٢ هشتصد و هفتاد و دو بسمع سلطان رسید
که راؤمندلیک وقتی که برای پرستش بتخانه سوار می شود چتر زده و پیرایه
مرصع قیمتی پوشیده میرود سلطان را غیرت بادشاهی در جنبش آمد چهل هزار
سوار و فیل بسیار تعین نمود و حکم کرد که چتر و زرایش را از و بستانند والا ولا
یتش را نهیب و تاراج نمایند چون راومندلیک این خبر شنید همان زمان
چتر و [illegible] را معه خدمت لایق بخدمت سلطان فرستاد لشکر سلطان معاودت
[illegible] را بقوالان خود بخشید و در سنه هشت صد و هفتاد و چهار
[illegible] و چونه گده روی آورد را و مندلیک بی طلب و بی پیغام
[illegible] سید و عرض نمود که هر خدمتی سلطان فرماید حاضر است
[illegible] مطیع خود چرا باید کوشید سلطان گفت کدام جریمه
[illegible] کلمه توحید بگو تا ولایت ترا بتو مسلم دارم و الا به
[illegible] یک دید که حال این سب شناشب گریخته
[illegible] چون مدت چند بزین کدست آذوقه بقلعه
[illegible] نمود سلطان بشرط اسلام منظور فرمود
[illegible] سلطان گداید و سلطان کلمه توحید

امروده جاگیرات دادند در اندک مدت لشکر گران جمع آمد و امن و آمان در مملکت پدیدار گشت سلطان ضابطه مقرر کرده بود از امرا و سپاه هرکس بدرجه شهادت میرسید یا داخل طبعی فوت می شد جاگیر او به پسرش مقرر می فرمود اگر پسرش نمي بود نصف جاگیر بدخترش میداد اگر دختر هم نمی بود بمتعلقان او وجهه کفاف معین میکرد تا شکایت از روزگار نداشته باشد روزی شخصی بعرض سلطان رسانید که پسر فلان امیر مرحوم قابل دولت نیست سلطان گفت دولت او را قابل خواهد کرد بعد ازان ازین مقوله کسی حرفی نزد سلطان معروض کردن نمی توان یافت سراهای عالیه و رباطهای متعالیه از برای ابنای سبیل بنیاد نهاده بود و مدارس بهشت آئین و مساجد مانند جاد برین ساخت و حکم کرده بود که هیچکس از لشکریان من قرض ربا نگیرد و خزانه علحده مقرر کرده بود که از سپاهی هرکس بقرض حاجت داشته باشد با و بدهد و بوعده بگیرد می فرمود که اگر مسلمانان قرض ربا بخورند از دست ایشان غزا چگونه آید و کثرت اشجار میوه دار در عرصهٔ گجرات از آبیاري عهد سلطنت سلطان مذکور است و همچنان در شهر و قریات اگر دوکانی خالی یا خانه افتاده بنظر می آمد استفسار حال فرموده آباد می فرمود و در سنه ۸۶۶ هشت صد و شصت شش سال هجري بموجب استدعای نظام شاه بادشاه دکن که سلطان محمود خلجی حاکم مالوه لشکر بر سر او کشیده بود عزیمت دکن فرمود چون خبر رسیدن سلطان محمود بیکده براه برهان پور بسلطان محمود خلجی رسید دست از محاصرهٔ شهر بدر کشیده رو بولایت خود نهاد چون نظام شاه ایلچیان خودرا بخدمت سلطان فرستاده دقیقه از ادای شکرگذاري فرونگذاشت و استدعای مراجعت نمود سلطان ازانجا معاودت کرده بدارالملک خویش متوجه شد و در سنه ۸۷۱ هشت صد و هفتاد و یک بعزم تسخیر قلعه گرنار خونه گده و قلع و قمع راو مندلیک راجه گرنار علم افراشت نقل است که چون سلطان محمود بیکده عزیمت فتح گرنار و خونه گده نموده بخزانچی حکم کرد که پنج کرور زر نقد که جنس او و رای طلا نباشد همراه گیرد و به قورپیکی

عہد سلطنت سلطان داؤد بن سلطان احمد بادشاہ عم سلطان قطب الدین

روز سیوم بعد وفات سلطان قطب الدین باتفاق وزرای عالیشان و امرای بلند مکان سلطان داؤد بن سلطان احمد ششم شہر رجب سنہ ۸۰۳ ہشتصد و سہ بر تخت نشست چون صلاحیت نداشت و مرتکب امورات نا شایستہ می شد لہذا عماد الملک بنابر صلاح امرا فتح خان برادر علاتی سلطان قطب الدین کہ در ظل تربیت حضرت شاہ عالم بود ازانجا آورد چون داخل بہدر شد صدای کوس و نفیر بگوش سلطان داؤد رسید و حقیقت حال را دریافت نمودہ از راہ دریچہ لب آب سابر متی بدر رفت مدت سلطنتش یک ماہ و ہفت یوم نقل است کہ بعد از اعتزال سلطان داؤد در خانقاہ شیخ احمد رومی قدس سرہ در آمد و استرشاد نمود و ملازم حضرت ایشان شد و در اندک روز ترقی کرد ہمدران ایّام رخت ازین جہان فانی بربست *

عہد سلطنت فتح خان بن سلطان محمد ملقب بسلطان محمود بیکڑہ

آوردہ اند کہ سلطان محمود بیکڑہ روز یک شنبہ دوازدہم شہر شعبان المعظم سنہ ہشت صد و شصت و سہ ہجری در شہر معظم احمد آباد بر تخت سلطنت نشست در وجہ تسمیہ بیکڑہ اہل گجرات را دو قول است اول آنکہ بروتہای سلطان مانند دو شاخ گاؤ سطبر و پیچ دار بود و در زبان ہندي چنین گاو را بیکڑہ گویند دوم بی در زبان گجرات عدد دو را گویند و کڑہ قلعہ را چون فتح قلعہ جونہ گڑہ و چانپانیر بدست سلطان روی داد بنابر آن بیکڑہ اش می گفتند مؤلف مرآت سکندري گوید کہ سلطان مذکور بہترین سلاطین گجرات است در کثرت عدل و احسان و ہم در اہتمام غزا و رعایت احکام اسلام و مسلمانان

و چهار ماه بوده رحلت سلطان وجهه دیگر نیز دارد که مفصل در مرآت سکندری مندرج است •

عهد سلطنت جلال خان ملقب به قطب الدین بن محمد شاه

در شهر محرم الحرام سنه ۸۵۵ هشت صد و پنجاه و پنج هجری سلطان قطب الدین بن محمد شاه که در آن وقت در نریاد می بود حسب الطلب وزرا و امرا آمده بر تخت سلطنت اجلاس یافت و برسم و آئین آبا و اجداد خویش سپاه را بخلعت و انعام سزاوار ساخت درین اثنا سلطان محمود خلجی پادشاه ملک مالوه بعزم تسخیر ملک گجرات از مرکز سلطنت خویش بحرکت آمده بانصوب لشکر کشیده بناحیت سلطانپور نزول نمود و ازانجا بکوچهای متواتر نزدیک رسیده تاراج کرد درین اثنا بسلطان محمود خبر رسید که سلطان قطب الدین کمر همت بسته بمقام خانپور که بر گذر آب مهندری واقع است بارگاه افراخته چنانچه بزین خبر محمود خلجی براه قصبه کپیر پنج شتافت و در سواد قصبهٔ مذکور تالاوی فریقین روی نمود و سلطان محمود هزیمت خورده رفت و این واقعه در روز جمعه غرهٔ شهر صفر المظفر سنه ۸۵۶ هشت صد و پنجاه و شش بوقوع آمده و همدرین سال هنگام طلوع صبح صادق هشتم شهر ذیحجه الحرام ارتحال حضرت سیّد برهان الدین المشهور به قطب العالم قدس سره روی داد یکی از طلبه العصر تاریخ «طلع یوم الترویه» یافته نقل است که سلطان محمود خلجی بسرحد گجرات رسید بعضی اهل قلم که از سلطان قطب الدین افتاده بودند رفته محمود خلجی را دیدند سلطان از ایشان تقسیم ولایت گجرات طلبیده بنظر در آورده دید که دو دانگ ولایت بجاگیر سپاهی و خالصه پادشاهی تعلق دارد و یک دانگ خیرات است باسم آئمه و سادات وغیره محمود گفت که ملک گجرات بدست آوردن کاریست مشکل که هم لشکر زور مرتب دارد و هم لشکر شب القصه سلطان قطب الدین مظفر

سکر می فرستاد و گاهی خود هم اقدام می فرمود مدام فتح ملازم رکاب او بود
در مدت سلطنتش گاهی شکست روی ننمود لشکر گجرات دایما بر لشکر
مندو و دکهن و اسیر و کعار میوار و نواهی آن غالب می آمد در سنه ۸۴۵
هشتصد و چهل و پنج هجري در مقام احمد آباد پیک اجل در رسید و رخت
اقامتش را بسمت دار البقا کشید و در مقبرۂ واقع مانک چوک پیش روی مسجد
جامع احمد آباد مدفون گردید تولد سلطان شب نوزدهم ماه ذیحجه سنه ۷۹۳
هفتصد و نود و سه بوده بیست سال از عمرش گذشته بود که بر تخت سلطنت
جلوس فرمود و سی و دو سال و شش ماه و بیست و دو روز بادشاهی کرد مدت
عمر پنجاه دو سال و چند ماه مرید حضرت قطب المشایخ شیخ رکن الدین کان
شکر بوده است در عدل و تقوی و سخاوت نظیر نداشت نقل است که داماد
سلطان از روی تکبّر و غرور جوانی و خویش سلطانی خون ناحق کرد سلطان او را
بسته پیش قاضی فرستاد قاضی ورثه مقتول را بدویست شتر راضی ساخته پیش
سلطان آورد سلطان گفت اگرچه ورثه مقتول بدیت راضي شده اما مرا قبول
نباید کرد چرا که این کار منعمان اشرار نظر بر مکنت و قدرت خود کرده بر خون
ناحق دلیري خواهند نمود پس در این محل از دیت قصاص اولی باشد حکم
کرد تا قاتل را در بازار بقصاص رسانیده بر دار آویختند تا یک شبانه روز آویزان بود
روز دیگر حکم فرمود تا فرود آورده دفن کردند از مشاهدۂ این سیاست از ابتدای
سلطنت سلطان تا انتها از امرا و سپاه کسی مرتکب بخون ناحق نشد نقل است
که روزی سلطان بر منظر کوشک سلطانی نشسته بود در جویبار سابر که تحت
کوشک سلطانی مرور دارد دید که آب طغیان کرده چیزی سیاه بر روی آب غلطیده
می آید فرمود تا آنرا آوردند خمی بود که دران شخصی مرده را در آورده بآب
سرداده بود حکم کرد تا جمیع کلالان شهر را حاضر آوردند فرمود که این خم ساخته
کیست یکی گفت از من است که فلان مقدم موضع فلان از حوالی احمد آباد
فروخته بودم فرمود تا او را حاضر کردند بعد از تحقیق و تفتیش معلوم شد که آن
مقدم بقالی را کشته و در خم آورده بآب سردا ده بود حکم کرد تا او را بقصاص

آورد بعد ازان تا دو سال بر تختگاه خود مستقر بود غیر از ضبط و ربط ولایت خویش پروای ملک بیگانه نکرد و ضابطه لشکر و تدبیر ملک باستصواب وزرای دیانت پیشه و امرای صلاح اندیش برین وجهه قرار داد که از علوفه سپاه نصف سپاه جاگیر تنخواه نمایند و نصف نقد زیرا که اگر تمام نقد مقرر شود علوفه نقدی صرفه ندارد و سپاهی بی سامان می باشد و در حراست ولایت بی پروائی میکند اگر نصف جاگیر تنخواه شود ازان محل از کاه و هیزم وغیره تمتع میگرفته باشد و اگر در زراعت و عمارت بکوشد متمتع گردد و در حراست و حفاظت ولایت بجان و دل سعی نماید و نصفی نقد ماه بماه بلا توقف و انتظار رسانند تا بجهت حصول آن هرجا که باشد حاضر ماند و اگر تنگی پیش آید بقرض محتاج نشود چه در سفر مسافت بعیده و چه در عزیمت قریبه و نیز احتمال دارد که در عزیمت مسافت بعیده خرچی از جاگیر سپاهی نرسد نصفی علوفه از خزانه عامره می گرفته باشد تا بسبب مایحتاج بلشکر در نماند و قرض بربا نگیرد و از جانب اهل خانه اش نیز خاطر جمع باشد که از محصول جاگیر خرچ بخانه می رسد و ضابطه ارباب التحاویل آنکه تحویلدار باید که از بندهای بادشاهی باشد و مشرف اصیل بجهت آنکه اگر هر دو اصیل باشند شاید که با همدیگر عقد درستی منعقد سازند یا رابطه خویشی پیدا کرده دست بر خیانت دراز کند و اگر هر دو بنده باشند علی هذالقیاس و عمال پرگنات را نیز بهمین نسق معین ساخت و این ضابطه تا آخر سلطنت سلطان مظفر حلیم بن محمود بیکده بحال بود و در زمان سلطان بهادر چون لشکر آفاقی بسیار جمع آمد وزرای کفایت شعار منتخب حاصل ولایت نموده بعضی محال یکی بده رسیده بود و بعضی نه و هشت و هفت از ده بیست و هیچ محل کمی نداشت بعد ازان تغیر و تبدیل راه یافت ضبط ضابطه بر طرف شد و در ولایت گجرات شورش و فتنها سرزد چنانچه برخی بمکان خود زمرده کلک بیان خواهد شد بعد از سلطان هر سال گاهی به نهیب ولایت ایدر و گاهی به تنبیه نصیر خان بن را حاکم اسیر و گاهی بتادیب سلطان احمد بهمنی و گاهی بتاراج ولایت میوار

برای اعلان شرع محمدي و دین احمدی قاضی و خطیب نصب فرمودہ رواج شعار اسلام داد همدران سال حصار موضع مانکلی من اعمال سوکدہ ایجاد ساخت و جماعه را بجهت حراست آنصوب گذاشت و بموجب نوشته شمس خان دندانی عم سلطان احمد که در ناگور حکومت می نمود معاودت فرمود شمس خان را دندانی تقریب آن می گفتند که دندان رباعیه او درار بر آمده بودند و در سنه ۸۲۳ هجري هشتصد و بیست و سه هجري بضبط و ربط اقصای مملکت خویش توجهه فرمود و هرجا سرکشی بود پائمال نمود و بتخانها انداخت و بجای ان مساجد ساخت و حصارها بنا کرد و محافظان تعین نمود اول قلعه موضع چتور من اعمال پرگنه باره سیپور عمارت کرد بعد ان قصبۂ دهاهود را میان کوهستان آبادان ساخت و در آنجا حصاری احداث نمود پس آن حصار قصبه کارینهه را که در زمان سلطان علاء الدین الغ خان در سنه ۷۰۴ هفت صد و چهار بنا کرده بود مرمت فرمود سلطان آباد نام نهاد و در سنه ۸۳۰ هشت صد و سی هجری بار لشکر بصوب ایدر کشید راجه آنجا گریخته بکوهستان در امد سلطان بر کنار رود جانه هاتمتی ده کروه از ایدر بسرحد گجرات شهر احمد نگر آبادان نمود گرد شهر حصاری از سنگ مستحکم عمارت فرمود و قرار استقرار خویش بآنجا داد در سنه ۸۳۱ هشت صد و سی و یک لشکر از برای کهی بر آمده کود و پونجا راجه ایدر از کمین بر آمده بر اهل کهی رد میرکهی هزیمت خورده فیل که همراه او بود پونچا پیش انداخته راهی شد آخر الامر جماعه که منتشر شده بودند باز جمع آمده تعاقب پونچا نمودند اتفاقا بدرّه رسیدند که یک جانبش کوهیست سر بفلک کشیده و بجانب دیگر غاریست که عمق آن به تحت الثری رسیده درمیانه همین قدر راه است که یک سوار بصد دشواري تواند گذشت چون پونجا دران تنگنای در آمد و لشکر سلطاني از عقب رسید فیلبان روی فیل بگردانید و بر پونجا راند اسپ پونجا برمید و در غار افتاد افتادن همان بود و جان دادن همان لشکر سلطاني فیل را گرفته آمدند اما از حال پونجا کسی خبر نداشت روز دیگر هیزم کشی سرش را بریده بر در سرا پرده سلطان

اول فتنه که برخاست اینکه مودود بن فیروز خان عمرادهٔ سلطان که در آنوقت بحکومت بروده می پرداخت امرای نواحی را بخود متفق ساخته دم از انا خیر منه زده هنگامه آرا گشت سُلطان بر و لشکر کشید بعد قتال و جدال مکرر مودود فراری شده در قلعه بهروچ متحصن گردید آخر الامر آمده سلطان را دید سلطان از اینجا مراجعت نمود چون بقصبهٔ اساول رسید فکر استیصال آساپهیل پیش نهاد همت ساخته همدران سال فرخ مال به رخصت بدر المحققین سراج الصدیقین شیخ احمد کهتو گنج بخش شروع در بنای آبادي شهر معظم احمد آباد فرمود کیفیت عرض و طول آبادي بلده انشاء الله تعالی در خاتمه نگارش خواهد یافت و در سنه ۸۱۴ هشتصد و چهارده هجری لشکر بایڈر کشید راجه آنجا فرار اختیار نموده و از فعل خود نادم گشته پیشکش معتد به قبول نمود سلطان از تقصیرات او در گذشت واضح باد که رنگ ابتدائی کفر از آئینه بلاد گجرات بصیقل تیغ آبدار سلطان علاء الدین زدوده گشت اگرچه مثل خطهٔ طولانی از شهر نهرواله عرف پٹن تا قلعه بهروچ روشنی پدید آمده بود لیکن ظلمت کفر در اطراف و جوانب باقی و آخر الامر بسعی و اجتهاد سلاطین گجرات بتدریج همه مصفا و مجلی گشت بعضی ازان مجال بسعی سلطان احمد نور اسلام اقتباس نمود چنانچه در سنه ۸۱۷ هشتصد و هفده هجري بعزم جهاد بر کنار گرنار که قلعه نامی سورٹهه است رایت عزیمت بر افراخت راجه منڈلیک مصاف داده شکست یافته پناه بقلعه برد آورده اند که اگرچه در این مرتبه آن دیار از چراغ اسلام روشنی تام نگرفت اما قلعه جونه گڈه که قریب دامنه کوه گرنار واقع است بدست سلطان افتاد و اکثر زمینداران سورٹهه مطیع و منقاد گشته پیشکش قبول نمودند بعد ازان در ماه جمادی الاول سنه ۸۱۸ هجري هشتصد و هیژده هجري بتجانه سید پور خراب نموده در سنه ۸۱۹ هجري هشتصد و نوزده بصوب قصبه دهار لشکر کشید و بتاریخ غرهٔ ذیقعد سنه ۸۲۱ هشت صد و بیست و یک ولایت سوکڈه را تاخت نموده بیست و دوم شهر صفر سنه هشتصد و بیست و دو حصار ۸۲۲ بنا فرموده امارت مسجد عالی کردند از

حود نگاہ داشت فردای آن رور یکایک نه شهر در آمدہ سلطان مظفر حد حود را مقید ساحت و رهر در کاسه اش کرد سلطان گفت ای پسر عجلت کردی والا نه این همه ار برای تو نود گفت وقت رسیدہ سلطان گفت پس نصیحتی چند ار من نشنو که ترا سود مند حواهد نود اول انکه کسی که ترا برین کار آوردہ چشم دوستی ارو مدار و او را نکس دیگر ار شراب حوردن احتناب کن که که پادشاهان را ترک این کار درکار است دیگر شیخ ملک و شیر ملک را نقتل حواهي آورد که هر دو فتنه رورگار اند دیگر نصیحت چند القا نمودہ حرعه نا کامی در کشید آحر ماہ صفر سنه صدر ارین سرای فانی نعالم حاودانی شتافت و درمیان حصار ارک حهان پناہ نلدۂ پٹن مدفون گردید آوردہ اند که سلطان احمد نعد ار وفات حد حود نهایت پشیمان گشت و متاسف شد مدت حکومت هیردہ سال مدت سلطنت سه سال و هشت ماہ و ساردہ یوم ار سلاطین گجراتیه چهاردہ یا سیردہ تن علی احتلاف الروائتین ار انتدای تخت نشینی مظفرشاہ سنه ۸۱۰ هشتصد و دہ هجري لغایت چهاردهم شهررجب سنه ۹۸۰ نه صد و هشتاد در مدت یکصد و هشتاد سال کسری کم فرمانروائی کردند والله اعلم بالصواب * * بیت *

هرکه آمد نجهان اهل فنا حواهد نود
آنکه پایندۂ باقیست حدا حواهد نود

ذکر جلوس احمد خان ملقب بسلطان احمد نبیرہ مظفر شاہ

پوشیدہ نماند که در سلاطین گجراتیه سیوۂ مستقر و ضابطه مستمر چنین نود که اولاد حویش را حان ناضافه اسم مسمی میکردند و کسی که نمرتنۀ سلطنت میرسید ملقب نسلطان می شد چون سلطان مظفر شاہ رحت هستي نملک نیستی نر نست نتاریخ چهاردهم شهر رمضان المبارک سنه ۸۱۳ هشتصد و سیردہ احمد حان ملقب نه سلطان احمد شدہ نر اورنگ سلطنت تکیه نمود

نشان بود زهر درکار سلطان کردند و بعضی گویند که بموجب اشارهٔ پدرش این معنی بوقوع آمد بالجمله نعش سلطان محمد را آورده در حظهٔ پٹن بخاک سپردند بعد از فوت او را بلقب خدایگان شهید یاد کردند القصه بعد ازان اعظم همایون ظفر خان باردو آمده ارکان دولت و اعیان مملکت انقیاد بحکم نمودند و زبان را اول بتعریب و آخر به تهدیب کشودند خان هریک را استمالت داده بسمت دار الحکومت خویش معاودت فرمود آورده اند که از آن روز تا آخر حیات دایم چشم خان گریان بود چون روز بروز امر سلطنت دهلي در سلسله فیروز شاهی خلل پزیرفت تا آنکه کسی نماند و اقبال خان در معرکه قتال با خضر خان بقتل رسید ارکان دولت و اعیان مملکت به خان ظفر نشان معروضداشتند که انتظام ضبط و ربط ملک گجرات بی شکوه و دبدبه سلطنت صورت پذیرائی ندارد الحال شایان این امر خطیر غیر از ذات ایشان دیگری نیست بموجب استدعای هوا خواهان در مقام شیرپور بعد از سه سال و هفت ماه از وفات سلطان محمد در سنه هشت صد و ده من الهجرة ظفر خان بر تخت سلطنت جلوس نموده خود را مظفر شاه مخاطب ساخته خطبه و سکه بنام خویش کرد احمد خان نبیرهٔ خود را ولیعهد ساخت و بعدل و داد گستری و رواج دین اسلام و تادیب مفسدان مملکت می پرداخت تا آنکه سلطان احمد بن سلطان محمد که تاتار خان نام داشت نبیرهٔ مظفر شاه در سنه هشتصد و سیرده من الهجر جد خود را مسموم ساخت در سبب ارتحال مظفر شاه وجوه دیگر ذکر نموده اند اما این قول را صاحب مرآت سکندري معتبر شمرده که چون کولیان قصبهٔ اساول از جادهٔ اطاعت قدم بیرون نهاده دست بقطع طریق و تاراج کشادند سلطان مظفر احمد خان نبیرهٔ خود را با عسکر گران رخصت نمود تا ایشان را گوشمال دهد چنانچه احمد خان از شهر پٹن بر آمد بر تالاب خانسر و ورنزول نمود علما را طلب داشته استفسار کرد که چه میفرمایید علمای دین درین باب که اگر کسی پدر کسی را بناحق کشته باشد پسرش را می رسد که از و طلب قصاص نماید یا نه هریک آری گفته فتوی نوشتند خان کاغذ را گرفته پیس

از خود راضی ساخت چون در سنه هفتصد و نود و شش سلطان محمد شاه
ودیعت حیات سپرد و امور سلطنت دهلی اختلال پذیرفت تاتار خان ابن ظفر
خان به وزارت سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان محمد شاه مقرر شده بود
بسبب غلبه اقبال خان فرار نموده پیش پدر بگجرات آمد ظفر خان و تاتار خان
در استعداد فراهم آوردن لشکر برای انتقام اقبال خان بودند همدرین اثناء خبر
رسید که حضرت صاحب قران امیر تیمور گورکان در نواحی دهلی نزول اجلال
فرمودند و فتور عظیم در آن دیار راه یافت و خلق کثیر ازان حادثه گریخته
بگجرات آمد مقارن این حال سلطان ناصر الدین محمود شاه از دهلي فرار نموده
بگجرات رسید و از آنجا مایوس شده بسمت مالوه رفت چون حضرت صاحب
قران از هندوستان متوجه سمرقند شدند و اقبال خان باز به دهلی شتافته
متصرف شد تاتار خان به پدر خود گفت که بعنایت الهي لشکر فراوان و استعداد
کمال داریم بهتر آنست که از اقبال انتقام گرفته دهلی از و مستخلص گردانیم که
سلطنت میراث کسی نیست ظفر خان بنابر دور اندیشی و امور چند این
معنی را قبول نکرده بعد از مناظره بسیار ظفر خان خود را از حکومت باز داشته
خدم و حشم و اسباب حکومت ولایت را به پسر خود سپرده گوشهٔ انزوا اختیار
نمود اما بنابر قول صحیح آنست که تاتار خان پدرش را محبوس ساخته خود
را محمد شاه لقب داده در سنه هشتصد و شش در ماه جمادي الاخر در قصبه
اساول بر تخت سلطنت جلوس نموده خدم و چشم را از خود ساخته در همان
هفته رو بجهاد نهاده دمار از نهاد کفار بر آورد و از آنجا بسمت دهلی عزیمت
فرمود از استماع این معنی تزلزل بحال اقبال خان افتاد ناگاه در شهر شعبان
سنه الیه مزاج سلطان محمد از جادهٔ اعتدال انحراف یافت هرچند اطبای
حاذق بمعالجه اشتغال نمودند مفید نشد اما مشهور و معروف بلکه بمنزلهٔ تواتر
که نزد اهل گجرات است گویند سبب ارتحال سلطان مذکور این بود که چون سلطان
از برای دنیای فانی حرمت پدر که رعایت آن موجب حصول سعادت جاودانی
است نگاه نداشته بود بعضی از نزدیکان سلطان که باطن ایشان موافق خان ظفر

فرا گرفته اند منتهی میشود کیفیت اسلام و وجه تسمیهٔ تانک و کلالان در تاریخ گجرات وغیره مفصل مرقوم است و این نسخه گنجایش آن ندارد چون نوبت سلطنت دهلی در سنه هفتصد و نود بسلطان محمد شاه بن فیروز شاه پسر عم سلطان غیاث الدین تغلق شاه رسید پایهٔ دولت ظفر خان ابن وجیهه الملک بلند گردید و در سنه هفتصد و نود خبر بغی و عصیان و تعدي نظام مفرح که بخطاب راستی خان مخاطب بود و مقطع گجرات داشت معروض پایهٔ سریر خلافت مصیر گردید دویم شهر ربیع الاول سنهٔ مذکور سلطان ظفر خان را بخطاب اعظم همایون مخاطب ساخته سرا پرده سُرخ که مخصوص بادشاهست عنایت نموده بجهت تنبیه راستی خان تعین گجرات فرمود خان مذکور از دهلی کوچ نموده برسر حوض خاص متخیم گشت چهارم ماه مذکور سلطان محمد شاه به بمشایعت خان اعظم همایون آمده وداع نمود و تاتار خان بن ظفر خان را به پسر خواندگی برداشته پیش خود نگهداشت بعد از طی منازل چند خبر رسید که پسر سعادت مند در خانه تاتار خان متولد شده احمد نام نهاد و از آنجا بکوچهای متواتر روانه شد چون بخطهٔ ناگور رسید رعایای کهنبایت که از ظلم راستی خان مستغاثی بودند بخدمت اعظم همایون رسیده تظلم نمودند خان آنها را استمالت داده کوچ فرموده به بلده پٹن نزول فرمود و نامه مشتملبر اطاعت سلطان ارسال داشت راستی خان جواب را بر وفق صواب نا گفته بعزم پیکار کوس ادبار زده بصوب پٹن آمد آخر الامر قریب موضع کانبهو من اعمال سرکار پٹن با خان مصاف رویداد ظفر خان مظفر و منصور گشت و راستی خان کشته گردید خان به پٹن آمده و این واقعه در سنه هفت صد و نود و چهار هجري وقوع یافت و بتمشیت امور و استمالت رعایا و زیر دستان پرداخت و در مکان فتح موضعي آباد ساخت مسمی بجیت پور در اعلای کلمة الحق سعیها نمود و لشکر به نهیب بتخانه سومنات یعنی پٹن دیو کشید و در اکثر مکان اسلام را رواج داد و تمامی بلاد گجرات بتصرف در آورده بر دلهای خسته ظلم راستی خان مرهم التفات و عنایت نهاد و جمهور سکنه و عموم متوطنه را

بعارضه مرض که طاری سلطان شده بود ودیعت حیات سپرد مدت سلطنت شش سال و هفت ماه *

ذکر ایام ظفرخان ابن وجیه الملک و دار الملک ساختن گجرات و آغاز ظهور سلاطین گجراتیه

از آنجا که اصل مدعا از تسطیر این اوراق گذارش واقعاتی است که بعد انقراض سلاطین گجراتیه و تسخیر فرمودن حضرت عرش آشیانی انار الله برهانه درین دیار در عملداري ناظمان هر عهد بوقوع آمده و حوادث ثانی که موجب خرابی این ملک شده و مملکت بدان خوبی و آراستگی سیر حاصل رو بویرانی آورده چون از ابتدای حکومت راجهای این مرز بوم سلسله سخن تا ظهور دولت سلاطین گجراتیه رسید باوجودیکه واقعات سلاطین مذکوره را اکثر دانشمندان سلف در سلک تحریر کشیده اند چنانچه تاریخ مظفرشاهی و بعد ازان حلوای شیرازي تاریخ منظومه احمد شاهی را بغایت شیرین بر دکان روزگار گذاشته و عزیزی تاریخ محمود شاهی بنام سلطان محمود بیگده تالیف ساخته و شخصی تاریخ بهادر شاهی بنام سلطان بهادر مرقوم نموده نُسخ مذکوره هر یک در عهد سلطنت آنها بجلوه ظهور آمده هیچ کدام محتوی بر جمیع احوالات از ابتدا تا انتها نیست مگر تاریخ مسمّی بمرآت سکندري که بعد انقراض دولت سلاطین مذکوره بچهل سال تالیف یافته مفصل از احوال آنطایفه تا انقراض خبر میدهد اما چون سوق کلام و سررشتهٔ نظام بگذارش ایّام سلاطین موصوفه متقاضی بود تا سلسله سخن منقطع نگردد لهذا برخی ازان در ضمن سلطنت هر یک آنچه مناسب حال بود علی سبیل الاختصار نگاشتهٔ قلم مشکین رقم می آید و این انتخابی است اگر مفصل خواهند بدان کتاب رجوع نمایند چنانچه در صدر اشاره بدان شد پوشیده نماند که اول کسیکه از میان ایشان بشرف اسلام مشرف شد سدهارن مخاطب بوجیهه الملک از قوم ٹانک که اصل آن از قوم کهتریادست بود و نسب سلسله ایشان برامچندر که هندوان او را به معبودی

فرمود که در اخر فرجت الملک راستی خان خطاب یافت تا آنکه سلطان فیروز در سنه هفتصد و نود هجري رحلت نمود مدت سلطنتش سی و هشت سال و نه ماه بود * • بیت *

جهان ای برادر نماند بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه برروی خاک

عهد سلطنت سلطان غیاث الدین بن فتح خان بن فیروزشاه که او را هم فیروزشاه گویند

بعد رحلت فیروز شاه در سنه مذکور سلطان غیاث الدین بن فتح خان بن فیروز شاه را بندگان فیروزی بر تخت سلطنت اجلاس داده فیروز شاه خطاب دادند بسبب غلبه جوانی بلهو و لعب و عیش و طرب و هوا پرستي مشغول شد و بر بندگان جور و ظلم پیدا کرد در سنه هفتصد و نود و یک هجري ملک رکن الدین نایب بقتل رسانید و سر او را پیش دربار آویخت مدت سلطنت او شش ماه و هجده روز *

عهد سلطنت ابوبکر شاه از اولاد فیروزشاه و محمد شاه بن فیروزشاه

بعد از کشته شدن سلطان غیاث الدین نبیره سلطان فیروز شاه امرا یکی از اولاد فیروز شاه که ابوبکر نام داشت از خانه بر آورده بر تخت نشانیدند و بر دست محمد شاه بن سلطان فیروز اسیر گشت و در حبس بمرد مدت سلطنت یک سال و شش ماه چون محمد شاه مظفر گشت رعایای گجرات و کهنبایت که از ظلم راستی خان نالش و استغاثه داشتند سلطان محمد شاه ظفر خان بن وجیهه الملک را بتاریخ دوم شهر ربیع الاول سنه هفتصد و نود و سه هجري اقطاع گجرات داده رخصت فرمود و هفدهم شهر ربیع سنه هفتصد و نود و شش هجري

میروت امیر صدگان گجرات او را غارت نمودند و ملک گریخته تنها به نهرواله آمد
سلطان از استماع این خبر در غضب شده بگجرات لشکر کشید و تا دو سال توقف
ورزیده تسخیر قلعه کرنال نمود کهنکار راجه ولایت کچهه بملازمت رسید هنگام
مراجعت نظام الملک را بامر نظامت گجرات مقرر نمود در اثنای راه بیمار شد
و در مدت چند روز پیک اجل در رسید و رخت حیات بعالم جاودانی برد *

* بیت *

سر الپ ارسلان دیدی ز رفعت رفت بر گردون
بمرو اکنون بخاک اندر تن الپ ارسلان بینی

مدت سلطنت تغلق شاه بیست و هفت سال بود *

عهد سلطنت سلطان فیروز که بنی عم سلطان محمد بود

باجماع مسلمانان و استحقاق ذاتی و استخلاف سلطان محمد در بیست
و چهارم شهر محرم الحرام سنه هفتصد و پنجاه و دو من الهجره سلطان فیروز بر
سریر سلطنت نشست و در امور ملکی و مهام سلطنت و مصالح جهانداری
و دین پروری ضوابط و قواعد و احکام بربست و اکثر فتوحات او را دست داد
چون سلطان بعد از فتح نگر کوت بگجرات آمد ظفر خان را ناظم مقرر کرده نظام
الملک را معزول ساخت و در سنه هفت صد و هفتاد و سه ظفر خان در گجرات
فوت شد پسر بزرگ او بخطاب پدر سرافراز گشته بجای پدر منصوب گردید درین
ضمن شمس الدین دامغانی بعرض سلطان رسانید که چهل لکهه تنکچه اضافه بر
اصل جمع گجرات با صد زنجیر فیل و دویست اسپ تازي و چهار صد بنده هرسال
قبول دارم سلطان فرمود که اگر شمس الدین انور خان نایب ظفر خان این معنی
قبول کند بهتر چون او قبول نکرد نظامت گجرات به شمس الدین دامغانی
مقرر شد از آنجا که او از عهد قرار داد نتوانست بر آمد بغی نمود سلطان لشکری
فرستاد او را کشتند و بعد کشته شدن او گجرات حواله ملک مفرح سلطانی

وجیهه الدین قریشی را که بوفور شجاعت و کاردانی موصوف بود بگجرات فرستاد و او گجرات را که خراب کرده حسام الدین بود با صلاح آورد و تا و آخر عهد سلطان وجیهه الدین را طلبداشته منصب وزارت و خطاب تاج الملک مرحمت فرمود خسرو خان هندو بچه از قوم پرمار که سلطان عاشق و شیفته جمال او بود بس که تقرب و تسلط داشت گجرات بامرد خویش کرده و اکتفا بآن نه نموده هوس سلطنت بخاطر نام مبارکش آمد سلطان را کشت و بر تخت نشست و اقوام خود را پیش آورده خویش را ناصر الدین خطاب داد مدت سلطنت قطب الدین مبارک شاه چهار سال و چهار ماه بود غازی الملک که از امرایان علائی بود چون بر فعل شنیع خسرو اطلاع یافت او را حمیت دامنگیر شده امرا و لشکر اطراف را جمع نموده بعد محاربه خسرو را دستگیر کرده قطعه قطعه او را بممالک فرستاد چون از اولاد سلطان علاؤ الدین کسی نبود امرا باتفاق غازی الملک را در سنه هفتصد و بست هجری بسلطنت برداشته غیاث الدین تغلق شاه خطاب کردند و او در اواخر عهد خود بجانب گجرات سواری نمود تاج الدین جعفر را بنظامت گجرات مامور گردانید چون مدت چهار سال و چند ماه از سلطنت او منقضی شد ناگاه سقف کوشک که افتاد با شش نفر دیگر بجوار رحمت ایزدی پیوست *

عهد سلطنت سلطان محمد ابن غیاث الدین تغلق شاه

سلطان محمد بن غیاث الدین تغلق شاه بر تخت سلطنت جلوس نمود و او بادشاهی بود بوفور حدت ذهن بر اکثر علوم مهارت بهم رسانیده و خیالات دور و دراز می نمود چنانچه مفصل در کتب سیر بدان ناطق است و دعوهای غریب از ذات او سر میزد و ملک مقبل نامی مخاطب بخان جهان نایب بختیار مطرب بچه که در آنوقت بامر نظامت گجرات می پرداخت وقتی با خزانه و اسپان طویله سلطان که جمع کرده بود از راه دبهوی و برودہ بدهلی

نموده خود در امور ملکی و جهانداری مشغول شد و جمعی را فرستاده چشمهای خضر خان را میل کشید چون یک ماه پنجم روز برین حالت گذشت بعضی از مملوکان علای ملک نائب را کشتند * بیت *

اگر بد کنی چشم نیکی مدار　　که هرگز نیارد کژ انگور بار

عهد سلطنت سلطان قطب الدین مبارک شاه بن سلطان علاء الدین

در سنه هیژده سالگی سلطان قطب الدین مبارک شاه بن سلطان علاء الدین را امرا و اعیان از حبس بر آورده بر تخت نشانیدند از هنگامیکه سلطان علاؤ الدین الغ خان را گجرات طلبداشته بقتل آورد و خود نیز در گذشت و بنابر اموریکه مذکور شد خلل در امر سلطنت رو داد و در گجرات فتنه و آشوب حادث گشت و باغی از هر طرف سر بر آوردند چون سلطان قطب الدین مبارک شاه بر تخت فرماندهی جلوس نموده برای دفع آن حادثه ملک کمال الدین را نامزد فرمود مشار الیه بگجرات آمده بعز شهادت فایز و ان حادثه قوی تر گشت سلطان بدین مهم عین الملک ملتانی را با لشکر آراسته فرستاد و او بندوبست واقعی نموده ملک را بآرامش در آورد و بعد رفع مفسده ملک دینار را که پدر زن سلطان بود خطاب ظفر خانی ارزانی داشته ناظم گجرات ساخت خان مذکور در مدت سه چهار ماه که بدان امر اشتغال داشت بندوبست واقعی نموده مبلغهای کلی در خزانهٔ سلطانی فرستاد تا آنکه سلطان او را بحضور طلبداشته خان مذکور را که رکن دولت او بود بی آنکه جرمی ازو صادر شود بقتل رسانید حسام الدین نامی که از جانب مادر برادر خسرو خان که منظور نظر سلطان بود تمامی حشم ظفر خان را باو حواله نموده فرستاد چون حسام الدین بگجرات رسید طایفه پرمار را که هم قوم خسرو و حسام الدین بودند جمع کرد خواست که بغی ورزد امرای دیگر که همراه بودند از دریافت این امر شنیع او را گرفته محبوس ساختند و نزد سلطان فرستادند سلطان بعوض حسام الدین ملک

الغ خان بعد فتح نهرواله و اخراج راجه کرن بامر حکومت اشتغال نمود و از تاریخ ناطمان از قبل سلاطین دهلی بدین صوب تعین می شدند و مسجد عالی مسمی به مسجد آدینه از سنگ رخام که تا حال باقیست گویند بنا نموده اوست و بین العوام مشهور است که از بسیاری اساطین که بکار داشته اند اکثر در شمار غلط می افتد مذکور می کنند که بتخانه بود که ابرا مسجد ساخته فی الواقع عجب مسجد عالیشان است و در آن وقت در وسط آبادي بود اکنون دور از آبادي افتاده آنچه از عظمت و وسعت عمارت بلدهٔ پتن که در زمان سلف بود اکثر علامت و آثار معلوم است که قریب سه کروه مسافت از آبادی حال شمه خشت و کلوخ که مخبر از صدق آن مقال است در صحرا ریخته و علامات برج بارهٔ قدیم در بعضی جا ماند دلالت می کند بنابر مرور از منه تغیر و تبدیل مکرر در آبادي بعمل آمد بتدریج آثار سالف اکثر معدوم شده و در او اخر حکومت راجها بجهت عمارت بتخانه‌ها وغیره این قدر سنگ مرمر از اجمیر وغیره آورده بودند که زیادتي آنها تا حال از زیر زمین بکندن بر می آید تمام سنگ مرمر که در بلدهٔ احمد آباد وغیره بصرف آمده از همانجا ست القصه الغ خان تا مدت بیست سال بامر نظامت صوبه گجرات از قبل سلطان علاؤ الدین خلجی اشتغال ورزید در او اخر ایّام سلطنت الغ خان را بحضور طلب داشته و بنابر عداوت و سعایت ملک نایب خواجه سرا که در آنوقت محرم اسرار و منصب وزارت داشت بی جهت بقتل رسید و خضر خان را با عوانی او گرفته در قلعه گوالیار محبوس ساخت و سلطان باندک زمانه برحمت مرض استسقا مبتلا شده چون مدت بیست و یک سال بر تخت سلطنت حکمراني کرد در سنه هفصد و هفده هجري علم سفر آخرت بر افراشت * بیت *

چـو در راه رحیـل آمـد روا رو — چه جمشید و چه پرویز و چه خسرو

گویند ملک نایب سلطان را مسموم گردانیده ازآنجا که خضر خان بن سلطان علاؤ الدین از بد کرداري ملک نائب از ولیعهدی معزول شده بود شهاب الد[illegible] رد سال سلطان را به سلطنت برداشته اسم بادشاهی بر او اطلاق

لشکر به فتح ولایت گجرات تعین فرمود خوانین مذکور نهر واله که عبارت از پٹن باشد و تمامی آن ولایت را نهیب و غارت نمودند و راجه کرن با کهیله که آخرین راجهای آن قوم بود مصاف داده چون تاب مقاومت در خود ندید و خواهش ایردي بدان متعلق بود گریخته بدیو گده چانده رفت و زنان دختران و خزانه و فیلان او بدست غازیان اسلام افتاد و از خواجگان کهمبایت مال و جواهر بسیار بدست آورده و بت سومنات را که بعد از سلطان محمود غزنوي از سر نو راست کرده بودند شکسته باموال و خزینه و فیلان و زنان و دختران راجه کرن بدهلی نزد سلطان فرستادند و دختر راجه مذکور ضابط پٹن که دیولدي رانی نام داشت چون باموال و اسیران دیگر بدهلی رسید خضرخان بن سلطان علاء الدین خلجی شیفته جمال با کمال او شد سلطان بعد اطلاع حقیقت تعشق خضر خان با دیولدي رانی باو عقد بسته داد و مادر دیولدي را خود در حباله نکاح آورد و امیر خسرو دهلوي کتاب عشقیه در عشقبازي خضرخان با دیولدي رانی که در سلک نظم کشیده شهرهٔ آفاق است لیکن از آن چنان مستفاد میگردد که دیولدي رانی چون خورد سال بود و صاحب جمال الغ خان در فرزندي خود نگهداشته و در آخر بموجب امر سلطان بخضرخان عقد بسته داد این چند بیت از عشقیه که مخبر از خضرخان و دیولدي رانی است نبت افتاد اشعار * * منظومه *

دول رانی که هست اندر زمانه	ز طاؤسان هندوستان یگانه
برسم هندوی از نام و نازش	در اول بود دیولدي خطابش
بنام آن پري چون دیو ره داشت	فسون بنده زان دیوش نگهداشت
چنان رسم بدل کردم مراعات	که از هندي علم برزد بهدات
یکی علت در و بفکندم از کار	که دیول را دول کردم بهنجار
دول چون جمع دولتهاست در سمع	درین نامه است دولتها بسی جمع
چو رانی بود صاحب دولت و کام	دول رانی مرکب کردمش نام
چو نام خان بنام دوست ضم شد	فلک در ظل این هر دو علم شد
خطاب این کتاب عاشقی نهر	دول رانی خضرخان ماند در دهر

به شهاب اشتهار دارد به نیابت برادر خود در سنه ۵۷۰ پانصد و هفتاد بحکومت غزنین رسید در سنه ۵۷۴ پانصد و هفتاد و چهار هجري لشکر باوچهه برده آن ولایت را از دست قرامطه بیرون آورد و بر اثر آن مُلتان را نیز مفتوح ساخت و خواست که از راه ریگستان متوجه گجرات گردد راجه بهیم دیو در مقابله آمد و نائرهٔ جنگ و قتال فیمابین اشتعال یافت چنانچه سلطان را منهزم ساخت و سلطان بمحنت تمام خود را بغزنین رسانید و در سنه ۵۸۹ پانصد و هشتاد و نه هجري ملک قطب الدین ایبک (۱) که بنیابت سلطان در هندوستان بود دهلی را دار الملک ساخت و ازان تاریخ دهلي تختگاه سلاطین شد لشکر به نهر واله گجرات آورد و انتقام سلطان از راجه بهیم دیو بنوعیکه بایست کشید چون راجه بده راج جی سنگه سولنگی را نوبت راجگی رسید تا ملک مالوه و برهان پور وغیره به تسخیر در آورد و بناهای عالی قلعجات مثل قلعه بهروچ و دیبهوئی وغیره اساس نهاد و تالاب سهستر لنگ در پتن و اکثر تالابها در نیز مکانم و در سورتهه اکثر مکانات حفر نموده دورش را سنگ بست ساخته و در سیدهپور که آباد کردهٔ راجه مذکور ست رودرمال بتخانه که شهرت تمام دارد بنا کرد - آورده اند که چون اراده رودرمال نمود ساعت مختار از منجمان طلب کرد و اهل تنجیم گفتند که این بنا را از علاء الدین نامی که نوبت سلطنت دهلی بوی خواهد رسید آفت از گردش فلکی محسوس میشود راجه بر قول منجمان اعتماد نموده از سلطان مذکور عهد و پیمان گرفت سلطان گفته بود که بنابر عهد اگر منهدم نکنم اما آثار شرعی گذاشته خواهد شد چون بعد مدتی که نوبت سلطنت دهلی به سلطان رسید لشکر بدین صوب آورد و علامت امر شرعي که از ساختن مسجد و مینار بود گذاشت اکثر بتخانها و تالابها همه از سنگ که ذکر آنها طولی دارد از راجه مذکور است *

قوم با کهیله کیفیت انتقال دارائی از خانوادهٔ سولنگیان بقوم باکهیله بدین نهج است که چون راجه اکهو مول دیو سولنگی آخرین راجهای

(۱) ایبک ازان مي گفتند که یک دستش شش انگشت داشت - لغت ترکي *

از سلطان بسرد که این صورت مخالف وانشلیم مرتاض میشود و مملکت از دست میرود سلطان باستصواب امرایان جوان را به کسان وانشلیم مرتاض تسلیم نمود و بملوک هند مثال نوشت که او را بسرحد سومنات رسانند و چون او را بدان حدود رسانیدند وانشلیم فرمود تا محبسی که مقرر بود در زیر تخت او مهیا ساختند و قاعده ملوک اقلیم سومنات آن بود که چون دشمن را نزدیک مقر سلطنت رسانند یک منزل بیرون آیند و طست و ابریق خاصه بر سر او نهند و پیاده در پیش اسپ خود میدوانند تا بارگاه بعد ازان بر سریر خود بنشینند و دشمن را بمحبس معهود برند و بران مسند بنشانند وانشلیم مرتاض باین قاعده بیرون آمد و در وصول دشمن تاخیری واقع شده و او هوس شکار کرد بادشاه و لشکریان بهر طرف بسیار تاختند تا هوا گرم شد فوجی بگوشه فرود آمد وانشلیم بسایهٔ درختی نزول کرده رومال سرخ بر روی خود پوشیده در خواب رفت دران جنگل جانوران شکاری سخت چنگال تیز منقار بسیار می باشند یکی از انها در پرواز بود رومال سرخ را پنداشت که گوشت است از هوا فرود آمده چنگال در رومال زد و منقار فرو برده یک چشم وانشلیم از صدمهٔ منقار جانور کور گشت و آشوب درمیان لشکر افتاد مقارن این حال جوان را رسانیدند اعیان و ارکان دولت چون دیدند که وانشلیم معیوب شد و شکل عجیب و غریب پیدا کرده و غیر آن جوان کسی استحقاق و اهلیت سلطنت نداشت همگنان بر بادشاهی بوی سلام کردند و معدودی چند را که مخالف بودند مقهور گردانیدند و همان طست و ابریق را که بهر این جوان آورده بودند در سر وانشلیم مرتاض نهادند و تا بارگاه سلطنت او را دوانیدند و ازانجا بزندان معهود فرستادند سبحان الله دریک طرفة العین سرّ حدیث نبوی به ظهور پیوست قال علیه السلام من حفر بیرا لاخیه فقد وقع فیه ، این مضمون را امیر خسرو دهلوی آورده است * بیت *

شر که به ره بهر کسی چاه کند   از پئی خود زیر زمین راه کند

چون نوبت زلحکی بهروالہ به راجه بهیم دیو رسید سلطان معز الدین سام که

من معلوب و او بر مملکت مستولی شود و اکنون اگر سلطان بجانب او نهضت فرماید و شروی از سر من دفع کند مساوی خراج خراسان و کابلستان هر ساله بخزانه عزیز رسانم سلطان فرمود که چون ما به نیت غزا آمده ایم و سه سال شده بغزنین نرسیده ایم گو سه سال و شش ماه باش و متوجه آن ولایت شد اهالی ولایت سومنات وانشلیم مرتاض را گفتند نیکو نمیکنی که سلطان را بر قصد او تحریض می سازی کسی را که خدای عز و جل عزیز گردانید و استحقاق عزت ارزانی داشته بسعی و سعادت تو ذلیل نخواهد شد و این سخن را به سلطان رسانیدند بسیار متردد شد اما چون نهضت و توجه فرموده بود نسخ و فسخ پیش او مرضی نبود فی الجمله بآن ولایت رفته و ممالک وانشلیم را مفتوح ساخت و او را دستگیر و اسیر کرد و به انشلیم مرتاض سپرد او گفت در دین ما کشتن ملوک عیبی عظیم است و تمامت سپاه از پادشاهی که بخون پادشاه و دیگر راضی شود متنفر گردند و تمرد نمایند آئین سلاطین این اقلیم آنست که چون بر دشمن قدرت یابند در تحت تخت خود خانه تاریک سازند و او را درانجا بر مسند بنشانند و ابواب مداخل او مسدود گردانند الا سوراخی که هر روز خوانی درانخانه گذارند و بار استوار کنند تا مدت حیات پادشاهی که بر تخت باشد با دشمن برین نهج زندگانی کند چون درین ولا مرا قوت آن نیست که او را برین کیفیت مقید دارم او را نزد من فرستند تا بهمین صورت محبوس دارم اگر سلطان با خودش بغزنین برد من ضبط این ملک کرده تمکنی نمایم از کرم آنحضرت بدیع و بعید نه نماید سلطان برین وجه قرار کرده طبل رحلت فرو کوفت و وانشلیم مرتاض در سومنات بر تخت نشست و متعاقب از عقب سلطان تحف و هدایا میفرستاد و ارکان دولت را بانواع خدمات خشنود می گردانید چندانکه در ملک متمکن شد خزانه و جواهر جهت سلطان روانه کرده و دشمن خود را طلب داشت سلطان در فرستادن متردد شد و نخواست که بیگناه را بدشمن سپارد اما چون وانشلیم مرتاض اعیان بارگاه را ببذل اموال حامي خود گردانیده بود همه گفتند که بر کافر مشرک چرا ترحم باید کرد و نیز خلف وعده

مملکت هندوستان را معدن سراندیپ بود که از توابع آن ممالک است ارکان دولت گفتند که خراسان گذاشتن و سومنات را دار الملک خویش ساختن بعید است با الجمله عزم معاودت کرد سلطان فرمود که جهت ضبط و حفظ آن کسی معزز باید گردانید اعیان حضرت گفتند بدین ملک احتیار زیادہ نخواهد بود مناسب آن است که از اهالی همین ملک بکسی مفوض کردد سلطان دران باب با هوا داران و دولتخواهان آنجائی استشارہ فرمود بعضی از ایشان گفتند که هیچ طایفه از سلاطین این دیار در حسب و نسب بدیشان نمیرسد و امروز ازان دودمان یکی ماندہ در صورت براهمه بحکمت و ریاضت مشغول است اگر سلطان این مملکت را بدو دهد شایستگی آن دارد بعضی برین سخن انکار کردہ ظاهر ساختند که دابشلیم مرتاض که شخصی بد خلق است و بذل الهی گرفتار و اعراض و ارتیاض او نه باختیار است بل چند نوبت بدست برادران خود اسیر گشته و بجان زنهار خواسته و پناه بدین جایگاه آوردہ اما دابشلیم دیگریست از اقارب او بس عاقل و عالم و براهمه او را بحکمت معتقد اند و حال در فلان ولایت پادشاہ است اگر سلطان این ولایت را بدو موسوم و بنام وی منشور فرستد وی در اینجا آید و این ممالک را چنانچه حق آن باشد مضبوط و معمور سازد بهتر است چنان صادق و صحیح العهد است که چون باج و خراج بذمه گیرد باوجود مسافت هر ساله بخزانه عزیزی عائد سازد سلطان فرمود که اگر وی نه پیش می آید التماس مبذول مي افتد و لیکن کسی که در اقلیم هند بسلطنت موسوم باشد و تا این غایت خدمتی نکردہ و دولت خواهي ننمودہ ملکی بدین عظمت چرا باو باید داد القصه دابشلیم مرتاض را طلب فرمودہ مملکت باو داد و خراج بذمه وی گرفت او گفت هرچه امر حضرت باشد در بقیه عمر خلاف آن نکنم و تمامی زر و یاقوت معادن هند بعزیزین بخزانه سلطانی فرستم اما از خویشان من دابشلیم دیگر است و با من در غایت عداوت و چند نوبت میان من و او حرب و قتال واقع شدہ و شک نیست که چون از رفتن سلطانی آگاه شود قصد جانب من کند رچون مرا هنوز عدد و عدتی نیست

پنجاه و شش سال راجه جامند دوازده سال و چهار ماه و دو یوم راجه بلیا هفت ماه دولا راجه برادر زاده جامند هشت سال راجه بهیم دیو چهل و دو سال راجه کرن سی و یک سال راجه سدراج جی سنگه پنجاه سال راجه کمور پال سی سال و سه ماه و سه یوم راجه اجی پال سه سال و یک ماه و دو یوم که ولی نعمت خود را به زهر هلاک ساخته حکم رانی نمود لکهو مول دیو برادر بهیم دیو بیست سال در ایام حکومت جامند سولنگی در سال چهار صد و شانزده هجری سلطان محمود غزنوي بعزم جهاد از راه ملتان بصوب سومناتهه علم افراشت گذرش در نواحی نهروالہ پٹن افتاد راجه جامند تاب مقاومت در خود ندیده پٹن را گذاشته فرار برقرار اختیار کرد و سلطان محمود بر پٹن استیلا یافت انچه مایحتاج لشکریان بود مرتب ساخته بر سمت سومنات روانه شد تا در ماه ذی‌قعده سنه مذکور بمقصود رسید بعد فتح سومنات خبر یافت که راجه جامند ضابط نهر والا که هنگام توجهه شاه ظفر قرین گریخته بود اکنون در قلعه متحصن شده و از اینجا تا حصارش چهل و پنج فرسنگ راه است سلطان محمود را هوس تسخیر قلعه مذکور پیدا شد بآن صوب نهضت فرمود چون بآن نواحی رسید قلعه دید که آب عظیم باطراف آن محیط گشته است از غواصان دو شخص بدست آورده از عمق آب استفسار نمودند ایشان گفتند از فیلان محل عبور ممکن است اگر درمیان گذشتن آب دریا در موج آید همه هلاک شوند سلطان محمود بعد استخاره توکل بر عنایت الهی کرده با لشکریان اسپ در آب راند بسلامت بپایه حصار قلعه رسید راجه جامند چون آن حال مشاهده کرد جریده بگریخت و غنیمت فراوان بدست سپاه افتاد و اهالی حصار کشته شدند صاحب تاریخ روضة الصفا درین مقام حکایت عجیب نقل نموده *

فتح نمودن سلطان محمود غزنوي سومنات را

حکایت آورده اند که چون سلطان محمود را فتح سومنات میسر شد خواست تا چند سال مقیم گردد چه مملکتی بطول و عرض بود از غرائب آن که در نواحی آن ولایت چندین کان زر بود که زر خالص ازانجا میرست و یاقوت تمام

خانه نهم حمل که عطارد و شمس منزل گرفته بودند خانه دهم ثور و قمر
و زحل و مریخ و راس اجتماع داشتند خانه یازدهم جوزا خانه دوازدهم
سرطان که در هنگام بنیان اساس اتفاق سبع سیاره چنین بوده است مخفی
نماند که سه قوم از راجها درین دیار فرمانروا بودند قوم چاوڑه قوم سولنکی قوم
باگهیلا در عدد هر قومی و مدت حکومت آنها اختلاف بنظر آمده لهذا موافق
نسخهٔ ائین اکبری که تالیف شیخ ابوالفضل است نگاشته کلک بیان می گردد
بدانکه اقوام ثلثه بیست و سه تن در مدت پانصد و هفتاد و پنج سال و چهار ماه
حکومت نموده منقرض شدند و اهل اسلام استیلا یافتند از قوم چاوڑه هفت تن
بن راج و او نخستین کسی است که بر مسند حکومت ملک گجرات تمکن
یافته شصت سال ظاهرا ایام مدت عمرش باشد جوگراج بدستور پدرش برور اکها
ترنج جانشین شد مدت سی و پنج سال بدان امر اشتغال ورزید گهیمراج بعضی
بهیمراج گفته اند بیست و پنج سال حکومت نمود *

راجه پتهور بیست و نه سال راجه بجی سنگه بیست و پنج سال راجه
راوت سنگه پانزده سال راجه سانوت سنگه آخر قوم چاوڑه هفت سال در
مدت یک صد و نود و شش سال این طایفه انقراض یافتند کیفیت انتقال راج
از خانوادهٔ قوم چاوڑه به سولنکیان این صورت دارد که راجه سانوت سنگه چاوڑه را
که آخرین راجهای آن قوم بود دختری داشت به یکی از قوم سولنکیان
منسوب ساخته بود شدگام وضع حمل فوت شد شکم آن دختر شگافتند پسری
از بطن او برآمد چون دران وقت قمر در منزل شوله که به هندی مول
گویند بود ازین جهت اورا مول راج نامیدند و سانوت سنگه اورا بفرزندی خود
برداشت و به تربیت و شفقت گذشت چون بحد تمیز رسید راجه بهنگام مستی
باده از خوشی و بیخودی خود را بفرزندی نمود میکرد و چون بهوش می آمد سخن
خود آنرا انکار می نمود تا آنکه بعد از درگذشتن این [illegible] مول راج
لشکر قوم [illegible] راج را متصرف گشت و این گروه ده تن بود در مدت
[illegible] حکومت نمودند راجه مول راج

سرگذشت دلش بدرد آمد یکی از ملازمان خود سپرده او را در اڈھن پور برده بر تیمار آن پسر همت گماشت چون بسرحد تمیز رسید به همنشینی فرومایگان و صحبت بد اندیشان چنانکه گفته اند * بیت *

همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید

با بدان کم نشین که صحبت بد گرچه پاکی ترا پلید کند

آفتابی بدان بزرگی را ذره ابر ناپدید کند

طریقه راه زنی و شیوه او باسی پیش گرفته اتفاقا خزانه گجرات که از فتوح میوات بدست آورد از آنجا که سعادت سر نوشت او بود و مشیت ایزدی بدان پیوسته که بدین ملک فرمانروائی جداگانه متمکن گردد چاپا نامی بقال دبیر با او رفیق شد و از بد کرداری بار داشته در طریق پسندیده و اعمال ستوده رهنمون گردید چنانچه در پنجاه سالگی فرمانروائی یافت و خود را بن راج خطاب داده بلده پٹن اساس نهاده تخت گاه خویش ساخت و از ان زمان تخت گاه ملک گجرات تا بنای معظم احمدآباد بلده پٹن بود آورده اند که چون اراده بنای پٹن نمود و در تفحص و تجسس مکان لایق بعنوان سیر و شکار می گشت تا آنکه انہل نامی شبان از صافی الضمیر او اطلاع یافته زمینی را که خاطر خواه بود بشرط آنکه بنام او آباد شود نشان داد و گفت که در سرزمین خرگوشی دیدم که بمردانگی و جرات خود را از دهن سگ خلاص کرده رفت پس ان مکان را آباد ساخته بانہل واره موسوم گردانید که بتدریج بنهر واره اشتهار یافت چون آبادی خوب و مطبوع بهمرسید پٹن گفتند که در زمان هندی قصبه بر گزیده را پٹن گویند تخت گاه را نیز نامند در سنه ۸۰۲ هشت صد و دو بکرماجیت موافق سنه ۱۰۳ یکصد و سه هجری و بعضی برانند که مطابق دو صد و دو هجری بعد انقضای بیست و دو گهری و چهل و پنج پل روز بیساک سده اکها تیج که مختار اهل تنجیم و اختر شناسان هندی بود و در طالع اسد بنا نهاده خانه دوم سنبله خانه سوم میزان خانه چهارم عقرب بدست دران واقع شده خانه پنجم قوس خانه ششم جدی خانه هفتم دلو خانه هشتم حوت و زهره مقام گزیده

و تابینان و سوائی پیشکش زمینداران بیست و چهار لک روپیه مداخل ناظم بوده ما بقی در تنخواه امرایان و منصبداران حضوری و متعینه و اهل خدمات و مشروط فوجداران ایصوبه مقرر بود قریب یک کرور و بیست لک دام پنجاه هزار بیگهه اراضی و یکصد و سه دیهات و یک لک و چهل هزار روپیه نقد از خزانه سرکار والا سوای انعامات حکامی از جاگیرات خود می دادند خداگانه در وجهه مدد معاش و انعام عوض ماشیاده و برائه سادات کرام و و مشایخ عظام بموجب فرامین اسناد درگاهی بسالة دیوانی و صدارت و خانسامانی مقرر است و دوصد و پنجاه و در ممالک فوجدار نشین و تمام [illegible] خرو کل و دو صد و سه قلعه خورد و کلان از سنگ و خشت سوای [illegible] که بعد ازین مردم بنا نهاده اند حاصل سال اکمل مبلغ یک [illegible] و بیست و سه لک و پنجاه و شش هزار روپیه و سال کامل یک کرور روپیه [illegible] سنوات [illegible] شصت لک روپیه سوای پیشکش سرکار والا [illegible] ناظمان بعمل آمده .

آغاز ظهور دولت راجها در ملک گجرات و بنای آبادی بلدهٔ پتن که انهل واره نیز گویند بنهر واله اشتهار دارد

آورده اند که در زمان سلف ملک گجرات در تصرف راجپوتان و کولیان بوده و هر کدامین بمکان خودها صاحب اختیار اطاعت و فرمانبرداری یکدیگر نمی کردند اما سال بسال فوج راجه بهور دیو راجه قنوج که دران عصر عمدهٔ راجهای هندوستان بود بدین صوب می آمد و به عنوان پیشکش چیزی گرفته میرفت تا آنکه راجه مذکور سامت سنگه نام حاکمی را به سبب بد گوهری و فتنه انگیزی کشته بکوی نیستی و مطمورهٔ عدم فرستاد و خانمان اورا غارت نمود زنش که حامله بود بعد قتل شوهرش خوف و هراس برداشته در وادی گردانی [illegible] تقدیرات آسمانی گذرش بملک گجرات رو داد و در [illegible] سنه [illegible] امی برو گذر کرد و بعد وقوف

را بملک عنبرکه حارس کهرکی دولت آباد بود در جهیز دخترش داده در عهد آنحضرت بشاهزاده سرکار این صوبه قرار یافت ازانجمله ده سرکار جراحی داخل سررشته ممالک محروسه سرکار سورت علحده تعلق بمتصدي آنجا باقی نه سرکار تعلق بدیواني صوبه سرکار احمدآباد سی و سه محال سرکار پٹن هفده محال سرکار بروده چهار محال سرکار بهروچ چهار محال سرکار نادوت دوازده محال سرکار جادپانیر سیزده محال سرکار گودهره یازده محال سرکار سورٹهه شصت و سه محال سرکار اسلام نگر هفده محال در عهد حضرت خلد مکان تسخیر شده جام زمیندار آنجا فاض است جمله سرکارات مشتمل بر یک صد و هشتاد و چهار محال از بلدات و پرگنات و بانزده بندر و ده هزار و چهار صد و شصت و پنج و نیم موضع و دو پوره سوای آن بنادر تصرف زمینداران سر رشته بدفتر نمی رسد اراضی پرگنات انچه در عهد حضرت عرش آشیانی راجه تودرمل بموجب حکم اقدس در مدت شش ماه در پیمایش آورده یک کرور و بیست و سه لک و شصت هزار و پانصد و نود و چهار بیگهه و نه بسوه منجمله آن هشتاد و سه لک و چهل و هفت هزار و چهار صد و نود و هشت بیگهه سه بسوه قابل زراعت است مابقی در آبادانی و جنگل وغیره سوای سرکار سورٹهه و سرکار گودهره و سرکار اسلام نگر دربست و از سرکارات دیگر چهل و نه محال در پیمایش نیامده لهذا رقبه آن از روی سر رشته ظاهر نمیشود سرکار خارج جمع تعلقه زمینداران که ناظم صوبه فوج کشي نموده پیشکش می گرفتند سرکار ڈونگر پور سرکار بانس بله سرکار کچهه محاطب به سلیمان نگر سرکار سیروهی سرکار سونت سرکار رام نگر که پیشکش آن تعلق بمتصدیان بندر سورت دارد اگرچه در عهود پیشین گاهی تعلق سرکار مذکور بدیوانی صوبه میشد جمع دامی سوای سرکار سورت و باریافت تخفیف و افزود دامی هفتاد و نه کرور و نود و شش لک و چهل و پنج هزار و دو صد و سیزده دام تا عهد حضرت فردوس آرامگاه رسید منجمله آن مبلغ هشت کرور و هشتاد و دو لک و سه صد و چهل و دو دام در خالصه شریفه و صرف خاص معین بود مبلغ دو کرور و بیست لک دام مشروط مقرري نظامت وبرای جاگیر ذات

ازانجمله پرگنات شصت محال و قصبات ده محال و از جمع آن یک کرور
روپیه پیدا می شد و غیرعملی که تا عهد سلطان بهادر پیشکشات می دادند
یک کرور ابراهمی و بیست و پنج لک هون می شد چنانچه تمامی بنادر
هشتاد و چهار محال ازانجمله بیست و سه محال تعلقه گجرات و سرکار سورتهه
که علحده نوشته شد منها نموده تتمهٔ شصت و یک محال و پیشکش آن
مفصلهٔ ذیل یک کرور ابراهمی می آمد باب بندر دیو وغیره قصبات ملک
ایاز و ملک طوغان داخل سورتهه دیو بندر بهیم بندر ناوا پور بندر کاج پٹن چهار
محال دو لک ابراهمی و بندر من تعلقه سورت هفده موضع چهل و سه لک
ابراهمی باب بنادر فرنگ که بیست و سه محال، هستند بیست لک ابراهمی
می دادند اسم بنادر های تعلقه فرنگ بندر چیول بندر دابهول بندر بلاول
بندر بسئی بندر ڈنڈا بندر مال دیلی بندر اکاسی بندر سراب بندر کلیان بندر
بهیمڑي بندر دندا راجپوري بندر لوبا بندر مهیئی بندر گهوری کوت بندر کاهلن
بندر کوجا بندر مدات کالیلی بندر ملنها بندر مال دیو بندر دهوره بندر تندست بندر
دوانگر بندر عرب وغیره بیست و هفت محال بیست و پنج لک ابراهمی
می دادند آسامي بنادر تعلقه بندر مسقط بندر مکرانه بندر بصره بندر لوبهی
بندر لاهري بندر هرمز بندر ساده بندر سیکو بندر دهنا سري بندر ملکیب بندر
مکیه بندر ملته بندر سوال بندر سودردا بندر پوبما بندر بدرحی‌خان بندر بیدر
بندر میربهائی بندر بداس بندر چین بندر ملاحه بندر بدرسا بندر گلسمان بندر دمار
بندر راکل بندر جاوه و باب بندر انگریز چهار محال و لعدیر دو محال جمله شش
محال دو لک ابراهمی پیشکش آن وصول می شد و نظام شاه بحری و عادل شاه
بیجا پور و هاشم برار و ایلچ پور و قطب شاه کلنده و راجه علی خان برهانپور
بیست و پنج لک هون هرساله بطریق پیشکش می رسانیدند هر چند که تصدیق
شرح صدر اکثری را محل تعجب می نمایند اگر رجوع بتاریخ مرات سکندری
نمایند از ثروت و مکنت و تسلط و کثرت افواج و استعداد و خزاین سلاطین
و امرایان گجرات مخبر شوند زیاده ازین گنجایش داشته ازانجمله استعداد

دو هزار در خدمت عربوی خان نوکری می کردند و پیدایش آن دو لک و پنجاه و پنج هزار روپیه بود و از تعلقه میرتهه سرکار ناگور نصف پرگنه در تعلقه زمینداران از همه دیهات چهارم حصهٔ زمیندا می خوردند و جمیعت دو هزار سوار در خدمت عربوی خان حاضر می ماندند و هروقتی که والی احمد آباد بجهت مهمی متوجهه میشد بجمعیت سه هزار سوار دیگر بخدمت میرسیدند و از تعلقه میرتهه دو لک و چهل و چهار هزار و هشت صد و پنجاه و پنج روپیه (۱) پیدا می شد راج سنگه زمیندار راج پیپله با سه صد سوار و یک هزار پیاده در خدمت شاه احمد آباد نوکری می کرد و پیشکش آن معاف بود جاگیر فتح خان و رستم خان وغیره بلوچان که با چهار ده هزار سوار در سلک نوکری استقامت داشتند پرگنه رادهن پور و مندوی پانرده لک محمودي پرگنه سمی پنج لک محمودي پرگنه مونجپور هشت لک محمودي پرگنه کاکریج هفت لک محمودي پرگنه تیر وارہ هشت لک محمودي پرگنه موروارہ چهار لک محمودي پرگنه سانتل پور سه لک محمودي پرگنه تهراد معه مندوی وغیرہ پانردہ لک محمودی و پرگنه موربی ده لک محمودی جمله نه محال بجمع هفتاد و پنج لک محمودي سی لک روپیه باشد مقرر بود و راجپوتان و زمین داران معصله ذیل وجه حاصل اوطان خود ها در عوض تقدیم مراسم نوکری بتصرف خودها داشتند و پیشکش آنها معاف بود پونجا را تهور زمیندار ایدر با جمیعت دو هزار سوار و رانا سهس مل زمیندار ڈونگرپور با جمیعت یک هزار سوار و با کهیله جهاله که تمامی کراس جهالا وار را متصرف بود با جمیعت هزار سوار و جام ستّا وغیرہ که چهار صد کراس ملک سورتهه در قبض او بود با جمیعت چهار هزار سوار و بهارا کهنکار زمیندار بهجه یک هزار و چهار صد و چهل و نه موضع بتصرف داشت با جمیعت پنج هزار سوار نوکری می کرد و جاگیر امین خان و فتح خان و تاتار خان غوری نه هزار موضع تعلقهٔ جونا گڈه هشتاد و هفت محال ازانجمله هفتده محال بنادر که علحده نوشته شد وضع گشتهٔ تتمهٔ هفتاد محال

---

(۱) در عقیصه مصنف فقط دو لک روپیه نوشته ۱۲ *

پانزده لک چنگیزی جاگیر ناصر الملک که با دوازده هزار سوار نوکری می نمود
پرگنه نذربار نه جمع بیست و پنج لک چنگیزي پرگنه سلطان پور پانزده لک
چنگیزی پرگنه حسانه‌حمارا ده لک چنگیزی جمله سه محال بجمع پنجاه لک
که بیست و پنج کرور تنکچه که بیست و پنج لک روپیه باشد مقرر بود بهرجی
زمیندار ملک بگلانه قلعه ملهیرو سایر در تصرف داشت با سه هزار سوار نوکري
می کرد جاگیر کامل الملک سرکار گودهرّه دوازده محال ازانجمله دو محال
باب هرنس زمیندار سونت و چترال کولي آنجا در عوض نوکري محصول
آن معاف فرموده بودند منها نموده تتمه ده محال بجمع پنجاه لک چنگیزی
که بیست لک روپیه باشد باین تفصیل پرگنه گودهرّه حویلی یکصد و هفتاد
و یک موضع بیست لک چنگیزی پرگنه سهرا بیست و چهار موضع پنج لک
چنگیزی پرگنه میرال چهل و دو موضع چهار لک چنگیزی پرگنه سمده عرف
ناصر آباد چهل و دو موضع هشت لک چنگیزی پرگنه دوده سی و شش
موضع دو لک چنگیزی پرگنه ابدا باد چهل و دو موضع دو لک چنگیزی پرگنه
چهالود هشتاد و چهار موضع هشت لک چنگیزی پرگنه مورداه بیست و چهار
موضع ده لک چنگیزی پرگنه لوهانه بیست و چهار موضع دو لک چنگیزی
پرگنه هامود دوازده موضع دو لک چنگیزی مقرر بود جاگیر عزنوي خان پسر
ملک خانجی جالوري که با هفت هزار سوار در نوکري حاضر می بود در
وضع آن جاگیرات مفصل ذیل بجمع ده کرور تنکچه که ده لک روپیه باشد خان
مذکور در تصرف داشت از جالور و دار الضرب و حاصل مندوي و پرگنه که
یازده محال شش صد موضع اند سه لک و هفتاد روپیه و از تعلقه جودهپور
تلپد در سرکار خاصه سلطان و آن چهارم حصّه تعلقه زمینداران که با جمیعت
سه هزار سوار در خدمت عزنوي خان حاضر می بودند و پیدایش آن دو لک
و هفتاد و پنج روپیه بود و از تعلقه شهر ناگور که از چند سال ویران بود بموجب
التماس ملک خانجي افغان قلعه افتاده را از سر نو احداث و آباد نمود نصف
زمین دیهات و پرگنات در وطن داری راجپوتان مقرر ساخته و آنها بجمعیت

آباد یک ارب و شصت و دو کرور پنجاه هزار تنکچه که یک کرور و شصت
و دو لک و پانصد روپیه باشد در تصرف آنها بود ازانجمله سرکار بندر سورت
سوای بندر معه مندوبي و حاصل زمین زراعت قصبه سواد سی و یک محال
نه ده صد و نود و سس موضع باشد بجمع پنجاه لک چنگیري سرکار بروده بلده
معه مندوبي و زراعت قصبهٔ سواد محال پنج لک چنگیري و پرگنه حویلی
بروده دو صد و هشت موضع سی و هست لک چنگیري پرگنه ڈبهوئی چهل
و چهار موضع هشت لک چنگیري پرگنه سینور چهل و شش موضع
پنج لک چنگیري پرگنه بهادر پور بیست و هفت موضع دو لک چنگیري
پرگنه سونکده هشتاد و دو موضع دو لک چنگیري جمله شش محال چهار صد
و هشت موضع بجمع شصت لک چنگیري سرکار نادوت دوازده محال بجمع
بیست و پنج لک چنگیري سرکار بهروچ پرگنه حویلی بهروچ معه بلده سوای
بندر یک صد و سصت و یک موضع سی لک چنگیري پرگنه هانسوت سی
و سس موضع چهار لک چنگیري برگنه دهیج باره دوازده موضع یک لک و
پنجاه هزار چنگیري پرگنه کور لیاره دوازده موضع دو لک چنگیري پرگنه
اورپار یک صد و سی و شش موضع دوازده لک چنگیري پرگنه جهر مندوبي یک
موضع پنجاه هزار چنگیري پرگنه کلّه سی و شش موضع چهار لک چنگیري
پرگنه جموسر پنجاه و سش موضع هشت لک محمودیي چنگیری پرگنه
اکلیسر پنجاه و پنج موضع شش لک چنگیری پرگنه اتلیسر سی و سش موضع
دو لک چنگیری پرگنه ترکیسر دوازده لک چنگیری پرگنه آمود و مقبول آباد
سی و شس موضع چهار لک چنگیری جمله دوازده محال چهار صد و هشتاد
و نه موضع بجمع هفتاد و پنج لک چنگیری سرکار پرگنه حویلی جانپانیر هشتاد
و هفت موضع پرگنه سادولی محال پنجاه و چهار موضع پرگنه دهود یک صد
موضع پرگنه هالول محال سی و چهار موضع پرگنه تیموره با سه محال
یک صد و شش موضع پرگنه رالود محال بیست و پنج موضع پرگنه جهالود
محال هفده موضع جمله هشت محال چهار صد و بیست و پنج موضع بجمع

موضع راجه تونگر پور پنجاه موضع وضع نموده تتمه یک صد و چهل و پنج
موضع دو لک روپیه پرگنه پیپلود سی و شش موضع سه لک روپیه پرگنه کتهدال
و معمور آباد چهل و چهار موضع چهار لک روپیه پرگنه بیر پور یکصد و شصت
و پنج موضع چهار لک روپیه پرگنه بمیل یکصد و سی و هشت موضع ده لک
روپیه حمله یازده محال به سی کرور تنکچه گجراتی تنخواه بود جاگیر داران
آبادان نموده به شصت کرور تنکچه که شصت لک روپیه باشد رسانیده بودند
جاگیر سید میران ولد سید حامد پسران سید مبارک خان که با چهار هزار سوار
نوکري می کردند پرگنه دهولقه محال سه صد و پانزده موضع بجمع سانزده
کرور تنکچه بود جاگیر شیر خان فولادي با هفت هزار سوار و حسن جمال
پنجهزار سوار دهوکر خان سروانی پنجهزار سوار و تنخواه شهزاده پنجهزار
سوار راجپوتان با سه هزار سوار در نوکري حاضر می بودند پلده پٹن زراعت
قصبهٔ سواد مندوبي سایر و کوتوالیه یک لک و شصت هزار روپیه و حوالی پٹن
چهار صد و نوزده موضع بست سه لک و پنجاه هزار روپیه پرگنه بدنگر معه سیرده
پوره هشتاد و پنج لک روپیه پرگنه بیسنگر یک قصبه چهل و پنج هزار روپیه پرگنه
بیجا پور نود و هشت موضع شس لک و هفتاد هزار روپیه پرگنه کهرالو یک
صد و ده موضع پنج لک و هشتاد هزار روپیه پرگنه پالن پور یک صد و هشتاد
موضع پنج لک و بیست و پنج هزار روپیه پرگنه تیسه بیست و سه موضع دو لک
و هشتاد و پنج هزار روپیه پرگنه جهالاوار چهار صد موضع بیست و شش لک
روپیه پرگنه کتري دو صد و نود و نه موضع بیست و هشت لک روپیه حمله ده
محال چون رواج تنکچه پرگنه پٹن وعمده کمتر از رایج گجرات بوده در جهالاوار
و کتري موافق احمد آباد است ازین جهت بجمع یک ارب و شانزده کرور تنکچه
که یک کرور و شانزده لک روپیه باشد مقرر بود و جاگیر رستم خان و چنگیز خان
پسران عماد الملک که با بیست و پنجهزار سوار نوکری می کردند و پنج تهانه
بآنها سپرده بودند و در هر تهانه پنجهزار سوار اقامت داشتند شصت و نه محال
بجمع دو کرور و بیست و پنجهزار محمودي چنگیزي که بحساب تنکچه احمد

دریبه لاکهه پنجهزار دریبهٔ تارکس ده هزار دریبه افیون پنجهزار دریبه ابریشم هیرده هزار کرایه بارکسی پنجهزار و دریبه مرسلی یک هزار و پانصد ریاست محتسب پنجهزار کرایه دکاکین پانزده هزار حاصل دروازه پورچات سه هزار و پانصد دروازهای شهر سیرده هزار پورچات چهارده هزار حاصل متهی و چونگی وغیره کرانه پنجهزار از جمله دو کرور تنکچه که دو لک روپیه باشد بوصول می آید حاصل پرگنات که در خاصه سلطان وغیره مقرر بود ازانجمله پرگنه پتلاد دو و بست و هفتاد و شش موضع بیست کرور تنکچه که بیست لک روپیه باشد پرگنه کهمبایت شش صد موضع چهار لک و پنجاه هزار ازانجمله زراعت قصبهٔ دهوان و محمود پور وغیره پنجاه هزار روپیه و بلده مندوبي فرضه و میر بحری وغیره چهار لک روپیه و پرگنه موده جاگیر جهوجار جان هشتاد و چهار موضع پنج لک روپیه پرگنه محمود آباد وغیره هفتاد و پنج موضع هفت لک روپیه پرگنه نریاد سی و شش موضع چهار لک روپیه جمله چهل لک و پنجاه هزار روپیه بود حاصل بنادر بیست سه محال یک محال بندر کهمبایت که علحده نوشته شد وضع نموده تتمه بیست و دو بندر بجمع سی و چهار لک روپیه ازانجمله تعلقه گجرات بندر بهروچ و بندر سورت و بندر کهوکها و بندر کهندهار و بندر را نیر جمله پنج محال بیست لکهه روپیه تعلقه سرکار سورتهه بندر او به دو محال و بندر دیوی بندر پور بندر دو محال و بندر مهوه یک محال بندر پتن دیو یک محال بندر منگلور دو محال بندر تلاجه چهار محال بندر باکسر محال بندر کوربیار محال بندر دونگر محال بندر سکها پور محال بندر چیکلی محال جمله هفده بندر بجمع چهارده لک روپیه بود آنچه در جاگیر امرایان مقرر بود جاگیر اختیار الملک که با ده هزار سوار مدامی نوکر بود پرگنه احمد نگر چهل و چهار موضع چهار لک روپیه پرگنه پرانتی هشتاد موضع پنج لک روپیه پرگنه جهالا باره نورده موضع دو لک روپیه پرگنه هرسور هستاد و چهار موضع سه لک روپیه پرگنه مورا سه یکصد و شصت و دو موضع هشت لک روپیه پرگنه میگریج دو بیست و چهل و پنج موضع ازان جمله یک صد موضع انعام راجه ایدر پنجاه

نهصد و پنجاه و پنج هجري فتح قلعه چتور نموده از حضرت خاقان نصر الدين همايون بادشاه فرار نموده براه کشتی انه بندر ديو که درميان دريا مستحکم ترين قلعه واقع است پناه برده و بدست اهل فرنگ بدعا کشته افتاد و بندر مذکور بتصرف فرنگيان رفت و تا الان دارند چنانچه درذيل عهد سلطنت سلطان مذکور مبين ميگردد و هندی تمام سلاطين گجرات عايد گشت پيشکسات مذکور موقوف شد چون اقتدار و استقلال سلاطين گجرات روز بروز ازدياد پذيرفته بود اکثر سرکارات و بنا در اطراف و جوانب را تسخير نمود و بحيطه تصرف در آورده داخل ملک گجرات نمود بودند ٭

جمله بيست و پنج سرکار

سرکار جودهپور سرکار جالور سرکار ناگور سرکار بسئی سرکار ممبئ سرکار دمن سرکار رام نگر سرکار ڈونگرپور سرکار بانس باڑه سرکار سيروهی سرکار کچهه سرکار سورٹ سرکار نندارچپوري سرکار احمد آباد سرکار بڑوده سرکار بهروچ سرکار نادوت سرکار سورت سرکار چانپانير سرکار پٹن سرکار سورٹهه سرکار نوانگر سرکار گودهره سرکار مالا بار سرکار بندر بار و تعلقه خاصه سلطان مظفر وغيره سی هزار سوار سی و دو محال حاصل آن نود لک روپيه که نود کرور ٹنکچه گجراتی باشد علحده مقرر بود خاصه سلطان ده هزار سوار و سی کرور و سه ٹنکچه جاگير الغ خان حبشي چهار هزار سوار پانزده کرور ٹنکه جاگير جهو جار خان دو هزار پانصد سوار شش کرور ٹنکچه تعلقه ملک شرق هزار پانصد سوار چهار کرور ٹنکچه جاگير وجيه الملک و ممتاز الملک وغيره متفرقات دو هزار سوار شش کرور ٹنکچه و مداخل سی و دو محال که در خالصه وغيره مقرر بود باب حاصل ساير وغيره بلده احمد آباد پانزده کرور و پنجاه لک ٹنکچه گجراتی که پانزده لک و پنجاه هزار روپيه باشد پيدا می شد و ازان جمله باب زراعت سواد قصبه پنجاه لک ٹنکچه و ساير ماندوي ده کرور ٹنکچه دارالضرباب سه کرور ٹنکچه جمله سيزده کرور پنجاه لک ٹنکچه و باب لوازم کوتوالی پانزده هزار دهريچه پنجاه هزار نخاس سی و پنجهزار

جدور وسقف عمارات ابنیه عالیه باغات و مقابر وغیره آهک آران پخته چون آنرا بکار برده مهره کاری نمایند نمشانهٔ آئینه عکس پذیر می باشد چنانچه بحکم حضرت فردوس آشیانی شاه جهان بادشاه هنگام تعمیر عمارات خالصه قلعه ارک شاه جهان آباد آهک سنگ مذکور از گجرات آورده بکار برده اند و اکثر مقابر بزرگان دین و معابد پرستش هنود و امکنه مشهوره وغیره که بقدر معلومات برخی اران در خاتمه که از مساعدت وقت معمول ست بنگارش خواهد آمد و رود خانهای متعدده و تالاب و باولیهای لاتعد و لا تحصی دارد در پیشتری معمور خات آبهای چاه شورند اگر بتوصیف تمامي خوبیهای این دیار پردازد کتابی علحده باید از زمان پیشتري مردم صادر و وارد اطراف و اکناف عالم خوبی این ملک که براکثر ولایت رجحان دارد مکرر شنیده شد بندوبست صوبه درین زمان اگر مانعی دیگر نداشته باشد سوای جمیع موجداران هر مکان و متعینان صوبه پنجهزار سوار که بر هنگام بفصل ناظم صوبه برآید صورت می گیرد *

دفعه اول

در وسعت و احوال حاصل صوبه که در زمان سلاطین گجراتیه بهمرسیده بود و تفریق خالصه و جاگیرات عهد سلطان مظفر که آخرین سلاطین این دیار است و وزارت اعتماد خان واقعه سنه ۹۷۹ نهصد و هفتاد و نه هجري موافق سنوت یک هزار و شش صد و بیست و شصت بکرماجیت با موجودات دو لک و سه هزار سوار با پنج ارب و هشتاد و چهار کرور و پنجاه لکه تنکچه گجراتی می روپیه صد تنکچه چنانچه درین زمان روپیه را چهل دام مقرر است در آن وقت تنکچه معمول بود که بحساب حال مبلغ پنج کرور و چهل و شصت لک روپیه مي شود پیدایش داشت مبلغ بیست و پنج لکه هون و یک کرور ابراهیمي دوبیتي که جمله تخمیناً مبلغ پنج کرور و شصت و دو لک و پنجاه هزار روپیه باشد هر سال از ششن دکن و بنادر فرنگ و بر عرب چنانچه در ذیل محصل مندرج است داخل میشد چون سلطان بهادر در سنه ۱۰۶

چنانچه در ملک هندوستان بلکه بایران دیار وغیره تیر ساخته و نساخته نه تحفگی
می برند و نگین یملی نما و تسبیح و پیاله و دستهٔ کارد و خنجر وغیره آوائے از
سنگ عقیق بالوان مختلفه دست برنجها وغیره اشیای عاج که در بندر کهنبایت
ساخته میشود باطراف بلا در و دریا برده تجاران منتفع می گردند و از جنس
اقمشه باف هند و ایران و برّعرب و حبشه و روم و فرنگ نسّاجی و رنگ آمیزی
میشود و دیگر پیدایش نمک است اگرچه در جمیع امکنه سواحل دریای شور
این دیار مرزها که بهندی زبان کیاری گویند بسته از آب کُود الها که متصل
آنها کنده اند در ایام زمستان پر سازند تا منجمد شود اما انچه که در بندر
کهنبایت وغیره بعمل آید بمثابه ریگ درشت و بنادر مجاورت دریا یک کونه
ملحی مصداق هذا ملح اجاج دارد و مورث کرج و نمک هندی که نمک
سیاه نیز خوانند و بهندی سنچل نامند در بندر مذکور از ممروح ساختن کیاهی
که آنرا مورند گویند می پزند و مانند سنگ آسیا در قالب پخته میسود
و اطراف و اکناف از برّاری و بحار می برند و نمکی که در موضع نمکسار جهیجواره
عمله پرگنه نیز مکانم که از دریا بفاصله و تکون آن نیز از آب چاه بهمان نهج بعمل
می آرند مثل حب نبات و سفیدلون و ملاحیت ملیح و دافع نملک مالوا وغیره
می برند و مبلغ کلی از محصول انجا داخل جمع پرگنه مذکور میشود و دیگر
کارخانه قرطاس هرچند که کاغذ دولت آبادی و کشمیری خوش قلم و قماش نیکو
دارد اما نه سفیدی و بیاض ساخت احمد آباد نمیرسد و چندین نوع ازان بعمل
می آرند از آنجا که این دیار ریگ بوم واقع شده در هنگام ساختن درات رملی
که بتخمیرش در می اید وقت مهره کشی بیرون میرود سوراخهای نامحسوس
بهمرسد معیوب است و هرساله بنادر سفیدی لونش مبلغها در اطراف بلاد هند
و عرب و روم وغیره چون زر می برند و چوب ساج که پوشش سقف و ستون وغیره
عمارات و ساخت جهازات منحصر بر آن و چوب شیشم که مانند و شناهت
تمام بچوب آبنوس دارد در ساخت رتهه وغیره صرف میشود و معدن سنگ
پنهالی که در کوهستان ایدر بهم می رسد جای دیگر نیست بنابر سفید کاری

نزدیک باعتدال مگر در بعضی امکنه که بر ساحل دریای شور است تغیری دارد اهل بلاد بتخصیص قصبهٔ بدنگر و امرتیه و اولکنه سورتّیه از ذکور و اناث همه نمکین و نازنین که در دیدن جان می ستانند و به تکلم جان می بخشند و لنعم ما قیل * بیت *

کســی چگوید ازیـن گلرخان گـجراتي
که حسن خوب باین مهوشان خدا داد است

سر زمینش اکثری ریگ بوم همه جنس غله بوفور اما بیشتری کشت کار باجری که مدار خورش اسپان کچهی بر آنست و بسیار مردم بدان تعیش نمایند در زمان سلف برنج خوب نمي شد اکنون بوفور و نیکو بعمل مي آید و در بعضی محالات جنس خریفي و ربیعی مخلوط و در برخي منحصر بر اجناس خریف یا ربیع چاهی و بارانی و بذور مزروعات و آبادي دیهات رقوم بر نشانند و مرور ایام حصاري کردد و از سرحد پٹن تا بزوده که قریب صد کروه مساوی دارد فراوان اشجار انبه و کهرني وغیره درختان مثمر وغیر مثمر برخلاف ضلع ملک سورتّیه خرپوزه و باشیاتي از قسم اعلی است و کرمه و هندوانه وغیره که بر کنار رود بارها کارند برمستان و تابستان در هر فصل دو ماه دوبور میشود و اقسام ریاحین و انواع اثمار و بقولات که ذکر آنها طولی دارد بعمل می آید جدور خانها از خشت پخته و پوشش سقف از چوب ساج وسفال و در سورتّیه بجای خشت سنگ بکار برند اسپان کچهی هامون نورد باد پیما که در جلدي و چالکی و جسامت و قامت حسن ظاهري با اسپان عربی وعراقي دعوی همسري و همعنانی و مشابهت تمام دارند و گاوان گجراتي راهوار در غایت سفیدي لون و خوش منظري که ما صدق لونها تسرالناظرین اند ویوزهای صید افگن که فرد اعلی و کاملش درین سرزمین بهمرسد و فیلان کوه پیکر که در نواحی راج پپلا و دوحد شکار می شد اکنون بنابر بند ساختن دره کوه انجا بر طرف شدند و از اسلحه شمشیر سروهي که مشهور و کلک تیر که در هیچ ملکی و دیاري بخوبی اینجا نیست

خلد مکان چون کتابی که مخبر بر احوالات باقی ایام سلطنت آن حضرت تا آلان بوده باشد بوجود نیامده و بنظر نرسیده آنچه از کهن سالان اصغا شده و بحد تواتر رسیده ثبت نمود از اتفاقات حسنه آنکه از بدو عهد سلطنت حضرت خلد منزل که مطابق سنه ۱۱۲۰ هزار و صد و بیست هجریه بود مسود اوراق در سنه هشت و نو سالگی از دار السرور برهانپور وارد این ملک شده اکثر وقایع و رودادها را که از عنفوان شباب و استکشاف صبح شعور و انتسام ازهار فهم در صفحهٔ خاطر مرتسم و منطبع بود و چه از استعلام و اخبار ثقات بوضوح پیوست علی سبیل الاختصار حوفا للاطناب در ضمن صوبه داری هریک از ناظمان مرقوم کلک وقایع نگار می گردد چون اصل مدعا از نگارش احوالات و سرگذشت بعضی حوادثات و خرابی و پراگندگی این دیار است چنانچه در سبب تسطیر نسخهٔ مرآت احمدي اشاره رفته به تمامی آنها را پرداخته شود موجب طول کلام و ملال خاطرها است و اگر ازین معنی که اتفاق تحریر نسخه شده بخاطر میداشت در ضبط وقایع بواقعی ازان هنگام همت می گماشت و باوجود آن بعضی وقایع بقید سنین و شهور بقدر تیسر زیب الضباط پذیرفته و پس ازان در باقی احوال اعتنائی ایشان ازان نگذاشته شد ازینجهت معذور است و مجملی ازانچه برای العین مشاهده شد بی شائبه و جانب داري از رعایت و عداوت سمت گذارش می یابد و قبل از شروع بمقصد برخی از چگونگی و وسعت و اطاف و نزهت و مداخل عهود پیشین در مقدمه و دو دفعه مبین و لایح و مبرهن و واضح میشود و توقع از ناظران ارباب سخندانی و اصحاب معنی آنست که اگر بر سهوي و غلطی که مقتضای بشریت است اطلاع یابند برقم اصلاح و تصحیح توجهه مبذول فرمایند *

مقدمه در چگونگي ملک گجرات

بر هوشمندان خبیر و مستبصران بصیر پوشیده نماند که ملک گجرات از اعاظم صوبجات مملکت هندوستان از اقلیم دوم که منسوب است بمشتري و هوایش

بنابر افسردگی خاطر رویداد قلم بند به گشته و ترتیب این مقدمه دران نسخه بوضع دیگر موضوع شده بود درین ایام خجسته فرجام که مطابق سنه هزار و صد و هفتاد هجری مرادف آغاز سال چهارم از جلوس همایون حضرت قدر قدرت قضا صولت کیوان رفعت فلک رتبت گردون مآب مالک رقاب قبله عالم و عالمیان الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان ابو العدل عزیز الدین محمد عالمگیر بادشاه غازي خلد الله ملکه و دولته *

در عین پراگندگی خاطر بنابر هنگامه آرایی جنگ و جدال که در ذیل سوانحه سال مذکور از نگاشته کلک اعجاز سلک ظاهر خواهد شد شروع در ترتیب و جمع آن نمود و دیباچه که مخبر بر کماهی حالات و تلازمات نسخه موصوفه بود عنوان این اوراق گردانید و بالله التوفیق و المستعان *   * قطعه *

عرض نقشی است کز ما یاد ماند
که هستی را نمی بینم بقائی
مگر صاحب دلی روزی به رحمت
کند در حق این مسکین دعائی

مخفی و مستور نماند که احوال راجهائی پیشین از ظهور اسلام و مرتفع شدن اعلام دین مبین درین سرزمین و ناظمان سلاطین دهلی که بعد راجها تا ظهور دولت سلاطین گجراتیه بودند به ذکر نام و مدت انقراض آنها را چون کمال وقوف و اطلاع بر وقایع آن زمان محل اعتماد نبود مگر آنچه بتحقیق و تواتر رسیده باشد بر سبیل اختصار منحصر داشت و از آغاز دولت سلاطین گجراتیه بعضی سوانحات در ضمن عهد هر یک از مرآت سکندري که تاریخ سلاطین مذکور است و بعد انقراض آنها در سنه هزار و بیست هجري علی صاحبها الف الف تحیات تالیف شده اخذ کرده مفصل حواله بدان نمود و از ابتدای تسخیر حضرت عرش آشیانی تا ده ساله احوالات جلوس حضرت خلد مکان از روي اکبر نامه و جهانگیر نامه و پادشاه نامه و ده ساله مذکور آنچه تعلق بضابطه این صوبه بود مندرج ساخت و سوانحات بعد ده ساله حضرت

لیکن بمضمون صداقت مشحون شعر منسوب بجناب ولایت مآب علیه التحیته و الثنا که فرموده اند * * شعر *

رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم و للآ عداء مال
فانّ المال یفنی عنقریب و انّ العلم باق لا یزال

* بیت *

کسبِ کمال کن که ای عزیز جهان شوی
کس بی کمال هیچ نیرزد عزیز من

خورسند و راضی و شاکر باید بود تا از پردهٔ غیب چه بعرصهٔ ظهور آید و چون در خاتمه نسخه مذکوره از احوال مرزبانان اطراف و فرمان روایان اکناف این دیار و از هنگام تسخیر حضرت عرش آشیانی اکبر بادشاه انار الله برهانه احوال ناظمان و دیوانیان مجملی از رویداد وقایع عملداری آنها رقمزده کلک بیان شده بود بعضی عزیزان و دوستان که اطلاع به ترتیب نسخه داشتند التماس نمودند که چون هنوز نسخهٔ چنانچه مرکوز خاطر است صورت اختتام نه پذیرفته و لباس وجود در بر نیفگنده و قطع نظر ازین حصول نسخهٔ مذکور بزخامت و حجم بیشتر و بر نهج دفتر مدنی بر سیاق و رقوم است و واقف شدن هرکس بر امور مالی و ملکی دفتر خلاف قانون و ضابطه بارگاه سلطانی است لهذا اگر احوال مرزبانان پیش از ظهور اسلام این دیار و ناظمان سلاطین دهلی و فرمان روایان گجراتیه و ناظمان بعد تسخیر حضرت عرش آشیانی الی یومنا هذا که دخلی به امور مالی و ملکی ندارد و خذ ولی است ازان بحر ذخار و گوهریست از جواهر خانه آبدار بر اسلوب کتب تواریخ علحده در سلک تحریر منسلک شود تا عوام الناس ازان بهره برند و بر احوال گذشتگان ندیده اعتبار بگیرند و حصول آن هر فردی سهل و آسان باشد و یادگاری بر صفحهٔ روزگار پاینده و باقی ماند و هر چند که این اوراق لیاقت و قابلیت آن ندارد که در زمرهٔ کتب شمرده شود اما بنابر خواهش ایشان اجابة لملتمسهم انگشت قبول بردیده مدت نهاده چون مدت ده سال از تسوید اوراق مسودات سپری شده بود دران مدت

جلوه ظهور می نمود و معروض بارگاه آسمان جاه شرف اندوز نظر کیمیا اثر دیوانیان عظام می شد در جلدوی آن مورد هزاران تحسین و آفرین را گنجایش داشت از جمله فواید یکی مبدا و تاریخ فصلی و استنباط چگونگی تفاوت با تاریخ هجری که تا الان احدی سراغ آن نیافته و معما و نغز این معنی بکنجکاوی وهم و دقت خیال نگشاده بود در حین تسطیر نسخه حقیقت مبدای آنرا از محرران و اهل سیاق این دیار استعلام نمود و نیز از متصدیان دفترخانه دیوان اعلی استفسار و استکشاف کرد معلوم نگشت و کسی این عقده را نگشود و در کتب تاریخ بادشاهان سلف ازان نامی و نشانی نیافت بعد جد و جهد موفوره و سعی و تلاش مشکوره که شغلی دراز درین اندیشه بسر آورد مصدوق

من طلب شیئاً فقد وجد مفهوم و معلوم گردید و شرح و بسط تمام کیفیت حدوث و مبداء رواج و تفاوت آنرا بعقل قاصر خود دریافت نموده طریق و قواعد آنرا بنا نهاده ملحق به نسخهٔ مذکور ساخت و بخاطر داشت و امید دارد اگر خواهش ایزدی متعلق شده باشد و حیات مستعار وفا کند فی الجمله فراغتی و جمعیت ظاهری و باطنی که از ممر هرج و مرج این صوبه روی داده حاصل گردد و فتنه و آشوب فرو نشیند مبداء و قواعد آنرا در رساله جداگانه ثبت نموده و در دفترخانه روزگار بر صفحهٔ لیل و نهار یادگار گذارد اما درین زمان روزگار ناهنجار و گردش فلک دوار کج رفتار کجا فرصت کار و وقت قرار را متقاضی است که با این قسم امورات کسی تواند پرداخت و کو قدردانی که قدر این معنی شناسد و کو خریداری که متاع کمال را خریداری نماید کمال و بال گردن صاحب کمالان شد گفته اند که هر کمالی زوالی در پی دارد الحال هنگام زوال کمال است * * بیت *

بر اهل فضل چندان روزگار تنگ گرفت

که نام فضل شد از دهر چون هنر نایاب

نماند در همه آفاق فاضلی باقی

فاضل حاذقی که هست جز و حساب

بنابر تقریبی که در اواخر ایام سلطنت حضرت فردوس آرامگاه سمت گذارش خواهد یافت - انشا الله تعالی نوبت نام دیوانی صوبه بمسود اوراق رسید چون امر یکه باعث شغل باشد دران کار بدید بتحقیقت دفتریکه آنهم مثل دیوان حرنام نمانده بود مطلع کردید در عهد سنه احد سلطنت احمد شاه بهادر بادشاه که مطابق سال هزار و صد و شصت و یک هجری بود بجست و جوی تمام و سعی مالا کلام بقدر مقدور که میسر شد امورات جزوی و کلی صوبه را از بلدات و پرگنات و سرکارات و مواضعات بقید رقبه و دام و حال حاصل و پیشکش وغیره باستصواب میتھا لال قوم کایتهه که صوبه نویسی این صوبه از ابا و اجداد خود در تعلق داشت و بنابر غیرت دست کار برداشتن و بدیگری التجا بردن را عار می پنداشت و همیشه باوجود عسرت با دیوانیان می بود الحق نویسنده قابل و مستعد و لیاقت این کار داشت و ممد و معاون این امر بود از ناتوان بینی دوران قریب یک و نیم سال است که دفتر عمر او نیز پاشیده شد در یک جلد بدستور کتاب جمع نموده مدون می ساخت و چندین در ترتیب و ترکیب آن همت گماشت که بعد تکمیل از تسوید بتدوین بردهٔ ثمرات احمدی صوبه احمد آباد گجرات موسوم ساخته آرزو داشت که چون در دفتر خانه صوبه بنابر حوادث مذکوره سررشته موجود نیست یک نسخهٔ را در دفتر خانه صوبه بمهر خود و نسخهٔ دیگر را ارسال بارگاه والا دارد که بذریعه و توسل مقرب الحضرت و الخاقان جاوید خان نواب بهادر مرحوم که دران آوان راتق و فاتق مهمات سلطنت و ناظم مناظم اوامر خلافت و متوجهه حال این نیازمند درگاه والا بود بعرض بار یابان حضور فیض گنجور رسید دران بین از نا مساعدت وقت و نا رسائی فرصت فلک بی مهر بساط حیات نواب بهادر برچید و رشتهٔ عمرش بتیغ کین منقطع گردانید خواهشی که در تخصیص اساس این نسخه مستحکم بود روی بانهدام آورد و از سنوح سانحه نا ملایمش مرتب شدن نسخه در حیز مکث و تاني افتاد و بی سائده اغراق اگر نسخهٔ مذکوره که سوای امورات صوبه مشتملبر فواید دیگر بود خاطر خواه

در بندوبست و نظم و نسق ممالک محروسهٔ هندوستان پا بعرصهٔ ظهور نهاد و آشوب و حوادث که بربستر بیخبری غنوده بود از نوم غفلت بیدار گردید و فتن و محن در چار بازار ممالک بی باکانه بهر سو دویدن آغاز نهاد و راحت و جمعیت و امنیت بگوشهٔ مطمورهٔ عدم طوعاً و کرهاً محجوب گشت از انجا که مشیت مملکت آرای حقیقی برین تعلق گرفته بود یوماً فیوماً روبق بازار شهرستان اختلال فراوان افزود و خلل عظیم در تنظیم و تنسیق امور مالی و ملکی رو داد و فتنه جویان را در هر دل تمنائی و در هر سر سودائی پیدا شد و در صوبجات هر ناظم صاحب اقتدار ابواب عدم اذعان و اجرای احکام والا بروجدانات حال خویش کشاد * فرد *

جهان را جهان دار دارد خراب　　نهانه است گودرز و افراسیاب

لهذا امورات جزوی و کلی مهمات دیوانی در عقدهٔ اهمال و تعطل و تراخی افتاد و ضوابط و روابط اوامر مذکور معدوم و نسیاً منسیاً گردید و خزاین و ذخائیر چون دست مفلسان تهی ماند خصوص در صوبهٔ احمد آباد گجرات که در سنه ۱۱۳۷ هزار و صد و سی و هفت هجری علی صاحبها الف الف تحیّات شجاعت خان بهادر نائب امارت مرتبت مدار المک بهادر درین صوبه بر دست حامد خان کشته افتاد و خان مذکور بمحل انضباط محال خالصه و پایبافی و تغیر خدمات و جاگیرات شتافت بتدریج مجلدات سرشته را از دفتر خانه سرکار والا که از سالهای دراز فراهم آمده بود طلب داشت و دیوان صوبه معطل ماند زان باز نظر بر آن ناظمان دیگر نهمان دستور صوبه را از تحت تصرف خویش بدست اقتدار دیوانیان نگذاشتند و از بارگاه والا غور و باز پرس این معنی نشد و دیوانی گجرات که عمدهٔ ترین ممالک محروسه هندوستان بود الحال دیوان را جز نامی و از اقتدار نشانی نماندهٔ بنا بر عدم رجوع امور دیوانی محرران دفتر از پیکاری بیکار خودها بتلاش وجهه معاش متفرق و مانند بنات النعش پراگندهٔ شدند سلسله آمدنی هر ساله سر رشته پرگنات یکبارهٔ منقطع گشت الحاصل اکثر مجلدات کار آمدنی بتصرف حامد خان رفت و ما بقی را

حفاظت و حراست واقعی پذیرفت و بمضمون تلک الایام ندا و لها بین الناس

حسب تاج گیر باج ستان خلیفه دوران الخاقان ابن الخاقان السلطان ابن السلطان سزاوار اورنگ شهریاري زیبنده مسند کامگاري بر آرندهٔ دیهیم جهان بانی صاحب کلاه کشور ستانی خداوند چتر و نگین حامی دین متین *

ابو النصر مجاهد الدین احمد شاه بهادر بادشاه غازي

خلد الله دولته ابدا ابدا که تاریخ جلوس میمنت مانوس زیر این جلوه ظهور میدهد و از ناصیه همایونش سطوت اکبري و صولت جهانگیري و حشمت شاهجهانی و شوکت عالمگیري و منزلت شاه عالمي و رتبت جهان شاهی و خلق محمدي و سیرت احمدي لامع و هویدا و چون آفتاب عالمتاب روشن و پید است مرقوم برقم کلک تقدیر ربانی و مشیت یزدانی شرف نزول مکرمت شمول فرموده عالم را زیب و زینت تازه و فرحت بی اندازه بخشید * بیت *

ای خرمی تازه بعهد تو جهان را صد راحت وامن از تو زمین را و زمان را

و نوید مسرت جاوید مرحمت و رافت وصیت نصفت و معدلت این بادشاه گردون و قار عدو بند شیر شکار عدو بند شیر شکار عدوی نواز و دشمن گداز در چار دانگ ممالک محروسه هندوستان بهشت نشان رسانیده لازم و واجب شمارد و سبیل کافه و رعایا و عامه برایا انکه شیوه انقیاد و طریقه فرمان پذیری بجا آورده شکر این موهبت عظمی و عطیه کبری بتقدیم رسانیده در عهد سعادت مهد زیر سایهٔ ملک رتبه مرفه الحال و فارغ البال آسوده بدعای این دولت ابد مدت صبح و شام بلکه علی الدوام پردازند و از امر اشرف اعلی که بمنزلهٔ یرلیغ قضا تبلیغ است تخلف و نعی دور زند اندرین باب تاکید اکید شناسند * بیت *

ای پیش از انکه در قلم آید ثنای تو واجب بر اهل مشرق و مغرب دعای تو

ما بعد بر مرات خواطر باطنان سخندانی و سخنکحل قلوب سر رشته داران دفتر دیوانی صورت این معنی جلوه گر و مبرهن و پیکر این مدعا ظاهر و روشن باد که بنابر مرور ایام و دهور و تصادم سنین و شهور بعد از ارتحال حضرت خلد مکان محمد اورنگ زیب عالمگیر بادشاه ازینجهان فانی و خاکدان ظلمانی احتلالی

و الله لا یحب المسرفین بر آمد شود و در مذکورات توبه و انابت درج نگشته تتمهٔ معه فاصل بالشر بر آید بپا داش و ابراء ذمه آن محبس قلعه هفت طبقه درکات بئس المصیر جهنم لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء مقسوم مسلسل فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعاً حواله محصلان غلاظ شداد زبانیه گردد پس لازم و واجب آن است که بمضمون لا تقنطوا من رحمة الله قطع امید نکرده بین الخوف و الرّجا بوده از روی حزم و احتیاط هوشیاري و آگاهی بکار برده حتی المقدور در تنبیه و تادیب نفس اماره که انّ النفس لامارة بالسّوء بدستیاري هوا و هوس و اغوای تلبیس ابلیس سر بشورش و فساد دارد پرداخته نگذارد که در شاهراه هدایت شیوه با مرضیّه قطاع الطریق اختیار کند و با حرامی طریق انیق متابعت شریعت غرّا کوشیده ازان منحرف نگردد * بیت *

خلاف پیمبر کسی رهٔ گزید که هرگز بمنزل نخواهد رسید

و پیوسته موار به عولک سمار محصول کار کنی و دستور العمل راهداري گذر الدنیا قنطرة الآخرة فاعبروها و لا تعمروها ملاحظه نموده حال حاصل را بنظر آورده کمی و افزونی جریده خیرات مبرات انّ الحسنات یذهبن السّیّات مرکوز خاطر داشته محاسبه سر ماهی و مشاهره خود را می گرفته باشد و بران خود را از معزولان انگاشته منتظر فرمان طلب حضور بوده در مفصوبی طریق معاملات معزولی موتوا قبل ان تموتوا را شعار خود سازد تا در بازپرس حساب یوم لا ینفع مال و لا بنون در مانده نگردد و منطوق آیة وافی هدایه اطیعو الله و اطیعو الرّسول و الو الامر منکم طریقه اطاعت و لوازمه متابعت مفترض الطاعة که منشور سلطنت و دارائی و توقیع حکومت و فرمانروائی از دار الانشاء لوح محفوظ و مختوم بنقش انی جاعل فی الارض خلیفة از پیشگاه مالک الملک تؤتی الملک من تشاء مستحل بامضای پیغمبری بنام نامی و القاب سامي خدیو جهان قبله عالم عالمیان بادشاه جم جاه شاهنشاه ملک ظل سبحانی وارث سریر تخت و نگین گور گانی والا نسب عالی

اثنی عشر خلیفة من بعدی مقرر اند نماید که بعرض مکرر رسید و حسب المسطور
مقرر شناسند و منظور دانند و بنظر در آمده و ضمن نویسند و ثبت نمایند
و بگذرانند و داخل واقع نمایند و حسب فرموده برات نجات قلمی شد و ملاحظه
شد و مطلع شد و اطلاع یافت وقفت علیه و اطلعت علیه و موافق سیاهه است
و مطابق وقایع کل است و نشانی دفاتر محرران و حضور نویسان دار العدالت
العلیه یشهده المقربون کچهري موافق علماء امتی کانبیای بنی اسرائیل موافق
سیاهه احکام است و داخل چوکی نموده شد بموجب تحریر است و داخل
فهرست اهل خدمات حیات نموده شد و بتاریخ یوم المشهود سنه مقدار خمسین
الف سنة تحریر یافت و سند داده شد و نقل شرح صدر سنه مذکور بدفتر دیوان
اعلی رسید و یاد داشت قلمی شد بخشیان عظام و نقل مطابق اصل بمهر اقضی
القضاة الوالعلم قایم با لقسط و العدل حاصل کند تا بوالا رتبه پایه هشت هزاری
ذات هشت بهشت و انعام صوبه داري مملکت خالصه بی آب ارضی
و سماوی بموجب تحریر امدادی صوبهٔ جنت آباد تجری من تحتها الانهار بطریق
التمغا مفتخر و بین الاقران سر بلند گشته از پیشگاه عرصه عرصات رخصت یافته
بیدرقه تائیدات فضل و کرم ارحم الراحمین از عقبات نیران وان منکم الا واردها
گذشته بسرحد سلامت امن و امان در آید و باستماع بشارت سلام علیکم طبتم
فاد خلوها خالدین شادیانه نوازان بصوبه متعلقه در آمده بر مسند ایالت علی
الارایک متکون تکیه زند رضوان قانونگو با عمله و فعله غلمان کانهم لولؤ مکنون
رجوع گردیده مجرا نموده تهنیت تحیتهم فیها سلام بجا آورده توزی و فیها فاکهة
کثیرة گذرانیده بیوتات مقصورات فی الخیام را تسلیم نماید و عرضداشتی بدرگاه
کبریایی مشتملبر مضمون صداقت مشحون الحمد الله الذي صدقنا وعده و اورثنا
الارض نتبؤ من الجنة حیث نشاء فنعم اجر العاملین ارسال دارد و نعوذ بالله
اگر نه باریک بینی و تنقیح مقدمات مستوفی فصاحت مطالبه در جمع و خرج
پایباقی سجین بدر نویسی رواید اخراجات سه بندی قبایح و اصراف صادر و وارد

والليل و اطراف النهار عرض دفتر خانه اعلی علیین کند تا آنچه پرگنه نیکوی
خصال خالصه شریفه و الله یصعد الکلم الطیب باشد در معروده من جاء بالحسنة
فله عشر امثالها بده چند اضافه نمایان در ابواب جمع قبول ثبت نمایند و در من
ذالک مسطور مجرا یافته و بموجب باقی بالخیر داخلای خزانه جزا و دستک
عبور گذر صراط نه بیض و مهر اورک نبوت وزیر الممالک کون و مکان سر گروه
وزرای دیشان پیشوای نوئینان و الا دودمان ناهج مناهج احکام شرعیه راتق و فاتق
مهام الطریقه واقف اسرار الخفیه مظهر آثار الجلیله قدوه ارباب هدایت ماحی کفر
و جهالت حامی ملت بیضا سر آمد ورثة انبیا پیش حرام گروه اولیا و اصفیا
مورد تجلیات انوار سبحانی محل نزول آیات فرقانی مترقی بمعراج سبحان
الذی اسری مقرب بقرب دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی صاحب
السیف و اللوا مامور بامر قل کفی مفتخر بتاج و هاج لولاک لما خلقت
الافلاک مخلع بخلعت هدایت ساکنان مرکز خاک محرم خلوت خانه سر ادقات
عزت و اجلال زنده دار یافتگان درگاه ایزد متعال خاصه و خلاصه کائنات مفخر کل
موجودات ناسخ ادیان سلف هادی آیندگان خلف رکن رکین سلطنت متن
متین نبوت سر دفتر نسخه صدارت فرد منتخب رساله رسالت سرور عالمیان قبله
امید عاصیان وکیل مطلق خداوند زمین و زمان مبعوث بکافه انس و جان کل
سر سبد خلیل برگزیده حضرت رب الجلیل کریم ابن الکریم مشهود بانک لعلی
خلق عظیم اولو العزم مدار المهام رایج الدین الحنیف نصرت جنگ نصر من الله
و فتح قریب سپه سالار اولین و آخرین المؤید من عند الله مبشر به بشارت
و لسوف یعطیک ربک فترضی محکوم به تبلیغ بلیغ یا ایها الرسول بلغ ما انزل
الیک شفیع المذنبین قاتل المشرکین محبوب رب العالمین مخدوم روح الامین
مخاطب بخطاب خاتم النبیین مخصوص به ندای اوحی الی عبده ما اوحی
سیّد البشر محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه المجتبی رسانیده رجوع
بدستخط خاص [illegible] خط [illegible] الکرام و پیشکاری ذوی الاحترام که بر طبق سند

رزاقی که پروانچه روزی تنخواه از کچهری اعلای و الله یرزق من یشاء بغیر حساب
می ابتدای ملازمی که در دفعه داری و اسم نویسی الله یعلم ما تحمل کل
انثی و ما تغیض الارحام و ما تزداد بصاد نگهداشت و تصحیحه ملاحظه مثل
سدی موجودات بلا شک و بر طرفی نیستی چهره هستی بحالی پذیرفته بموجب
تصدیق و قرار داد تعلق روح در ارحام شریک توجهیه امهات تن کرده چون
بعرض مقرر سرافرازی برمیداری موضع میلاد رسید بنقدی دو بیتی فهدیناه
النجدین شیرین کام ساخته برات علی الحساب حولین کاملین جاری گردانید
و از هنگام کام زدن بقدم تردد حسب التماس قوت نامیه با قطاع ذات و تا بیدان
برساله میر بخشی نحن قدرنا و ایاهم بجاگیر قرار واقع علحده داماهی بلا شرط
و مشروط مقررا طلب واجب لغایت شهر و یوم اداجاء اجلهم لا یستاخرون ساعة
و لا یستقدمون یک فصلی و دو فصلی سیر حاصل و کم حاصل و افزود دامی
و بازیافت تخفیف ان الله یرزق من یشاء و یبسط الرزق لمن ایشاء بقدر مرحمت
فرموده و تاسن بلوغ سرحد تمیز بخطاب ترحانی مخاطب و از تقدیم خدمت
ماموره وضع یک روز نو ملازمی و ایام مابین غیر حاضری و شب چوکی محاسبه
و ضبط بار گردانی و خوراک دواب و کل تکالیف درگاه معدودی معاف و مرفوع
القلم و مطلق العنان داشته پس از رسیدن میعاد تکالیف لا یکلف الله نفسا الا وسعها
و موسم ادای حقوق بالوجهات واجبی صلواة یومیه و زکوة سالیانه عام نصاب نیل
شروع سنه دوم فصلی بجهت ضبط و تحریر سر رشته وادارچه خیر و شر فمن یعمل
مثقال ذرة خیر ایره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره حسب الحکمی است محکم
و نافذ بی فوت و فرو گذاشت و رعایت و جانب داری از مشرفان کراماً کاتبین
و محرران سیاق دان که در تاریخ سهو المیزان درود موکل و تعین نموده که
از نقیر و قطمیر در طومار لایغادر صغیرة و لا کبیرة الّا احصها و اصلات تشخیص
و تحصیل امور مکتسبه مما کسبت ایدیهم بالمواجهه نوشته برسبیل و قالع
و سوانح بذاک چوکی دو اسپه صبا و مسا مصحوب هرکارهای سریع السیر اوتاً

سرگردان وادی حیرانی لا الی هولاء و لا الی هولاء نگردد و بمضمون ان سعیکم لشتی مانند بنات النعش خاطر پراگندهٔ ساخته پروین مثال نگرداوری نفس شماری احاد و عشرات و مآت رقمی و هندسی صرف ایام اسبوع و ساعات سدانه روزی خود را بدانچه معمور است از استراق ریا و سمعه احتراز داشته بوجهه احسن بجا آوردهٔ چندان تقید و قدمی بکار برد که خفه از خطوات امر بمعروف و نهی از منکر بی مصرف و بدون سند دیوان پسند بیجا بخرج ارتکاب معصیت نرودا بدرین باب تکاهل و تساهل جایز نداشته از حسن سلوک خود جمهور خلایق را راضی و شاکر دارد که دام دام آخر وجه ذمه بمعرض ایصال او فوا بالعهد در آوردهٔ قدس الوصول یابد ٭ بیت ٭

عاقل ز احتیاط نفس یکنفس مباش شاید همین نفس نفس واپسین بود

مقسمی که تقسیم مدد معاش آیمهٔ داران و وظیفه خواران و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها از رساله صدارت و نظارت نحن قسمنا بینهم معیشتهم فی الحیوات الدنیا بشرط حی قیام بقدر مؤنت و کفاف صلاحیت امور از خزانه و ان من شئ الا عندنا خزاینه و اراضی ان الارض لله یورثها من یشاء من عبادهٔ سوای یک قطعه از موضع ربع مسکون عمدهٔ پرگنه وسعت آباد ارض الله و اسعة مضاف سرکار صوبه معمورهٔ عالم آباد خارج جمیع قابل زراعت الدنیا مزرعة الاخرة مرحمت فرمودهٔ تا شرچه کارد بدرود و فرمان واجب الاذعان بلا صرف و قصور وصولی مرقوم بطغرای غرای و الله الغنی و انتم الفقراء بمنع تغییر و تبدیل و تعدیل که از ابواب ممنوعه بارگاه کبریائی است بموجب چنثی رضا کلوا و اشربوا و لا تسرفوا بلا قید آسامی بعد اولاد و احفاد بطنا بعد بطن یوماً فیوماً نه دفعه و قطع بی تغیر و تبدیل و بیگار و شکار و قلعه و محصلانه و غبطی و درخواست سند مجدد شرسته ز در یافت دیدهٔ و دانسته کرامت کردهٔ که صرف ما یحتاج خودش نمودهٔ بعبادات برشریعه موقوته مواظبت مشتغل ورزد ٭ بیت ٭

خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرس نسخهٔ دفتر حمد بادشاه مالك الملكي كه نصب و عزل فرمانروايان ممالك هفت اقليم و واليان تخت و ديهيم و اورنگ نشينان كج كلاه و خواقين با فر جاه و مرزبانان اطراف و دنيا داران اكناف بكف اختيار و قبضهٔ اقتدار اوست به هر كه ميخواهد مي بخشد و از هر كه خواهد مي ستاند صاحب دستگاهي كه طبلق افراد هفتگانه سبع سموات مجملي از مفصلي مجلدات توفير كار خانه عظمت سلطنت او نمي تواند شد * بيت *

مر او را رسد كبريا و منى   كه ملكش قديم است و ذاتش غنى

و عنوان ديوان روز نامچه آمدني ساير ايام و سر خط سياهه رفتني ليالي موشح به سپاس حكيم مدبر علي الاطلاق كه بحكمت بالغه و صنعت كامله كما فصلت تدبير زيادة و كمي شمسي و قمري وضع و اختراع نموده غرهٔ رويت هلال شهور عدد الله اثنا عشر شهرا بتفصيل ذيل مدارك بيست و هشت گانه سير قمريه بدائر تعليم تعداد سنين و شهور و حساب در گوشهٔ ياد داشت اقساط بندي سال تمام حشو سنهه فيها نموده بار ز لا كلام در روشن نامي ماهوار در تاريخ سلخ بشرح صدر بر آورده هويدا ساخت تابوع انسان به تشريف شرافت اشرف مخلوقات بخلعت فاخرهٔ لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم مخلع شده و متصدي خدمت سر نوشتي و امانت داري انا عرضنا الامانة على السموات و الارض فابين ان يحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان جرات نموده از تاريخ يوم الميثاق الست بربكم قالوا بلى قبوليت شقداري بضميمهٔ تحويلداري تا وقت معين اجل مسمى بعهدهٔ خويش گرفته فاعل مختار گشته متكفل تنظيم و تنسيق و سر انجام مهام حال و استقبال مجال مذكور گرديده جمع بندي حواس پنجگانه قرار واقعي نموده از تفريق فريق في الجنة و فريق في السعير انديشيده چون خمسهٔ متحيره

مضمون

صفحه

//////////////

صفحه — مضمون

صفحه	مضمون

صفحه　　مضمون

صفحه — مضمون

صفحه	مضمون

مضمون | صفحه

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب مرأت احمدي جزء اول

مرات احمدی جزء اول

مصنفه

مورخ شیرین سخن مرزا محمد حسن الملقب
به علي محمد خان بهادر

به تصحیح و تحشی

سید نواب علي ایم - اے - پروفسر برودہ کالج
و فلیو بمبئي یونیورسیتي

[بیپٹسٹ میشن پریس - کلکته]
سنه ۱۹۲۸ع

JÁME MASJID AHMADABAD